https://t.me/ketabhayemontakhabe

چاپ
سوم

انجیل‌های گنوسی

الین پیگلز

مترجم: ماشاءالله کوچکی میبدی

https://t.me/ketabhayemontakhabe

یکی از مهم‌ترین آثاری که باستان‌شناسان تاکنون کشف کرده‌اند و برای تاریخ ادیان و مشخصا آیین گنوسی اهمیت بسیاری داشته است مجموعه پاپیروس‌های نجع حمادی است که نیم قرن پیش در مصر علیا کشف شد.

انجیل‌های گنوسی یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها در شرح این ماجراست. نویسندهٔ این کتاب با بررسی متون نجع حمادی گمانه‌زنی‌هایی در مورد موضع گیری سیاسی و آرای فقهی گنوسیان دارد؛ او پس از طرح این آرا، مثل هانس یوناس و ادوارد کنزه، بر این باور است که این آیین ریشه‌های شرقی دارد و «مسیح زنده»ای که در این متون می‌بینیم بی‌شباهت به «بودای زنده» نیست.

انتشارات علمی و فرهنگی

ISBN: 978-600-121-720-3

9786001217203

۲۰۰۰۰۰ ریال

انجیل های گنوسی

قیمت: ۲۰۰،۰۰۰ ریال

۷۸۴۴۷ (۳)-E۱۲/۴-۷

۶۶۴۰۰۷۰۶ -

https://t.me/ketabhayemontakhabe

سرشناسه: پیجلز، ایلین اچ.، ۱۹۴۳- م. Pagels, Elaine H.
عنوان و نام پدیدآور: انجیل‌های گنوسی/ الین پیگلز؛ مترجم: ماشاءالله کوچکی میبدی.
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: بیست‌ویک، ۲۴۶ ص.
شابک: ۳-۷۲۰-۱۲۱-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: The Gnostic Gospels, 1979.
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
یادداشت: نمایه.
موضوع: نسخه‌های خطی نجع حمادی
موضوع: گنوستیسیسم
موضوع: اسفار مجعوله (اناجیل)
شناسهٔ افزوده: کوچکی میبدی، ماشاءالله، ۱۳۴۱- ، مترجم
شناسهٔ افزوده: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۹الف۹پ/۱۳۹۰ BT
رده‌بندی دیویی: ۲۷۳/۱
شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۳۹۲۱۸۴۳

انجیل‌های گنوسی

نویسنده: الین پیگلز
مترجم: ماشاءالله کوچکی میبدی
چاپ نخست: ۱۳۹۴
چاپ سوم: ۱۳۹۷
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
حروفچینی و آماده‌سازی: انتشارات علمی و فرهنگی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه
حق چاپ محفوظ است.

انتشارات علمی و فرهنگی

ادارهٔ مرکزی و مرکز پخش: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حقانی(جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پـلاک ۲۵؛ کدپستی:۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق‌پستی: ۹۶۴۷ _ ۱۵۸۷۵؛ تلفن ادارهٔ مرکزی: ۷۰ _ ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس:۸۸۷۷۴۵۷۲؛ تلفن مرکز پخش: ۲۹_ ۸۸۶۶۵۷۲۸ ؛ تلفکس: ۴۵_ ۸۸۶۷۷۵۴۴
آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.ir www.elmifarhangi.ir
وب‌سایت فروش آنلاین: www.farhangishop.com
فروشگاه مرکزی (پرندهٔ آبی): خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، بین بلوار گلشهر و ناهید، کوچهٔ گلفام، پلاک ۷۲؛ تلفن: ۳-۲۲۰۲۴۱۴۰
فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۱۶_ ۶۶۹۶۳۸۱۵ و ۶۶۴۰۰۷۸۶
فروشگاه دو: میدان هفت‌تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۳؛ تلفن: ۷-۸۸۳۴۳۸۰۶
فروشگاه سه: خیابان کارگر شمالی، روبه‌روی پارک لاله، نبش کوچهٔ ستاره، نمایشگاه و فروشگاه محصولات فرهنگی سازمان تأمین اجتماعی، پلاک ۱

https://t.me/ketabhayemontakhabe

تقدیم به الیزابت دیگز و شِران اولدز، به پاس دوستیِ مهرورزانه‌شان

پیشکشِ مترجم به
حقیقتِ گنوس و انجیلِ حقیقی،
عرفان،
او که انجیلِ تولدش
تجلی‌بخشِ واقعیتِ «انجیلِ گنوسی» بود.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

فهرست مطالب

https://t.me/ketabhayemontakhabe

یادداشت مؤلف

همکاران عزیز،

جای بسی خوشحالی است که کتاب مورد استقبال دوستان و خوانندگان در ایران قرار گرفته، و تشکر فراوان از استاد میبدی که کتاب را ترجمه کرده است.

ارادتمند

الین پیگلز، استاد تاریخ دانشگاه پرینستون

https://t.me/ketabhayemontakhabe

پیشگفتار مترجم

ریشه‌شناسی دو واژۀ Gnostic و Gospel [1]

الف. واژۀ Gnosticism که گاهی با حرف اول بزرگ نوشته می‌شود، از واژۀ Gnostic مـی‌آیـد کـه در لاتـین باسـتان *Gnosticus* و در یونـانی *Gnostikos* تلفظ می‌شود. این یک مکتب عرفانی اسـت کـه بـه -gnos-ti cism موسوم شده است و اشاره به اندیشه و ریاضت ویـژۀ قبایـل مختلـف (قبل از مسیحیت) و کشورهای مسیحی‌شدۀ جدید دارد که اساساً معتقدند مادّه پلید است و رهایی با عرفان حاصل می‌شود.

نوسیس یا دانش عرفانی Gnosis، دانش متحصل از رازهـای روحـانی اسـت و ریشۀ آن را باید در واژۀ gignoskein جست که به صورت تحت‌اللفظی بـه معنـای «دانش» مشتق شده و معنی اصطلاحی آن آگاهی باطنی از حقیقت روحانی است که توسط عرفای باستان وضع شده و برای رستگاری ضروری است.

ب. واژۀ gospel اسم است و از انگلیسی باستان بـا تلفـظ godspel وارد انگلیسی میانه شده است و تجزیۀ آن به این صورت است:

.god=good+spell=tale

و معانی آن عبارتند از:

۱. این کلمه اغلب با حرف اول بزرگ نوشته می‌شود و به معنـی پیـام مسیح، قلمرو خداوند و رستگاری است.

---

1. Webster, Noah, "Webster's new collegiate dictionary" (1949).

https://t.me/ketabhayemontakhabe

۲. باز هم با حرف اول بزرگ، یکی از اولین چهار کتاب عهد جدید و گویای حیات، مرگ و رستاخیز عیسای مسیح است. همچنین به معنی کتاب با اعتبار مشکوک می‌باشد.

۳. تفسیر پیام مسیح

- با حرف اول بزرگ نوشته می‌شود و به معنای یک درس قرائت کلیسایی از یکی از انجیل‌های عهد جدید است؛
- پیام یا تدریس یک آموزگار مذهبی است؛
- چیزی پذیرفته به منزلهٔ یک حقیقت پاک و معصوم یا به عنوان یک اصل راهنما، مثل اصول‌الدین، است؛ این واژه در معنای صفتی به دو صورت است: براساس انجیل بودن یا تطابق با انجیل، یعنی انجیلی؛ و مشخص‌شده با تأکید ویژه یا با حرارت و التهاب بر انجیل، مثل یک ملاقات گرم (meeting a gospel).

۴. سرودهای مذهبی با منشأ امریکایی که ترکیبی است از اصول مسیحیان انجیلی و سرودهای پارسایی عمومی و مشخص‌شده توسط ملودی‌های ساده یا آهنگ‌های موزون ساده و عناصر سرودهای عامیانه، روحانی و گاه‌گاهی موسیقی جاز (مثل یک آوازه‌خوان کلیسایی[1]). بر این اساس، اسم فاعل این واژه از gos-pel-er ساخته می‌شود؛ به معنی کسی که انجیلی را تفسیر یا وعظ می‌کند یا کسی که آیات انجیل مربوط به نماز را می‌خواند یا با آواز دسته‌جمعی می‌سراید.

در ترجمهٔ این کتاب سعی شده است به جای گنوستیک‌ها از گنوسیان استفاده شود. گنوستیسیسم مذاهب و فرقه‌های گوناگونی را دربرمی‌گیرد که اکثر آن‌ها از فرقه‌های مسیحی بودند. البته برخی از فرقه‌های گنوسی پیش از مسیحیت هم وجود داشتند و بعضی از آن‌ها از قبیل مانویت و فرقهٔ صبی‌ها با همهٔ تأثیرپذیری از مسیحیت، مسیحی نبودند.

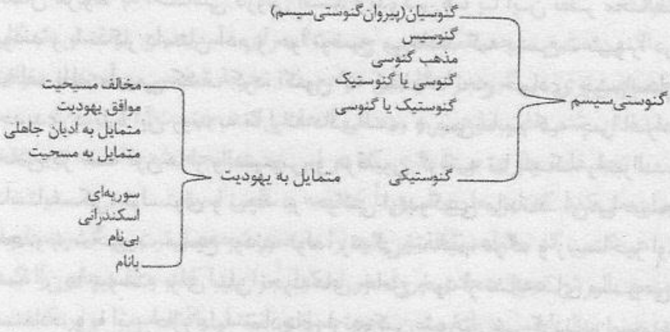
فرقه‌های گنوستیکی

بر اساس نگارش *دایرة‌المعارف مصاحب*، گنوستیسیسم فرقه‌های متعددی دارد و تقسیم‌بندی آن کار آسانی نیست. بعضی از محققان ادیان

1. a gospel singer

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کوشیده‌اند که فرقه‌های گنوستیکی را به دو دستهٔ موافق و مخالف یهودیت تقسیم کنند. برخی دیگر این فرقه‌ها را به سه دستهٔ متمایل به یهودیت و متمایل به مسیحیت و متمایل به ادیان جاهلی تقسیم کرده‌اند. یکی از دین‌پژوهان فرقه‌های گنوستیکی را بر طبق وطنشان، به گنوستیک‌های مصر، سوریه و آسیای صغیر قسمت کرده است. بر طبق یک تقسیم جغرافیایی دیگر، گنوستیک‌ها به مکتب بزرگ اسکندرانی و سوریه‌ای تقسیم شده‌اند. تقسیمی که پژوهشگران ادیان آن را قبول کرده‌اند، تقسیم گنوستیک‌ها به دو فرقهٔ بزرگ «بی‌نام» و «بانام» است. مقصود از فرقه‌های بی‌نام فرقه‌هایی است که نام بنیان‌گذار آن‌ها معلوم نیست، گرچه هر فرقه‌ای نام خاصی دارد؛ و مقصود از فرقه‌های بانام فرقه‌هایی است که نام بنیان‌گذارشان معلوم است. والنتینوس در قرن دوم میلادی می‌زیست و از مردم مصر بود. او در اسکندریه تعلیم یافت و همان‌جا به دین مسیح گروید، بعد به روم رفت و در آن‌جا از طرف کلیسای روم تکفیر شد. آیین گنوستیکی والنتینوس عمیق‌ترین و مؤثرترین آیین گنوستیکی مسیحی بوده است.



پژوهش نویسنده دربارهٔ گنوستیسیسم و مسیحیت اولیه در این کتاب عمیق است، همچنان که در مقدمهٔ خود، منابع تحقیقش را بیان کرده است. در این قسمت نگاهی کوتاه به تحقیق نویسنده داریم.

منابع پژوهش نویسنده عمدتاً منابع مسیحی گنوسی و مبنای پژوهش آن در این کتاب مسیحیت گنوسی است؛ به جای بررسی ریشه‌های مذهبی گنوسی او قصد دارد که نشان دهد چگونه اشکال گنوسی

https://t.me/ketabhayemontakhabe

مسیحیت با مذهب ارتدوکس ارتباط دارد و این پژوهش دربارهٔ ریشه‌های مسیحیت به ما چه می‌گوید.

مسیحیان گنوسی بدون شک عقایدی را بیان کردند که مسیحیان ارتدوکس از بیان آن‌ها نفرت داشتند؛ مثلاً برخی از این متون گنوسی پرسش می‌کنند که آیا تمام رنج‌ها، کارها و مرگ از گناه سرچشمه نمی‌گیرد؟ که به عقیدهٔ مسیحیان ارتدوکس به آفرینش، که در آغاز کامل بود، آسیب می‌رساند. متون دیگر از عنصر مؤنث در الوهیت صحبت می‌کنند که خدا را به عنوان پدر و مادر ستایش می‌کنند. همین متون پیشنهاد می‌کنند که رستاخیز را به صورت نمادین باید شناخت و نه واقعی.

مسیحیان ارتدوکس دریافتند که مسیح نه به عنوان یک انسان، ارواح را از این جهان روشنایی هدایت می‌کرد، بلکه به منزلهٔ تکامل «خداوند» به شهود انسانی ـ شهود جسمانی نزول کرد تا آن را تقدیس کند و نوعی تنوع شهود را بیان می‌کرد؛ آن‌ها در مورد رابطهٔ خود با افراد دیگر بیشتر از گنوسیان نگران بودند؛ چنان که گنوسیان اصرار داشتند که منشأ شهود انسان مربوط به احساسی درونی است. ارتدوکس‌ها با این نظر مخالف بودند و با تذکار داستان آدم و حوا توضیح می‌دادند که بشریت شر را در تخلف نظم طبیعی کشف کرد. اکنون که کشفیات نجع حمادی چشم‌انداز جدیدی دربارهٔ این روند به ما ارائه داده است، درمی‌یابیم که چرا افراد خلاق در همهٔ قرن‌ها از والنتینوس و هرقلیون گرفته تا بلیک، رامبراند، داستایفسکی، تولستوی و نیچه در حواشی ارتدوکسی ماندند. آن‌ها همه مجذوب شخصیت مسیح بودند: تولد، زندگی، تعالیم، مرگ و رستاخیز او. همهٔ آن‌ها پیوسته برای بیان تجربه‌های خاص خود از نشانه‌های مسیحی استفاده، و با این حال علیه نمادهای ارتدوکس شورش می‌کردند. امروزه بسیاری از مردم با آن‌ها هم‌نظرند. آنان نمی‌توانند صرفاً به حجیت کتاب مقدس، رسولان و کلیسا تکیه کنند و دست کم باید از خود بپرسند این حجیت از کجاست و چه چیزی به آن مشروعیت می‌بخشد؟ تمام پرسش‌های قدیمی که در آغاز مسیحیت مورد بحث بود از نو مطرح شد: انسان چگونه می‌تواند رستاخیز را درک کند؟ در باب مشارکت زنان در

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کشیشی و اسقفی چه می‌توان گفت؟ مسیح که بود؟ رابطهٔ او با مؤمنانش چگونه بود؟ شباهت‌های بین مسیحیت و دیگر ادیان جهان چیست؟

این که من بخش مهمی از این بحث را به آیین گنوسی اختصاص دادم، آن گونه که ممکن است به نظر بیاید به این معنی نیست که از بازگشت به آیین گنوسی حمایت می‌کنم یا در مقابل مسیحیت ارتدوکس از آن «طرفداری» می‌کنم. بنده به عنوان یک مورخ معتقدم کشفیات نجع حمادی بی‌نهایت هیجان‌انگیز است، چون مدارک و شواهدی که از این کشفیات به دست می‌آید، چشم‌انداز جدیدی برای فهم چیزهای بسیار جالب ایجاد می‌کند. مورخ فقط حمایت نمی‌کند، بلکه به بررسی مدارک می‌پردازد و مثلاً می‌خواهد تلاشی در کشف کیفیت آغاز مسیحیت داشته باشد. همچنین به عنوان عاشق مسائل دینی فکر می‌کنم کشف مجدد مباحثی که مسیحیت اولیه را به خود مشغول داشت، آگاهی ما را نسبت به مسئلهٔ اصلی این بحث افزایش می‌دهد: حجیت و اعتبار مراجع دینی از کجاست؟ برای یک مسیحی این پرسش روشن‌تر است: اعتبار تجربهٔ فرد چه ربطی به اعتبار مورد ادعای کتب مقدس، آداب و مناسک و روحانیت دارد؟

اکنون منبع مرجعیت مذهبی چیست؟ برای مسیحیان پرسش شکل خصوصی‌تری می‌گیرد: رابطهٔ بین مرجعیت، تجربهٔ شخصی و آنچه او برای مقدسان، تشریفات مذهبی و روحانی ادعا می‌کند چیست؟

با تحقیقات جاری بی‌شماری که در این زمینه انجام شده است، نویسنده بیان می‌کند که این طرح ضرورتاً خلاصه و ناقص است.

هر کسی که بخواهد تحقیق خود را به صورت مفصل‌تر پی گیرد، باید منبع باارزش نجع حمادی پروفسور اسکولر[1] را پیدا کند و نقدهایی را که در سی سال اخیر دربارهٔ متون نجع حمادی انتشار یافته است مرور کند.

وقتی محمدعلی آن کوزهٔ پر از پاپیروس را روی پرتگاه نجع حمادی شکست، از این که طلا پیدا نکرده بود، مأیوس شد، زیرا نمی‌توانست تصور کند کشف تصادفی او چه پیامدهای مهمی دارد. این متون گنوسی اگر هزار سال پیش کشف می‌شد، قطعاً به سبب بدعت‌گذارانه بودن سوزانده

1. D. M. Scholer

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌شد، ولی تا قرن بیستم پنهان باقی ماندند و امروز تجربهٔ فرهنگی، دیدگاه جدیدی دربارهٔ موضوع این متون به ما داده است. ما امروز آن‌ها را با دید متفاوتی می‌خوانیم، ما آن‌ها را «دیوانگی و کفرگویی» نمی‌دانیم، بلکه مثل مسیحیان قرون اولیه این متون را جایگزین قدرت‌مندی برای سنت ارتدوکس مسیحی می‌بینیم. امروز است که می‌توانیم پرسش‌هایی را که این متون مقابل ما قرار می‌دهند، مطالعه کنیم.

این کتاب برای دانشجویان رشتهٔ ادیان و عرفان، عرفان اسلامی و تصوف و عرفان در مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری می‌تواند مفید و راهگشا باشد.

کوشش مترجم بر آن بوده که ترجمهٔ کتاب با امانت، دقت و وسواس و بدون اعمال نظر به انجام برسد و در هیچ موردی صحت و درستی ترجمه، قربانی ویرایش زبانی و فنی نشود.

تمام توضیحاتی که در پاورقی آمده است از مترجم است و در اصل کتاب بیان نشده است.

ترجمهٔ این اثر کار دشوار و زمان‌بری بود، امیدوارم بتواند خدمت شایانی در مسیر پژوهش‌های حوزهٔ گنوسیه باشد.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از همهٔ کسانی که مرا در ترجمهٔ این کتاب یاری کردند، تشکر و قدردانی کنم. نخست استاد گرامی آقای دکتر بهزاد سالکی که زحمت ویراستاری این کتاب را کشیدند؛ بعد آقای دکتر علی شهبازی که راهنمایی‌های ارزنده‌ای ارائه کردند؛ سپس پروفسور جهانگیر باقری که اصل نسخهٔ کتاب *انجیل‌های گنوسی* را از بریتانیا ارسال کردند؛ همچنین آقای محمدرضا عبداللهی‌پور، همکار و دوست صمیمی که در حل مشکلات ترجمهٔ کتاب راهگشای ما بودند؛ همین طور آقای بهروز صفرزاده که کل متن را بنا بر نظر انتشارات علمی و فرهنگی ویرایش نهایی کردند؛ سرانجام آقای حمید هاشمی کهندانی دستیار پژوهش‌های مربوط به این کتاب، که اگر تلاش‌های بی‌وقفهٔ ایشان نبود، کتاب حاضر با این کیفیت به دست خوانندگان نمی‌رسید. سلامتی و عمر همهٔ این عزیزان و بزرگواران دراز باد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

تقدیر و تشکر

نگارش این کتاب سال‌ها پیش با هدف کشف ارتباط بین دین و سیاست در صدر مسیحیت آغاز شد. چهار فصل اول با نگارشی فنی‌تر در نشریات علمی به چاپ رسیده‌اند (منابع دقیق آن‌ها قبل از پی‌نویس‌های هر بخش آمده است).

در تألیف این کتاب عموماً از ترجمه‌های عرضه‌شده در *کتابخانهٔ نجع حمادی*، ویراستهٔ جیمز رابینسون[1] (چاپ بریل هلند، که در بریتانیا هم توزیع می‌شود)، استفاده کرده‌ام؛ اما گاه ترجمه را به ضرورتِ شفافیت، یکدستی یا تفسیر تغییر داده‌ام (مثلاً ضبط قِبطی واژهٔ یونانی τελειώσις را نه «کمال» بلکه «استیفا» ترجمه کرده‌ام که به نظرم دقیق‌تر است؛ در موارد دیگر آن‌جا که واژهٔ قِبطی προμε ظاهراً ترجمهٔ واژهٔ یونانی ἀνθροπος’ است، من آن را «انسانیت» ترجمه کرده‌ام، نه «مرد»). در مورد دو متن، از ترجمه‌های گوناگون استفاده کرده‌ام (توضیح در زیر).

خوانندگان توجه کنند که در عبارات منقول از متون کهن، هر جا متن افتادگی داشته و پژوهشگران آن را بازسازی کرده‌اند، واژه‌های بازسازی‌شده درون [ ] آمده‌اند؛ اما واژه‌های درون ( ) را مترجمان برای شفاف‌سازی متن افزوده‌اند.

از تمام دوستان و همکارانم که دست‌نوشته‌های مرا خواندند و نقد

1. James M. Robinson

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کردند ممنونم: پیتر برجر،[۱] جان گِیجر،[۲] دنیس گرو،[۳] هاورد کی،[۴] جورج مَک‌رِی،[۵] وِین میکس،[۶] مورتون اسمیت.[۷] برای سایر راهنمایی‌ها و نقدها، به‌ویژه نکته‌هایی در مقدمه، باید از مریلین هران،[۸] ماروین مایر،[۹] بیرگر پیرسون،[۱۰] خیلِس کویسپل،[۱۱] ریچارد اوگاست[۱۲] و جیمز رابینسون[۱۳] تشکر کنم. همچنین سپاسگزارم از بنتلی لیتون[۱۴] که اجازهٔ استفاده از ترجمهٔ *رساله در باب رستاخیز*[۱۵] را به من داد و از جیمز برشلر[۱۶] به‌خاطر این‌که اجازه داد از ترجمهٔ *مکاشفهٔ پطرس*[۱۷] استفاده کنم.

از بنیاد راکفلر،[۱۸] بنیاد لیتا هِیزن[۱۹] و بنیاد گوگنهایم[۲۰] کمال تشکر را دارم که این فرصت را به من دادند تا خود را وقف نوشتن کنم؛ همین طور از رئیس و معاون کالج بارنارد، جکلین مَتفلد[۲۱] و چارلز اولتون،[۲۲] که با یک سال مرخصی من موافقت کردند. از لیدیا برانتی[۲۳] و لیتا هِیزن[۲۴] به‌خاطر تشویق‌هایشان در طول پروژه بسیار ممنونم. کتاب حاضر بدون ویرایش عالی جیسون اِپستاین،[۲۵] معاون و سردبیر رندوم هاوس؛[۲۶] توصیه‌های بسیار مفید جان براکمن؛[۲۷] و کار دقیق و دلسوزانهٔ کانی بودلیس[۲۸] در تایپ و باربرا ویلسون[۲۹] در نسخه‌پردازی به سرانجام نمی‌رسید.

در پایان می‌خواهم از همسرم به‌خاطر تشویق‌های مهرورزانه‌اش در جریان تألیف این کتاب تشکر کنم.

---

1. Peter Berger
2. John Gager
3. Dennis Groh
4. Howard Kee
5. George MacRae
6. Wayne Meeks
7. Morton Smith
8. Marilyn Harran
9. Marvin Meyer
10. Birger Pearson
11. Gilles Quispel
12. Richard Ogust
13. James M. Robinson
14. Bentley Layton
15. *Treatise on Resurrection*
16. James Brashler
17. *Apocalypse of Peter*
18. Rockefeller Foundation
19. Lita A. Hazen Foundation
20. Guggenheim Foundation
21. Jacqueline Mattfeld
22. Charles Olton
23. Lydia Bronte
24. Lita A. Hazen
25. Jason Epstein
26. Random House
27. John Brockman
28. Connie Budelis
29. Barbara Willson

https://t.me/ketabhayemontakhabe

دربارهٔ نویسنده

اِلین پیگِلز[1] در ۱۳ فوریهٔ سال ۱۹۴۳ در پالو آلتو[2] در کالیفرنیا به دنیا آمد و در سال ۱۹۶۴ درجهٔ کارشناسی و در سال ۱۹۶۵ کارشناسی ارشد را از دانشگاه استنفورد دریافت کرد. وی در سال ۱۹۷۰ دکتری خود را در رشتهٔ دین‌شناسی در دانشگاه هاروارد به پایان رساند. زمانی که در این دانشگاه بود، به عضویت گروهی درآمد که بر روی دست‌نوشته‌های یافت‌شده در نَجع حَمّادی کار می‌کرد. پس از اتمام دکتری، تا زمان انتقالش به دانشگاه پرینستون در سال ۱۹۸۲ عضو هیئت علمی کالج برنارد در دانشگاه کلمبیا شد و از سال ۱۹۷۵ ریاست دپارتمان دین در کالج مذکور را برعهده داشت.

دو رویداد غمناکِ مرگ فرزند در آوریل سال ۱۹۸۷ پس از تحمل پنج سال بیماری، و مرگ همسر[3] در ژوئن ۱۹۸۸ در صعود به ارتفاعات، آگاهی معنوی الین پیگلز را ژرف‌تر کرد و همین امر سبب نوشتن کتاب *منشأ شیطان*[4] در سال ۱۹۹۵ شد. او در این کتاب بیان می‌کند که مسیحیان راست‌کیش و سنتی از تصویر شیطان استفاده می‌کنند تا مخالفان خود، از جمله دیگر فرقه‌های مسیحی و نیز یهودیان، را دیو یا شیطان جلوه دهند.

---

1. Elaine Pagels
2. Palo Alto
3. Heinz Pagels
4. *The Origin of Satan*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

پیگلز کتاب *انجیل‌های گنوسی* را در سال ۱۹۷۹ تألیف کرد. این کتاب فروش بسیار خوبی داشت و جوایز زیادی کسب کرد که برای رعایت اختصار به ذکر آن‌ها نمی‌پردازیم، و یکی از صد کتاب برتر قرن بیستم در جهان شد. یک مؤسسهٔ مسیحی این کتاب را یکی از پنجاه کتاب برتر قرن بیستم در جهان به شمار آورد. هارولد بلوم[1] در مجلهٔ *دنیای کتاب واشینگتن پست*[2] در توصیف این کتاب می‌نویسد: «... کتابی است همیشه خواندنی، دارای اطلاعات عمیق و بسیار وسوسه‌انگیز است».

خانم پروفسور پیگلز در سال ۱۹۷۵ پس از مطالعهٔ رساله‌های پولس و مقایسهٔ آن‌ها با آیین گنوسی و کلیسای اولیه، کتاب *پولس گنوسی*[3] را نوشت. وی در این کتاب به تبیین این نظریه می‌پردازد که پولُس رسول در واقع یکی از منابع گنوسی بوده است. مطالعاتی که او دربارهٔ دست‌نوشته‌های نجع حمادی انجام داد، مبنایی برای تألیف کتاب حاضر، یعنی *انجیل‌های گنوسی*، در سال ۱۹۷۹ شد. این کتاب برای ارائهٔ تصویری روشن از کتابخانهٔ نجع حمادی بسیار مفید است.

پیگلز در سال ۱۹۸۲ برای تدریس درس تاریخ مسیحیت اولیه در دانشگاه پرینستون مشغول به کار شد. به کمک دستیارش مک‌آرتور[4] کتاب *آدم، حوا و مار*[5] را در سال ۱۹۸۸ نوشت. این کتاب به گزارش مربوط به آفرینش و نقش آن در تحول نگرش‌های جنسیتی در غرب مسیحی می‌پردازد. پیگلز در هر دو کتاب مذکور به صورت ویژه‌ای نگرش‌های گوناگون تاریخ مسیحیت در باب زن را مطرح می‌کند.

پیگلز در کتاب پرفروش خود، *فراسوی باور: انجیل سِرّی توما*،[6] در سال ۲۰۰۳ به ادعاهای دینی در خصوص دارا بودن حقیقت واپسین پرداخته و *انجیل توما* را با انجیل یوحنا مقایسه می‌کند. با مطالعهٔ دقیق این دو اثر معلوم می‌شود که تأکید یوحنا بر این است که عیسی «نور جهان» است و

---

1. Harold Bloom
2. *Washington Post Book World*
3. *The Gnostic Paul: Gnostic Exegesis of The Pauline Letters*
4. MacArthur
5. *Adam, Eve And the Serpent*
6. *Beyond Belief: The Secret Gospel of Thomas*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

حال آن‌که *انجیل توما* بیان می‌کند: «نوری در هریک از افراد وجود دارد که کل جهان را نورانی می‌کند. اگر این نور ندرخشد، جهان تاریک می‌شود».

به دیدِ پیگلز *انجیل توما* به‌همراه دیگر تعالیمِ کتب خفیه روشنگر این مطلب‌اند که عیسی خدا نبود، بلکه معلمی بود که می‌خواست پرده از آن نور الهی بردارد که در درون هر فردی وجود دارد. به اعتقاد او انجیل یوحنا در واکنش و پاسخ به *انجیل توما* نوشته شده است.

دکتر الین پیگلز علاوه بر کتب مذکور، یادداشت‌ها، مقالات و آثار گران‌سنگ دیگری بالغ بر چهل عنوان دارد که برای رعایت اختصار به ذکر سه اثر برتر اکتفا می‌کنیم: *مکاشفات، بینش‌ها، نبوت و سیاست در کتاب مکاشفه*[1] در سال ۲۰۱۲، *پولس گنوسی: تفسیرهای گنوسی رساله‌های پولس*[2] در سال ۱۹۹۲ و *خوانش یهودا: انجیل یهودا و شکل‌گیری مسیحیت*[3] در سال ۲۰۰۷.

پانوشت‌های توضیحی افزودهٔ مترجم است.

---

1. *Revelation, Visions, Prophecy, and Politics in The Book of Revelation*
2. *The Gnostic Paul: Gnostic Exegesis of The Pauline Letters*
3. *Reading Judas: The Gospel of Judas and The Shaping of Christianity*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

مقدمه

در دسامبر ۱۹۴۵ دهقان عربی در مصر علیا کشف باستان‌شناختی شگفت‌آوری کرد. شایعات بسیاری دربارهٔ این کشف شکل گرفت، شاید از آن رو که تصادفی بود و فروشِ یافته‌اش در بازار سیاه غیرقانونی بود. حتی هویت کاشف سال‌ها ناشناخته ماند. عده‌ای می‌گفتند درپی خون‌خواهی بوده و عده‌ای دیگر می‌گفتند این کشف را نزدیک شهر نَجع حَمّادی[1] در جبل الطارف[2] انجام داده است، کوهی که بیش از ۱۵۰ غار دارد. برخی از این غارهای طبیعی حدود ۴۳۰۰ سال پیش، یعنی در اوایل سلسلهٔ ششم پادشاهان مصر، به‌دست مردم حفاری و رنگ‌آمیزی شد و به‌عنوان گور مورد استفاده قرار گرفت.

سی سال بعد خود کاشف، محمد علی السَّمّان،[3] ماوقع را چنین بیان کرد. (۱) او و برادرانش، کمی پیش از آن‌که به خون‌خواهی پدر برخیزند،

---

۱. نَجع حَمّادی (Nag ʹHammādī) شهری است در مصر علیا که در دوران باستان چنوبوسکیون (Χηνοβόσκιον) به معنای چراگاه غازها نامیده می‌شد. این شهر در استان قِنا در هشتاد کیلومتری شمال غرب شهر الأُقصُر (Luxor) قرار دارد.

۲. جبل الطارف (Jabal al-Tārif) کوهی در مصر در نزدیکی شهر الأُقصُر است که گور شاهان بسیاری در آن یافت شده است. این منطقه در مصر علیا تپه‌های بسیاری دارد و معبد هاتشپسوت (Hatshepsut) در آن واقع شده است.

3. Muhammad ʹAlī al-Samman

https://t.me/ketabhayemontakhabe

روزی شترانشان را زین کردند و به قصد حفر خاک و یافتن سَبَخ[۱] ــ خاک نرمی که برای حاصلخیز کردن زمین به‌کار می‌بردند ــ به جبل رفتند. هنگام حفر زمین در اطراف تخته‌سنگی بزرگ، به خمرهٔ سفالی سرخی به ارتفاع تقریباً یک متر برخوردند. محمد علی تردید داشت که خمره را بشکنند، زیرا فکر می‌کرد شاید جن یا روحی در آن باشد؛ در عین حال فکر کرد شاید هم طلا در آن باشد، لذا کلنگ خود را بالا برد و خمره را شکست و در داخلش سیزده جلد کتاب پاپیروس جلدچرمی یافت. به خانه‌اش در القصر[۲] برگشت و کتاب‌ها و برگ‌های پراکندهٔ پاپیروس را روی پوشالی که بر زمین نزدیک اجاق روی هم ریخته شده بود انداخت. مادر محمد، ام احمد،[۳] بعدها گفت که آن شب مقدار زیادی از پاپیروس‌ها را همراه پوشال‌هایی که برای روشن کردن آتش استفاده می‌کرد در اجاق ریخته بود.

چند هفته بعد، محمد علی و برادرانش با کشتن احمد اسماعیل[۴] انتقام پدرشان را گرفتند. مادر به پسرانش هشدار داده بود که کلنگ‌هایشان را تیز نگه دارند. وقتی فهمیدند دشمن پدرشان نزدیک است، فرصت را غنیمت شمردند، به سراغش رفتند، «دست و پایش را قطع کردند... سینه‌اش را شکافتند و قلبش را درآوردند و به‌عنوان آخرین مرحلهٔ خون‌خواهی، آن را خوردند».(۲)

محمد علی از ترس این‌که پلیس برای تحقیق دربارهٔ قتل به خانه‌شان بیاید و کتاب‌ها را کشف کند، از کشیشی به نام القُمّص باسیلیوس عبدالمسیح[5] درخواست کرد که یکی‌دو جلد از کتاب‌ها را برای او به امانت نگه دارد. وقتی محمد علی و برادرانش به اتهام قتل تحت بازجویی بودند، راغب[۶] معلم تاریخ آن منطقه، یکی از کتاب‌ها را دید و حدس زد که باید

---

1. sabakh

۲. القصر (al-Qasr) شهرکی است در واحهٔ داخله در بیابان‌های غربی مصر که جزئی از بیابان لیبی هستند. می‌گویند این شهرک را سلاطین ایوبی در سدهٔ دوازدهم میلادی بر ویرانه‌های اراضی رومی‌نشین سابق بنا کرده‌اند. واحهٔ داخله جمعاً هفت منطقهٔ مسکونی دارد که القصر یکی از آن‌هاست.

3. ʹumm-Ahmad
4. Ahmed Ismāʹīl
5. Al-Qummus Bāsīlīyus Abd al-Masīh
6. Rāghib

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ارزشمند باشد. راغب یکی از کتاب‌ها را از القُمُّص باسیلیوس گرفت و برای یکی از دوستانش در قاهره فرستاد تا ببینند آیا چیز ارزشمندی است یا نه.

نسخه‌های خطی در بازار سیاه قاهره به دست دلالان آثار باستانی خرید و فروش شد و توجه مقامات دولت مصر را جلب کرد. خواهیم دید که طی مسیری بسیار پرماجرا، مقامات دولت یک جلد از کتاب‌ها را خریداری و ده نسخه و نیم دیگر از کل مجموعهٔ سیزده جلد چرمی نسخه‌های خطی را مصادره کرده و در موزهٔ قِبطی[۱] مصر به امانت گذاشتند. اما بخش بزرگی از این سیزده نسخهٔ خطی، شامل پنج متن فوق‌العاده مهم، قاچاقی از مصر خارج و در امریکا به معرض فروش گذاشته شد. خبر این مجموعه به‌زودی به گوش پروفسور خیلِس کویسپل،[۲] مورخ دین برجستهٔ دانشگاه اوترِخت[۳] هلند، رسید. کویسپل که از این کشف به وجد آمده بود، به مسئولان بنیاد یونگ[۴] در زوریخ توصیه کرد این نسخهٔ خطی را خریداری کنند؛ ولی وقتی موفق شد نسخه را بخرد، دید چند صفحه از متن افتاده است. به همین دلیل در بهار سال ۱۹۵۵ به مصر سفر کرد تا آن‌ها را در موزهٔ قِبطی بیابد. هنگامی که به قاهره رسید، فوراً به موزهٔ قِبطی رفت، عکس‌های برخی از این متون را امانت گرفت، و برای خواندن آن‌ها شتابان به هتل خود بازگشت. کویسپل با خواندن سطر اول از متن غرق در شگفتی شد و با ناباوری خواند: «این‌ها کلمات سِرّی‌اند که عیسای زنده تقریر کرد و برادر دوقلوی او یهودا توما[۵] آن‌ها را نوشت».(۳)

---

1. Coptic Museum

۲. خیلِس کویسپل (Gilles Quispel): پژوهشگر و مدرس تاریخ صدر مسیحیت.

۳. اوترخت (Utrecht): چهارمین شهر بزرگ هلند واقع در شرق این کشور.

4. Jung Foundation

۵. یهودا توما (Judas Thomas): یکی از حواریون مسیح بود که پس از مرگ وی به هند رفت و افرادی را به دین خود خواند که هنوز هم در این کشور هستند. در توضیح «برادر دوقلوی مسیح» باید گفت انجیل مَرقُس (۶:۳) و انجیل متی (۱۳:۵۵) چهار نفر از حواریون یعنی یعقوب البار، برنابا، شمعون قانوی و یهودا توما را برادران مسیح می‌نامند و خواهرانی نیز برای وی برمی‌شمرند. به نظر می‌رسد این افراد به‌خاطر ارتباط نزدیک و بر سبیل تحبیب برادران و خواهران مسیح شمرده می‌شوند. اکثر فِرق مسیحیت بنا بر اصل اعتقادیِ باکرگیِ ابدی مریم می‌گویند مسیح هرگز خواهر و برادر تنی نداشته است. شاید افرادی قوم و خویش او بوده یا فرزندان یوسف پیش از ازدواج با مریم بوده‌اند. ولی در میان طوایف مسیحیت هستند گروه‌هایی که معتقدند این افراد هم از صُلب یوسف و رحم مریم متولد شده‌اند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کویسپل می‌دانست که همکار او، هانری شارل پوئش،[1] با استفاده از یادداشت‌های پژوهشگر فرانسوی دیگری به نام ژان دورس[2] در دهۀ ۱۸۹۰ این سطور آغازین را با قطعاتی از یک متن یونانی به نام *انجیل توما*[3] یکی دانسته است. اما کشف کل این متن پرسش‌های تازه‌ای را مطرح می‌کرد: آیا عیسی همان طور که این متن اشاره می‌کند، برادری دوقلو داشته است؟ آیا این متن می‌تواند گزارش موثقی از سخنان عیسی باشد؟ طبق عنوان، این اثر *انجیل به روایت توما* بود، اما برخلاف انجیل‌های عهد جدید این متن خود را یک انجیل سِرّی معرفی می‌کرد. کویسپل همچنین دریافت این متن حاوی بسیاری از اقوال مشهور عهد جدید است، اما این اقوال در بافت نامتعارف *انجیل توما* معانی متفاوتی را القا می‌کنند. کویسپل متوجه شد عباراتی در این متن هست که با سنن شناخته‌شدۀ مسیحی کاملاً فرق دارد: مثلاً «عیسای زنده» در این متن اقوالی دارد که مثل *کوآن*[4]‌های آیین ذِن رازآلود و گیراست:

> عیسی فرمود: «اگر آن‌چه را در باطن دارید ظاهر کنید، آن‌چه ظاهر می‌سازید رستگارتان خواهد کرد. و اگر آن‌چه را در باطن دارید ظاهر نسازید، آن‌چه ظاهر نمی‌کنید تباهتان می‌کند».(۴)

آن‌چه کویسپل در دست داشت، یعنی *انجیل توما*، فقط یکی از ۵۲ متنی بود که در نجع حمادی پیدا شد. در همان مجلدی که این کتاب وجود دارد متنی به نام *انجیل فیلیپ*[5] هم هست که اقوال و افعالی را به عیسی نسبت می‌دهد که با آن‌چه در عهد جدید آمده کاملاً فرق دارد:

> همراهِ [منجی] مریم مَجدَلیه است. [اما مسیح دوست داشت] او را بیش از تمام حواریون و عادت داشت که [اغلب] [دهانش را] ببوسد. سایر

---

۱. هانری شارل پوئش (Henri Charles Puech): پژوهشگر فرانسوی، صاحب کرسی تاریخ ادیان کُلِژ دُ فرانس بین سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۲.

۲. ژان دورس (Jean Doresse): مصرشناس و پاپیروس‌شناس فرانسوی که نخستین مرکز باستان‌شناسی اتیوپی را بنیان نهاد.

3. *Gospel of Thomas*

۴. *کوآن* (koan) داستانی، عبارتی، سؤالی یا گفت‌وگویی است که در آیین ذن می‌گویند تا «شک بزرگ» را در پیروان ایجاد کند و پیشرفت آن‌ها را در این مسیر محک بزنند.

5. *Gospel of Philip*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

[حواریون آزرده‌خاطر بودند]... آن‌ها او را گفتند: «چرا بیش از همهٔ ما دوستش می‌داری؟» منجی به آن‌ها پاسخ داد و گفت: «چرا شما را به قدر او دوست نداشته باشم؟» (۵)

گفته‌های دیگری در این مجموعه هست که عقاید متداول مسیحیت، نظیر تولد مسیح از زن باکره یا رستاخیز جسمانی، را بدفهمی خام‌اندیشانه می‌داند و نقد می‌کند. در همین مجلد *آپوکریفای یوحنا*[۱] (آپوکریفا یعنی کتاب مخفی) هم هست که ادعا می‌کند «اسرار و مسائلی که در سکوت مخفی مانده است» را افشا می‌کند که عیسی به حواری خود یوحنا آموخت. (۶)

بعدها محمد علی گفت برخی از متون را گم کرده، دور انداخته یا در آتش سوزانده است. اما همان چیزی هم که باقی مانده شگفت‌انگیز است: حدود ۵۲ متن از صدر مسیحیت شامل مجموعه‌ای از انجیل‌های مسیحی اولیه که تاکنون ناشناخته بود. علاوه بر *انجیل توما* و *انجیل فیلیپ*، این یافته‌ها شامل *انجیل حقیقت*[۲] و *انجیل مصریان*[۳] بود که این مورد آخری خود را «[کتاب مقدس] [روح] بزرگ نادیدنی»[۴] معرفی می‌کند. (۷) نوشته‌هایی هم هست که به پیروان عیسی نسبت داده می‌شود، نظیر *آپوکریفای یعقوب البار*،[۵] *مکاشفهٔ پولس*،[۶] *نامهٔ پطرس به فیلیپ*[۷] و *مکاشفهٔ پطرس*.[۸]

به‌زودی روشن شد که آن‌چه محمد علی در نجع حمادی کشف کرده متونی قِبطی است که حدود ۱۵۰۰ سال پیش از روی متونی قدیمی‌تر ترجمه شده است. متون اصلی به یونانی، یعنی به زبان عهد جدید، بوده است: دورس، پوئش و کویسپل می‌گویند قسمتی از یکی از آن‌ها حدود ۵۰ سال پیش به‌وسیلهٔ باستان‌شناسانی به‌عنوان پاره‌هایی از نسخهٔ یونانی اصلی *انجیل توما* کشف شده بود. (۸)

---

1. *Apocryphon of John*
2. *Gospel of Truth*
3. *Gospel of Egyptians*
4. "the [sacred book] of the Great Invisible [Spirit]"
5. *Secret Book of James*
6. *Apocalypse of Paul*
7. *Letter of Peter to Philip*
8. *Apocalypse of Peter*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

تاریخ نگارش خودِ دست‌نوشته‌ها چندان جای بحث نیست. بررسی پاپیروسی که برای ضخیم کردن جلدهای چرمی به کار رفته است و نیز بررسی متن قِبطی، تاریخ نوشتن آن‌ها را حدود سال ۳۵۰ تا ۴۰۰م برآورد می‌کند.(۹) اما پژوهشگران بر سر تاریخ متون اصلی اختلاف نظر بسیاری دارند. برخی از این متون ممکن نیست پس از سال ۱۲۰ تا ۱۵۰م نوشته شده باشند، چون ایرنایوس،[۱] اسقف راست‌کیش لیون، در حدود سال ۱۸۰م می‌نویسد بدعت‌گذاران «افتخار می‌کنند که انجیل‌هایی بیش از آن‌چه واقعاً هست در اختیار دارند»(۱۰) و شکایت می‌کند که در زمان او این نوشته‌ها، از گُل[۲] تا روم و یونان و آسیای صغیر، دست به دست می‌گردد.

کویسپل و همکارانش که نخستین بار *انجیل توما* را منتشر کردند می‌گفتند متن اصلی آن متعلق به سال ۱۴۰ م است.(۱۱) عده‌ای می‌گفتند از آن‌جا که این انجیل‌ها بدعت‌آمیزند، بعد از انجیل‌های عهد جدید نوشته شده‌اند که مربوط به سال‌های ۶۰ تا ۱۱۰ م هستند. اما اخیراً پروفسور هلموت کویستر،[۳] استاد دانشگاه هاروارد، اشاره کرده است که مجموعهٔ اقوال *انجیل توما*، اگرچه در حدود سال ۱۴۰ م جمع آوری شده، شاید سنت‌های قدیمی‌تر از انجیل‌های عهد جدید «مربوط به نیمهٔ دوم قرن اول» (۵۰ تا ۱۰۰ م) را هم در خود داشته باشد، یعنی هم‌قدمت با انجیل‌های مَرقُس، متی، لوقا و یوحنا یا حتی قدیمی‌تر از آن‌ها.(۱۲)

پژوهشگرانی که دربارهٔ یافته‌های نجع حمادی تحقیق می‌کردند، دریافتند که بعضی از این متون منشأ نسل بشر را کاملاً متفاوت با داستان متداول سِفر پیدایش بیان می‌کنند؛ برای مثال *گواه حقیقت*[۴] داستان

---

۱. ایرنایوس (Irenaeus) از آبای کلیسا و پدران صدر مسیحیت در سدهٔ دوم میلادی در منطقهٔ لوگدونوم (Lugdunum) است که بخشی از امپراتوری روم بود. او در عمل با یک واسطه یعنی از طریق پولیکارپ (Polycarp) مرید یوحنا انجیلی بود. ایرنایوس همت خود را صرف مبارزه با گنوسیان والنتینی کرد که از نظر او در آن دوران تهدیدی جدی برای کلیسای مسیحی به حساب می‌آمدند.

۲. گُل (Gaul) کشوری باستانی است در منطقه‌ای که امروزه فرانسه نامیده می‌شود.

۳. هلموت کویستر (Helmut Koester): استاد آلمانی دانشگاه هاروارد و متخصص تفسیر انجیل و تاریخ مسیحیت.

4. *Testimony of Truth*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

جنات عدن[1] را از زبان مار بیان می‌کند! در این‌جا مار، که از دیرباز در ادبیات گنوسی اصل حکمت الهی است، آدم و حوا[2] را متقاعد می‌کند تا از معرفت برخوردار شوند، در حالی که «خدا» آن‌ها را به مرگ تهدید می‌کند و حسودانه می‌کوشد آن‌ها را از نیل به معرفت بازدارد و وقتی به آن دست می‌یابند، آنان را از بهشت بیرون می‌رانند.(۱۳) در متن دیگری با عنوان مرموز «تندر، ذهن کامل» شعر فوق‌العاده‌ای از زبان قدرت مؤنث الهی بیان می‌شود:

زیرا من اولین و آخرینم.
من آن بزرگ‌داشته و آن خوارشده‌ام.
من آن روسپی و آن مقدسم.
من آن همسر و آن باکره‌ام...
من آن نازایم،
که بسیاری پسران اویند...
من آن خاموشیِ درنیافتنی‌ام...
من بیانِ نامِ خویشم.(۱۴)

پس این متون گوناگون شامل انجیل‌های سِرّی، اشعار و توصیفات شبه‌فلسفی دربارهٔ منشأ جهان، اسطوره‌ها، جادو و دستورالعمل‌هایی برای تجربهٔ عرفانی است.

چرا این متون دفن شدند؟ و چرا کمابیش ۲۰۰۰ سال ناشناخته مانده‌اند؟ به نظر می‌رسد ممنوع اعلام کردن این متون و دفنشان در صخره‌های نجع حمادی بخشی از تلاشی سرنوشت‌ساز در راه شکل‌گیری مسیحیت در دوران آغازین بوده است. مسیحیان راست‌کیش در اواسط قرن دوم متون نجع حمادی و متون مشابه را، که در دوران آغازین مسیحیت رایج بودند، مصداق بدعت دانستند و محکوم کردند. ما از دیرباز می‌دانستیم بسیاری از پیروان اولیهٔ مسیح از نظر مسیحیان دیگر بدعت‌گذارند، اما تقریباً هرچه درباره‌شان می‌دانستیم از منابعی به دست ما رسیده بود که مخالفانشان در محکومیت آن‌ها نوشته بودند. اسقف

1. Garden of Eden
2. Adam and Eve

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ایرنایوس، که در حدود سال ۱۸۰م سرپرستی کلیسای لیون را برعهده داشت، پنج جلد کتاب با عنوان *تخریب و واژگونی آن‌چه به‌دروغ علم می‌خوانند*[۱] نوشت که با این قول او شروع می‌شود:

عقاید کسانی را که بدعت تعلیم می‌دهند جلو رویتان می‌گذارم... تا نشان دهم سخنانشان چقدر پوچ و خلاف واقع است... من این کار را می‌کنم... تا به تمامی کسانی که با آن‌ها ارتباط دارید توصیه کنید از این ورطهٔ دیوانگی و کفر به مسیح اجتناب کنند.(۱۵)

او به‌ویژه انجیل مشهور به *انجیل حقیقت* را «آکنده از کفرگویی» می‌داند و محکوم می‌کند.(۱۶) آیا ایرنایوس به همان *انجیل حقیقت* که در نجع حمادی کشف شده است اشاره می‌کند؟ کویسپل و همکارانش که نخستین بار *انجیل* حقیقت را چاپ کردند به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند؛ اما یکی از منتقدان می‌گوید سطر آغازین *انجیل حقیقت* (که با واژه‌های «انجیل حقیقت» آغاز می‌شود) عنوان متن نیست، بلکه جملاتِ نخستِ متن اصلی است.(۱۷) اما می‌دانیم ایرنایوس دست‌کم یکی از متون کشف‌شده در نجع حمادی، یعنی *آپوکریفای یوحنا*، را دستاویز حملات خود علیه این «بدعت» می‌سازد. پنجاه سال بعد هیپولیتوس،[۲] معلم رومی، ردیهٔ بزرگ دیگری به نام *ردی بر همهٔ بدعت‌ها*[۳] نوشت تا «کفرگویی‌های شرورانهٔ بدعت‌گذاران را افشا و رد کند».(۱۸)

---

۱. *The Destruction and Overthrow of Falsely So-called Knowledge*: این کتاب در دههٔ دوم مسیحیت نوشته شده است و مختصراً به یونانی κατά αιρέσεων و به لاتینی *Adversus haereses* خوانده می‌شود. مخاطب اصلی کتاب اِلئوتروس (Eleutherus) نام دارد که در سال ۱۸۰م اسقف روم بوده است و به همین دلیل تصور می‌رود این کتاب متعلق به سدهٔ دوم باشد. اصل کتاب تا حد زیادی از بین رفته است، ولی جلد چهارم و پنجم به صورت ترجمهٔ ارمنی و یک کپی کامل به زبان لاتینی از آن به دست ما رسیده که با فاصلهٔ کمی پس از نوشته شدن کتاب اصلی تهیه شده است.

۲. هیپولیتوس (Hippolytus): روحانی معظم کلیسایی، شاگرد ایرنایوس، که عده‌ای را دور خود گِرد آورد تا با اسقف روم رقابت کند و از این ناراضی بود که می‌دید کلیسای روم می‌کوشد با باز کردن دایرهٔ اعتقادات گروهی از کفار را هم دخیل در مدار مسیحیت کند. عده‌ای می‌گویند وی به شهادت از دنیا رفت.

3. *Refutation of All Heresies*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کسانی که این نبرد را علیه بدعت به راه انداختند، ناخواسته به قدرت قانع‌کنندهٔ آن هم معترف بودند؛ با این حال اسقف‌ها غالب شدند. وقتی امپراتور کنستانتین[۱] در سدهٔ چهارم به این دین درآمد و مسیحیت دین رسمی شد، اسقف‌های مسیحی که تا دیروز تحت پیگرد پلیس بودند، امروز بر آن‌ها حکمرانی می‌کردند. داشتن کتاب‌هایی که بدعت‌آمیز خوانده شده بودند مجازات به‌همراه داشت. نسخه‌های این کتاب‌ها را می‌سوزاندند و از بین می‌بردند؛ اما در مصر علیا احتمالاً راهبی از صومعهٔ نزدیک قدّیس پاخومیوس[۲] کتاب‌های ممنوعه را برداشت (۱۹) و پنهان کرد تا از نابودی مصون باشند، در همان خمره‌ای که کمابیش ۱۶۰۰ سال مدفون ماندند.

اما آنان که این متون را نوشتند و رواج بخشیدند خود را «بدعت‌گذار» نمی‌دانستند. در بیشتر این نوشته‌ها واژه‌ها و اصطلاحات مسیحی به‌کار رفته که بی‌گمان با میراث یهود ارتباط دارند. بسیاری‌شان مدعی عرضهٔ روایاتی سرّی از عیسی هستند که از دیدِ «خیلی‌ها» که در قرن دوم آن‌چه «کلیسای کاتولیک» نامیده شد را به وجود آوردند پنهان مانده‌اند. این دسته از مسیحیان را امروز گنوسی[۳] می‌خوانند؛ از لفظ یونانی گنوسیس[۴] که معمولاً «معرفت» ترجمه می‌شود. کسانی که ادعا می‌کنند هیچ چیز دربارهٔ حقیقت غایی نمی‌دانند آگنوستیک[۵] (لفظاً به معنی «نادان» یا «لاادری») نامیده می‌شوند و کسانی که ادعا می‌کنند این امور را می‌دانند گنوستیک (یعنی «دانا») نام می‌گیرند. اما گنوسیس به معنای دانش عقلی نیست. در زبان یونانی بین دانش علمی یا ذهنی («او ریاضیات می‌داند») و معرفت مبتنی بر مشاهده یا تجربه («او مرا می‌شناسد»)، یعنی گنوس، تفاوت هست. معنایی که گنوسیان از گنوس اراده می‌کنند به «بصیرت»[۶] قابل ترجمه است، یعنی فرایند شهودیِ شناخت خود. به ادعای آن‌ها شناخت خود به‌منزلهٔ شناخت ماهیت و سرنوشت انسان است. آموزگار

---

۱. قُسطَنطین (Constantine) یکم، بزرگ یا مقدس، نخستین امپراتوری که به دین مسیح درآمد و شورای نخست نیقیه (Nicaea) را در سال ۳۲۵ م برگزار کرد.

۲. پاخومیوس (Pachomius): روحانی سدهٔ چهارم مسیحیت که در الأقصُر متولد شد و زندگی کرد. پس از وی صومعهٔ مشهوری به نامش در آن شهر برپا کردند.

3. Gnostics
4. Gnosis
5. Agnostic
6. Insight

https://t.me/ketabhayemontakhabe

گنوسی تئودوتوس،[1] که در آسیای صغیر (حدود ۱۴۰ تا ۱۶۰ م) می‌نوشت، می‌گوید گنوسی کسی است که می‌خواهد بفهمد

«ما که بودیم و چه شده‌ایم؛ کجا بودیم... شتابان به کجا می‌رویم؛ از چه چیزی رها می‌شویم؛ تولد چیست و تولد ثانی (نوزایی) کدام است».[۲۰]

شناخت خود در عمیق‌ترین سطح همان شناخت خداست؛ این راز گنوس است. آموزگار گنوسی دیگری به نام مُنعم[2] می‌گوید:

دست از جست‌وجوی خدا و آفرینش و این قبیل امور بردار. در گام نخست او را در خود بجوی. ببین آن چیست در درونت که همه چیز را ازآنِ خود می‌سازد و می‌گوید: «خدای من، ذهن من، فکر من، روح من، جسم من». منشأ غم، شادی، عشق، نفرت، و... را بشناس. اگر با دقت این معانی را بررسی کنی، او را در خود خواهی یافت.[۲۱]

آن‌چه محمد علی در نجع حمادی کشف کرد ظاهراً مجموعه آثاری است که تقریباً همگی گنوسی‌اند. گرچه این نوشته‌ها مدعی تعالیم سِرّی‌اند، ولی بسیاری از آن‌ها به کتب مقدس عهد عتیق و برخی دیگر به نامه‌های پولس و انجیل‌های عهد جدید اشاره می‌کنند. شخصیت‌های بسیاری از آن‌ها همان شخصیت‌های نمایشی عهد جدید، یعنی عیسی و حواریونش، هستند. ولی تفاوت‌هایشان هم چشمگیر است.

یهودیان و مسیحیان راست‌کیش می‌گویند شکاف عمیقی میان انسان و خالقش هست: خداوند وجودی کاملاً دیگر است. ولی برخی گنوسیان که این انجیل‌ها را نوشتند خلاف این را می‌گویند: آن‌ها معتقدند خودشناسی همان خداشناسی است؛ نفْس و امر الهی یکی هستند.

دیگر این‌که «عیسای زنده»ی این متون از توهم و اشراق سخن می‌گوید، نه مانند عیسای عهد جدید از گناه و توبه. او به‌جای این‌که بیاید تا ما را از گناه برهاند، چونان راهنمایی می‌آید تا دریچه‌ای به شناخت

---

۱. تئودوتوس (Theodotus): از متألهان صدر مسیحیت که می‌گویند از شاگردان والنتینوس بوده است. کلمنت اسکندرانی کتابی مشتمل بر اقوال او دارد.

۲. مُنعم (Monoimus) گنوسی عربی شاگرد تاتیان (Tatian) آشوری است. اطلاعات ناچیزی از وی در دست است. می‌گویند واژهٔ مُناد (monad) را او وارد الهیات مسیحی کرده است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

روحانی به رویمان بگشاید. اما وقتی شاگرد به شهود می‌رسد، عیسی دیگر استاد روحانی او نیست، بلکه هر دو برابرند، یا حتی یکی‌اند.

سوم این‌که مسیحیان راست‌کیش عقیده دارند عیسی به نحوی بی‌همتا هم خدا و هم پسر خداست: او همواره از دیگر انسان‌ها، که برای نجاتشان آمده، متمایز است. ولی *انجیل تومای* گنوسی می‌گوید: همین که توما او را می‌شناسد، عیسی به توما می‌گوید که هر دو وجودشان را از یک منشأ دریافت کرده‌اند:

> عیسی گفت: من ارباب تو نیستم؛ زیرا تو هم از جویبار خروشانی که من پیمانه کشیده‌ام نوشیده‌ای و مست شده‌ای... آن‌که از دهان من بنوشد چون من خواهد گشت. من خود او خواهم شد، و چیزهایی که پنهان است بر او آشکار خواهد شد. (۲۲)

آیا این آموزه‌ها بیشتر شرقی به نظر نمی‌رسد تا غربی: وحدت وجود خدا و انسان، تعلق خاطر به وهم و اشراق، بنیان‌گذاری که نه خدا بلکه رهبر روحانی است؟ برخی پژوهشگران گفته‌اند اگر اسامی را تغییر دهیم، «بودای زنده» درست همان چیزهایی را می‌گوید که *انجیل توما* به «عیسای زنده» نسبت می‌دهد. آیا سنت هندو یا بودایی بر آیین گنوسی تأثیر گذاشته‌اند؟ پژوهشگر بریتانیایی حوزهٔ بودیسم، ادوارد کونز،[1] به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهد و می‌گوید بوداییان با مسیحیان تومایی، یعنی مسیحیانی که نوشته‌هایی نظیر *انجیل توما* را می‌شناختند و به‌کار می‌بستند، در جنوب هند مرتبط بودند. (۲۳) در دوران شکوفایی آیین گنوسی (۸۰ تا ۲۰۰ م) راه‌های تجاری بین دنیای یونانی - رومی و خاور دور کم‌کم باز می‌شدند. نسل‌ها میسیونرهای بودایی در اسکندریه مردم را به آیین خود دعوت می‌کردند. همچنین می‌بینیم که هیپولیتوس مسیحی‌مذهبِ یونانی‌زبان ساکن روم (حدود ۲۲۵ م) برهمنان هندی را می‌شناسد و روایاتشان را در بین منابع بدعت می‌گنجاند:

> در بین هندوان بدعتی هست... میان برهمنان اهل فلسفه؛ خودبسنده زندگی می‌کنند و از خوردن موجودات زنده و هر نوع غذای پخته

---

۱. ادوارد کونز (Edward Conze): پژوهشگر بریتانیایی که به ترجمهٔ متون بودایی در اروپا مشهور شده است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌پرهیزند... می‌گویند خدا نور است، ولی نه مانند نوری که می‌بینیم و نه همچون خورشید یا آتش، بلکه برای آن‌ها خدا کلام است؛ نه کلامی که در قالب آواهای زبان بیان می‌شود، بلکه کلام معرفت (گنوس) که خردمندان با آن، اسرار پنهان طبیعت را درمی‌یابند.(۲۴)

این متن را *انجیل توما* نامیده‌اند و توما آن حواری است که می‌گویند به هند سفر کرد. آیا این بر اثرگذاری سنت هندی گواهی می‌دهد؟ احتمال آن وجود دارد، اما شواهدمان قطعی نیست. از آن‌جا که در فرهنگ‌های گوناگون در زمان‌های گوناگون سنت‌های مشابه ممکن است ظهور کند، چنین عقایدی هم شاید در هر دو مکان مستقل از هم شکل گرفته باشد.(۲۵) آن‌چه ما امروز ادیان شرقی و غربی می‌خوانیمشان و جریان‌های مجزا می‌دانیمشان، دو هزار سال قبل تا این حد متمایز نبودند. پژوهش در متون نجع حمادی در مراحل ابتدایی است. چشم‌انتظار کار پژوهشگرانی هستیم که قادر باشند این روایات را تطبیقی مطالعه کنند تا معلوم شود آیا واقعاً می‌توان سرچشمهٔ آن‌ها را هندی دانست یا نه.

با این حال عقایدی که آن‌ها را با ادیان شرقی مرتبط می‌دانیم در سدهٔ نخست مسیحیت از طریق جنبش گنوسی در غرب ظاهر شدند، اما جدلیانی چون ایرنایوس آن‌ها را سرکوب و محکوم کردند. کسانی که آیین گنوسی را بدعت می‌خواندند، دانسته یا نادانسته، دیدگاه کسانی را اختیار می‌کردند که خود را مسیحیان راست‌کیش می‌نامیدند. بدعت‌گذار کسی است که دیدگاهش به مذاق دیگری خوش نمی‌آید یا از نظر او محکوم است. سنت مسیحی می‌گوید بدعت‌گذار کسی است که از ایمان واقعی منحرف می‌شود. ولی تعریف ایمان واقعی چیست؟ تشخیص ایمان واقعی با کیست و چه معیارهایی دارد؟

این مشکل برایمان تجربه‌ای آشناست. اصطلاح «مسیحیت»، به‌ویژه از زمان نهضت اصلاح دینی،[1] طیف گسترده‌ای از گروه‌ها را دربرگرفته است.

---

۱. نهضت اصلاح دینی یا رفرماسیون (Reformation) شقاق عظیمی بود که کالوَن و لوتر در سدهٔ شانزدهم در مسیحیت غربی ایجاد کردند و با ایراد اعتراضات فقهی، کلامی و الهیاتی این دو به پاپ و روحانیان آن دوره همراه بود که چرا ادعا می‌کنند امور در برزخ به دست آن‌هاست، عفو الهی را به پول می‌فروشند و غیره.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کاردینال[۱] کاتولیکی در واتیکان، واعظی افریقایی از فرقهٔ اسقفیِ متدیست[۲] که در دیترویت[۳] مشغول فعالیت مذهبی است، میسیونر مورمونی[۴] در تایلند، یا عضو کلیسایی روستایی در ساحل یونان هریک در شمار مدعیان «مسیحیت حقیقی» در قرن بیستم‌اند. با این حال کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها و ارتدکس‌ها همداستان‌اند که این تکثر پدیده‌ای نوظهور و تأسف‌انگیز است. برطبق افسانه‌های مسیحی کلیسای اولیه این‌گونه نبود. مسیحیان فِرقِ گوناگون همه یک کلیسای اولیه داشتند که ایمانی ساده‌تر و بی‌آلایش‌تر عرضه می‌کرد. در دورهٔ رسولان مسیح، تمام اعضای جامعهٔ مسیحی در پول و دارایی‌شان با هم سهیم بودند؛ همه یک اعتقاد داشتند، با هم عبادت می‌کردند و همه به مرجعیت رسولان احترام می‌گذاشتند. بعد از آن دوران طلایی، اختلافات و سپس بدعت‌ها پدید آمد؛ نویسندهٔ اعمال رسولان[۵] که خود را نخستین مورخ مسیحیت معرفی می‌کند چنین می‌گوید.

اما یافته‌های نجع حمادی این تصویر را مخدوش کرده است. اگر بپذیریم بعضی از این ۵۲ متن آموزه‌های اولیهٔ مسیحیت را ارائه می‌کنند، باید تصدیق کنیم که مسیحیت اولیه بسیار گونه‌گون‌تر از آن چیزی بوده است که تا قبل از کشف متون نجع حمادی فکر می‌کردیم.(۲۶)

مسیحیت معاصر، با همهٔ تنوع و پیچیدگی‌اش، یکپارچه‌تر از کلیساهای مسیحی سده‌های اول و دوم به نظر می‌رسد؛ چون تقریباً تمام مسیحیان، چه کاتولیک، چه پروتستان، چه ارتدکس، از آن زمان سه اصل اساسی مشترک دارند: نخست، ایمان به شریعت عهد جدید؛ دوم، شهادت به

---

۱. کاردینال (cardinal): یکی از بالاترین مقام‌ها در سلسله مراتب کلیسایی. شورای کاردینال‌ها پاپ بعدی را انتخاب می‌کنند.

۲. متدیسم (Mehtodism): فرقه‌ای در مسیحیت پروتستان، پیرو جان وِسلی، که از کلیسای سدهٔ هجدهمی انگلیس آغاز شد و تلاش‌های تبلیغی گسترده آن را در دنیا ترویج کرد.

۳. دیترویت (Detroit): شهری بزرگ و پرجمعیت در مرز امریکا و کانادا در ایالت میشیگان.

۴. مورمون (Mormon): فرقه‌ای مسیحی در امریکا که جوزف اسمیت (۱۸۰۵ ـ ۱۸۴۴) آن را بنیان گذاشت و مدعی بود فرشته‌ای از جانب خدا کتابش را به وی وحی کرده است.

۵. اعمال رسولان (Acts of the Apostles) پنجمین کتاب عهد جدید است که توضیح می‌دهد چگونه کلیسای مسیحی شکل گرفت و پیام وی در امپراتوری روم گسترش یافت.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

اعتقادنامهٔ رسولان؛[۱] و سوم، اعتقاد به آشکال خاصی از نهاد کلیسا. اما هریک از این سه، یعنی شریعت کتاب مقدس، اعتقادنامهٔ رسولان و ساختار نهاد کلیسا، در شکل کنونی‌اش در اواخر قرن دوم ظهور یافت. قبل از آن، چنان‌که ایرنایوس و دیگران می‌گویند، انجیل‌های متعددی در بین فرقه‌های گوناگون مسیحی رواج داشت؛ از انجیل‌های عهد جدید، یعنی متی، مَرقُس، لوقا و یوحنا گرفته تا نوشته‌هایی چون *انجیل توما*، *انجیل فیلیپ* و *انجیل حقیقت*، به‌علاوهٔ بسیاری آموزه‌های سِرّی دیگر و افسانه‌ها و اشعاری منسوب به عیسی و حواریونش. ظاهراً بعضی از این‌ها در نجع حمادی کشف شدند و بسیاری دیگر هم به دست ما نرسیده‌اند. آنان که خود را مسیحی معرفی می‌کردند، عقاید و اعمال دینی گوناگونی داشتند که عمیقاً با یکدیگر متفاوت بودند و جوامع پراکنده در سرتاسر جهانِ شناخته‌شدهٔ آن روز به‌گونه‌ای سامان یافته بودند که هر گروه با گروه دیگر کاملاً متفاوت بود.

اما تا سال ۲۰۰ م دیگر وضعیت تغییر کرده بود و مسیحیت نهادی شده بود که سلسله مراتبی سه‌گانه شامل اسقف، کشیش و شَمّاس آن را رهبری می‌کرد و آن‌ها خودشان را پاسداران تنها «ایمان حقیقی» می‌دانستند. بیشتر کلیساها، به رهبری کلیسای روم، تمام دیدگاه‌های دیگر را بدعت می‌دانستند و رد می‌کردند. اسقف ایرنایوس و پیروانش با اظهار تأسف از تکثر مسیحیت پیشین معتقد بودند تنها یک کلیسا وجود دارد و بیرون از آن کلیسا «هیچ رستگاری‌ای نیست».[۲۷] فقط اعضای این کلیسا مسیحیان راست‌کیش (لفظاً به معنی «راست‌اندیش») هستند و او مدعی بود این کلیسا باید کاتولیک، یعنی جهانی،[۲] باشد. هرکس که آن اجماع عام را زیر سؤال می‌برد و به‌جایش دم از آشکال دیگر آموزه‌های مسیحی می‌زد بدعت‌گذار خوانده و طرد می‌شد. پس از آن‌که امپراتور کنستانتین در قرن چهارم مسیحی شد و راست‌کیشان از حمایت نظامی برخوردار گشتند، مجازات بدعت تشدید شد.

---

۱. اعتقادنامهٔ رسولان (Apostles' Creed) خلاصه‌ترین اصول اعتقادی مسیحیت که با اعتقاد به خدای خالق جهان آغاز می‌شود و با رخدادهای فراطبیعی زندگی مسیح نظیر تولد از باکره و رستاخیز ادامه پیدا می‌کند.

۲. واژهٔ کاتولیک از ترکیب کاتوس + هولوس (دربارهٔ + همه) در زبان یونانی ساخته شده و به معنای جامع، فراگیر، همه‌گیر، و جهان‌شمول است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

تلاش‌های اکثریت برای محو هرگونه اثری از کفرگویی بدعت‌آمیز چنان موفق بود که، تا زمان کشف متون نجع حمادی، تقریباً تمام اطلاعات ما دربارهٔ دیگر اَشکالِ مسیحیت آغازین از حملات فراگیر راست‌کیشان به این گروه‌ها به دست می‌آمد. اگرچه شاید آیین گنوسی کهن‌ترین و خطرناک‌ترینِ بدعت‌ها بود، پژوهشگران تنها چند متن گنوسی اصیل را شناخته بودند که هیچ‌کدامشان هم تا سدهٔ نوزدهم منتشر نشد. نخستین متن در سال ۱۷۶۹ منتشر شد، هنگامی که جهان‌گردی اسکاتلندی به نام جیمز بروس[1] در مصر علیا در نزدیکی طیوه[2] (الاُقصُر کنونی) یک متن دست‌نویس قدیمی قِبطی خرید.(۲۸) این متن، که سرانجام در سال ۱۸۹۲ به چاپ رسید، ادعا می‌کند مکالمات عیسی با حواریونش، که در این‌جا گروهی متشکل از مردان و زنان‌اند، را ضبط کرده است. در سال ۱۷۷۳ مجموعه‌داری در کتاب‌فروشی‌ای در لندن متنی قدیمی، باز هم به قِبطی، پیدا کرد که حاوی گفت‌وگویی میان مسیح و حواریونش بر سر «رموز» بود.(۲۹) در سال ۱۸۹۶ مصرشناسی آلمانی، که تحت تأثیر انتشار متون قبلی قرار گرفته بود، متن دست‌نویسی در قاهره خرید و با کمال تعجب دید که حاوی *انجیل مریم* (مریم مَجدَلیه) و سه متن دیگر است. در کتاب‌های گنوسی که پنجاه سال بعد در نجع حمادی پیدا شد، سه نسخه از یکی از این متون، یعنی *آپوکریفای یوحنا*، هم به دست آمد.(۳۰)

اما چرا خبر این کشف اعجاب‌انگیز در نجع حمادی با این همه تأخیر دارد منتشر می‌شود؟ چرا خبر کشف نجع حمادی را مثل خبر کشف طومارهای بحر المیت ۲۵ سال پیش نشنیدیم؟[3] پروفسور هانس

---

1. James Bruce

۲. طیوه (Thebes) نام قِبطیِ شهری است که در هشتصد کیلومتری جنوب مدیترانه شرق نیل قرار دارد. یونانیان این شهر را به‌خاطر معبد قِبطی کارناک (Karnak) که در زبان مصری اوپت (Opeth) نامیده می‌شود تِبِس نام نهادند. تبس نزدیک‌ترین لفظ به اوپت بود که آن‌ها می‌توانستند تلفظ کنند.

۳. طومارهای بحر المیت (Dead Sea Scrolls): مجموعه نوشته‌های قدیمی که در غارهای یازده‌گانهٔ قُمران در صحرای یهودیه پیدا شد. این صحرا امروز بین کرانهٔ باختری رود اردن و بخش اشغال‌شدهٔ خاک فلسطین در شرق بیت‌المقدس واقع است و به بحر المیت ختم می‌شود. می‌گویند در سال ۱۹۴۷ چوپانی درپی بز گم‌شده‌اش به این غار می‌رسد و برای این‌که بداند غار چقدر عمق دارد و چه چیزی داخل آن است، سنگی پرتاب می‌کند که صدایش نشان می‌دهد ←

https://t.me/ketabhayemontakhabe

→

به خمره‌ای برخورده است. با خبردار شدن مقامات محلی اکتشافات آغاز می‌شود و تا سال ۱۹۵۸ ادامه می‌یابد. این متون مربوط به یهودیان اسینی (عارف) است که با یهودیان صدوقی (معبدی) اختلاف نظر داشتند و به همین خاطر در بیابان قُمران ساکن شدند تا آزادانه زندگی و عبادت کنند. منطقهٔ قُمران در سیزده کیلومتری شمال غرب شهر بیت‌المقدس و ۱۳۰۰ متر پایین‌تر از سطح آب‌های آزاد است. خمره‌هایی که این متون را در خود جا داده بودند همه مشابه‌اند و تا به حال در هیچ جای دیگری دیده نشده‌اند. این نشان می‌دهد که طومارهای بحر المیت به تمدن جامعهٔ اسینی ساکن در وادی قُمران در آن زمان یعنی دوران معبد دوم (۵۲۰ پ‌م تا ۷۰ م) بی‌ربط نیست و محتوای آن علاوه بر متون تورات دعاها و تفسیری را هم دربرمی‌گیرد. طومارها اغلب از پوست حیوان و کمتر از جنس پاپیروس و فقط در یک مورد از جنس مس است. جوهری زغالی برای نوشتن استفاده شده است و در برخی موارد فاصله‌ای بین کلماتِ جمله نیست. آن‌چه در غارهای ۱ و ۱۱ به دست آمد تقریباً سالم مانده بود و خمره‌های غار چهارم که در سال ۱۹۴۷ پیدا شد بیشترین میزان متون را نسبت به خمره‌های غارهای دیگر در خود جا داده بود. مجموعاً ۱۵۰۰۰ پاره از ۵۰۰ دست‌نوشته از این مجموعهٔ اکتشافی به دست آمد که می‌توان گفت بین ۸۲۵ تا ۸۷۰ طومار را شکل می‌دهند. بخش‌هایی از این متون تکراری است؛ از جمله در این میان ۱۸ نسخه از متن کتاب اِشَعیا، ۲۵ نسخه از سِفر تثنیه و۳۰ نسخه از مزامیر یافت شده است، به اضافهٔ مزامیری منتسب به داوود و یوشع که تاکنون کسی نخوانده و ندیده بود. کتاب‌های حِزقیال، اِرمیا و دانیال که جزو متن تورات نیست در میان این نوشته‌ها وجود دارد. متن کتاب اِشَعیا در این میان از قدیمی‌ترین نسخه‌ای که از این کتاب در اختیار بشر بوده است یک هزاره قدیمی‌تر است. بخش اعظم متون بحر المیت به زبان عبری، تعداد چشمگیری به زبان آرامی و تعداد کمی هم به زبان یونانی است. از جملهٔ این یافته‌ها طومار مس است که در غار سوم کشف شده و می‌گوید در ۶۴ نقطه از زمین اسرائیل گنجینه‌هایی از طلا، نقره، بوهای خوش و دست‌نوشته‌ها مدفون است (تا از دستبرد و تلف حفظ شود) و دیگری طومار معبد که بلندترینِ طومارهاست و گرچه کمی از طول اصلی‌اش را از دست داده، ولی آن‌چه به دست آمده بالای هشت متر طول دارد. داستان‌هایی که از ادریس، نوح و ابراهیم در این متون نقل شده در برخی موارد کاملاً تازه است؛ از جمله این‌که توضیح می‌دهد چرا خداوند به ابراهیم دستور می‌دهد فرزندش اسحاق (به روایت یهودیان و اسماعیل به روایت اسلام) را قربانی کند. روزنامهٔ *وال استریت ژورنال* (*Wall Street Journal*) در تاریخ یکم ژوئن ۱۹۵۴ برای فروش طومارها آگهی چاپ کرد. پژوهشگران با خواندن طومارها دیدند تقریباً تمام بخش‌های عهد عتیق، به غیر از کتاب اِستِر، در آن‌ها یافت می‌شود و تمام متون، به غیر از سِفر خروج و کتاب سموئیل با اختلاف اندکی، همان متون قدیمی هستند. آن‌ها همچنین متوجه شدند تورات اصلی تا قبل از سال ۱۰۰ م که استاندارد و قانون‌مند شد، متن روان و کلام سلیسی داشته است. همان طور که نویسنده در متن این کتاب و مشخصاً در همین بخش اشاره می‌کند، کشف این متون مجادلات فلسفی ـ تاریخی و مشکلات دینی ـ سیاسی بسیاری پدید آورده است. این طومارها از زمان کشف تا سال ۱۹۶۷ در شهر

←

https://t.me/ketabhayemontakhabe

←

بیت‌المقدس موضوع بررسی کمیسیونی هشت‌نفره به ریاست کشیشی فرانسوی به نام رولان دُ وُو (Roland de Vaux) بود. پس از آن رژیم اشغالگر قدس این شهر را تصرف کرد و تمام طومارها به غیر از یکی که در موزه‌ای در کشور اردن است را جمع آوری و ضبط کرد. پس از مدتی مسئولان ناظر بر تحقیقات روی این متون اعلام کردند هرآن‌چه را در قُمران یافته‌اند منتشر کرده‌اند؛ ولی در سال ۲۰۰۷ انتشارات دانشگاه آکسفورد رسماً دلیل عدم انتشار دو جلد باقی‌مانده از طومارها را «مسائل دینی ـ سیاسی» عنوان کرد. در سال ۱۹۹۱ مایکل بِیجنت و ریچارد لی (Michael Baigent & Richard Leigh) کتابی به نام *فریب طومارهای بحر المیت* (*Dead Sea Scrolls Deception*) نوشتند و در آن واتیکان را به دخالت و کارشکنی در مسیر انتشار محتوای طومارها متهم کردند، چرا که قطعاً این یافته‌ها با اعتقادات کاتولیکی در تعارض بوده است؛ از جمله این‌که محتوای این متون تاریخ مناطق قدس، ناصره و بیت‌لحم را در بازهٔ زمانی دو سده پیش و نیم سده پس از میلاد مسیح روایت می‌کند و پژوهشگران مشتاق بودند با خواندن این متون دربارهٔ زندگی مسیح اطلاعات بیشتری به دست بیاورند. شگفت آن‌که این متون کوچک‌ترین اشاره‌ای به مسیح نکرده و نامی از وی نبرده بودند. دیگر این‌که در متون یافته‌شده در غار چهارم (که اهم یافته‌ها مربوط به این غار بوده) موردی هست که Q2464 کدگذاری شده و مکاشفه‌ای به زبان آرامی است. روزنامهٔ *ایندیپندنت* به تاریخ سه‌شنبه یکم سپتامبر ۱۹۹۲ این متن را منتشر کرد. اوصافی که این متن برای فرزند خدا که در آخرالزمان ظهور می‌کند برمی‌شمارد کوچک‌ترین انطباقی با مسیحی که مسیحیان توصیف می‌کنند ندارد. این موارد نشان می‌دهد متون تاریخی دست‌نخوردهٔ یهود هرگز آن‌چه را بعدها دین مسیح نامیده شد موعود خود نمی‌دانند و پیوستار تاریخی که میان این دو دین برقرار شده به آن استحکام و قوامی که دنیا می‌پندارد نیست. طومارها با این‌که پیش از سده‌های میانه نوشته شده‌اند، ولی به متن مسوره که منبع اصلی تورات عبری تلقی می‌شود بسیار نزدیک‌اند و این نشان می‌دهد یهودیان تا چه میزان در استنساخ کتاب مقدس خود کوشا بوده‌اند. از این جماعت بیابان‌نشین تعمیدی و متشرع موسوم به اسینی که به مسیح موعود و آخرالزمان اعتقاد داشتند چیزی در عهد جدید نیست، ولی در برخی متون تاریخی از جمله تاریخ یوزفوس فلاویوس هست. اسینیان خود را فقیر، اهل طریقت، فرزندان نور و فرزندان قدس می‌دانستند که در بیت قدس همنشین روح‌القدس‌اند و دشمنانشان فرزندان تاریکی‌اند. غارهایی که این متون را میزبانی می‌کردند به تدریج کشف و شماره گذاری می‌شدند. تاریخ کتابت متون دوران قیام یهودیان، حدود دههٔ هفتم سدهٔ نخست میلادی، است که رومیان برای سرکوب این قیام رهسپار منطقهٔ یهودی‌نشین شده بودند. از یوسف، یهودا، نفتالی و عِمران (پدر موسی) اقوالی به‌عنوان حرف آخر در این متون نقل شده است. بعد از انتشار طومارهای غار ۱ و ۱۱ در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ و به امانت سپردن طومارها به موزهٔ گور کتاب (هیخال هاسفر היכל הספר) بیت‌المقدس، حدود ۴۰ طومار تا سال ۱۹۹۱، یعنی ۴۴ سال پس از اکتشاف، مخفی ماند؛ تا این‌که زیر فشار افکار عمومی در نوامبر آن سال انجمن باستان‌شناسی کتاب مقدس (Biblical Archaeological Society) آن‌ها را

←

https://t.me/ketabhayemontakhabe

یوناس،[۱] صاحب‌نظر برجستهٔ آیین گنوسی، در ۱۹۶۲ می‌نویسد:

برخلاف یافته‌های بحر المیت در همان سال‌ها، یافته‌های گنوسی در نجع حمادی از ابتدا تا به امروز زیر نفرینی پایدار از موانع سیاسی، دعواهای قضایی و بیش از همه حسادت‌های پژوهشگرانی که می‌خواهند آن را به نام خود ثبت کنند قرار داشته‌اند (این مورد آخر که الحق مرض مزمن فضاحت‌بار دانشگاه‌های معاصر شده است).(۳۱)

نه فقط در عهد باستان، بلکه به دلایل بسیار متفاوت، در بیش از سی سالی که از کشف این متون می‌گذرد، از دسترسی به آن‌ها عمداً جلوگیری می‌شد.(۳۲) در وهلهٔ نخست روستاییان مصر علیا و دلالان عتیقه که می‌کوشیدند از راه فروش دست‌نوشته‌ها ثروتمند شوند آن‌ها را پنهان کردند تا مسئولان دولتی آن‌ها را ضبط نکنند. ارزش دست‌نوشته‌ها هنگامی آشکار شد که مصرشناس فرانسوی، ژان دورس، نخستین متن کشف‌شده را در ۱۹۴۷ در موزهٔ قِبطی قاهره دید. وقتی توگو مینا،[۲] مدیر موزه، از او خواست به بررسی آن بپردازد، دورس دست‌نوشته را معتبر تشخیص داد و اعلام کرد که این کشف طلیعهٔ عصر جدیدی از پژوهش در باب خاستگاه‌های مسیحیت است. مینا که سخت به وجد آمده بود، از دورس خواست به دست‌نوشتهٔ دیگری که در اختیار آلبرت آید،[۳] دلال عتیقهٔ بلژیکی در قاهره، بود نگاهی بیندازد. درپی این ملاقات، مینا نزد آید رفت تا به او بگوید هرگز اجازه نخواهد داد این دست‌نوشته از مصر خارج شود و باید به بهایی ناچیز به موزه فروخته شود.

با این حال بخش اعظم یافته‌ها پنهان باقی ماند. بَهیج علی،[۴] یاغی یک‌چشمی اهل القصر، بسیاری از دست‌نوشته‌های نجع حمادی را به چنگ

←

انتشار داد و پس از افزایش یافتن تردیدها در باب انطباق نسخه‌ها با طومارهای اصلی، کتابخانهٔ هانتینگتون (Huntington Library) تمام میکروفیلم‌هایی را که از طومارها داشت منتشر کرد. نسخه‌ای از این متون در کتابخانهٔ دیجیتال لئون لاوی مخصوص طومارهای بحر المیت به صورت آن‌لاین در آدرس http://www.deadseascrolls.org.il/?locale=en_US قابل مطالعه است.

1. Hans Jonas
2. Togo Mina
3. Albert Eid
4. Bahij ‘Ali

https://t.me/ketabhayemontakhabe

آورده بود و آن‌ها را برای فروش به قاهره برد. فوشیون تانو،[1] دلال عتیقه، همهٔ آن‌ها را خرید و به نجع حمادی رفت تا ببیند آیا می‌تواند چیز دیگری پیدا کند یا نه. در همان حال که دورس در قاهره زیر بمباران‌ها و حملات هوایی سال ۱۹۴۸ کار می‌کرد[2] تا دست‌نوشتهٔ شماره سه را چاپ کند، وزیر آموزش عمومی مشغول مذاکره بود تا مجموعهٔ تانو را برای موزه بخرد. تانو سخت می‌کوشید دولت را از دخالت برحذر دارد و می‌گفت آن‌ها متعلق به مجموعه‌داری ایتالیایی ساکن قاهره به نام خانم داتاری[3] است. اما خانم داتاری در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۹ گزارش زیر را در یک روزنامهٔ فرانسوی‌زبان چاپ قاهره خواند و برآشفت:

> دولت مصر در تلاش است این اسناد ارزشمند را به دست بیاورد. به گفتهٔ کارشناسان طرف مشورت، این مجموعه یکی از شگفت‌ترین کشفیاتی است که تا امروز از خاک مصر درآمده است و ارزش علمی آن از کشفیات چشمگیری چون مقبرهٔ توت انخ آمون[4] هم بیشتر است.(۳۳)

هنگامی که دولت در ۱۹۵۲ این مجموعه را ملی اعلام کرد، مقامات دولتی دست‌نوشته‌ها را، که در چمدان مهر و موم شده‌ای قرار داشتند، مالک شدند. خانم داتاری حدود صدهزار پوند خواسته بود، اما هیچ پولی به وی ندادند. وی با طرح دعوا در دادگاه دست به تلافی زد؛ ولی تنها موفق شد حکم تعلیق تفحص سه‌ساله بگیرد و در نهایت هم بازنده شد.

اما دولت در مصادرهٔ بخشی از دست‌نوشتهٔ شماره یک که در تصرف آید بود ناکام ماند. در ۱۹۴۹ آلبرت آید که نگران دخالت دولت بود، از قاهره به امریکا پرواز کرد. وی با گنجاندن دست‌نوشته در مجموعهٔ بزرگی

---

1. Phocion Tano

۲. منظور ناامنی‌های مربوط به فاز دوم جنگ اول اسرائیل با اعراب است که در زبان عربی به النکبهٔ از آن یاد می‌شود.

3. Dattari

۴. توت انخ آمون (Tut Ankh Amon) فرعونی از سلسلهٔ هجدهم در سدهٔ چهاردهم پیش از میلاد که فرزند آخن‌آتن و همسر- خواهر اوست که نامش را کسی نمی‌داند. وی در نُه‌سالگی به تخت نشست و ده سال سلطنت کرد. پس از کشف مقبره‌اش در سال ۱۹۲۲ بود که ماسک طلایی او تبدیل به نمادی از مصر شد و اشیای حجیم باارزش بی‌شماری از قبرش به دست آمد که در تمام دنیا دست به دست گشت و پژوهشگران آن‌ها را دیدند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

از اقلام صادراتی موفق شد آن را قاچاقی از مصر خارج کند. آید دست‌نوشته را به بهای ۲۲ هزار دلار به خریداران عرضه کرد، ولی چون دست‌کم یک خریدار بالقوه از ترس ناخشنودی دولت مصر از معامله پا پس کشید، مأیوسانه به بلژیک برگشت و آن را در گاوصندوق رمزداری گذاشت.

دولت مصر آید را به اتهام قاچاق عتیقه تحت پیگرد قرار داد، ولی حکم محکومیت این دلال عتیقه زمانی صادر شد که وی مرده بود. دادگاه جریمه‌ای به مبلغ ۶۰۰۰ پوند بر املاکش وضع کرد. در همین حال بیوهٔ آید مخفیانه برای فروش دست‌نوشته وارد مذاکره شد و ای‌بسا آن را به مزایده هم گذاشت. پروفسور خیلِس کویسپل که بنیاد یونگ زوریخ را ترغیب کرد دست‌نوشته را بخرند می‌گوید در آن زمان نمی‌دانسته است صدور و فروش آن غیرقانونی است. او داستان پرماجرای خود را با لذت تعریف می‌کند:

> در روز دهم مهٔ ۱۹۵۲ استادی از اوترخت با قطار عازم بروکسل شد، ولی بر اثر حواس‌پرتی در تیلبورگ[1] از قطار پیاده شد و چون فکر می‌کرد در روزندال[2] است، قطار بعدی را از دست داد. بالاخره وقتی با دو ساعت تأخیر به کافهٔ محل ملاقات در بروکسل رسید، دلال اهل سَن ایدِسبالد،[3] نزدیک کوکسی[4] در ساحل بلژیک، را دید که همچنان پشت پنجره منتظر بود و به مهربانی برایش دست تکان می‌داد. استاد چکی به مبلغ ۳۵ هزار فرانک به آن مرد داد و مرد در عوض حدود پنجاه ورق پاپیروس به استاد داد. او چطور توانسته بود آن‌ها را بدون هیچ مشکلی از مرز بگذراند؟ چنین بستهٔ بزرگی را نمی‌توان راحت پنهان کرد. وقتی مأمور گمرک می‌پرسد «در آن بسته چه دارید؟» راهش همین است که صادقانه حقیقت را بگوییم: «یک دست‌نوشتهٔ قدیمی». در این صورت مأمور گمرک با بی‌میلی کامل برخورد می‌کند و اجازهٔ عبور می‌دهد. دست‌نوشتهٔ یونگ این‌گونه معامله شد.(۳۴)

وقتی مالکیت دست‌نوشته‌ها در سال ۱۹۵۲ تثبیت شد، دوازده و نیم دست‌نوشته در موزهٔ قِبطی قاهره و بخش اعظم سیزدهمین دست‌نوشته در

---

1. Tilborg
2. Roosendaal
3. Saint Idesbald
4. Coxye

https://t.me/ketabhayemontakhabe

گاوصندوقی در زوریخ، این متون بیست سال کانون رقابت شدید پژوهشگران در سراسر جهان شدند که بر سر به دست آوردنشان با هم رقابت می‌کردند.

دکتر پاهور لبیب،[1] که در سال ۱۹۵۲ مدیر موزهٔ قبطی شد، تصمیم گرفت سخت‌گیرانه بر حقوق چاپ دست‌نوشته‌ها نظارت کند. نخستین چاپ هریک از این متون اصیلِ فوق‌العاده موجب شهرت جهانی هر پژوهشگری می‌شد، چه رسد به چاپ کل مجموعه. معدود کسانی که دکتر لبیب اجازهٔ مطالعهٔ دست‌نوشته‌ها را به آنان داد برای حفظ منافعشان هم نمی‌گذاشتند هیچ کس دیگری آن‌ها را ببیند. در ۱۹۶۱ مدیر کل یونسکو، که از طریق پژوهشگران فرانسوی از این کشف آگاهی یافته بود، بر انتشار کل مجموعه اصرار کرد و پیشنهاد داد کمیته‌ای بین‌المللی برای این کار تشکیل شود.(۳۵) باستان‌شناس اسکاندیناویایی، تورگنو سِوه ـ سودربرگ،[2] که از طرف خود و دیگر پژوهشگران حرف می‌زد، نامه‌ای به یونسکو نوشت و مُصرانه خواهان دخالت آن سازمان و تهیهٔ چاپ کاملی از عکس‌های تمام دست‌نوشته‌ها شد تا کل مجموعهٔ کشف‌شده در دسترس پژوهشگران پرشماری که بی‌صبرانه در سراسر جهان منتظر دیدنشان بودند قرار گیرد.

سرانجام ده سال بعد در ۱۹۷۲ نخستین جلد از چاپ عکسی منتشر شد. نُه جلد دیگر هم بین سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ انتشار یافت و بدین ترتیب کل سیزده دست‌نوشته در دسترس عموم قرار گرفت. چون اجرای چنین پروژهٔ فنی عظیمی در مصر با تأخیر بسیار همراه می‌شد، پروفسور جیمز رابینسون،[3] مدیر بنیاد باستان و مسیحیت، که تنها عضو امریکایی کمیتهٔ یونسکو بود، گروهی بین‌المللی را مأمور تکثیر و ترجمهٔ بیشتر متون کرد. رابینسون و گروهش به طور خصوصی متون را در اختیار پژوهشگران سراسر جهان گذاشتند و بدین ترتیب عدهٔ بسیاری را درگیر پژوهش کردند و این کشف را از چنگ انحصار درآوردند.

من نخستین بار در سال ۱۹۶۵، وقتی دانشجوی دورهٔ تاریخ مسیحیت در دانشگاه هاروارد بودم، از کشفیات نجع حمادی اطلاع یافتم. خبر

---

1. Pahor Labib
2. Torgny Säve-Söderberg
3. James Robinson

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کشفیات مجذوبم کرد و وقتی در سال ۱۹۶۸ پروفسور جورج مک‌رِی[1] از دانشگاه هاروارد کپی نسخه‌های چاپ عکسی را از گروه رابینسون دریافت کرد، به وجد آمدم. چون متون هنوز رسماً منتشر نشده بودند، هر صفحه ممهور به این هشدار بود:

> این مطالب فقط برای مطالعهٔ شخصی افراد مشخص است و نه متن و نه ترجمه‌اش نباید به هیچ صورتی، کلاً یا جزئاً، تکثیر یا منتشر شود.

مک‌رِی و همکارش پروفسور هلموت کویستر دانشجویانشان را تشویق می‌کردند زبان قِبطی بیاموزند تا پژوهش در باب این یافته‌های فوق‌العاده را آغاز کنند. من چون می‌دانستم این کشفیات درک سنتی از ریشه‌های مسیحیت را دگرگون خواهد کرد، پایان‌نامه‌ام را در هاروارد و آکسفورد دربارهٔ مجادلات میان مسیحیت گنوسی و راست‌کیش نوشتم. بعد از دریافت درجهٔ دکتری از هاروارد در سال ۱۹۷۰ و قبول پُست دانشگاهی در کالج بارنارد دانشگاه کلمبیا، آیین گنوسی در صدر مسیحیت موضوع انحصاری کارم شد. پس از چاپ دو کتاب فنی دربارهٔ این پژوهش،(۳۶) در سال ۱۹۷۵ از شورای انجمن‌های فرهیختگان امریکا و انجمن فلسفهٔ امریکا[2] بورسیه گرفتم و توانستم دست‌نوشته‌های موزهٔ قاهره را بررسی کنم و در نخستین کنفرانس بین‌المللی مطالعات قِبطی در قاهره حضور بیابم. آن‌جا مانند پژوهشگران دیگر از موزهٔ قِبطی بازدید کردم و با کمال تعجب دیدم کتابخانه‌ای که دست‌نوشته‌ها را در خود جای داده اتاق کوچکی از موزهٔ قِبطی است. هر روز در حالی که بچه‌ها در کتابخانه بازی می‌کردند و زنان نظافتچی کف زمین اطرافم را می‌شستند، من پشت میز کارم از پاپیروس‌ها نسخه‌برداری می‌کردم. من که فقط عکس‌های سیاه و سفید را دیده بودم، متن اصلی دست‌نوشته‌ها برایم فوق‌العاده زیبا بود. هرکدام را در قابی شیشه‌ای گذاشته بودند و متن با جوهر سیاه روی برگ‌های قهوه‌ای طلایی کتابت شده بود. در نخستین کنفرانس بین‌المللی، که هنگام اقامتم در قاهره برگزار شد، سخنرانی‌ای دربارهٔ یکی از

---

1. George MacRae.
2. American Council of Learned Societies and the American Philosophical Society

https://t.me/ketabhayemontakhabe

دست‌نوشته‌ها ایراد کردم (با عنوان گفت‌وگوی منجی)،[۱] (۳۷) و حتی یکی از دلالان اهل القصر را که متون را غیرقانونی در قاهره فروخته بود دیدم.

با پیوستن به گروه پژوهشگران، در آماده‌سازی نخستین چاپ کامل انگلیسی شرکت کردم که انتشارات هارپر و رُو[۲] در ایالات متحد به سال ۱۹۷۷ آن را منتشر ساخت. با این چاپ و تکمیل چاپ عکسی که قرار است تا سال ۱۹۸۰ انجام شود، سرانجام بر موانع آگاهی عمومی فائق آمده‌ایم؛ موانعی که پروفسور ژرار گاریت[۳] از دانشگاه لووَن[۴] آن‌ها را ناشی از «رقابت‌های شخصی و... ادعای در انحصار داشتن اسنادی که تنها متعلق به علم‌اند، یعنی به همگان تعلق دارند» می‌داند. (۳۸)

اما وقتی من از این کشف آگاه شدم، پژوهش‌های قابل توجهی دربارهٔ آیین گنوسی انجام شده بود. نخستین کسانی که دربارهٔ گنوسیان تحقیق کردند همعصران راست‌کیش آنان بودند. آن‌ها که می‌کوشیدند ثابت کنند آیین گنوسی اساساً غیرمسیحی است، ریشه‌های آن را در فلسفهٔ یونانی، نجوم، ادیان سِرّی، جادو و حتی منابع هندی جست‌وجو می‌کردند. اغلب بر عناصر عجیبی که در برخی اَشکال اساطیر گنوسی ظاهر می‌شود تأکید می‌کردند و آن‌ها را به سخره می‌گرفتند. تِرتولیان[۵] گنوسیان را به‌خاطر کیهان‌شناسی پیچیده‌ای که پدید آورده بودند مسخره می‌کرد و می‌گفت آسمان‌های چندطبقه مانند خانه‌های آپارتمانی است «با اتاق‌های برهم‌نهاده که هریک به خدایی تعلق دارد و راه‌پله‌هایشان همچون بدعت‌ها پُرشمارند. عالَم را به شکل تعدادی اتاق اجاره‌ای درآورده‌اند!» (۳۹) در اواخر قرن نوزدهم، که منابع اصلی انگشت‌شمار گنوسی به شرح بالا کشف شد، انگیزهٔ تحقیقات جدید در پژوهشگران پدید آمد. مورخ بزرگ آلمانی،

---

1. *Dialogue of the Savior*
2. Harper & Row
3. Gerard Garitte
4. Louvain

۵. ترتولیان (Tertullian؛ ۱۶۰- ۲۲۵ م): معلمی مسیحی، اهل کارتاژ افریقا که تحت تسلط روم بود. وی به لاتینی می‌نوشت و با شبهات و انحرافات دین عیسی مبارزه می‌کرد. به یک معنا می‌توان تئوری تثلیث را به وی منسوب دانست؛ ولی آموزه‌هایی داشت که با تعالیم رسولان یکی نبود و به همین دلیل هرگز نوشته‌هایش جزو متون اصلی کلیسا قرار نگرفت. از او رسالات و کتب بسیاری باقی مانده که اغلب پاسخ به شبهات، دفاع از احکام فقه مسیحیت و مبارزه با نظام‌های فکری غیرمسیحی است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

آدولف فُن هارناک،[1] که مبنای تحقیقاتش قبل از هر چیز آبای کلیسا بود، آیین گنوسی را بدعتی مسیحی تلقی می‌کرد. وی در سال ۱۸۹۴ نوشت که گنوسیان با تفسیر آموزه‌های مسیحی بر پایهٔ فلسفهٔ یونانی، به‌نوعی نخستین متکلمان مسیحیت‌اند.[(۴۰)] اما به اعتقاد وی گنوسیان در این فرایند پیام مسیحیت را تحریف کردند و آشکالی دروغین و التقاطی از تعالیم مسیحی را رواج دادند. وی این وضع را «یونانی‌سازی شدید مسیحیت» می‌نامد.[(۴۱)] پژوهشگر انگلیسی، آرتور داربی ناک،[2] هم در تأیید این نظر می‌گوید که آیین گنوسی نوعی «مسلک افلاطونی لجام‌گسیخته» بود.[(۴۲)]

دیگر مورخان دین اعتراض کردند و گفتند آیین گنوسی بدعتی مسیحی نبوده و در اصل نهضت دینی مستقلی بوده است. در اوایل قرن بیستم، پژوهشگر عهد جدید، ویلهلم بوسه،[3] که ریشه‌های آیین گنوسی را در منابع بابِل و ایران باستان دنبال می‌کرد، اظهار داشت:

> آیین گنوسی قبل از هر چیز نهضتی پیشامسیحی است که ریشه در خود دارد. آیین گنوسی را باید بر اساس خودش فهمید... و نه به‌مثابهٔ محصولی فرعی یا شاخه‌ای از دین مسیح.[(۴۳)]

ریشارد رایتسنشتاین[4] زبان‌شناس با این نکته موافق بود، و در عین حال می‌گفت آیین گنوسی از دین ایران باستان منشعب شده و متأثر از سنت‌های زرتشتی بوده است.[(۴۴)] پژوهشگران دیگر، از جمله پروفسور فریدلِندر،[5] معتقد بودند که آیین گنوسی ریشه در یهودیت دارد: بدعت‌گذارانی که رَبیان[6] در قرن‌های اول و دوم از آن‌ها انتقاد می‌کردند، گنوسیان یهودی بودند.[(۴۵)]

در سال ۱۹۳۴، بیش از ده سال قبل از کشفیات نجع حمادی، دو کتاب جدید مهم منتشر شد. پروفسور هانس یوناس با گذار از سؤال ریشه‌های تاریخی آیین گنوسی، می‌پرسد این کیش اساساً از کجا پدید آمد و خود پاسخ می‌دهد که آیین گنوسی نوعی «تلقی از وجود» است. وی خاطرنشان می‌سازد که دل‌مردگی سیاسی و رکود فرهنگی امپراتوری شرقی در دو

---

1. Adolf von Harnack
2. Arthur Darby Nock
3. Wilhelm Bousset
4. Richard Reitzenstein
5. M. Friedländer
6. ربی (Rabbi) در زبان عبری به معنای «سَرور من» و در اصطلاح به معنای روحانی یهودی است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

سدهٔ نخست این عصر با هجمهٔ دین خاورزمین به فرهنگ یونانی‌مآب مصادف شد. بر اساس تحلیل یوناس، بسیاری در این دوران عمیقاً با جهانی که در آن می‌زیستند احساس بیگانگی می‌کردند و در آرزوی نجاتی معجزه‌گون از محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی خود بودند. یوناس با استفاده از منابع اندکی که در اختیار داشت و در پرتو بصیرت نافذش جهان‌بینی گنوسی را بازسازی کرد ــ فلسفه‌ای آکنده از بدبینی به دنیا توأم با تلاش برای استعلای نفْس. (۴۶) ترجمه‌ای غیرحرفه‌ای از اثر او به زبان انگلیسی ارائه شده که هنوز هم یک راهنمای کلاسیک است. (۴۷) در پیشگفتاری بر چاپ دوم کتاب، یوناس مقایسه‌ای میان آیین گنوسی و اصالت وجود سدهٔ بیستمی کرده و در تفسیری که از کیش گنوسی می‌کند، خود را وامدار فیلسوفان اصالت وجودی، به‌ویژه هایدگر، می‌داند. (۴۸)

پژوهشگر دیگر، والتر باوئر،[1] در سال ۱۹۳۴ دیدگاه کاملاً متفاوتی دربارهٔ آیین گنوسی منتشر کرد. باوئر دریافت که خودِ نهضت اولیهٔ مسیحیت بسیار متکثرتر از آن چیزی بوده که در بیان گزینشیِ منابع راست‌کیش آمده است. از این رو باوئر نوشت

> شاید، تکرار می‌کنم، شاید، جلوه‌هایی از یک زندگی مسیحی که نویسندگان کلیسا آن‌ها را بدعت می‌دانند و رد می‌کنند، در اصل بدعت نبوده‌اند، بلکه دست‌کم در برخی جاها، تنها اشکال دین جدید بوده‌اند؛ یعنی خود «دین مسیح» در آن مناطق بوده‌اند. این احتمال هم وجود دارد که پیروان آن‌ها... به چشم نفرت و تحقیر به راست‌کیشان می‌نگریسته‌اند و آنان را مؤمنان دروغین می‌دانسته‌اند. (۴۹)

منتقدان باوئر، مخصوصاً پژوهشگران بریتانیایی، ترنر[2] (۵۰) و رابرتس،[3] (۵۱) بر وی خرده گرفته‌اند که وضعیت را ساده‌اندیشانه دیده و بر شواهد ناهمخوان با نظریه‌اش چشم پوشیده است. بی‌گمان این‌که باوئر می‌گوید در برخی گروه‌های مسیحی کسانی که بعداً «بدعت‌گذار» نامیده شدند اکثریت بوده‌اند از ادعاهای خود گنوسیان هم فراتر است: آنان نوعاً خود را در قیاس با «اکثریت عوام»[4] در «اقلیت» می‌دیدند. باری، باوئر هم مانند یوناس راه‌های جدیدی به تفکر دربارهٔ آیین گنوسی گشود.

---

1. Walter Bauer
2. H. E. W. Turner
3. C. H. Roberts
4. hoi polloi

https://t.me/ketabhayemontakhabe

متون نجع حمادی که در سال ۱۹۴۵ پیدا شد، همان طور که دورس پیش‌بینی کرده بود، طلیعهٔ دوران کاملاً جدیدی از پژوهش بود. اولین و مهم‌ترین کار حفظ، تصحیح و انتشار خود متون بود. یک تیم بین‌المللی از پژوهشگران شامل استادان گیومون[1] و پوئش از فرانسه، کویسپل از هلند، تیل[2] از آلمان، و عبدالمسیح از مصر در چاپ *انجیل توما* در سال ۱۹۵۹ همکاری کردند.[(۵۲)] بسیاری از همین پژوهشگران با استادان مالینین[3] از فرانسه، کاسر[4] از اتریش، زاندی[5] هلندی و ویلسون[6] اسکاتلندی در تصحیح متون دست‌نوشتهٔ شماره یک همکاری کردند. پروفسور جیمز رابینسون، مدیر کمیتهٔ بین‌المللی دست‌نوشته‌های نجع حمادی،[7] گروهی از پژوهشگران اروپا، کانادا و ایالات متحد را گِرد آورد تا نسخهٔ چاپ عکسی متون را تصحیح کنند و همچنین چاپ عالمانهٔ کاملی از تمام یافته‌ها به قِبطی و انگلیسی به دست دهند.[(۵۳)] رابینسون نسخه‌هایی از دست‌نوشته‌ها و ترجمهٔ آن‌ها را برای همکارانش در برلین فرستاد. در آن‌جا محفل کارگروه برلین برای متون قِبطی ـ گنوسی،[8] شامل پژوهشگران برجسته‌ای چون استادان شِنکه،[9] فیشر[10] و تروگر[11] با همکاری پژوهشگران دیگری از جمله هِنشن،[12] اشمیتالس[13] و رودولف،[14] ویراست‌هایی از متون را به قِبطی و آلمانی همراه تفسیرها، کتاب‌ها و مقالات متعدد تهیه کرده است.

این گنجینهٔ مطالب جدید چه اطلاعاتی دربارهٔ آیین گنوسی به ما می‌دهد؟ فراوانی و تنوع متون تعمیم‌دهی را دشوار و اتفاق نظر را از آن هم دشوارتر می‌کند. اکنون بیشتر پژوهشگران ضمن اذعان به این نکته

---

1. A. Guillaumont
2. W. Till
3. M. Malinine
4. R. Kasser
5. J. Zandee
6. R. McL. Wilson
7. International Committee for the Nag Hammadi Codices
8. Berliner Arbeitskreis fur koptisch-gnostische Schriften
9. H. M. Schenke
10. K. M. Fischer
11. K. W. Troger
12. E. Haenchen
13. W. Schmithals
14. K. Rudolf

https://t.me/ketabhayemontakhabe

قبول دارند که آن‌چه ما «آیین گنوسی» می‌نامیم نهضت فراگیری بوده که منابعش از سنت‌های گوناگونی نشئت گرفته بودند. برخی متون آسمان‌های چندگانه‌ای را توصیف می‌کنند که هریک اسم رمزی جادویی دارند. آبای کلیسا در انتقاد از آیین گنوسی گفته بودند چنین چیزی هست و پژوهشگران انتظارش را داشتند. اما با کمال شگفتی می‌بینیم این مطالب در بسیاری از متون نیست. بسیاری از متون نجع حمادی مشخصاً مسیحی است؛ اما اثر مسیحیت در برخی متون کم‌رنگ است یا اصلاً وجود ندارد. بعضی متون عمدتاً از منابع الحادی‌اند (که شاید اصلاً «گنوسی» نباشند)؛ متون دیگر استفادهٔ فراوانی از روایات یهودی می‌کنند. به همین دلیل پژوهشگر آلمانی کولپه[1] جست‌وجوی مورخان برای «ریشه‌های گنوسی» را زیر سؤال برده است. (۵۴) کولپه تأکید می‌کند که این روش به سیر قهقرایی بالقوه بی‌پایانی برای رسیدن به «خاستگاه‌ها»ی هرچه قدیمی‌تر می‌انجامد، بی آن‌که کمک چندانی به فهم ما از حقیقت آیین گنوسی کند.

اخیراً چند پژوهشگر درصدد کشف انگیزهٔ پیدایش آیین گنوسی نه بر اساس ریشه‌های فرهنگی‌اش بلکه بر اساس رخدادها یا تجارب مشخص برآمده‌اند. پروفسور گرانت[2] می‌گوید آیین گنوسی واکنشی به زوال دیدگاه‌های دینی سنتی ــ یهودی و مسیحی ــ بود که به‌دنبال تخریب بیت‌المقدس به‌دست رومیان در سال ۷۰ م پدید آمد. (۵۵) کویسپل می‌گوید آیین گنوسی ریشه در «تجربهٔ نفْس» بالقوه جهانی دارد که در اسطوره‌های دینی تجلی کرده است. (۵۶) یوناس چارچوبی سنخ‌شناسانه[3] ارائه می‌کند و می‌گوید آیین گنوسی نوع خاصی از جهان‌بینی فلسفی است. (۵۷) پژوهشگر بریتانیایی دادز[4] آیین گنوسی را نهضتی می‌داند که نوشته‌هایش از تجربهٔ عرفانی ناشی می‌شود. (۵۸) گرشوم شولم،[5] استاد

---

1. C. Colpe
2. R. M. Grant
3. typological
4. E. R. Dodds
5. Gershom Scholem

https://t.me/ketabhayemontakhabe

برجستهٔ عرفان یهودی در دانشگاه عبری اورشلیم، با دادز هم‌عقیده است که آیین گنوسی در نظر و عمل عرفانی است. شولم با ردیابی جریانات سِرّی در محافل خاخامی هم‌عصر با تکوین آیین گنوسی، می‌گوید این‌ها اشکالی از «آیین گنوسی یهودی» هستند. (۵۹)

امروزه پژوهشگران متون نجع حمادی کمتر نظریه‌های جامع می‌دهند و بیشتر به تحلیل جزء به جزء متون می‌پردازند. چند نوع پژوهش وجود دارد و هرکدام اولویت را به آن دسته از متون می‌دهند که با اهداف جست‌وجو همخوانی دارند. یک نوع از آن که ارتباط آیین گنوسی را با فلسفهٔ یونانی‌مآب[1] بررسی می‌کند، متمرکز بر آن دسته از متون نجع حمادی است که این ارتباط را نشان می‌دهند. همکاران این مشی تحقیق مثلاً (علاوه بر هانس یوناس) پژوهشگران بریتانیایی، ناک[2] (۶۰) و آرمسترانگ،[3] (۶۱) و امریکایی نظیر پروفسور بنتلی لیتون[4] (۶۲) از دانشگاه ییل[5] و پروفسور هَرولد آتریج[6] از دانشگاه متدیست جنوبی هستند. (۶۳) از سوی دیگر، پروفسور مُرتون اسمیت[7] از دانشگاه کلمبیا در پژوهش جاری‌اش دربارهٔ تاریخ جادو به بررسی متونی می‌پردازد که جادوگری را نشان می‌دهند. (۶۴)

شاخهٔ دوم پژوهش متون گنوسی را از دید ادبی و نقد صوری بررسی می‌کند. بخش اعظم این کار به‌دست رابینسون و کویستر در کتابشان به نام *جریان‌های صدر مسیحیت*[8] آغاز شد. (۶۵) پژوهشگران دیگر نمادگرایی غنی متون گنوسی را بررسی می‌کنند. مثلاً پژوهشگر فرانسوی تاردیو[9] اسطوره‌های گنوسی را تجزیه و تحلیل کرده است؛ (۶۶) و پروفسور شوتروف[10] روایات گنوسی دربارهٔ نیروهای شر را بررسی کرده است. (۶۷) بسیاری از همکاران امریکایی آنان هم در تحلیل ادبی منابع گنوسی کمک کرده‌اند. پروفسور پرکینز[11] دربارهٔ ژانر (۶۸) و صُوَر خیال (۶۹) تحقیق کرده؛

1. Hellenistic
2. A. D. Nock
3. A. H. Armstrong
4. Bentley Layton
5. Yale
6. Harold Attridge
7. Morton Smith
8. *Trajectories Through Early Christianity*
9. M. Tardieu
10. L. Schottroff
11. P. Perkins

https://t.me/ketabhayemontakhabe

پروفسور جورج مک‌رِی به فهم ما از استعاره‌ها، (۷۰) اسطوره‌ها (۷۱) و ساختار ادبی (۷۲) متون گنوسی کمک کرده است. او و پژوهشگران دیگر از جمله کویسپل و پروفسور پیرسون[1] نشان داده‌اند که چگونه برخی اسطوره‌های گنوسی از مطالب سنتی یهودیت بهره برده‌اند. (۷۳)

شاخهٔ سوم پژوهش (که اغلب با شاخهٔ دوم هم‌پوشی دارد) رابطهٔ آیین گنوسی را با محیط دینی زمانش می‌کاود. شولم، مک‌رِی، کویسپل و پیرسون (به‌عنوان چند مثال) نشان داده‌اند که برخی منابع گنوسی اشارات گسترده‌ای به روایات یهودی دارند و عده‌ای دیگر به این مسئله می‌پردازند که متون گنوسی چه اطلاعاتی از ریشه‌های مسیحیت به ما می دهند. پژوهشگران پُرشماری در این تحقیق سهیم بودند که علاوه بر آنان که نامشان ذکر شد، می‌توان این افراد را نام برد: پروفسور گرانت و یامائوچی[2] در امریکا، ویلسون اسکاتلندی، استید[3] و چَدویک[4] انگلیسی، وان اونیک[5] هلندی، پوئش و پترمان[6] فرانسوی، اوربهٔ[7] اسپانیایی، آرای[8] ژاپنی، مِنار[9] و ویس[10] کانادایی. در آلمان علاوه بر اعضای کارگروه برلین، بوهلیش[11] و دکتر کوشورکه[12] در این حوزه مشغول‌اند. چون تحقیق خود من در این شاخه (یعنی آیین گنوسی و صدر مسیحیت) قرار می گیرد، عمدتاً منابع مسیحی گنوسی را مبنای پژوهش این کتاب قرار داده‌ام. به‌جای بررسی مسئلهٔ ریشه‌های آیین گنوسی، در این‌جا می‌خواهم نشان دهم آشکال گنوسی مسیحیت چگونه با راست‌کیشی تعامل دارند و این امر چه اطلاعاتی در باب ریشه‌های خود مسیحیت به ما می‌دهد.

با توجه به حجم عظیم تحقیقات در این زمینه، این طرح لاجرم خلاصه و ناقص است. هرکس بخواهد تحقیق خود را مفصل‌تر دنبال کند، *کتاب‌شناسی نجع حمادی*، که پروفسور شولر[13] آن را منتشر کرده، منبع بسیار ارزشمندی برای اوست. (۷۴) کتاب‌شناسی شولر با پیوست‌هایی که

---

1. B. A. Pearsom
2. E. Yamauchi
3. G. C. Stead
4. H. Chadwick
5. W. C. van Unnik
6. S. Petrement
7. A. Orbe
8. S. Arai
9. J. Menard
10. F. Wisse
11. A. Böhlig
12. K. Koschorke
13. D. M. Scholer

https://t.me/ketabhayemontakhabe

منظماً در مجلهٔ عهد جدید[1] انتشار می‌یابد روزآمد می‌شود و اکنون این فهرست حدود چهار هزار کتاب، ویراست، مقاله و نقدی را که در سی سال گذشته دربارهٔ متون نجع حمادی انتشار یافته دربرمی‌گیرد.

با این حال حتی همان ۵۲ نوشته‌ای که در نجع حمادی کشف شده فقط ذره‌ای از پیچیدگی نهضت صدر مسیحیت را نشان می‌دهد. اکنون کم‌کم به این آگاهی می‌رسیم که آن‌چه ما مسیحیتش می‌نامیم و سنت مسیحی‌اش می‌دانیم در واقع فقط گزیدهٔ کوچکی از منابعی مشخص است که از میان ده‌ها منبع انتخاب شده است. چه کسی و چرا این گزینش را انجام داده است؟ چرا این متونِ دیگر را کنار گذاشتند و بدعت دانستند و ممنوع کردند؟ چه چیزی آن‌ها را چنین خطرناک ساخت؟ اکنون نخستین بار فرصت داریم دربارهٔ آغازین بدعت مسیحی تحقیق کنیم. اینک نخستین بار بدعت‌گذاران می‌توانند خود سخن بگویند.

مسیحیان گنوسی بی‌گمان عقایدی داشتند که نفرت مسیحیان راست‌کیش را برمی‌انگیخت. مثلاً برخی از این متون گنوسی می‌پرسند آیا رنج، مشقت و مرگ تماماً از گناه انسان سرچشمه می‌گیرد که به روایت راست‌کیشان آفرینشی اصالتاً بی‌نقص را مخدوش ساخت؟ متون دیگر از وجود عنصر مؤنث در ذات الهی سخن می‌گویند و خدا را به‌مثابهٔ پدر و مادر می‌ستایند. برخی متون دیگر می‌گویند رستاخیز مسیح نمادین است، نه واقعی. حتی معدودی متون بنیادستیز خودِ مسیحیان کاتولیک را بدعت‌گذار می‌دانند که گرچه «راز را درنمی‌یابند... لاف می‌زنند که راز حقیقت ازآنِ ایشان است و بس».[(۷۵)] این‌گونه عقاید گنوسی کارل گوستاو یونگ[2] روان‌کاو را مجذوب خود کرد. وی فکر می‌کرد این متون «رویِ دیگرِ ذهن» را نشان می‌دهند؛ یعنی همان افکار خودانگیختهٔ ناخودآگاهی که هر دین راست‌کیشی از پیروانش می‌خواهد آن‌ها را سرکوب کنند.

اما مسیحیت راست‌کیش، طبق اعتقادنامهٔ رسولان، حاوی عقایدی است که امروزه به نظر بسیاری از ما ممکن است از این هم عجیب‌تر باشند. مثلاً طبق اعتقادنامهٔ رسولان، مسیحیان باید اقرار کنند که خدا خیر محض است و در عین حال جهانی را خلق کرده که پُر از درد و رنج،

---

1. *Novum Testamentum*
2. Carl Gustav Jung

https://t.me/ketabhayemontakhabe

بی‌عدالتی و مرگ است؛ این‌که عیسای ناصری از مادری باکره متولد شده؛ و این‌که پس از به صلیب آویخته شدن به فرمان حاکم رومی، پونتیوس پیلاتوس،[۱] «در روز سوم» از گور برخاست.

چرا اجماع عام کلیساهای مسیحی این عقاید عجیب و غریب را نه تنها می‌پذیرد، بلکه به‌مثابهٔ تنها شکل راستین مسیحیت تثبیت می‌کند؟ مورخان همواره به ما گفته‌اند که راست‌کیشان به دلایل دینی و فلسفی به آرای گنوسی اعتراض می‌کردند. یقیناً چنین است؛ اما پژوهش دربارهٔ منابع گنوسیِ نویافته بُعد دیگری از مجادله را فاش می‌سازد و نشان می‌دهد این بحث‌های دینی دربارهٔ ماهیت خدا یا مسیح در عین حال جنبهٔ سیاسی و اجتماعی هم داشتند که در شکل‌گیری نهاد دینی مسیحیت حیاتی است. به ساده‌ترین بیان، عقایدی که با این تشکیلات تعارض دارند برچسب «بدعت» می‌خورند و عقایدی که تلویحاً آن را تأیید می‌کنند «راست‌کیش»اند.

با واکاوی متون نجع حمادی و منابع هزارسالهٔ سنت مسیحیت راست‌کیش می‌بینیم که چگونه سیاست و دین دست در دست هم مسیحیت را پدید می‌آورند. مثلاً می‌بینیم آموزه‌های راست‌کیشی نظیر رستاخیز جسمانی جنبه‌های سیاسی دارند و دیدگاه‌های گنوسی دربارهٔ رستاخیز با آن‌ها در تعارض‌اند. در این فرایند می‌توان به چشم‌انداز جدید خیره‌کننده‌ای از ریشه‌های مسیحیت رسید.

---

۱. پونتیوس پیلاتوس (Pontius Pilate): پنجمین فرماندار سرزمین یهودیه در دوران اشغال رومیان از سوی امپراتور تیبریوس که می‌گویند قاضیِ حکم اعدام مسیح نیز بوده است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

فصل اول

مناقشه بر سر رستاخیز مسیح: رخداد تاریخی یا نماد؟

«عیسی مسیح از گور برخاست». کلیسای مسیحی با این ادعا آغاز شد. این سخن که شاید رکن ایمان مسیحی باشد، بی‌گمان بنیادی‌ترین عنصر است. ادیان دیگر چرخه‌های تولد و مرگ را گرامی می‌دارند: مسیحیت اصرار می‌ورزد که این چرخه در یک لحظهٔ تاریخی بی‌نظیر برعکس شد و انسان مرده‌ای به زندگی بازگشت! برای پیروان عیسی مسیح، این نقطهٔ عطفی در تاریخ جهان و نشانهٔ پایان قریب‌الوقوع آن بود. از آن زمان تا امروز مسیحیان راست‌کیش به این اعتقاد دارند که عیسای ناصری «مصلوب شد، مُرد، دفن شد» و «در روز سوم» از گور برخاست.[(1)] امروز افراد بسیاری این اعتقادنامه را می‌خوانند[1] بی آن‌که به آن‌چه می‌گویند

---

۱. اعتقادنامهٔ رسولان (symbolum apostolorum) شهادت‌نامه‌ای است که اصول اعتقادی هر مؤمن مسیحی را دربردارد. هر کودک مسیحی باید آن را بیاموزد و هر کسی که به این کیش درمی‌آید باید آن را بخواند و به آن اعتقاد داشته باشد. معلوم نیست این اعتقادنامه را چه کسی تدوین کرده، ولی چون اشاره‌ای به اعتقادات منشعب از شوراهای چندگانهٔ نیقیه نمی‌کند، احتمالاً قبل از آن تدوین شده است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

فکر کنند یا عملاً اعتقاد داشته باشند. اخیراً برخی کشیشان، متألهان و پژوهشگران معنای ظاهری رستاخیز را زیر سؤال برده‌اند. آن‌ها خاطرنشان می‌سازند علت شکل‌گیری این آموزه جاذبهٔ روان‌شناختی آن برای عمیق‌ترین بیم‌ها و امیدهای ماست و در توضیح آن تفسیرهای نمادین ارائه می‌کنند.

اما بسیاری روایات کهن تأکید دارند که انسانی به نام عیسی حقیقتاً به زندگی برگشت. آن‌چه این روایات مسیحی را چنین شگفت‌آور می‌سازد این ادعا نیست که یاران عیسی او را پس از مرگش «دیده‌اند»، ـــ در آن روزگار داستان‌های اشباح، توهمات و مکاشفه به‌مراتب رایج‌تر از امروز بود ـــ بلکه به این دلیل عجیب‌اند که آن‌ها انسانی حقیقی را دیدند. طبق انجیل لوقا، ابتدا خود حواریون از ظهور عیسی در میانشان دچار بهت و وحشت شدند و بی‌درنگ پنداشتند آن‌چه می‌بینند روح اوست. اما عیسی گفت: «مرا لمس کنید و ببینید. روح گوشت و استخوان ندارد، ولی می‌بینید که من دارم». [(۲)] عیسی وقتی دید هنوز باورشان نمی‌شود، تقاضای چیزی برای خوردن کرد و در حالی که حواریون بهت‌زده او را می‌نگریستند، تکه‌ای ماهی بریان خورد. نکتهٔ داستان روشن است: هیچ روحی نمی‌تواند این کار را بکند.

آن‌ها اگر می‌گفتند روح عیسی پس از زوال جسمش به زندگی ادامه می‌دهد و باقی می‌ماند، مردم آن روزگار این داستان را معقول می‌دانستند و باور می‌کردند. پانصد سال پیش از آن شاگردان سقراط ادعا کرده بودند که روح آموزگارشان فناناپذیر است. اما آن‌چه مسیحیان می‌گفتند متفاوت و به بیان متعارف کاملاً ناممکن بود. اینک این تجربهٔ تاریخی بشر که مرگ پایان زندگی است دستخوش تغییر شده بود. پطرس شاه داوود[۱] را با عیسی مقایسه می‌کند: داوود مُرد و دفن شد و مزارش معروف است؛ اما عیسی گرچه کشته شد، ولی از گور برخاست؛ «چراکه نمی‌توانست در چنگال مرگ بماند». [(۳)] لوقا می‌گوید: پطرس تفسیر استعاری از رخدادی را

---

۱. داوود به گواهی تورات، دومین پادشاه یهودیه و بنی‌اسرائیل بود که به روایتی از اجداد مسیح بوده و ده یازده قرن پیش از او می‌زیسته است. پیامبرـ شاه هنرمند و جنگاوری که طبق سنن صحرانشینان شام، شریف قوم یعنی سرپرست و پدر همهٔ اعضای عشیره است. این چهره در تمام ادیان ابراهیمی مورد احترام است و مزامیر متعددی در تورات از وی نقل شده است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

که خود شاهد آن بود نپذیرفت: «وقتی زنده شد، ما با او خوردیم و نوشیدیم».(۴)

ترتولیان،[۱] نویسنده‌ای با استعداد درخشان (حدود ۱۹۰ م) و نمایندهٔ اکثریت، موضع راست‌کیشان را این‌گونه بیان می‌کند: همان گونه که جسم عیسی از گور برخاست، هر مسیحی مؤمنی باید به رستاخیز جسمانی اعتقاد داشته باشد. او جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد و می‌گوید صحبت از فناناپذیری روح نیست: «معتقدم رستگاری روح نیازی به بحث ندارد؛ زیرا تقریباً همهٔ بدعت‌گذاران هم به نحوی قبولش دارند و دست‌کم آن را انکار نمی‌کنند».(۵) آن‌چه زنده می‌شود «همین جسم» آکنده از خون و ساخته با استخوان است که با اعصاب و رگ‌ها در هم تنیده؛ (جسمی) که... به‌یقین انسانی است که زاده شده و... می‌میرد».(۶) ترتولیان که انتظار دارد مفهوم رنج، مرگ و رستاخیز عیسی خوانندگانش را منقلب سازد، بر این نکته پای می‌فشارد که «باید آن را باور داشت چون نامعقول است!»(۷)

اما مسیحیانی که او بدعت‌گذارشان می‌خواند با این نظر مخالف‌اند. آن‌ها بی آن‌که رستاخیز را انکار کنند، تفسیر ظاهری‌اش را رد می‌کنند و می‌گویند برای برخی «فوق‌العاده منزجرکننده و نفرت‌انگیز و ناممکن» است. مسیحیان گنوسی از رستاخیز تفسیرهای گوناگونی دارند. برخی می‌گویند کسی که رستاخیز را تجربه می‌کند، با عیسایی که جسمش دوباره زنده شده روبه‌رو نمی‌شود؛ بلکه در بُعد روحانی با عیسی دیدار می‌کند. چنین چیزی ممکن است در رؤیا، خلسه، مکاشفه یا در لحظات اشراق معنوی روی دهد. ولی راست‌کیشان این تفسیرها را از دم محکوم می‌کنند. ترتولیان اعلام می‌دارد که هرکس رستاخیز جسمانی را انکار کند بدعت‌گذار است، نه مسیحی.

چرا سنت راست‌کیش تفسیر ظاهری از رستاخیز را پذیرفت؟ اگر در این باره نگاهی به عهد جدید بیندازیم، پرسشمان بیش از پیش گیج‌کننده

---

۱. ترتولیان (Quintus Spetimius Florens Tertulianus): فقیه و متأله اهل کارتاژ در بخش رومی‌نشین افریقا که جدال بسیاری با بدعت‌گذاران داشته و مسیحیت لاتینی و خداشناسی غرب از او آغاز می‌شود. پس از این‌که به کیش مونتانوس درآمد، مفهوم تثلیث را صورت‌بندی تئوریک کرد؛ ولی به‌خاطر مخالفتی که با برخی آعمال رسولان مسیح داشت هرگز او را قدیس اعلام نکردند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌شود. برخی روایات، مانند داستانی که از لوقا آوردیم، می‌گویند که چگونه عیسی به همان هیئتی که در زندگی زمینی‌اش از او دیده بودند بر حواریونش ظاهر می‌شود؛ او با آن‌ها غذا می‌خورد و از آن‌ها می‌خواهد لمسش کنند تا ثابت کند «روح نیست». یوحنا هم داستان مشابهی می‌گوید: توما اعلام می‌کند تا خودش عیسی را نبیند و لمس نکند، باورش نمی‌شود او حقیقتاً از گور برخاسته باشد. عیسی ظاهر می‌شود و به توما می‌گوید: «انگشتت را این‌جا بگذار و دستانم را ببین. دستت را جلو بیاور و کنارم بگذار. بی‌ایمان مباش؛ مؤمن باش». (۸) اما در کنار این‌ها داستان‌های دیگری هم هست که تصویرهای متفاوتی از رستاخیز ارائه می‌دهند. لوقا و مَرقُس هر دو می‌گویند عیسی وقتی بر دو تن از حواریون که در راه عمواس[۱] می‌رفتند ظاهر شد، «صورت دیگری» (۹) داشت، غیر از صورت پیشین زمینی‌اش. لوقا می‌گوید حواریون که عمیقاً از مرگ عیسی پریشان بودند، چند ساعتی با این بیگانه گفت‌وگو کردند. او را به شام دعوت کردند و وقتی با آن‌ها نشست تا نان را تبرک کند، ناگهان متوجه شدند عیسی است. در این لحظه «از چشمشان ناپدید شد». (۱۰) یوحنا هم قبل از داستان «تومای شکاک»[۲] داستان کاملاً متفاوت دیگری روایت کرده است: مریم مَجدَلیه[۳] که نزدیک گور عیسی برایش سوگواری می‌کند مردی را می‌بیند و او را باغبان می‌پندارد. وقتی مرد مریم را به نام صدا می‌کند، مریم ناگهان عیسی را بازمی‌شناسد. اما مرد به او دستور می‌دهد لمسش نکند. (۱۱)

پس بعضی داستان‌های عهد جدید بر رستاخیز ظاهری تأکید می‌کنند و بعضی دیگر تفسیرهای متفاوتی از آن دارند. می‌توان گفت که برخی افراد گاهی تحت فشار هیجانی زیاد ناگهان حضور عیسی را احساس و تجربه می‌کردند. تجربهٔ پولس را می‌توان از این نوع دانست. وقتی پولس به قصد

---

۱. عمواس (Emmaus): قریه‌ای که شصت تیرپرتاب از اورشلیم فاصله داشت.

۲. روایتی در انجیل یوحنا آمده است که توما وقتی خبر رستاخیز مسیح را شنید، انکار کرد و ایمان نیاورد تا زمانی که تن زخمی مسیح را دید. به همین دلیل وی را دیدوموس (Didymus) یا شکاک می‌خوانند.

۳. مریم مَجدَلیه (Mary Magdalene) دومین زن مهم تاریخ مسیحیت است که به‌عنوان یکی از حواریون با مسیح سفر می‌کرد، در زمان تصلیب و رستاخیز در کنار او بود و به گواهی هر چهار انجیل نخستین کسی است که مسیح را پس از برخاستن از گور دید.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

توقیف مسیحیان در راه دمشق بود «ناگهان نوری از آسمان کنارش فرودآمد و او بر زمین افتاد»، در حالی که صدای عیسی را می‌شنید که به‌خاطر شکنجهٔ مسیحیان او را سرزنش می‌کند. [۱۲] روایتی از این داستان می‌گوید «همسفرانش مبهوت ایستادند؛ صدا را می‌شنیدند اما کسی را نمی‌دیدند». [۱۳] روایت دیگری عکس این را می‌گوید (به روایت لوقا پولس گفت «همراهانم نور را دیدند، اما صدای کسی را که با من حرف می‌زد نشنیدند»). [۱۴] پولس خود بعدها آموزهٔ رستاخیز را از ارکان ایمان مسیحی دانست و از آن دفاع کرد. گرچه اغلب بحث او را برهانی بر رستاخیز جسمانی می‌دانند، اما او خود با این کلمات بحث را به پایان می‌برد که «برادران، شما را می‌گویم: گوشت و خون میراثِ‌برِ ملکوت خدا نگردد و این جسم فانی آن مُلک جاودانی را به ارث نبَرَد». [۱۵] پولس رستاخیز را «راز» می‌داند؛ [۱۶] استحاله از وجود جسمانی به وجود روحانی.

اگر روایات عهد جدید طیفی از تفسیرها را برمی‌تابند، چرا مسیحیان راست‌کیش قرن دوم بر تفسیری ظاهری از رستاخیز پای می‌فشردند و همهٔ تفاسیر دیگر را بدعت می‌دانستند و رد می‌کردند؟ به نظر من مادام که این آموزه را صرفاً در بافت دینی‌اش ببینیم، نمی‌توانیم پاسخ درخوری به این پرسش دهیم. اما وقتی تأثیر عملی آن را بر نهضت مسیحیت بررسی کنیم، با این تناقض مواجه می‌شویم که آموزهٔ رستاخیز جسمانی کارکرد سیاسی مهمی نیز دارد: این آموزه به مرجعیت کسانی مشروعیت می‌بخشد که مدعی‌اند جانشینان پطرس رسول‌اند و رهبری کلیساها در انحصار آن‌هاست. از سدهٔ دوم اسقف‌ها به‌منزلهٔ جانشینان رسولان مسیح اعتبارشان را از این آموزه دارند که تا امروز پایهٔ مرجعیت پاپ‌هاست. مسیحیان گنوسی که رستاخیز را به طرق دیگری تفسیر می‌کنند، کمتر مدعی مرجعیت‌اند: وقتی ادعای برتری بر مسیحیان راست‌کیش می‌کنند، بدعت‌گذار شناخته و محکوم می‌شوند.

این مرجعیت سیاسی و دینی توسعهٔ چشمگیری یافت. چنان‌که اشاره کردیم، آشکال متنوعی از مسیحیت در سال‌های آغازین نهضت مسیحی رشد کرد. صدها آموزگار رقیب همگی مدعی بودند که «آموزهٔ حقیقی مسیح» را تعلیم می‌دهند و یکدیگر را به شیادی متهم می‌کردند. مسیحیان کلیساهای سراسر دنیا، از آسیای صغیر تا یونان، بیت‌المقدس و روم،

https://t.me/ketabhayemontakhabe

فرقه‌فرقه شدند و بر سر رهبری کلیسا مناقشه می‌کردند. همه مدعی بودند که نمایندهٔ «مسیحیت راستین»اند.

مسیحیان چگونه می‌توانستند این ادعاهای متناقض را حل و فصل کنند؟ خود عیسی تنها مرجعی بود که همه قبولش داشتند. هیچ‌کس مرجعیت او را در زمان حیاتش، وقتی با گروه کوچکی در سراسر فلسطین سفر می‌کرد، زیر سؤال نبرد و همتایش نبود. عیسی رهبری مستقل و قاطع بود که چنین خصلت‌هایی را در پیروانش نکوهش می‌کرد. مَرقُس می‌گوید وقتی یعقوب البار و یوحنا خصوصی نزد عیسی آمدند و از او درخواست مقام ویژه‌ای در ملکوتش را کردند، به‌سبب این جاه‌طلبی با آن‌ها تندی کرد:

> می‌دانید آنان که بر غیریهودیان فرمانروایند بر آنان آقایی می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان حکم می‌رانند. اما میان شما نباید این‌گونه باشد؛ بلکه هر که می‌خواهد میانتان بزرگ باشد باید خادم شما باشد و هر که می‌خواهد میانتان سرآمد باشد باید بردهٔ همگان باشد.[۱۷]

بعد از اعدام عیسی حواریونش، آشفته و مغموم و بیمناک بر جان خود، پراکنده شدند. بیشترشان تصور می‌کردند حق با دشمنان بوده است — با مرگ رهبرشان نهضت هم مرده است. ناگهان خبر شگفت‌انگیزی گروه را مبهوت کرد. لوقا می‌گوید آنان شنیدند که «عیسی به‌راستی برخاسته و بر شمعون [پطرس] ظاهر شده است!»[۱۸] مسیح به پطرس چه گفته بود؟ روایت لوقا به مسیحیان نسل‌های بعد می‌گوید: مسیح پطرس را جانشین خود خوانده و زمام رهبری را به دست او داده است. متی می‌گوید عیسی در زمان حیاتش گفته بود که پطرس، یعنی «صخره»، باید سنگ بنای آینده باشد.[۱۹] تنها یوحنا مدعی نقل قول مسیح پس از برخاستن از گور است: او به پطرس گفت باید جای عیسی را در نقش «چوپان» گله بگیرد.[۲۰]

حقیقت این ادعا هرچه باشد، تنها بر پایهٔ بستر تاریخی نه می‌توان آن را اثبات کرد و نه رد. ما تنها گواه دست‌دومی در اختیار داریم از مؤمنانی که آن را تصدیق و شکاکانی که آن را انکار می‌کنند. اما این واقعیت تاریخی را می‌دانیم که برخی حواریون، به‌ویژه پطرس، مدعی شدند

https://t.me/ketabhayemontakhabe

رستاخیز اتفاق افتاده است. مهم‌تر این‌که نتیجه‌اش را می‌دانیم: اندکی پس از مرگ عیسی، پطرس رهبر و سخنگوی گروه شد. به گفتهٔ یوحنا او مرجعیتش را از تنها منبع مقبول گروه دریافت کرده بود؛ یعنی از خود عیسی که اینک از ورای گور سخن می‌گفت.

چه چیزی گروه گِردآمده پیرامون عیسی را به تشکیلاتی جهانی که طیِ ۱۷۰ سال پس از مرگش با درجات سه‌گانهٔ اسقف، کشیش و شَمّاس شکل گرفت مرتبط می‌سازد؟ مسیحیان نسل‌های بعدی اعتقاد داشتند ادعای بازگشت عیسی به زندگی کلیسا را شکل داده است! پژوهشگر آلمانی، هانس فُن کامپِنهاوزِن،[1] می‌گوید پطرس به این دلیل نخستین رهبر جامعهٔ مسیحیت شد که «نخستین فردی بود که عیسی پس از رستاخیزش بر وی ظاهر شد».[(۲۱)] ادعای کامپِنهاوزِن با متن عهد جدید سازگار نیست: انجیل‌های مَرقُس و یوحنا هر دو مریم مَجدَلیه (و نه پطرس) را نخستین شاهد رستاخیز می‌دانند.[(۲۲)] اما کلیساهای راست‌کیش که خاستگاهشان به پطرس برمی‌گردد، این سنت را ــ که تا امروز در کلیساهای کاتولیک و بعضی کلیساهای پروتستان باقی مانده ــ بنا نهادند که پطرس «نخستین شاهد رستاخیز» بوده و از این رو رهبر برحق کلیساست. از قرن دوم مسیحیان پیامدهای سیاسی بالقوهٔ «رؤیت عیسای برخاسته» را دیدند: در اورشلیم یعقوب البار،[2] برادر عیسی، با پطرس بر سر رهبری رقابت کرد و پیروز شد. به روایتی یعقوب البار و نه پطرس (و مطمئناً نه مریم مَجدَلیه) «نخستین شاهد رستاخیز» بوده است.

عهد جدید می‌گوید عیسی علاوه بر پطرس بر بسیاری دیگر هم ظاهر شد. پولس می‌گوید مسیح یک بار هم‌زمان بر پانصد نفر ظاهر شد. اما از سدهٔ دوم کلیساهای راست‌کیش گفتند تنها برخی تجلیات رستاخیز به

---

۱. هانس فُن کامپِنهاوزِن (Hans von Campenhausen): متأله بالتیکی آلمانی، یکی از بزرگ‌ترین تاریخ‌نویسان معاصر کلیسا که می‌توان وی را از نسل نخست شاگردان بولتمان و فرایهر دانست.

۲. می‌گویند مسیح چهار برادر به نام‌های یعقوب البار (James the Just)، یوسف، یهودا و شمعون و نیز خواهرانی داشته است؛ ولی حقیقت این اخوت بر کسی معلوم نیست. گروهی از روحانیون که به بکارت ابدی مریم معتقدند می‌گویند مسیح همخون ندارد؛ پس آن «فرزندان» یا اقوام یوسف شوهر مریم هستند یا فرزندانی که از ازدواج قبلی خود داشته است. گروهی دیگر می‌گویند این افراد صرفاً به‌خاطر نزدیکی به مسیح و خانواده‌اش لقب خواهر یا برادر یافته‌اند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کسانی که شاهد آن بودند مرجعیت می‌دهد، که شامل موارد تجلی عیسی به پطرس و «یازده حواری» (حواریون منهای یهودای اِسخَریوطی[۱] که به عیسی خیانت و خودکشی کرد) می‌شود.[(۲۳)] راست‌کیشان این روایت انجیل متی را می‌آورند که می‌گوید عیسای از گور برخاسته به آن «یازده نفر» اعلام می‌کند رهبری‌اش اینک ابعاد کیهانی یافته: «مرجعیت آسمان و زمین را جملگی به من داده‌اند». سپس او این مرجعیت را به «یازده حواری» تفویض می‌کند.[(۲۴)] لوقا نیز می‌گوید اگرچه بسیاری کسان دیگر هم عیسی را می‌شناختند و حتی شاهد رستاخیزش بودند، فقط همین «یازده نفر» شاهدان «رسمی» بودند و از همین رو رهبران رسمی کل جامعه شدند. لوقا می‌گوید پطرس که سخنگوی گروه بود پیشنهاد کرد چون یهودای اِسخَریوطی گروه را ترک کرده است، اکنون نفر دوازدهمی باید «جایش را بگیرد» تا گروه «دوازده نفره» احیا شود.[(۲۵)] اما پطرس اعلام می‌دارد شرط سهیم شدن در مرجعیت حواریون این است که شخص

> یکی از مردانی باشد که در تمام مدتی که عیسی میان ما بود، از تعمید یوحنا تا روز صعودش از میانمان، همواره همراه ما بوده باشد. چنین مردی باید *با ما شاهدی بر رستاخیز او شود*.[(۲۶)]

مَتیاس[۲] که واجد این شرایط بود برگزیده شد و «به جمع یازده حواری پیوست».[(۲۷)]

---

۱. یهودا بن شمعون اِسخَریوطی (Judas Iscariot) یکی از دوازده حواری مسیح بود که پذیرفت در ازای دریافت سی سکهٔ نقره مرشد خود عیسی را به فرستادگان روحانیون سَنهِدرین و سربازان رومی لو دهد. نامش در زبان‌های اروپایی مترادف خائن و بی‌وفاست. می‌گویند پس از مصائب مسیح خواست پول را پس بدهد نگرفتند. پس به بیرون شهر رفت و خود را به کیفر خیانتی که کرده بود و او را می‌آزرد، حلق‌آویز کرد. با سی سکهٔ نقره‌ای که از او مانده بود تکه زمینی را برای قبرستان خریدند و آن را ارض خون نام نهادند.

۲. مَتیاس قِدّیس (Saint Mathias) یکی از هفتاد حواری مسیح بود که از زمان تعمید او به‌دست یحیی تا زمان صعود وی پس از مرگ به آسمان در کنارش بود. پطرس سخنگوی یازده حواری خاص باقی مانده پس از مرگ مسیح و خودکشی یهودا، از جمع صد و بیست نفره‌ای که جمع شده بودند خواست دو نامزد برای جایگزینی یهودا معرفی کنند تا خود بین آن‌ها قرعه بزنند. پس از دعایی که خواندند، قرعه به نام مَتیاس افتاد و یوسف برصاباس (نامزد دیگر) کنار رفت.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

بعد از چهل روز که انتقال قدرت کامل شد، ناگهان عیسای از گور برخاسته حضور جسمانی‌اش را از آنان بازگرفت و در حالی که شگفت‌زده می‌نگریستند، به آسمان صعود کرد. [۲۸] لوقا، راوی داستان، این را رخدادی خطیر می‌داند. از این پس تا پایان جهان هیچ‌کس حضور واقعی عیسی را، آن گونه که دوازده حواری در طول زندگی عیسی و چهل روز بعد از مرگش مشاهده کردند، هرگز تجربه نخواهد کرد. لوقا می‌گوید بعد از آن، کسانی فقط اَشکال کمتر مستقیمی از ارتباط با مسیح را دریافت کردند. او می‌گوید استیفان[۱] تصویری از عیسی را دید «که دست راست خدا ایستاده بود»؛ [۲۹] و پولس نخست با عیسی در مکاشفه‌ای شگرف و بعدها در خلسه روبه‌رو شد. [۳۰] (لوقا مدعی است سخنان وی را ثبت کرده است: «به اورشلیم بازگشته بودم و داشتم در معبد نماز می‌گزاردم که از هوش رفتم و او را دیدم که با من صحبت می‌کرد»). [۳۱] اما روایت لوقا تلویحاً می‌رساند که این رخدادها با اصل رخدادها که دوازده حواری به آن‌ها گواهی می‌دهند، قابل قیاس نیستند. اول این‌که برای کسانی رخ داده‌اند که جزو دوازده نفر نبوده‌اند. دوم این‌که *پس از* عروج جسمانی عیسی به آسمان روی داده‌اند. سوم این‌که گرچه مکاشفات، رؤیاها و خلسه‌ها ردپایی از حضور روحانی عیسی داشتند، اما تجربهٔ دوازده حواری به‌کلی متفاوت بود. فقط آن‌ها می‌توانستند به صحت آن رخدادهای بی‌نظیر، که خود شاهد عینی‌شان بودند، و رستاخیز فردی با حضور تمام و کمال جسمانی‌اش گواهی دهند، چون وی را در طول حیاتش می‌شناختند. [۳۲]

نظرمان دربارهٔ واقعیت تاریخی روایت راست‌کیش هرچه باشد، ابتکار آن تحسین‌انگیز است. چون این نظریه ــ که خاستگاه مرجعیت را تجربهٔ تکرارناپذیر برخی حواریون از مسیح از گور برخاسته می‌داند ــ پیامدهای عظیمی برای ساختار سیاسی جامعه دارد: نخست این‌که به قول پژوهشگر

---

۱. استیفان یکی از شهدای مسیحیت است که به‌دست رومیان شکنجه و کشته می‌شود. او در میان سؤال و جواب‌ها (که مخالفان به قصد استهزا و تخفیف می‌کردند ولی شهدا با پاسخ‌های کوبنده‌شان به این سؤال‌ها اسباب گسترش عقاید خود را فراهم می‌کردند) می‌گوید مردی را می‌بیند که دست راست خداوند ایستاده است و این مکاشفهٔ لاینقطع که تا زمان مرگ استیفان ادامه پیدا می‌کند شورانگیزترین بخش صحنهٔ نمایشی است که لوقا از کشته شدن وی نقل می‌کند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

آلمانی، کارل هُل،[1] این روایت دایرهٔ رهبری را به گروه کوچکی از اشخاص محدود می‌کند که اعضایش مرجعیت بی چون و چرا دارند.[(۳۳)] دوم این‌که تنها حواریون حق دارند رهبران آینده را به جانشینی خود منصوب کنند.[(۳۴)] مسیحیان سدهٔ دوم با استفاده از روایت لوقا زمینهٔ سلسله فرمان‌های مشخص و محدودی را برای تمام نسل‌های آیندهٔ مسیحیان فراهم کردند. هر رهبری در جامعه ناگزیر بود مرجعیتش را از همان حواریون کسب کند یا مدعی شود از آن‌ها کسب کرده است. با این حال، طبق دیدگاه راست‌کیش، هیچ‌کس هرگز نمی‌تواند ادعا کند مرجعیتی همسان حواریون دارد، چه رسد به آن‌که بخواهد آن را زیر سؤال ببرد. آن‌چه را حواریون تجربه کردند و به جانشینانشان تعلیم دادند جانشینان خود نمی‌توانند تجربه کنند؛ بلکه فقط باید به گواهی حواریون ایمان داشته باشند و آن را حفظ و به نسل‌های آینده منتقل کنند.[(۳۵)]

این نظریه موفقیت شگفتی به دست آورد: حدود دوهزار سال مسیحیان راست‌کیش این دیدگاه را قبول کرده‌اند که مرجعیت دینیِ قطعی از آنِ حواریون بود و بس، و تنها وارثان مشروع آن‌ها کشیشان و اسقفان‌اند که مقام و منصبشان را از همان رسولان دارند. حتی امروز پاپ منصب پاپی خود و برتری ادعایی‌اش بر دیگران را به پطرس منسوب می‌کند که «نخستینِ حواریون بود» چون «نخستین شاهد رستاخیز» بود.

اما مسیحیان گنوسی نظریهٔ لوقا را رد کردند. برخی گنوسیان تفسیر ظاهری رستاخیز را «ایمان ابلهان» نامیدند.[(۳۶)] آن‌ها تأکید داشتند که رستاخیز رخداد بی‌نظیری در گذشته نبوده، بلکه به صورتی نمادین می‌خواسته بگوید حضور مسیح را هم‌اکنون نیز می‌توان تجربه کرد. به چشمِ سر دیدن مهم نبوده، بلکه مکاشفهٔ روحانی مهم بوده است.[(۳۷)] آن‌ها خاطرنشان می‌ساختند بسیاری از کسانی که شاهد رخدادهای زندگی عیسی بودند از درک معنای آن‌ها عاجز ماندند. حتی خود حواریون اغلب آن‌چه را عیسی می‌گفت اشتباه می‌فهمیدند: آن‌ها که اعلام کردند سَرور مرده‌شان با جسم خود به زندگی برگشته است حقیقتی روحانی را با رخدادی واقعی اشتباه گرفتند.[(۳۸)] اما حواری راستین ممکن است هرگز

1. Karl Holl

https://t.me/ketabhayemontakhabe

عیسای زمینی را ندیده باشد، چون نابه‌هنگام متولد شده؛ چنان‌که پولس دربارهٔ خودش می‌گفت.(۳۹) اما همین ناتوانی جسمانی می‌تواند مزیتی روحانی شود: اشخاصی چون پولس ممکن است نخست با عیسی به‌مثابهٔ تجربه‌ای درونی روبه‌رو شوند.

حضور عیسی چگونه تجربه می‌شود؟ نویسندهٔ کتاب *انجیل مریم*،[۱] یکی از معدود متون گنوسی که قبل از نجع حمادی کشف شده، تجلیات رستاخیز مسیح را مکاشفاتی می‌داند که در حالت رؤیا یا خلسه به فرد دست می‌دهد. این انجیل گنوسی روایت‌های مَرقُس و یوحنا را به یادمان می‌آورَد که می‌گویند مریم مَجدَلیه نخستین شخصی بود که مسیح از گور برخاسته را دید.(۴۰) یوحنا می‌گوید مریم عیسی را بامداد رستاخیزش دید و حواریون دیگر وی را دیرتر در شامگاه همان روز دیدند.(۴۱) طبق *انجیل مریم*، مریم مَجدَلیه عیسی را در مکاشفه دید و از او پرسید: «کسی که این رؤیا را می‌بیند چگونه باید آن را تفسیر کند؟ [از راه] جان [یا] روح؟»(۴۲) او پاسخ داد که رؤیابین از راهِ ذهن دریافت می‌کند. *مکاشفهٔ پطرس* که در نجع حمادی کشف شد می‌گوید پطرس در خلسه‌ای عمیق مسیح را دید که گفت «من آن روح عقلانی‌ام، آکنده از نور تابان».(۴۳) روایات گنوسی اغلب می‌گویند که افراد چگونه به حضور مسیح با هیجانات شدیدی چون وحشت، بهت، رنج و شادی واکنش نشان می‌دهند.

در عین حال این نویسندگان گنوسی مکاشفات را تخیل یا توهم نمی‌دانند و مردود نمی‌شمارند. آن‌ها چنین تجربیاتی را ارج می‌نهند و حتی مقدس می‌دانند و معتقدند شهود روحانی از طریق آن‌ها دریچه‌ای از بصیرت به روی ماهیت واقعیت می‌گشاید. آموزگاری گنوسی، صاحب *رساله در باب رستاخیز* (که نامه‌ای به شاگردش رِگینوس[۲] و از متون یافته در نجع حمادی است) می‌گوید: «مپندارید رستاخیز توهم است [phantasia؛ لفظاً به معنی «تخیل»]. وهم نیست؛ واقعیت است». و ادامه می‌دهد که «بلکه کل دنیا را باید خیال دانست، نه رستاخیز را».(۴۴) آموزگار ناشناس رِگینوس، همچون آموزگاران بودایی، می‌گوید وجود معمولی انسان خود مرگی روحانی است؛ اما رستاخیز لحظهٔ اشراق است:

---

1. *Gospel of Mary* 2. Rheginos

https://t.me/ketabhayemontakhabe

«لحظهٔ کشف آن‌چه واقعاً وجود دارد... هجرتی (metabole: انتقال، تغییر) به تازگی».(۴۵) هرکه این را درک کند حیات روحانی می‌یابد. او می‌گوید این یعنی هم‌اکنون می‌توانید «از مرگ برخیزید»: «آیا تو خود فساد محضی؟... چرا نفْس خود را بازنمی‌نگری تا ببینی که بر پا خاسته‌ای؟»(۴۶) متن سومی هم در میان کشفیات نجع حمادی به نام *انجیل فیلیپ*[1] هست که همین دیدگاه را بیان می‌کند و مسیحیان نادانی را که رستاخیز را ظاهری تفسیر می‌کنند به سخره می‌گیرد. «آنان که می‌گویند نخست می‌میرند و سپس زنده می‌شوند بر خطایند».(۴۷) آنان باید «در زندگی رستاخیز را دریافت کنند». طُرفه آن‌که نویسنده می‌گوید «البته به نوعی رستاخیز جسمانی ضرورت دارد، چون هرچه هست در همین جسم است!»(۴۸)

آن‌چه این گنوسیان را بیش از رخدادهای پیشینِ منسوب به «عیسای تاریخی» به خود جذب می‌کرد امکان مواجهه با مسیحِ از گور برخاسته در زمان حال بود. *انجیل مریم*(۴۹) تعارضِ میان دیدگاه راست‌کیشان و گنوسیان را نمایان می‌سازد و روایت مَرقُس را به یادمان می‌آورَد:

> وقتی در بامدادِ نخستین روز هفته برخاست، نخست بر مریم مَجدَلیه ظاهر شد... مریم رفت و یاران سوگوار و گریان عیسی را خبردار ساخت. اما آنان وقتی شنیدند او زنده است و مریم او را دیده، باور نکردند.(۵۰)

انجیل مریم با سوگواری حواریون بر عیسی و بیمشان بر جان خویش آغاز می‌شود. آن‌گاه مریم مَجدَلیه بر پای می‌خیزد تا دلداری‌شان دهد و حضور مداوم عیسی را به ایشان یادآوری کند: «مگریید؛ غم مخورید و شک مورزید؛ زیرا فیضش همواره با شما خواهد بود و نگاهتان خواهد داشت».(۵۱) پطرس مریم را فرامی‌خواند تا «آن‌چه از سخنان منجی به یاد دارد بدیشان بازگوید».(۵۲) اما پطرس با شگفتی می‌بینند که مریم حکایتی از گذشته نمی‌گوید؛ بلکه شرح می‌دهد که عیسی را در مکاشفه‌ای ذهنی دیده است، و سپس آن‌چه را مسیح بر وی مکشوف ساخته بازگو می‌کند. وقتی مریم حرفش را تمام می‌کند،

1. Gospel of Philip

https://t.me/ketabhayemontakhabe

خاموش گشت؛ چراکه منجی همین قدر با وی سخن گفته بود. اما آندریاس[1] پاسخ داد و برادران را گفت: «هرچه می‌خواهید درباب سخنان مریم بگویید. من یکی باور نمی‌کنم منجی چنین گفته باشد؛ زیرا آموزه‌هایی بس غریب‌اند!»(۵۳)

پطرس با آندریاس همداستان می‌شود و این‌که مریم واقعاً عیسی را در مکاشفه دیده به سخره می‌گیرد. سپس داستان ادامه می‌یابد:

مریم گریست و پطرس را گفت: «برادرم پطرس، چه می‌اندیشی؟ می‌پنداری این‌ها را خود در دلم بافته‌ام؟ می‌پنداری بر منجی دروغ می‌بندم؟» لاوی[2] پاسخ داد و پطرس را گفت: «پطرس، تو همواره تندخو بوده‌ای... اگر منجی مریم را سزاوار ساخته، تو که باشی که او را رد کنی؟»(۵۴)

عاقبت مریم تبرئه می‌شود و همراه حواریون بیرون می‌آید تا به تبلیغ بپردازد. پطرس که ظاهراً نمایندهٔ دیدگاه راست‌کیش است، شکاک به آنان که می گویند «عیسی را می‌بینند»، به رخدادهای گذشته می‌نگرد. مریم، نمایندهٔ گنوسیان، مدعی است حضور مستمر او را تجربه می‌کند.(۵۵)

این گنوسیان می‌دانستند نظریه‌شان مانند نظریهٔ راست‌کیشان پیامدهای سیاسی دارد. طبق دیدگاه آنان هرکس عیسی را در مکاشفه‌ای درونی ببیند، می‌تواند ادعا کند مرجعیتش برابر با یا برتر از دوازده حواری و جانشینان آن‌هاست. پیامدهای سیاسی *انجیل* مریم را در نظر بگیرید: پطرس و آندریاس که در این‌جا نمایندهٔ رهبران گروه راست‌کیش‌اند، مریم گنوسی را متهم می‌کنند که مدعی رؤیت عیسی شده تا عقاید عجیب و

---

۱. آندریاس (Andrew) برادر پطرس است که وقتی با وی به ماهی‌گیری مشغول بوده، مسیح بر آن‌ها می‌گذرد و می‌گوید درپی من بیایید تا کاری کنم به‌جای ماهی انسان صید کنید. می‌گویند او از حواریون یحیای تعمیددهنده بوده است و سخنانی که در زمان تعمید مسیح از مرشد خود شنیده باعث شده از آن پس پی مسیح را بگیرد.

۲. لاوی (Levi) همان مؤدی مالیاتی منفوری است که دستور مسیح به پیروی از خود را بی سؤال و جوابی از همان لحظه که می‌شنود اطاعت می‌کند و حواری خاص او می‌شود. نام رومی مشهور او مَتّای قِدّیس است و نباید او را با مَتّای صاحب انجیل اشتباه گرفت.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ساختگی و دروغ‌هایی را که می‌بافد و به الهام الهی نسبت می‌دهد توجیه کند. از دید راست‌کیشان مریم واجد شرایط مرجعیت نیست: او یکی از دوازده حواری نیست. اما چون مریم در برابر پطرس ایستاد، گنوسیان که او را الگوی خود می‌گیرند، مرجعیت کشیشان و اسقفانی را که مدعی جانشینیِ پطرس‌اند زیر سؤال می‌برند.

می‌دانیم که آموزگاران گنوسی دقیقاً به همین شیوه راست‌کیشان را زیر سؤال می‌بردند. به گفتهٔ آنان راست‌کیشان صرفاً بر آموزه‌های عمومی و رازآلودی تکیه می‌کردند که مسیح و حواریون به «عموم مردم» ارائه می‌دادند؛ حال آن‌که مسیحیان گنوسی علاوه بر این‌ها آموزه‌های سِرّی خود را هم عرضه می‌کنند که افراد کمی از آن‌ها باخبرند.(۵۶) آموزگار و شاعر گنوسی والنتینوس[۱] (حدود ۱۴۰ م) می‌گوید عیسی حتی در زمان حیاتش هم اسراری را با حواریونش در میان می‌گذاشت که از بیگانگان نهانشان می‌داشت.(۵۷) طبق انجیل مَرقُس در عهد جدید عیسی به حواریونش گفت:

> ... «راز ملکوت خدا را به شما داده‌اند، اما برای بیرونیان همه چیز تمثیل است؛ چنان‌که به‌راستی ممکن است ببینند اما فهم نکنند؛ بشنوند اما درنیابند؛ تا مبادا برگردند و عفو شوند».(۵۸)

متی نیز می‌گوید عیسی وقتی برای عموم صحبت می‌کرد فقط به زبان تمثیل سخن می‌گفت. وقتی حواریون دلیلش را پرسیدند، پاسخ داد: «علم اسرارِ [mysteria؛ لفظاً به معنی «رموز»] ملکوت آسمان را به شما داده‌اند، اما به ایشان نداده‌اند».(۵۹) به گفتهٔ گنوسیان برخی حواریون پیرو دستور عیسی آموزه‌های سِرّی او را نهان داشتند: تنها در خلوت به افراد مشخصی تعلیمشان می‌دادند که بلوغ روحانی خود را ثابت کرده بودند و لذا شرایط «تشرف به گنوس»، یعنی معرفت سِرّی، را احراز کرده بودند.

آن‌ها می‌گویند مسیحِ از گور برخاسته پس از تصلیب همچنان به برخی حواریون تجلی می‌کرده و از طریق مکاشفه بصیرت‌های جدیدی به

---

۱. والنتینوس (Valentinus): یکی از بنیان‌گذاران آیین گنوسی اسکندریه، قدّیس شهید سدهٔ دوم میلادی.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

اسرار الهی به آنان می‌داده است. پولس که غیرمستقیم به صیغهٔ سوم‌شخص به خود اشاره می‌کند، می‌گوید: « به آسمان سوم برده شد؛ جسمانی یا غیرجسمانی، نمی‌دانم». آن‌جا در خلسه چیزهایی شنید که «نمی‌توان گفت و بر زبان نمی‌آید». (۶۰) پولس می‌گوید از طریق ارتباط روحانی‌اش با مسیح «اسرار نهان» و «حکمت پنهان» را کشف کرده است و آن‌ها را فقط به مسیحیانی می‌دهد که «بالغ»شان می‌داند، (۶۱) نه هرکسی. بسیاری پژوهشگران معاصر کتاب مقدس، که خود راست‌کیش‌اند، پیرو رأی رودولف بولتمان[1] هستند که تأکید دارد منظور پولس از این عبارت چیز دیگری است. (۶۲) می‌گویند پولس مدعی نیست که سنتی سِرّی دارد؛ ظاهراً چنین ادعایی پولس را بسیار «گنوسی» نشان می‌دهد. اخیراً پروفسور رابین اسکراگز[2] موضع مخالفی گرفته است و خاطرنشان می‌سازد که پولس به وضوح می‌گوید حکمت پنهان دارد. (۶۳) مسیحیان گنوسی دوران باستان هم به همین نتیجه رسیدند. والنتینوس، شاعر گنوسی که از مصر سفر کرد تا در روم به تبلیغ بپردازد (حدود ۱۴۰ م)، حتی مدعی بود که شخصاً تعالیم سِرّی پولس را از تئوداس،[3] یکی از شاگردان پولس، آموخته است.

پیروان والنتینوس می‌گویند تنها انجیل‌ها و مکاشفات خودشان پرده از آن تعالیم سِرّی برمی‌دارند. این نوشته‌ها داستان‌های بی‌شماری دربارهٔ مسیحِ از گور برخاسته ــ آن موجود روحانی که در هیئت عیسی نمایان شد ــ می‌گویند؛ چهره‌ای که بسی بیش از عیسای صرفاً انسان، آن خاخام

---

۱. رودولف بولتمان (Rudolph Bultmann): متأله لوتری و پژوهشگر *کتاب مقدس*. او مخالف بررسی تاریخی دین مسیحیت است و می‌گوید whatness، یعنی بررسی‌های دقیق تاریخی، ما را به جایی نمی‌رساند، بلکه فقط thatness، یعنی این واقعیت که مسیح ظهور کرده و آموزه‌هایش را به ما داده، اهمیت دارد.

۲. رابین اسکراگز (Robin Scroggs): استاد دانشگاه امریکایی و پژوهشگر *کتاب مقدس* در عصر حاضر. دو کتاب اصلی‌اش *پولس برای یک روز تازه* (*Paul for a New Day*) و *آدم واپسین: بررسی شخصیت و اطرافیان پولس* (*The Last Adam: A Study in Pauline Anthropology*) است.

۳. تئوداس (Theudas): شاگرد پولس طَرسوسی، یاغی یهودی سدهٔ یکم و استاد والنتینوس. برخی می‌گویند تئوداس ادعای مسیح بودن کرده است. با توجه به تعداد پیروانش به نظر می‌رسد آن‌ها مانند سایر جنبش‌های مسیح‌خواهانهٔ یهودی ضد رومیِ مسلح نبوده‌اند که به این سرعت به طور کلی متفرق شدند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

گم‌نام ناصری، مجذوبشان ساخت. به همین دلیل الگوی نوشته‌های گنوسی اغلب برعکس انجیل‌های عهد جدید است. به‌جای نقل شرح‌حال مسیح از تولد تا مرگ، روایات گنوسی از جایی آغاز می‌شوند که روایات دیگر پایان می‌یابند ــ یعنی با داستان‌هایی از ظهور مسیح روحانی بر حواریونش. برای مثال *آپوکریفای یوحنا* چنین آغاز می‌شود که یوحنا تعریف می‌کند چگونه بعد از تصلیب عیسی با «اندوهی بزرگ» آن‌جا را ترک کرد:

> بی‌درنگ... [آسمان‌ها گشوده شد و کل] خلقت که زیر سقف آسمان [است] درخشید و [دنیا] به لرزش افتاد. [و من ترسان بودم و بچه‌ای] را در نور دیدم... و در حالی که نظاره می‌کردم، همچون پیرمردی گشت. دیگربار هیئتش را [تغییر داد] و به‌سان خادمی گردید... من... [تصویری] به صورت‌های گونه‌گون در نور دیدم...(۶۴)

در حالی که مبهوت است، آن وجود به سخن می‌آید:

> «یوحنا، ای یوحنا، از بهر چه شک داری و چرا بیمناکی؟ با این صورت بیگانه نیستی؛ هستی؟... بیم مدار! من آنم که همواره [با توست]... [آمده‌ام به تو بیاموزم] که چه هست [و چه بود] و چه خواهد بود...»(۶۵)

نامهٔ پطرس به فیلیپ، که در نجع حمادی کشف شد، روایت می‌کند که بعد از مرگ عیسی حواریون بر فراز کوه زیتون عبادت می‌کردند که

> نوری عظیم پدیدار گشت، چنان‌که کوه از دیدن او که ظاهر شده بود درخشید. و صدایی آنان را ندا داد و گفت: «گوش فرادهید... من عیسی مسیحم که همیشه با شماست».(۶۶)

آن‌گاه حواریون اسرار جهان را از وی می‌پرسیدند و «صدایی از نور برمی‌آمد» و پاسخشان می‌داد. حکمت عیسی مسیح[۱] هم داستان مشابهی می‌گوید. این‌جا هم حواریون بعد از مرگ عیسی بر بالای کوهی گِرد آمده‌اند، که «منجی نه در هیئت اصلی‌اش، بلکه در قالب روحی نامرئی، بر آن‌ها ظاهر شد. هیئتش چونان فرشتهٔ بزرگِ نورانی بود». در واکنش به

---

1. *Wisdom of Jesus Christ*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

بهت و وحشت ایشان لبخند زد و گفت می‌خواهد «اسرارِ [mysteria؛ لفظاً به معنی «رموز»] طرح مقدس جهان و سرنوشتش» را به آنان بیاموزد.(۶۷)

تضاد این روایات با دیدگاه راست‌کیشان چشمگیر است.(۶۸) طبق این متون، عیسی در هیئت انسانیِ معمولی‌اش که حواریون می‌شناسند ــ و یقیناً نه در هیئت *جسمانی* ــ ظاهر نمی‌شود. یا موجود تابناکی است که از درون نور سخن می‌گوید، یا خود را به صُوَر گوناگون درمی‌آورَد. *انجیل فیلیپ* نیز همین مضمون را دارد:

> عیسی جملگی‌شان را غافل‌گیر کرد؛ چراکه خویشتن را به طریق معهود آشکار نساخت، بلکه چنان پدیدار شد که بتوانند ببینندش. خویشتن را [به جملگی‌شان] نمایان ساخت؛ در چشم بزرگان بزرگ [نمود]... و در چشم خُردان خُرد.(۶۹)

عیسی در چشم مریدان نابالغ به هیئت بچه ظاهرْ می‌شود و در چشم مریدان بالغ به هیئت پیرمرد، که نماد حکمت است. چنان‌که آموزگار گنوسی تئودوتوس[۱] می‌گوید، «هرکس عیسی را به طریق خود بازمی‌شناسد؛ همه یکسان نمی‌بینندش».(۷۰) رهبران راست‌کیش، از جمله ایرنایوس،[۲] گنوسیان را به شیادی متهم می‌کردند. متونی از قبیل آن‌ها که در نجع حمادی کشف شدند ــ *انجیل توما*، *انجیل فیلیپ*، نامهٔ *پطرس به فیلیپ* و *آپوکریفای (اسرارنامهٔ) یوحنا* ــ به قول ایرنایوس ثابت کردند که بدعت‌گذاران می‌کوشیدند آن‌چه را خود بافته بودند به حواریون نسبت دهند. ایرنایوس پیروان والنتینوس، آموزگار گنوسی، را افرادی «سخت بی‌محابا» می‌داند

> که مجعولات خود را مطرح می‌کنند و لاف می‌زنند که انجیل‌هایی بیش از آنچه واقعاً هست در دست دارند... حقیقتاً انجیلی که پُر از کفرگویی نباشد در اختیار ندارند؛ زیرا آن‌چه منتشر کرده‌اند... هیچ شباهتی به چیزی که از حواریون به ما رسیده ندارد.(۷۱)

---

۱. تئودوتوس (Theodotus) بیزانسی، نویسنده و آموزگار مسیحی سدهٔ دوم که می‌گفت روح‌القدس پدر عیسی و انسان است و مسیح را تا پیش از رستاخیز نمی‌توان خدا دانست. تئودوتوس از نخستین نویسندگانی بود که بدعت‌گذار و گنوسی شناخته شدند. پاپ ویکتور اول او را بدعت‌گذار دانست و از جامعهٔ مسیحیان طرد کرد.

۲. ایرنایوس (Irenaeus): قدّیس مسیحی (۱۳۰-۲۰۰ م)، اسقف اعظم لیون، نخستین متکلم بزرگ کاتولیک، متولد آسیای صغیر، نویسندهٔ رسالهٔ برضد بدعت *یا علیه آیین گنوسی*.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ایرنایوس می‌گوید آن‌چه اعتبار انجیل‌های چهارگانه را ثابت می‌کند این است که آن‌ها واقعاً به‌دست خودِ حواریون عیسی و پیروانشان نوشته شدند که شاهد عینی رخدادهای منقول بوده‌اند. برخی پژوهشگران معاصرِ *کتاب مقدس* این نظر را زیر سؤال برده‌اند: امروز کمتر کسی باور می‌کند که همعصران عیسی واقعاً انجیل‌های عهد جدید را نوشته باشند. گرچه ایرنایوس از حقانیت انحصاریِ این متون دفاع می‌کند و مُصرانه می‌گوید خودِ حواریون عیسی آن‌ها را نوشته‌اند، ولی ما حقیقتاً دربارهٔ نویسندگان آن‌چه انجیل‌های متی، مَرقُس، لوقا و یوحنا می‌خوانیمشان هیچ نمی‌دانیم. فقط می‌دانیم این نوشته‌ها منسوب به رسولان (متی و یوحنا) یا پیروان رسولان (مَرقُس و لوقا) هستند.

نویسندگان گنوسی هم به همین ترتیب آثار سِرّی‌شان را به حواریون گوناگون نسبت داده‌اند. شاید آنان هم مانند کسانی که انجیل‌های عهد جدید را نوشته‌اند، برخی مطالب خود را از روایات اولیه گرفته باشند. اما در موارد دیگر، این اتهام که نوشته‌های گنوسیان برساختهٔ خودشان است خالی از حقیقت نیست: برخی گنوسیان صریحاً اذعان کرده‌اند که گنوسِ (معرفت سِرّیِ) خود را از تجربهٔ شخصی‌شان به دست آورده‌اند.

مثلاً مسیحی‌ای که در قرن دوم زندگی می‌کرد چگونه می‌توانست *آپوکریفای (اسرارنامهٔ) یوحنا* را بنویسد؟ می‌توانیم نویسنده را در وضعیتی که در آغاز کتاب به یوحنا نسبت می‌دهد تصور کنیم: گرفتار شک و تردید شده و در باب معنای رسالت و سرنوشت مسیح تأمل آغاز می‌کند. در جریان این پرسشگریِ درونی ممکن است پاسخ‌هایی به ذهن فرد خطور کند و تصاویر متغیری پدیدار شود. کسی که این فرایند را نه آن‌گونه که روان‌شناسی نوین می‌گوید، یعنی فعالیت تخیل یا ناخودآگاه، بلکه آن‌گونه که دین می‌گوید دریابد، می‌تواند این‌ها را به‌مثابهٔ آشکالی از ارتباط روحانی با مسیح تجربه کند. نویسنده ارتباط خود با مسیح را استمرار موقعیت حواریون می‌بیند و وقتی «گفت‌وگو» را در قالب ادبی می‌ریزد، می‌تواند در نقش پرسشگر این کار بکند. کمتر کسی از همعصرانش ـــ مگر راست‌کیشان که آنان را «خشک‌مغز» می‌داند ـــ تهمت جعل بر وی می‌نهد؛ بلکه عناوین این آثار نشان می‌دهد که «با حال و هوای» یوحنا، مریم مَجدَلیه، فیلیپ یا پطرس نوشته شده‌اند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

نسبت دادن نوشته‌ای به یک حواری می‌تواند معنای نمادین هم داشته باشد. عنوان *انجیل مریم* نشان می‌دهد که مکاشفه‌اش حاصل ارتباط مستقیم و صمیمانه‌ای با منجی است. اشاره به رابطه‌ای شهوانی میان او و مریم مَجدَلیه می‌تواند دالّ بر ارتباط عرفانی باشد؛ زیرا در طول تاریخ عرفای بسیاری از طریقت‌ها برای توصیف تجاربشان استعاره‌های جنسی به‌کار برده‌اند. عناوین *انجیل توما* و *کتاب تومای رقیب*[۱] (منسوب به «برادر دوقلو»ی عیسی) می‌رسانند که «تو ای خواننده، برادر دوقلوی عیسی هستی». هرکس این کتاب‌ها را بفهمد مانند توما کشف می‌کند که عیسی «همزاد» یا «خودِ دیگرِ» روحانی اوست. بنابراین سخنان عیسی به توما خطاب به خواننده‌اند:

> چون گفته‌اند تو همزاد و یار غار منی، خود را بیازما، تا بدانی کیستی... من معرفت حقیقتم. پس چون همراهم شوی، گرچه خود نمی‌دانی، به شناختِ خویشتن می‌رسی و تو را «خویشتن‌شناس» می‌خوانند. زیرا هرکه خود را نشناخته هیچ چیز را نشناخته، اما هرکه خود را شناخته همزمان معرفتی ژرف از همه چیز به دست آورده.(۷۲)

مانند محافل هنرمندان امروزی، گنوسیان ابداع اصیل را نشانهٔ کسی می‌دانستند که حیات روحانی می‌یابد. انتظار می‌رفت هرکس مانند شاگردان نقاش یا نویسنده دریافت‌های شخصی‌اش را از طریق بازبینی و تغییر آن‌چه تعلیمش داده‌اند به نمایش بگذارد. هرکه صرفاً سخنان آموزگارش را تکرار می‌کرد، نابالغش می‌دانستند. اسقف ایرنایوس شِکوه می‌کند که

> هریک به فراخور توانِ خویش هر روز چیزی نو می‌آفرینند؛ زیرا هیچ‌کس را در میان خود پخته [یا «بالغ»] نمی‌دانند مگر آن‌که افسانه‌هایی بزرگ بسازد!(۷۳)

اظهار می‌دارد «فخر می‌فروشند که کاشفان و مبدعان این قبیل افسانه‌هایند» و آن‌ها را به خلق آشکال جدید شعر اسطوره‌ای متهم

---

۱. عنوان این کتاب Book of Thomas the Contender است که از نخستین جملهٔ آن می‌آید که می‌گوید «منجی این کلمات سرّی را به یهودا توما می‌گفت و من مَتیاس که راه می‌رفتم و به سخنانشان گوش می‌دادم آن‌ها را نوشتم». به صفحهٔ آخر کتاب برگی متصل است که می‌گوید «آن‌چه فرد مدعی برای کامل نوشت».

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌کند. بی‌گمان حق با اوست: در ادبیات گنوسیِ قرن‌های اول و دوم شعرهای برجسته‌ای چون «رقص دوّار صلیب»[۱] (۷۴) و «تندر، ذهن کامل»[۲] به چشم می‌خورَد. از دید او موهن‌ترین مسئله این است که آن‌ها خود قبول دارند به‌جز شهود خودشان هیچ چیز نوشته‌هاشان را تأیید نمی‌کند. وقتی به چالش می‌کشندشان، «یا صِرفِ احساسات انسانی را ذکر می‌کنند یا به توازنی که در خلقت دیده می‌شود اشاره می‌کنند»: (۷۵)

> آن‌ها را باید سرزنش کرد، به‌سبب... وصف احساسات و هیجانات انسانی، تمایلات روحی... و به کلام الهی نسبت دادن چیزهایی که برای بشر رخ می‌دهند و *هرآن‌چه خود تجربه می‌کنند.* (۷۶)

بدین ترتیب آن‌ها مانند هنرمندان بینش خود، یعنی گنوسِ خود، را با خلق اسطوره‌ها، شعرها، آیین‌ها، «گفت‌وگوها» با مسیح، مکاشفات و شرح کشف و شهودشان بیان می‌کنند.

فرد گنوسی مانند تعمیدیان،[۳] کویکرها[۴] و بسیاری فرقه‌های دیگر باور دارد هرکس روح را دریافت کند مستقیماً با امر الهی مرتبط می‌شود. یکی از شاگردان والنتینوس به نام هِرَقلیون[۵] (حدود ۱۶۰ م)، آموزگار گنوسی، می‌گوید «مردم ابتدا به‌علت گواهی دیگران معتقد می‌شوند...»، ولی بعد «از خود حقیقت به اعتقاد می‌رسند». (۷۷) آموزگار خودش والنتینوس ادعا کرد که ابتدا تعالیم سِرّیِ پولس را فراگرفته است، بعد مکاشفه‌ای داشته که منبع گنوسِ خود او شده است:

> نوزادی را دید و وقتی پرسید او کیست، نوزاد پاسخ داد: «من لوگوسم». (۷۸)

---

1. "Round Dance of the Cross" 2. "Thunder, Perfect Mind"

۳. تعمیدیان (Baptists): فرقه‌ای از مسیحیت پروتستان که برای غسل تعمید به طور کامل زیر آب می‌روند.

۴. کویکرها (Quakers): اعضای فرقهٔ مذهبی مسیحی‌ای که در حدود سال ۱۶۵۰ در انگلستان پدید آمد و خود را «انجمن دوستان» می‌خواندند.

۵. هِرَقلیون (Heracleon): مسیحی گنوسی سدهٔ دوم میلادی، شاگرد والنتینوس.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

یکی دیگر از شاگردان والنتینوس به نام مارکوس[۱] (حدود ۱۵۰ م)، که خود تا آموزگاری پیش رفت، بیان می‌کند که چگونه به معرفت بکرش از حقیقت دست یافت. می‌گوید مکاشفه‌ای

> بر او فرودآمد... در هیئت زنی... و ماهیت خود و منشأ چیزها، الهی یا انسانی، را، که هرگز بر هیچ‌کس مکشوف نساخته بود، تنها به او توضیح داد.[۷۹]

سپس آن وجود به او گفت:

> می‌خواهم دوشیزهٔ حقیقت را به تو بنمایم؛ چون از فراز به فرودش آورده‌ام تا بی‌حجاب ببینی‌اش و زیبایی‌اش دریابی.[۸۰]

مارکوس می‌افزاید که «حقیقت عریان» این‌گونه در هیئت زنی بر او ظاهر شد و اسرار خویش بر وی فاش ساخت. مارکوس انتظار دارد هرکه او به گنوس آشنایش می‌سازد نیز همین‌ها را تجربه کند. او در آیین تشرف، پس از استمداد از روح، به نوآموز فرمان می‌دهد از اسرار غیب بگوید،[۸۱] تا نشان دهد که شخص ارتباط مستقیمی با خدا یافته است.

چه چیزی این گنوسیان را از آنان که در طول تاریخ مسیحیت مدعی کشف و شهود و مکاشفات خاص بوده‌اند و آن را در قالب هنر، شعر و ادبیات عرفانی بیان کرده‌اند متمایز می‌سازد؟ مسیحیانی که در سنت راست‌کیش قرار می‌گیرند، چه کاتولیک چه پروتستان، انتظار دارند مکاشفاتشان (دست‌کم در چارچوب کلی) مؤید سنت رسولان باشد. آن‌ها می‌گویند حدود و ثغور ایمان مسیحی به این ترتیب تعیین می‌شود. تعالیم اصلی حواریون همچنان ملاک است و هرچه از آن‌ها عدول کند بدعت است. اسقف ایرنایوس اعلام می‌دارد که رسولان

> مانند مرد متمولی در بانک (که پول پس‌انداز می‌کند)، هر چیز متعلق به حقیقت را در کلیسا نهاده‌اند: تا هرکس بخواهد بتواند آب حیات از آن بکشد.[۸۲]

---

۱. مارکوس (Marcus) در کنار بطلمیوس و هِرَقلیون یکی از سه شاگرد برجستهٔ والنتینوس بود که هرآن‌چه از وی می‌دانیم از کتاب *رد بدعت* ایرنایوس و *استروماتا* (چهل تکه) از کلمنت اسکندرانی است. او نیز چون فیثاغورثیان به خواص مرموز اعداد و اسامی اعتقاد داشت و ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۲ و ۱۳ را اعداد خاصی می‌دانست که در طبیعت و *کتاب مقدس* به طرز عجیبی تکرار می‌شوند. او معتقد است ارواح نیکوکاران در جهان ملکوت با فرشته‌ها یکی می‌شوند و ارتباط زناشویی میانشان شکل می‌گیرد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

مسیحی راست‌کیش به «حقیقت یکتای رسولان که میراث کلیساست» معتقد است. او هیچ انجیلی را قبول ندارد مگر انجیل‌های چهارگانهٔ عهد جدید که آثار معتبر (canon؛ لفظاً به معنی «رهنمود») هستند و چارچوب نظری و عملی آینده را معین می‌سازند.

اما مسیحیان گنوسی که ایرنایوس با آن‌ها مخالف بود، معتقد بودند بسی فراتر از آموزه‌های اصلی رسولان رفته‌اند. درست همان طور که بسیاری از مردم امروز تصور می‌کنند جدیدترین آزمایش‌های علوم تجربی یا روان‌شناسی بر آزمایش‌های قبلی پیشی خواهند گرفت، گنوسیان معتقد بودند معرفت حال و آینده همواره برتر از معرفت گذشته است. ایرنایوس این را شاهدی بر تکبر آنان می‌گیرد:

> آن‌ها خود را «بالغ» می‌دانند، چنان‌که هیچ‌کس در عظمت گنوس با آن‌ها قابل قیاس نیست، حتی پطرس یا پولس یا هیچ‌یک از دیگر رسولان... . می‌پندارند خود بیش از رسولان کشف کرده‌اند و رسولان همچنان انجیل را تحت تأثیر عقاید یهودی تبلیغ می‌کردند، پس آن‌ها خردمندتر و فهیم‌تر از رسولان‌اند.[۸۳]

کسانی که خود را «خردمندتر از رسولان» می‌دانند خود را «خردمندتر از کشیشان» هم می‌دانند؛[۸۴] چون آن‌چه گنوسیان دربارهٔ رسولان ــ به‌ویژه دوازده حواری ــ می‌گویند موضعشان را در قبال کشیشان و اسقفان مدعی جانشینی رسولان نیز روشن می‌سازد.

لیکن برخی آموزگاران گنوسی، به‌رغم تأکیدشان بر خلاقیت آزاد، ــ کمابیش نامنسجم ــ مدعی‌اند منابع سرّیِ «سنت رسولانِ» خود را دارند. از همین رو ادعا می‌کنند سلسلهٔ خلافت رسولانی متفاوت با آن‌چه مقبول عموم کلیساهاست در دست دارند. بطلمیوس،[۱] آموزگار گنوسی، به فلورا،[۲]

---

۱. بطلمیوس (Ptolemaeus) آموزگار گنوسی سدهٔ دومی و از شاگردان والنتینوس است که نامش به‌خاطر همین نامه‌ای باقی مانده است که به زنی ثروتمند به نام فلورا که خود گنوسی نیست نوشته است. هارناک می‌گوید این مرد همان بطلمیوس است که یوستین قدّیس شهید از وی نام می‌برد. بطلمیوس و هِرَقلیون را می‌توان مبدعان شاخهٔ ایتالیایی و غربی آیین گنوسی والنتینی دانست. نامهٔ بطلمیوس تا پیش از پیدا شدن کتاب‌های نجع حمادی از متون مطرح در این زمینه بود.

2. Flora

https://t.me/ketabhayemontakhabe

زنی که او را بالقوه نوکیش می‌داند، چنین توضیح می‌دهد که ما هم سنت رسولان را از سلسلهٔ آموزگاران دریافت کرده‌ایم و سنت ما تکمله‌ای سِرّی بر مجموعهٔ سخنان موثق عیسی است.(۸۵)

نویسندگان گنوسی اغلب روایاتشان را به اشخاصی نسبت می‌دهند که بیرون از دایرهٔ دوازده نفرند ـــ پولس، مریم مَجدَلیه و یعقوب البار. برخی تأکید دارند که دوازده حواری ـــ از جمله پطرس ـــ هنگامی که نخستین بار شاهد رستاخیز مسیح بودند گنوس دریافت نکردند. گروه دیگری از گنوسیان که معتقدند فرزندان شیث (سومین فرزند آدم و حوا) هستند و خود را شیثی[1] می‌خوانند می‌گویند حواریون دچار «خطایی عظیم» شدند و پنداشتند مسیح با جسم خود زنده شده است؛ حال آن‌که مسیحِ از گور برخاسته «به معدودی از حواریون ظاهر شد که فکر می‌کرد قادر به فهم چنین اسرار بزرگی‌اند»(۸۶) و به آن‌ها آموخت رستاخیز روحانی وی را دریابند، نه جسمانی. به‌علاوه، همان طور که دیدیم، مریم مَجدَلیه (که راست‌کیشان هرگز وی را حواری مسیح قلمداد نکردند) در *انجیل مریم* صاحب مکاشفات و بصیرت‌هایی به‌مراتب بیش از پطرس است. متن *گفت‌وگوی منجی*[2] او را نه فقط به‌عنوان صاحب مکاشفه بلکه به‌منزلهٔ برترین رسول می‌ستاید. او «زنی است که همه چیز را می‌دانست».(۸۷) والنتینوس ادعا می‌کند که سنت رسولی‌اش را از پولس دریافت کرده است، که او هم جزو دوازده حواری نیست، اما یکی از بزرگ‌ترین مقامات راست‌کیشان است و، پس از لوقا، بیشترین حضور را در عهد جدید دارد.

گنوسیان دیگری می‌گویند برخی از این دوازده نفر بعدها بصیرت‌ها و مکاشفات خاصی دریافت کردند و به روشن‌بینی رسیدند. در *مکاشفهٔ*

---

۱. شیث (Seth) به روایت تورات (سفر پیدایش، باب ۴، آیهٔ ۲۵) سومین پسر آدم و حواست که پس از کشته شدن هابیل به دست قابیل به دنیا آمد.

۲. در این متن (*Dialogue of the Savior*) حین بحث از روش دست‌یابی به حقیقت، ناگهان موضوع بحث به منشأ جهان برمی‌گردد؛ سپس بر سر موضوع اصلی بازمی‌گردد و بعد باز به ارتباط بین چهار عنصر اولیه می‌پردازد. بر این اساس عده‌ای می‌گویند شاید این متن دستخوش تغییری شده است. سپس توما، مریم و متی بر لبهٔ جهان مکاشفه‌ای از جهنم می‌بینند و فرشتگان به آن‌ها می‌گویند دنیای مادی مخلوق نیروهای شر است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

پطرس[1] می‌خوانیم که پطرس چگونه به خلسهٔ عمیقی فرومی‌رود و ظهور مسیح را تجربه می‌کند که چشمانش را به روی بصیرت روحانی می‌گشاید:

> [منجی] به من گفت... «... دستانت را بر چشمان(ت) بگذار... و بگو چه می‌بینی! اما وقتی این کار را کردم، چیزی ندیدم. گفتم: هیچ‌کس (به این طریق) چیزی نمی‌بیند. دیگربار مرا گفت «چنان کن که گفتم». و در این هنگام ترس و شادی وجودم را فراگرفت، زیرا نور جدیدی روشن‌تر از نور روز دیدم. سپس نور بر سر منجی فرودآمد. بعد من آن‌چه را دیدم به او گفتم.(۸۸)

در *آپوکریفای (اسرارنامهٔ) یعقوب البار* می‌خوانیم که «دوازده حواری کنار هم نشسته بودند و آن‌چه را منجی در نهان یا آشکارا به هریک از ایشان گفته بود به یاد می‌آوردند و در کتاب‌ها [در جای خود ثبت می‌کردند]».(۸۹) اما وقتی مسیح ظاهر شد، پطرس و یعقوب البار را برگزید و به یک سو برد تا چیزی به آن‌ها بگوید که دیگران نبایست می‌دانستند. این نظریه به هر روایتی باشد مفهوم یکسانی دارد: برتری اَشکال گنوسیِ سنت سِرّی ــ و لذا آموزگاران گنوسی ــ را بر کشیشان و اسقفان می‌رساند که فقط می‌توانند سنت «عامهٔ» مسیح را عرضه کنند. به‌علاوه چون سنت‌های پیشین از این منظر در بهترین حالت ناقص و در بدترین حالت دروغین‌اند، مسیحیان گنوسی پیوسته از تجربهٔ روحانی خود ــ یعنی گنوسِ خود ــ در بازبینی و تبدیل آن‌ها بهره می‌جویند.

اما آن‌چه را گنوسیان شاهدی بر بلوغ روحانی می‌دانستند، راست‌کیشان «انحراف» از سنت رسولان می‌شمردند و محکوم می‌کردند. ترتولیان می‌گوید

> وقیحانه است که هرکدامشان هر طور میلش بکشد روایاتی را که به دستش رسیده تغییر می‌دهد، چنان‌که راوی آن‌ها را به میل و سلیقهٔ خود ساخته و تغییر داده بود.(۹۰)

به نظر ترتولیان این‌که «آن‌ها در برخی موضوعات حتی با بانیان خود مخالف‌اند» نشان می‌دهد به سنت رسولان «بی‌وفا»یند. تکثر تعالیم همانا نشانهٔ بدعت است:

---

1. *Apocalypse of Peter*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

اگر نه به‌سبب تفاوت در تعالیمشان است که هرکس به میل و ارادهٔ خود آن‌ها را بیان یا دریافت کرده، پس بدعت‌گذاران از چه رو با رسولان بیگانه و دشمن‌اند؟ (۹۱)

اساس ایمان راست‌کیش وحدت اعتقادی بود. اسقف ایرنایوس می‌گوید کلیسای کاتولیک

چنان به این آموزه‌ها معتقد است که گویی یک روح و یک دل دارد و همه را در کمال هماهنگی اعلام می‌کند و می‌آموزاند... زیرا گرچه زبان‌های جهان متفاوت‌اند، معنای سنت یکی بیش نیست... چراکه کلیساهایی که در آلمان پایه‌گذاری شده‌اند در اعتقادات یا میراث خود تفاوتی با کلیساهایی که در اسپانیا، گُل (فرانسه)، خاورزمین، مصر، افریقا و مرکز جهان تأسیس شده‌اند ندارند. (۹۲)

اگر مشاجره‌ای میان این کلیساهای پراکنده درمی‌گرفت، چه می‌شد؟ چه کسی بایست تصمیم بگیرد کدام سنت‌ها برترند؟ ایرنایوس مسئله را چنین تحلیل می‌کند:

حال چه باید کرد؟ تصور کنید مناقشه‌ای بر سر مسئلهٔ مهمی میانمان درگیرد؛ آیا نباید به کهن‌ترین کلیساها، که رسولان ارتباط مستمری با آن‌ها داشتند، متوسل شویم تا از آن‌ها بیاموزیم پاسخ روشن و قطعی پرسشمان کدام است؟ (۹۳)

ایرنایوس می‌گوید به اختلاف‌ها پایان دهید

با اقرار به آن سنت بازمانده از رسولان کلیسای بسیار بزرگ، بسیار کهن و جهان‌شناخته‌ای که دو رسول نامدار مسیح، پطرس و پولس، در روم پایه‌گذاری کردند و سامان دادند... و با اقرار به ایمانی... که از طریق سلسلهٔ اسقف‌ها به روزگار ما رسیده؛ چون هر کلیسایی باید با این کلیسا به‌سبب مرجعیت والایش هماهنگ باشد. (۹۴)

از آن‌جا که هیچ‌یک از نسل‌های بعدی نمی‌توانند مانند حواریون در زندگی و رستاخیز مسیح با او باشند، هر مؤمنی باید چشم به کلیسای روم که آن‌ها بنیان نهادند داشته باشد و به مرجعیت اسقف‌ها تأسی کند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

برخی مسیحیان گنوسی مخالفت کردند. *مکاشفهٔ پطرس*، که شاید از متأخرترین متون نجع حمادی باشد (حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ م)، می‌گوید که چگونه پطرس از این‌که شنید بسیاری مؤمنان «به اشتباه خواهند افتاد» و «بدعت بر آن‌ها حاکم خواهد شد» هراسان گشت. [۹۵] مسیحِ از گور برخاسته به پطرس می‌گوید «آنان که خود را اسقف و شَمّاس می‌نامند، چنان‌که گویی مرجعیتشان را از خدا دریافت کرده‌اند»، در حقیقت «نهرهای بی‌آب‌اند». [۹۶] آنان گرچه «راز را درنمی‌یابند، لاف می‌زنند که راز حقیقت ازآنِ ایشان است و بس». [۹۷] نویسنده آنان را به بدفهمی تعالیم رسولان متهم می‌کند و می‌گوید آن‌ها به‌جای «اخوت» راستین مسیحی «کلیسای تقلیدی» برپا کرده‌اند. [۹۸] برخی گنوسیان دیگر، از جمله پیروان والنتینوس، در حق اسقفان برای تعلیم سنت‌های رسولان تشکیک نکردند و اصولاً مخالفتی با رهبری کشیشان و اسقفان نداشتند؛ ولی معتقد بودند تعالیم و مقامات کلیسا هرگز آن مرجعیت غایی را که مسیحیان راست‌کیش برایشان قائل بودند ندارند. [۹۹] آنان می‌گویند هرکه معرفت دریافت کرده است از تعالیم کلیسا فراتر رفته و فرادستِ مرجعیتِ سلسله مراتبش نشسته است.

مناقشه بر سر رستاخیز مسیح در تبدیل نهضت مسیحیت به نهاد دین نقش مهمی ایفا کرد. اصولاً همهٔ مسیحیان موافق بودند که فقط مسیح ــ یا خدا ــ می‌تواند منشأ غایی رهبریِ روحانی باشد؛ اما طبعاً بی‌درنگ این پرسش عملی مطرح می‌شود: اکنون این مرجعیت با کیست؟

پاسخ والنتینوس و پیروانش این بود: هرکه ارتباط مستقیم و شخصی با «موجود زنده» برقرار کند. آنان می‌گفتند فقط تجربهٔ خود فرد معیار غایی حقیقت است که بر هر گواه دست‌دوم و سنتی اولویت دارد، حتی بر سنت گنوسی! آنان هر شکلی از ابداع خلاقانه را گواهی بر حیات روحانی شخص می‌دانستند و ارج می‌نهادند. بر این اساس ساختار مرجعیت را هرگز نمی‌توان در چارچوبی نهادینه کرد؛ بلکه باید باز، خودجوش و فرّه‌مند باشد.

کسانی که این نظر را رد کردند، می‌گفتند تمام نسل‌های آیندهٔ مسیحیان باید به گواهی رسولان ــ حتی بیش از تجربهٔ شخصی‌شان ــ اعتماد کنند؛ چراکه به قول ترتولیان هرکس برحسب تجربهٔ تاریخی

https://t.me/ketabhayemontakhabe

معمولی قضاوت کند، ادعای رستاخیز جسمانی انسان از گور را باورناپذیر می‌بیند. ترتولیان می‌گوید چیزی را که هرگز نمی‌توان اثبات کرد «باید باور کرد، چون نامعقول است». پس از مرگ رسولان، مؤمنان باید کلام کشیشان و اسقفان را باور کنند که از قرن دوم مدعی وراثت مشروع انحصاری رسولان هستند.

قبول پیامدهای سیاسی اصل اعتقادی رستاخیز نمی‌تواند تأثیر فوق‌العادهٔ آن بر تجربهٔ دینی مسیحیان را روشن کند. هرکس تردیدی در این تأثیر دارد باید نقاشی‌های ملهم از آن را که هنرمندان گوناگونی چون دِلاّ فرانچسکا،[1] میکل‌آنژ،[2] رامبراند[3] و دالی[4] کشیده‌اند، یا آهنگ‌هایی را که آهنگ‌سازانی از دوران باستان گرفته تا باخ،[5] موتسارت،[6] هندل[7] و مالر[8] بر اساس این درون‌مایه ساخته‌اند به یاد آورَد.

طبعاً اعتقاد به این‌که مردی بمیرد و دوباره به زندگی برگردد تناقض‌آمیز است؛ ولی راز جذابیت نیرومندش در همین تناقض نهفته است؛ زیرا گرچه با تجربهٔ تاریخی ما منافات دارد، به زبان عواطف انسانی حرف می‌زند. این باور مربوط است به چیزی که شاید عمیق‌ترین ترس ما باشد، و اشتیاقمان به فائق آمدن بر مرگ را نشان می‌دهد.

---

۱. دِلاّ فرانچسکا (Della Francesca): نقاش ایتالیایی اوایل رنسانس که ریاضی‌دان و هندسه‌دان بود. در آثارش اومانیسم، پرسپکتیو و استفاده از فرم‌های هندسی به چشم می‌خورد.

۲. میکل‌آنژ (Michelangelo): مجسمه‌ساز، نقاش، شاعر، معمار و مهندس ایتالیایی که عملکرد بینارشته‌ای‌اش باعث می‌شود بر سر عنوان پدر رنسانس با داوینچی رقابت کند.

۳. رامبراند (Rembrandt): نقاش و فلزچاپ‌کن هلندی سدهٔ هفدهمی که در دوران طلایی هنر هلند ظهور کرد و چندان میانه‌ای با هنر باروک که اروپا را درنوردیده بود نداشت.

۴. سالوادور دالی (Dali): نقاش سوررئالیست اهل کاتالان (۱۹۰۴ ـ ۱۹۸۹).

۵. باخ (Bach): آهنگ‌ساز آلمانی سبک باروک، متخصص استفاده از کنترپوان، هارمونی و موتیو که استفادهٔ فراوانی از سبک‌های فرانسوی و ایتالیایی کرد.

۶. موتسارت (Mozart): آهنگ‌ساز بسیار پرکار دوران کلاسیک که از پنج‌سالگی آهنگ‌سازی با پیانو و ویولن را آغاز کرد.

۷. هندل (Handel): موسیقیدانی که از پولی‌فونی آلمانی و باروک ایتالیایی هنر آموخت و در انگلیس شروع به آهنگ‌سازی کرد.

۸. مالر (Mahler): موسیقیدان و آهنگ‌ساز اواخر دوران رمانتیک، اهل کالیشته در جمهوری چک امروزین. نازی‌ها پخش موسیقی او را ممنوع کرده بودند. می‌توان گفت مالر پلی بین سنت تریشی ـ آلمانی و موسیقی سدهٔ بیستم است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

متکلم معاصر، یورگن مولتمان،[1] می‌گوید دیدگاه راست‌کیشان در باب رستاخیز به زبان نمادین این باور را می‌رساند که زندگی انسان از تجربهٔ جسمانی جدایی‌ناپذیر است: حتی اگر انسانی از مرگ به زندگی برگردد، باید *با* جسمش برگردد. (۱۰۰) ایرنایوس و ترتولیان هر دو تأکید می‌کنند که اعتقاد به رستاخیز جسمانی ایجاب می‌کند مؤمنان به پیامدهای اخلاقی اعمالشان پایبند باشند. بی‌گمان حقیقت دارد که گنوسیانی که ایدهٔ رستاخیز جسمانی را به سخره می‌گرفتند اغلب جسم را خوار می‌شمردند و اعمال جسم (مثلاً اعمال جنسی) را برای شخص «روحانی» بی‌اهمیت می‌دانستند. مثلاً در *انجیل توما* عیسی می‌گوید:

> شگفت است اگر بپنداریم روح از بهر جسم پدید آمده. به‌راستی در شگفتم که چگونه این گنج عظیم [روح] در این فقر [جسم] سکنا گزیده است. (۱۰۱)

گنوسیان با سنت فلسفی یونان (و در واقع با سنت هندویی و بودایی) رابطهٔ نزدیکی داشتند؛ سنتی که روح انسان را ساکن «در» جسم می‌داند، چنان‌که گویی انسان نوعی موجود عاری از جسم است که جسم را همچون ابزاری به کار می‌گیرد اما خود را با آن یکی نمی‌داند. بنابراین کسانی که با مولتمان موافق‌اند ممکن است به این نتیجه برسند که آموزهٔ راست‌کیشیِ رستاخیز نه تنها تجربهٔ جسمانی را نفی نمی‌کند، بلکه آن را به‌مثابهٔ هستهٔ زندگی انسان تصدیق می‌کند.

ولی همان طور که دیدیم، تعالیم راست‌کیش در باب رستاخیز در طبقات اجتماعی تأثیر متفاوتی داشت: به سلسله مراتبی از اشخاص مشروعیت بخشید که دیگران همه باید از مسیر مرجعیت آن‌ها به خدا نزدیک شوند. چنان‌که ایرنایوس و ترتولیان دریافته بودند، تعالیم گنوسی بالقوه این سلسله مراتب را به هم می‌ریخت: این تعالیم مدعی بود که به هر نوکیشی دست‌رسی مستقیم به خداوند را عرضه می‌کند؛ چیزی که ای‌بسا خود کشیشان و اسقفان از آن بی‌خبرند. (۱۰۲)

---

1. Jurgen Moltmann

https://t.me/ketabhayemontakhabe

فصل دوم

یک خدا، یک اسقف: سیاست یکتاپرستی

اعتقادنامهٔ مسیحی با این سخن آغاز می‌شود: «من به خدای یگانه، پدر قادر مطلق، خالق آسمان و زمین معتقدم». برخی پژوهشگران می‌گویند این گزارهٔ اعتقادی در اصل برای این ساخته شد تا پیروان مَرقیون[1] (حدود ۱۴۰م) بدعت‌گذار را از کلیساهای راست‌کیش بیرون براند. مَرقیون مسیحی‌ای از آسیای صغیر بود که از دیدن تعارض میان خدای خالق عهد عتیق که عدالت‌خواه است و هرگونه تخطی از قوانینش را کیفر می‌دهد با پدر عهد جدید که عیسی تبلیغش می‌کند و خدای بخشش و محبت است شگفت‌زده شد. مَرقیون می‌پرسد چرا خدایی که قادر مطلق است باید جهانی خلق کند که رنج، درد، بیماری و حتی پشه و عقرب در آن هست؟ وی به این نتیجه رسید که این‌ها باید دو خدای متفاوت باشند. بیشتر

---

۱. مَرقیون (Marcion): اهل سینوپ در ترکیهٔ امروزی، یکی از نخستین متکلمان و فیلسوفان مسیحی که از آبای کلیسا محسوب می‌شود و نخستین کسی است که مجموعه‌ای مکتوب را به‌عنوان کتاب مقدس مسیحیان ارائه داد. عقاید مَرقیون دوگانه‌پرستانه بود و اصرار بر این امر موجب تکفیرش از سوی کلیسا شد. مَرقیون مؤسس فرقه‌ای در عالم مسیحیت شد که به نام وی مَرقیونیه نام گرفت. وی دین مسیح را صرفاً بر مبنای عشق و محبت قبول داشت و به قوانین و قواعد کلیسا چندان پایبند نبود.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

مسیحیان اولیه این عقیده را به‌عنوان دوگانه‌پرستی (ثَنَویت) محکوم کردند و با اقرار به وحدانیت خداوندی که هم «پدر قادر مطلق» و هم «آفرینندهٔ آسمان و زمین» است خود را راست‌کیش خواندند.

وقتی راست‌کیشان با چالشی دیگر ــ گنوسیان ــ روبه‌رو شدند، اغلب آن‌ها را «مَرقیونی» و «دوگانه‌پرست» نامیدند و به آن‌ها تاختند. اعتراض عمدهٔ ایرنایوس به گنوسیان این بود که آن‌ها مانند مَرقیونیان می‌گفتند «خدای دیگری علاوه بر این خدای خالق وجود دارد». بعضی متون نویافته نظر او را تأیید می‌کنند. طبق کتاب *طبع الهی آرخون‌ها*[1] ادعای یاوهٔ صانع (۱) مبنی بر انحصار قدرت الهی نشان می‌دهد که او

> کور است... [به‌سبب] قدرت و جهالت [ش و] نخوتش گفت: ... «منم خدا؛ خدای دیگری [غیر از من] وجود ندارد». وقتی او این را گفت در برابر [تمامیت] گناه ورزید. صدایی از فراز قلمرو قدرت مطلق فرودآمد و گفت: «تو در اشتباهی سموئیل»، یعنی «خدای نابینایان». (۲)

متن دیگری به نام در *باب منشأ جهان*،[2] که در همان دست‌نوشته در نجع حمادی کشف شده، روایت دیگری از همین داستان می‌گوید:

> ... مدام لاف می‌زد و به (فرشتگان) می‌گفت... «منم خدا؛ و خدای دیگری غیر از من وجود ندارد». اما وقتی این‌ها را گفت، در برابر همهٔ موجودات فناناپذیر مرتکب گناه گشت... ایمان چون کفرگوییِ حکمران اعظم را دید، به خشم آمد... گفت: «خطا کردی سموئیل (یعنی «خدای کور»). انسانی روشن‌بین و فناناپذیر [آنتروپوس] پیش از تو وجود دارد! (۳)

متن سومی به نام *آپوکریفای (اسرارنامهٔ) یوحنا*[3] در همان مجلد آمده است که روایت می‌کند:

> در دیوانگی خویش... گفت «منم خدا؛ و خدایی جز من نیست»؛ زیرا او... از مکانی که از آن آمده بود غافل بود... و چون مخلوقات را گِرداگِرد خویش دید و خیل فرشتگان را پیرامون خود، که از او پدید آمده بودند،

---

1. *Hypostasis of the Archons*
2. *On the Origin of the World*
3. *Secret Book of John*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ایشان را گفت: «خدایی غیورم؛ و خدایی جز من نیست». لیکن با این سخن به فرشتگان نشان داد که خدای دیگری هم هست؛ چراکه اگر خدای دیگری نیست، پس او به که غیرت می‌ورزد؟ (۴)

همین منابع، در نقل داستان باغ عدن، این خدا را خدایی حسود وصف می‌کنند که مار (که اغلب در قدیم نماد حکمت الهی بود) به آدم و حوا آموخت در برابر خودکامگی‌اش بایستند:

... خدا [فرمانی] به آدم داد، «از هر [درختی] می‌توانی بخوری، [اما] از درختی که در میانهٔ بهشت است مخور؛ زیرا روزی که از آن بخوری، به‌یقین خواهی مُرد». اما مار، که از تمامی حیوانات بهشت عاقل‌تر بود، حوا را ترغیب کرد و گفت «روزی که از درختی که در میانهٔ بهشت است بخوری، چشمان ذهنت باز خواهند شد». حوا گردن نهاد... خود خورد و به شویش نیز داد. (۵)

نویسندهٔ گنوسی با اظهار این‌که وعدهٔ مار به حقیقت پیوست و چشمان آن‌ها باز شد، اما تهدید مرگ آنیِ خدا به وقوع نپیوست، در ادامه سخنان خدا را از سِفر پیدایش (باب ۳، آیهٔ ۲۲) نقل و در حاشیه تفسیر خود را اضافه می‌کند:

... «بنگرید، آدم چون یکی از ما گشته است؛ خیر و شر را می‌شناسد». آن‌گاه گفت: «بیایید از بهشتش بیرون افکنیم؛ مبادا از درخت زندگی بخورد و جاودانه شود». اما این چه نوع خدایی است؟ نخست [او] به آدم رشک ورزید که مبادا از درخت معرفت بخورد... به‌یقین نشان داده حسود بدخواهی است. (۶)

چنان‌که پژوهشگر امریکایی، بیرگر پیرسون،[1] اشاره می‌کند، نویسنده از جناسی در زبان آرامی برای برابر نهادن مار و آموزگار (hewya: «مار»؛

---

۱. بیرگر پیرسون (Birger Pearson): پژوهشگر امریکایی متخصص صدر مسیحیت و آیین گنوسی که در دانشگاه کالیفرنیا تدریس می‌کند و از نخستین مترجمان متون نجع حمادی بود. وی برخلاف بسیاری آیین گنوسی را بدعتی در مسیحیت راست‌کیش نمی‌داند، بلکه می‌گوید همان مسیحیت است که تحت تأثیر اساطیر یهودی و اندیشهٔ افلاطونی قرار گرفته است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

hawa: «یاد دادن») استفاده می‌کند.(۷) دیگر روایات گنوسی جناسی چهارسویه افزوده‌اند که شامل نام حوا نیز می‌شود: حوا به‌جای اغوای آدم، به او زندگی می‌بخشد و تعلیمش می‌دهد:

پس از روز استراحت، سوفیا[1] [لفظاً به معنی «خِرد»] دخترش زو[2] [لفظاً به معنی «زندگی»] را، که حوا می‌خوانندش، چونان آموزگاری فرستاد تا آدم را بپرورد... حوا وقتی آدم را محزون دید، دلش سوخت و گفت: «ای آدم، زندگی کن! بر روی زمین قد علم کن!» بی‌درنگ سخنش جامهٔ عمل پوشید؛ زیرا وقتی آدم برخاست، بی‌درنگ چشمانش را باز کرد. وقتی حوا را دید گفت: «تو را «مادر زندگان» خواهند خواند، چون تو بودی که به من زندگی بخشیدی».(۸)

طبع الهی آرخون‌ها حوا را اصل روحانی در انسانیت می‌داند که آدم را از وضع مادیِ صِرفش بالاتر می‌بَرد:

و زنِ روح‌بخشیده نزد [آدم] آمد و با او سخن گفت: «آدم، برخیز». و وقتی آدم او را دید گفت: «تویی که به من زندگی بخشیده‌ای؛ تو را «مادر زندگان» خواهند خواند؛ زیرا اوست که مادر من است. اوست که طبیب است و زن است، و اوست که زاده است». ... سپس اصل روحانی مؤنث در مار، آن آموزگار، پدیدار شد و ایشان را آموخت: «... شما نخواهید مُرد؛ چراکه او از روی حسادت این سخن به شما گفت. بلکه چشمانتان باز خواهد شد و چون خدایان خواهید گشت که نیک و بد را از هم تمیز توانند داد». ... و آن حکمران خودکامه زن... [و]... مار را نفرین کرد.(۹)

امروز برخی پژوهشگران آیین گنوسی را با دوگانه‌پرستی متافیزیکی ــ یا حتی با چندخدایی ــ مترادف می‌گیرند. ایرنایوس عقایدی چون «خداوندتان یکتاست» را، که از ارکان کتاب مقدس عبری است، کفرگویی و دهن‌کجی به ایمان می‌داند و محکوم می‌کند. اما متألهٔ معاصر ایرنایوس،

---

1. Sophia

۲. زوئه (zoe) در زبان یونانی به معنی هر آن چیزی است که روح دارد و حرکت می‌کند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کلمنت اسکندرانی،[1] به ما می‌گوید که «گنوسِ مُنادگونه»ای وجود دارد؛ و کشفیات نجع حمادی هم فاش می‌سازد که آیین گنوسیِ والنتینی ـــ پرنفوذترین و پیچیده‌ترین شکل تعالیم گنوسی و تهدیدآمیزترین برای کلیسا ـ اساساً با دوگانه‌پرستی متفاوت است. بن‌مایهٔ یگانگی خداوند بر بخش آغازین *رسالهٔ سه‌بخشی*[2] حاکم است که متنی والنتینی از کشفیات نجع حمادی در وصف منشأ تمام موجودات است. نویسنده خدا را این‌گونه توصیف می‌کند:

> خدا و پروردگار یگانه... زیرا که بی‌فرزند است... پس به معنای واقعی تنها پدر و خدا اوست که کسی او را نزاده است. اما عالم (cosmos) را او هستی بخشید و آفرید.(۱۰)

شرح والنتینی[3] از خدایی سخن می‌گوید که

> [ریشهٔ] همه چیز، [آن وصف‌ناپذیری که] در مُناد[4] مسکن دارد. او در خاموشی [به‌تنهایی سکنا دارد]... زیرا به هر روی مُناد [بود] و هیچ‌کس پیش از او نبود...(۱۱)

متن والنتینی سومی از والنتینوس به نام *تفسیر معرفت*[5] می‌گوید که منجی تعلیم داد: «پدرتان که در آسمان است یکی است».(۱۲)

---

۱. تیتوس فلاویوس کلمنت اسکندرانی (Clement of Alexandria): روحانی مسیحی متولد یونان، از خانواده‌ای بت‌پرست، که پس از ایمان آوردن به مسیح سفرهای بسیار کرد و در محضر استادان مسیحیِ متعددی مکتب دید. ششمین و آخرین معلم او پانتانوس مدرسهٔ فلسفیِ مسیحی‌ای را در اسکندریه اداره می‌کرد. کلمنت نزد پانتانوس ماند و سرانجام در سال ۱۹۰ م جانشین او شد. او به هنگام شروع جفایی که در سال‌های ۲۰۲ و ۲۰۳ م علیه مسیحیان اِعمال شد اسکندریه را ترک کرد و هرگز به آن‌جا بازنگشت و در ۲۱۶ م در آسیای صغیر درگذشت. مصر در قرن دوم یکی از مراکز مهم آیین گنوسی بود و بسیاری از رهبران گنوسی یا خاستگاهشان مصر بود یا در آن‌جا تعلیم می‌دادند. ولی پانتانوس از نخستین نمایندگان راست‌کیشیِ مسیحیِ مصری بود و چون آیین گنوسی در مصر تهدیدی جدی علیه ایمان مسیحی تلقی می‌شد، راست‌کیشان مسیحیِ مصر دانش‌ستیزی پیشه کردند و می‌گفتند «فقط باور کن، بی آن‌که خود را درگیر سؤالات دشوار کنی». پانتانوس و پس از او کلمنت درصدد معرفیِ مسیحیتی راست‌کیش بودند که از نظر عقلانی نیز کارآمد و بسنده باشد. آن‌ها می‌کوشیدند نشان دهند که مسیحیان می‌توانند سؤالات فلسفی و عقلانی را بررسی کنند بی آن‌که به دام بدعت بیفتند.

2. *Tripartite Tractate*

3. *A Valentinian Exposition*

۴. مُناد (monad): ذرهٔ زندهٔ واحد؛ جوهر الهی.

5. *Interpretation of the Knowledge*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ایرنایوس خود به ما می‌گوید: اعتقادنامه‌ای که به نحو کارآمدی مَرقیونیان را از کلیسا بیرون انداخت در برابر والنتینیان بی‌فایده از آب درآمد. آن‌ها مانند مسیحیان دیگر اعتقادنامهٔ راست‌کیشان را می‌خواندند. اما ایرنایوس شرح می‌دهد که آن‌ها گرچه «در لفظ به یگانگی خدا اقرار می‌کنند»، ولی در خلوت ذهن خود تردید دارند؛ «زبانشان چیزی می‌گوید و دلشان چیزی دیگر».(۱۳) ایرنایوس تأکید می‌کند که مَرقیونیان آشکارا و والنتینیان در نهان به آفریننده بی‌حرمتی می‌کردند:

> چنین اشخاصی به‌ظاهر گوسفندند؛ چون از روی آن‌چه در ملأ عام می‌گویند همچون ما می‌نمایند؛ همان کلمات [اعتراف] ما را تکرار می‌کنند؛ اما در درون گرگ‌اند.(۱۴)

آن‌چه بیش از همه ایرنایوس را رنج می‌داد این بود که اکثریت مسیحیان پیروان والنتینوس را بدعت‌گذار نمی‌شمردند. بیشترشان فرق میان تعالیم والنتینی و راست‌کیشی را نمی‌دانستند. می‌گوید بیشتر مردم فرق بین شیشهٔ برش‌خورده و زمرد را هم نمی‌دانند! اما «هرچند زبانشان شبیه زبان ماست»، عقایدشان «نه‌تنها بسی متفاوت است، بلکه سراپا کفر است».(۱۵) شباهت ظاهری این بدعت با تعالیم راست‌کیشی تنها آن را خطرناک‌تر می‌کند؛ مانند سمی که در شیر پنهان است. از همین رو ایرنایوس اثر عظیم خود، *رد و نقض آن‌چه به‌دروغ معرفت می‌خوانندش*،[۱] را در پنج جلد نوشت تا به غافلان بیاموزد میان حقیقت که مؤمنان را می‌رهاند و تعالیم گنوسی که در «ورطهٔ جنون و کفرگویی» هلاکشان می‌سازد تمیز دهند.(۱۶)

زیرا گرچه والنتینیان آشکارا اقرار به یگانگی خدا می‌کردند،(۱۷) ولی در محافل خصوصی خود اصرار داشتند که تصویر عوامانه از خدا ــ ارباب، پادشاه، سَرور، خالق و داور ــ را از حقیقت تصویر، یعنی خدا به‌منزلهٔ منشأ غایی تمام هستی، تفکیک کنند.(۱۸) والنتینوس این منشأ را «عمق» می‌نامد؛(۱۹) پیروانش آن را اصل آغازین نامرئی و درنیافتنی توصیف می‌کنند.(۲۰) آن‌ها می‌گویند اما بیشتر مسیحیان محضِ تصاویر

---

1. *Refutation and Overthrow of Falsely So-called Gnosis*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

خدا را با حقیقتش اشتباه می‌گیرند.[۲۱] خاطرنشان می‌سازند که *کتاب مقدس* گاه خدا را صنعتگر، یا داور منتقم، یا پادشاهی که در آسمان‌ها حکم می‌راند، یا حتی اربابی حسود تصویر می‌کند. می‌گویند اما این تصاویر با تعالیم عیسی که می‌گفت «خدا روح است» یا «پدر حقیقت» قابل قیاس نیست.[۲۲] یکی دیگر از والنتینیان، نویسندهٔ *انجیل فیلیپ*، می‌گوید اسامی می‌توانند

> بسیار فریبنده باشند، زیرا افکارمان را از آن‌چه درست است به آن‌چه نادرست است منحرف می‌کنند. از این رو کسی که نام «خدا» را می‌شنود، چیزی را که درست است تصور نمی‌کند، بلکه چیزی را که نادرست است تصور می‌کند. در باب «پدر»، «پسر»، «روح‌القدس»، «زندگی»، «نور»، «رستاخیز»، «کلیسا» و غیره نیز چنین است ــ مردم آن‌چه را درست است تصور نمی‌کنند، آن‌چه را نادرست است تصور می‌کنند...[۲۳]

متأله پروتستان، پل تیلیش،[۱] هم اخیراً میان خدایی که با شنیدن نامش تصور می‌کنیم و «خدایی که ورای خداست»، یعنی «زمینهٔ هستی» و زیربنای تمام تصورات و مفاهیم ما، تفاوت قائل شده است.

چه چیزی موضع آن‌ها را بدعت‌آمیز می‌ساخت؟ چرا ایرنایوس چنین تغییری در یکتاپرستی را آن‌قدر بحرانی ــ در واقع مطلقاً نکوهیدنی ــ یافت که همکیشانش را وادار کرد پیروان والنتینوس را به‌عنوان بدعت‌گذار از کلیساها بیرون کنند؟ او اذعان می‌کرد که این پرسش خود گنوسیان را هم متحیر می‌سازد:

> می‌پرسند وقتی اعتقاد دینی و آیین عبادی‌شان با ما یکی است... چرا باید بی‌دلیل از آن‌ها دوری بجوییم؟ چرا وقتی به اصول یکسان اعتراف می‌کنند و به آموزه‌های یکسان اعتقاد می‌ورزند، *بدعت‌گذارشان می‌نامیم*؟![۲۴]

---

۱. پل تیلیش (Paul Tillich) الهی‌دان و فیلسوف آلمانی‌تبار مشهور و بزرگ‌ترین متکلم قرن بیستم امریکاست. به طور کلی هدف اصلی وی در مجموع فعالیت‌های علمی و دانشگاهی‌اش آن بود که مسیحیت را به شکلی قابل فهم و متقاعدکننده برای مردم معرفی کند. او در آثارش می‌کوشد به شکلی بین فرهنگ معاصر و مسیحیت تاریخی آشتی برقرار کند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

به نظر من مادام که این بحث را هم منحصراً در چارچوب مباحث دینی و فلسفی در نظر بگیریم، نمی‌توانیم پاسخ تمام و کمالی به این پرسش بدهیم. اما وقتی کارکرد عملی آموزهٔ خدا را در نوشته‌های گنوسی و راست‌کیشی می‌کاویم، می‌بینیم که چگونه این پرسش دینی به مسائل سیاسی و اجتماعی هم ربط می‌یابد. مشخصاً در نیمهٔ دوم قرن دوم که راست‌کیشان بر «خدای واحد» پافشاری می‌کردند، در عین حال به نظام حکومتی که در آن «یک اسقف» بر کلیسا حاکم است اعتبار می‌بخشیدند. تغییری که گنوسیان در یکتاپرستی ایجاد کردند حمله‌ای علیه آن نظام تلقی می‌شد ـــ و ای‌بسا هدف نیز همین بود. چون وقتی مسیحیان گنوسی و راست‌کیش دربارهٔ چیستی خدا بحث می‌کردند، در عین حال در باب مسئلهٔ مرجعیت *روحانی* مجادله می‌کردند.

این بحث موضوع اصلی یکی از کهن‌ترین نوشته‌هایی است که از کلیسای روم در دست داریم ـــ نامه‌ای منسوب به کلمنت، ملقب به اسقف روم (حدود ۹۰ ـ ۱۰۰ م). کلمنت این نامه را در مقام سخنگوی کلیسای روم در زمان بحران خطاب به جامعهٔ مسیحی در قُرِنت[۱] نوشته است: برخی رهبران کلیسای قُرِنت از قدرت کنار گذاشته شده بودند. کلمنت می‌گوید «مشتی عجول و خودسر» آن‌ها را از منصبشان بیرون راندند: «بدنامان علیه خوش‌نامان [به پا خاستند]؛ ابلهان علیه عاقلان؛ جوانان علیه پیران».[(۲۵)] وی به زبان سیاسی این رخداد را «طغیان» می‌نامد[(۲۶)] و اصرار دارد که رهبران معزول بر سر قدرت بازگردند: هشدار می‌دهد که احترامشان واجب است و از آن‌ها باید ترسید و اطاعت کرد.

بر چه اساسی؟ کلمنت می‌گوید خدا، خدای اسرائیل، تنها حاکم مطلق همه چیز است:[(۲۷)] او رب و پروردگاری است که همه باید اطاعتش کنند؛ داوری است که قانون وضع می‌کند، یاغیان را به کیفر می‌رساند و مطیعان را پاداش می‌دهد. اما حکم خدا چگونه اجرا می‌شود؟ در این‌جا الهیات کلمنت جنبهٔ عملی می‌یابد: می‌گوید خدا «اقتدار فرمان‌روایی» خود را به

---

۱. قُرِنت/ کُرِنت (Corinth): یکی از مهم‌ترین دولت‌شهرهای یونان باستان که در روم باستان مرکز ایالت اخائیه شد. در عهد جدید دو نامه از پولس رسول خطاب به مردم این سامان می‌خوانیم.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

«حکمرانان و رهبران روی زمین» واگذار می‌کند.[۲۸] این حکمرانان برگزیده چه کسانی هستند؟ کلمنت پاسخ می‌دهد: اسقفان، کشیشان و شَمّاسان. هرکه از «گردن نهادن» و اطاعت از رهبران کلیسا خودداری کند[۲۹] مرتکب گناه نافرمانی از خود خداوند شده است. کلمنت که در بحث اختیار از کف داده، هشدار می‌دهد هرکه از این مراجع خداگماشته نافرمانی کند «کیفرش مرگ است!»[۳۰]

این نامه نقطهٔ عطفی در تاریخ مسیحیت است. در این‌جا نخستین بار بحث تقسیم جامعهٔ مسیحی به «روحانی» و «غیر روحانی» را می‌بینیم. کلیسا باید بر اساس نظام دقیقی متشکل از زبردستان و زیردستان سازمان‌دهی شود. کلمنت حتی در درون روحانیان هم بر رده‌بندی اعضا اصرار می‌کند: اسقف، کشیش یا شَمّاس «هریک در جایگاه خود»[۳۱] باید «قوانین و فرامین» مقامش را همواره پاس دارد.

این نامه بسیاری از مورخان را گیج کرده است.[۳۲] می‌پرسند بحث در قُرَنت بر سر چه بوده است؟ کدام مسائل دینی در معرض خطر بوده‌اند؟ نامه مستقیماً چیزی در این باره به ما نمی‌گوید؛ اما این بدان معنی نیست که نویسنده چنین مسائلی را نادیده می‌گیرد. به عقیدهٔ من او منظورش ــ نکتهٔ دینی‌اش ــ را کاملاً واضح بیان کرده است: او قصد داشت کلیسای قُرَنتیان را بر اساس الگوی مرجعیت الهی تأسیس کند. خداوند همچنان‌که در آسمان مقام رب، پروردگار، فرمانده، داور و پادشاه دارد، بر روی زمین حکومتش را به اعضای سلسله مراتب کلیسا تفویض می‌کند تا همچون سردارانی بر لشکر زیردستان فرمان برانند؛ پادشاهانی که بر «مردم» حکم می‌رانند؛ داورانی که بر مسند خداوند تکیه می‌زنند.

آن‌چه کلمنت می‌گفت برای مسیحیان روم بدیهی بود[۳۳] و مسیحیان خارج از روم در اوایل قرن دوم نیز کم‌کم آن را می‌پذیرفتند. جای شگفتی نیست که حامیان اصلی این نظر خود اسقفان بودند. تنها یک نسل بعد، اسقف دیگری به نام ایگناتیوس،[۱] اهل انطاکیه در سوریه، که هزار و

---

۱. ایگناتیوس (Ignatius) اهل انطاکیه، از نخستین پدران و شهیدان مسیحیت و شاگرد یوحنای حواری است که وقتی وی را برای اعدام به روم می‌بردند تا در برابر جانوران وحشی بیندازند، در مسیر نامه‌هایی نوشته است که معارف گسترده‌ای از اندیشهٔ دینی مسیحی را می‌توان از آن کشف کرد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کیلومتر با روم فاصله داشت، از همین اصل به‌شدت دفاع می‌کرد. اما ایگناتیوس پا را از کلمنت فراتر گذاشت و مقام‌های سه‌گانهٔ اسقف، کشیش و شَمّاس را بازتابی از سلسله مراتب الهی در آسمان دانست. ایگناتیوس می‌گوید همان طور که تنها یک خدا در آسمان هست، فقط یک اسقف می‌تواند در کلیسا باشد. از این‌جا بود که «یک خدا، یک اسقف» شعار راست‌کیشان شد. ایگناتیوس هشدار می‌دهد که «غیر روحانیان» باید چنان از اسقف اطاعت کنند و به او احترام گذارند و او را مقدس بدانند که «گویی خداست». زیرا اسقف در رأس هرم سلسله مراتب کلیسا «بر جایگاه خداوند» ریاست می‌کند.[۳۴] پس چه کسی پایین‌تر از خدا قرار می‌گیرد؟ ایگناتیوس پاسخ می‌دهد شورای الهی. همان طور که خداوند در آسمان بر آن شورا حکم می‌راند، اسقف هم بر روی زمین بر شورای کشیشان حکمرانی می‌کند. مجمع الهی آسمانی به نوبهٔ خود بالاتر از رسولان قرار می‌گیرد؛ همین طور بر روی زمین کشیشان بر شَمّاسان حکمرانی می‌کنند، و این هر سه گروه بر «غیر روحانیان» فرمان می‌رانند.[۳۵]

آیا ایگناتیوس صرفاً می‌کوشید مقام خود را بالاتر نشان دهد؟ ناظر بدبین شاید به او شک کند و بگوید نقابی از لفاظی دینی بر چهرهٔ سیاست قدرت‌طلبی‌اش زده است. اما تمایز میان دین و سیاست، که در قرن بیستم برای ما بسیار آشناست، در نظر ایگناتیوس مطلقاً بی‌معنی بود. برای او و همعصرانش، چه کافر چه مسیحی، عقاید دینی ضرورتاً به‌منزلهٔ روابط سیاسی بود، و برعکس. طُرفه آن‌که ایگناتیوس در این باره با مقامات رومی که به مرگ محکومش کردند و عقاید دینی‌اش را شاهدی بر خیانتش به روم دانستند هم‌عقیده بود. او همچون کافران رومی، سیاست و دین را کلیتی جدایی‌ناپذیر می‌دانست و اعتقاد داشت خدا *از طریق کلیسا* ــــ و مشخصاً از طریق اسقفان، کشیشان و شَمّاسان که اداره‌اش می‌کنند ــــ در دسترس انسان قرار گرفته است: «بدون این‌ها چیزی که بتوان آن را کلیسا نامید وجود ندارد!»[۳۶] او مُصرانه از مردم می‌خواست که برای رستگاری ابدی‌شان خود را تسلیم اسقف و کشیشان کنند. گرچه ایگناتیوس و کلمنت ساختار روحانیت را هریک به نحوی ترسیم کردند،[۳۷] اما هر دو اسقف معتقد بودند که این نظام انسانی بازتاب مرجعیت الهی در آسمان است. دیدگاه‌های دینی‌شان بی‌تردید جنبه‌های سیاسی داشت؛ ولی در

https://t.me/ketabhayemontakhabe

عین حال روشی که بر آن پای می‌فشردند مبتنی بر اعتقاداتشان دربارهٔ خداوند بود.

حال چه می‌شد اگر کسی عقیدهٔ آن‌ها را دربارهٔ خدا که می‌گفتند در رأس هرم سلسله مراتب الهی است و به کل ساختار مشروعیت می‌بخشد به چالش می‌کشید؟ نیازی به حدس و گمان نیست: می‌بینیم که وقتی والنتینوس از مصر به روم (حدود ۱۴۰ م) رفت، چه روی داد. حتی دشمنانش او را زبان‌آوری برجسته می‌دانستند؛[۳۸] و هواخواهانش او را به‌مثابهٔ شاعر و استادی روحانی ارج می‌نهادند و می‌ستودند. روایتی *انجیل حقیقت* شاعرانه و شورانگیز را که در نجع حمادی کشف شد به او منسوب می‌دارد. والنتینوس ادعا می‌کند که علاوه بر دریافتِ سنت مسیحی که میان تمام مؤمنان مشترک است، از طریق تئوداس، یکی از شاگردان پولس، به آموزه‌ای سرّی دربارهٔ خداوند دست یافته است.[۳۹] او می‌گوید پولس خود این حکمت پنهان را به هرکسی یاد نداد و آن را علنی نکرد، بلکه تنها به معدود برگزیدگانی تعلیم داد که آن‌ها را واجد بلوغ روحانی می‌دانست.[۴۰] والنتینوس هم به نوبهٔ خود «آنان که بالغاند»[۴۱] را به حکمتش مشرّف می‌کند؛ چراکه هرکسی قادر به فهم آن نیست.

آن‌چه این سنت سرّی مکشوفش می‌سازد این است: کسی که بیشتر مسیحیان ساده‌لوحانه خالق، خدا و پدر می‌دانندش در حقیقت تنها تصویر خدای حقیقی است. به گفتهٔ والنتینوس آن‌چه کلمنت و ایگناتیوس سهواً به خدا نسبت می‌دهند در واقع فقط به *صانع* اطلاق می‌گردد.[۴۲] والنتینوس به پیروی از افلاطون از واژهٔ یونانی demiurgos (صانع) استفاده می‌کند؛[۴۳] یعنی وجود الهی فروتری که ابزاری در دست قدرت‌های برتر است.[۴۴] چنین توضیح می‌دهد: آن‌که در مقام شاه و پروردگار سلطنت می‌کند،[۴۵] چونان فرمانده عمل می‌کند،[۴۶] قانون وضع می‌کند و دربارهٔ قانون‌شکنان داوری می‌کند، خدا نیست،[۴۷] بلکه صانع یعنی «خدای اسرائیل» است.

با تشرف به دینی که والنتینوس آورده است نوآموز یاد می‌گیرد مرجعیت خالق و تمام تقاضاهایش را احمقانه بداند و رد کند. آن‌چه گنوسیان می‌دانند این است که خالق ادعاهای کاذبی راجع به قدرت دارد («منم خدا؛ و خدایی جز من نیست») که ناشی از جهل اوست.[۴۸] تحصیل

https://t.me/ketabhayemontakhabe

گنوس مستلزم شناسایی منبع حقیقی قدرت الهی است ــ یعنی «عمق» تمام هستی. هرکه آن منبع را بشناسد، همزمان خود را می‌شناسد و منشأ روحانی‌اش را کشف می‌کند: او پدر و مادر حقیقی‌اش را می‌شناسد.

هرکه به این معرفت، این بصیرت، دست یابد آمادهٔ دریافت آیینی سِرّی به نام رستگاری (apolytrosis؛ لفظاً به معنی «رهایی») می‌شود.(۴۹) پیش از تحصیل معرفت، نوآموز صانع را می‌پرستید و او را به اشتباه خدای حقیقی می‌پنداشت: اکنون از طریق آیین رستگاری نشان می‌دهد که از قدرت صانع رهایی یافته است. او در این آیین شخص صانع را مخاطب قرار می‌دهد، اعلام استقلال می‌کند و نشان می‌دهد دیگر به قلمرو مرجعیت و داوری او تعلق ندارد،(۵۰) بلکه از آن فراتر رفته است:

> من یکی از پسران پدر هستم ــ پدری که پیش‌وجود است... از او که پیش‌وجود است هستی می‌گیرم، و به جایگاه خود که از آن آمده‌ام بازمی‌روم.(۵۱)

پیامدهای عملی ــ حتی سیاسی ــ این نظریهٔ دینی چیست؟ در نظر بگیرید والنتینوس یا یکی از شاگردانش چه پاسخی به ادعای کلمنت می‌دهد که می‌گوید حکمرانی اسقف بر جامعه مانند «ملکوت خداوند در آسمان» ــ رب، پادشاه، داور و پروردگار ــ است. پاسخ نوآموز به چنین اسقفی احتمالاً این است: «شما ادعا می‌کنید نمایندهٔ خدایید؛ اما در حقیقت تنها نمایندهٔ صانع‌اید که کورکورانه به او خدمت و از او اطاعت می‌کنید. ولی من از قلمرو مرجعیتش فراتر رفته‌ام، و در واقع از قلمرو شما فراتر رفته‌ام!»

ایرنایوس در مقام اسقف خطری را که متوجه روحانیت بود تشخیص داد. آیین رستگاری که رابطهٔ نوآموز را با صانع سخت دگرگون می‌ساخت، در عین حال رابطهٔ او با اسقف را هم تغییر می‌داد. پیشتر به مؤمن می‌آموختند که تسلیم اسقف باشد، «چنان که تسلیم خداست»؛ چون به او گفته بودند اسقف «بر جایگاه خدا» حکومت می‌کند، فرمان می‌دهد و داوری می‌کند. اما اکنون می‌بیند این محدودیت‌ها تنها برای مؤمنان ساده‌ای است که هنوز از صانع می‌ترسند و به او خدمت می‌کنند.(۵۲) کمینه چیزی که گنوس عرضه می‌دارد این است که نافرمانی از اسقفان و

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کشیشان را توجیه الهیاتی می‌کند! اینک نوآموز آنان را «حکمرانان و قدرتمندانی» می‌بیند که بر روی زمین به نام صانع حکمرانی می‌کنند. گنوسی می‌گوید اسقف، مانند صانع، مرجعیت مشروعی بر بیشتر مسیحیان اِعمال می‌کند ــ بر آنان که ناآشنایند.[۵۳] اما تقاضاها، هشدارها و تهدیدهای اسقف، مانند تهدیدهای خود صانع، دیگر در کسی که «رهایی یافته» اثر نمی‌کند. ایرنایوس تأثیر این مناسک را چنین توضیح می‌دهد:

> آن‌ها معتقدند به اوجی فراتر از هر قدرتی دست یافته‌اند و بنابراین از هر لحاظ آزادند که هرچه می‌خواهند بکنند و از هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌ترسند؛ زیرا مدعی‌اند که به‌سبب *رستگاری*... قاضی نمی‌تواند آن‌ها را توقیف کند یا حتی تحت نظر بگیرد.[۵۴]

نوآموز براثر تشرف به گنوس (معرفت) رابطهٔ کاملاً جدیدی با مرجعیت روحانی می‌یابد. او اکنون می‌داند سلسله مراتب روحانی مرجعیتش را از صانع می‌گیرد، نه از پدر. وقتی اسقفی چون کلمنت به مؤمن فرمان می‌دهد «از خدا بترس» یا «اقرار کن خدایی داری»، یا وقتی ایرنایوس هشدار می‌دهد که «خدا دربارهٔ گنه‌کار داوری خواهد کرد»، گنوسی این‌ها را همه تلاش آن‌ها برای تکرار ادعاهای دروغین قدرت صانع و نمایندگان زمینی‌اش نزد مؤمن می‌داند. گنوسی در پسِ سخن ابلهانهٔ صانع که می‌گوید «منم خدا؛ و خدایی جز من نیست»، ادعای اسقف را برای اِعمال قدرت انحصاری بر جامعه می‌بیند. گنوسی در هشدار صانع که می‌گوید «من خدایی غیورم»، حسادت اسقف را به کسانی که مرجعیتی فراتر از او دارند تشخیص می‌دهد. از همین رو اسقف ایرنایوس روش وسوسه‌انگیز و اغواگر آنان را به سخره می‌گیرد:

> هرکه خود را چون گوسفندی خُرد در اختیارشان نهد و پیرو مناسک و رستگاری‌شان شود، چنان باد نخوت در سرش افتد که... با چهره‌ای مغرور چون خروس بخرامد و فخر بفروشد![۵۵]

ترتولیان ردپای این نخوت را در سلوک آموزگارشان والنتینوس می‌یابد که به گفتهٔ وی خود را تسلیم مرجعیت عالی اسقف روم نکرد. به چه دلیل؟ ترتولیان می‌گوید والنتینوس می‌خواست خود اسقف شود؛ اما وقتی

https://t.me/ketabhayemontakhabe

شخص دیگری را به‌جایش برگزیدند، وجودش آکنده از حسد و جاه‌طلبیِ سرخورده شد و رشتهٔ پیوندش با کلیسا را گسست تا خود گروهی رقیب تشکیل دهد.[۵۶]

کمتر مورخی داستان ترتولیان را باور می‌کند. اول این‌که این داستان همان مجادلهٔ همیشگی علیه بدعت است که می‌گوید حسادت و جاه‌طلبی بدعت‌گذاران را از ایمان حقیقی منحرف می‌سازد. دوم این‌که بیست سالی پس از این رخدادِ ادعایی، پیروان والنتینوس خود را اعضای شایستهٔ کلیسا دانستند و خشمگینانه در برابر تلاش‌های راست‌کیشان برای اخراجشان از کلیسا ایستادند.[۵۷] این یعنی راست‌کیشان آغازگر شقاق بودند، نه کسانی که بدعت‌گذارشان می‌خواندند.

با این حال داستان ترتولیان حتی اگر دروغ باشد ــ که احتمالاً چنین است ــ روشن می‌سازد که بسیاری از مسیحیان چه چیزی را یکی از خطرهای بدعت می‌دانستند: بدعت مردم را به نافرمانی از مرجعیت روحانیان برمی‌انگیزد. ظاهراً حق با راست‌کیشان بود. اسقف ایرنایوس می‌گوید پیروان والنتینوس در «جلسات بی‌مجوز» جمع می‌شوند؛[۵۸] یعنی جلساتی که خود او در مقام اسقف اجازهٔ تشکیل آن‌ها را نداده است. آن‌ها در این جلسات می‌کوشیدند در اذهان شنوندگانشان ایجاد شک کنند: آیا تعالیم کلیسا واقعاً خشنودشان می‌سازد یا نه؟[۵۹] آیا آیین‌های مقدسی چون تعمید و عشای ربانی که کلیسا عرضه می‌کند، تشرف کامل به ایمان مسیحی به آن‌ها داده است، یا فقط نخستین گام است؟[۶۰] اعضای حلقهٔ داخلی می‌گفتند آن‌چه اسقف و کشیشان به عموم تعلیم می‌دهند تنها آموزه‌های ابتدایی است. آن‌ها خود مدعی عرضهٔ چیزهای بیشتر بودند: اسرار پنهان و تعالیم برتر.

این مناقشه دقیقاً در زمانی رخ داد که اَشکال اولیهٔ متنوع رهبری کلیسا کم‌کم جای خود را به سلسله مراتب یکپارچهٔ مقامات می‌داد.[۶۱] نخستین بار برخی جوامع مسیحی نظام دقیقی از «درجات» زیردست اسقف، کشیش، شَماس و عوام را تشکیل می‌دادند. در بسیاری از کلیساها اسقف نخستین بار در نقش «فرمانروا» (monarch؛ لفظاً به معنی «تنها حکمران») پدیدار می‌شد. اسقف هر روز بیش از دیروز کسب قدرت می‌کرد تا داور و ناظم کسانی باشد که آن‌ها را «عوام» می‌نامید. آیا نهضت‌های

https://t.me/ketabhayemontakhabe

گنوسی نشانهٔ مقاومت در برابر این فرایند بودند؟ آیا گنوسیان در زمرهٔ منتقدانی بودند که با تشکیل سلسله مراتب کلیسایی مقابله می‌کردند؟ شواهد نجع حمادی پاسخ مثبت می‌دهد. پیشتر گفتیم که چگونه نویسندهٔ *مکاشفهٔ پطرس* ادعاهای مقامات کلیسا را به سخره می‌گیرد:

> دیگرانی... بیرون از جمع ما... خود را اسقف و شَمّاس می‌نامند؛ گویی مرجعیتشان را از خدا دریافت کرده‌اند... اینان نهرهای بی‌آب‌اند.[۶۲]

رسالهٔ سه‌بخشی، اثر یکی از پیروان والنتینوس، گنوسیان را که «فرزندان پدر»ند در تقابل با کسانی می‌نهد که ناآشنا به اسرار و فرزندان صانع‌اند.[۶۳] او می‌گوید فرزندان پدر در معاشرت با هم برابرند، از عشق متقابل برخوردارند و خودانگیخته به هم یاری می‌رسانند. اما فرزندان صانع ــ مسیحیان معمولی ــ «می‌خواهند بر هم حکمرانی کنند و در جاه‌طلبیِ پوچشان از هم سبقت بگیرند». آن‌ها مست «شهوت قدرت»ند و «هریک خود را برتر از دیگران می‌پندارد».[۶۴]

مسیحیان گنوسی که از تشکیل سلسله مراتب کلیسا انتقاد می‌کردند، خود چگونه می‌توانستند سازمانی اجتماعی تشکیل دهند؟ آن‌ها که اصل مقام را رد می‌کردند و بر برابری همهٔ انسان‌ها تأکید داشتند، چگونه می‌توانستند جلسه برگزار کنند؟ ایرنایوس عملکرد گروهی را که در منطقهٔ خودش در لیون می‌شناسد توضیح می‌دهد ــ گروهی به رهبری مارکوس،[۱] از مریدان والنتینوس.[۶۵] تمام اعضای گروه تشرف یافته بودند؛ یعنی همگی از قدرت صانع «رَسته بودند». به همین دلیل جرئت داشتند بدون مرجعیت اسقفی که او را سخنگوی صانع می‌دانستند، یعنی خود ایگناتیوس، با هم ملاقات کنند. دوم این‌که فرض بر این بود که هر نوآموزی، با آیین تشرف، عطیهٔ فره‌مند الهام مستقیم از روح‌القدس را دریافت می‌کند.[۶۶]

چگونه اعضای این محفل پنوماتیک‌ها (pneumatics؛ لفظاً به معنی

---

۱. مارکوس (Marcus): از مشایخ گنوسی، قطب طریقت مارکوسی و از شاگردان والنتینوس است که نظام اعتقادی او به استادش بسیار نزدیک است. کلمنت اسکندرانی بدون این‌که بداند از نظام اعدادی که او ابداع کرده است استفاده می‌کند. به نظر می‌رسد او کمی پیش از ایرنایوس در آسیای صغیر می‌زیسته و آموزه‌هایش تا گُل (فرانسه) نفوذ کرده است. دشمنانی که مکاتبشان قرن‌ها تنها منبع کسب اطلاعات دربارهٔ او بود، مفاسدی از جمله اغوای همسر یکی از شَمّاسان را به او می‌بندند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

«آنان که روحانی‌اند»)[۱] جلسات خود را اداره می‌کردند؟ ایرنایوس می‌گوید در هر ملاقات، تمام اعضا ابتدا در قرعه‌کشی شرکت می‌کردند.[(۶۷)] ظاهراً قرعه به نام هرکس می‌افتاد، نقش کشیش به او واگذار می‌شد؛ دیگری آیین مقدس را مانند/*سقف* اجرا می‌کرد؛ دیگری کتاب مقدس را برای عبادت قرائت می‌کرد؛ و دیگران در نقش *پیامبر* اعضای گروه را مخاطب قرار می‌دادند و فی‌البداهه دستورالعمل‌های روحانی ارائه می‌کردند. بار دیگر که اعضای گروه با هم ملاقات می‌کردند، دوباره قرعه می‌انداختند و بدین ترتیب نقش اشخاص پیوسته تغییر می‌یافت.

این عمل در واقع ساختار بسیار متفاوتی از مرجعیت پدید آورد. در دوره‌ای که مسیحیان راست‌کیش هر روز بیش از دیروز میان روحانیان و عوام فرق می‌گذاشتند، این گروه از مسیحیان گنوسی نشان دادند که چنین تفکیک‌هایی را در میان خود نمی‌پذیرند. آن‌ها به‌جای تقسیم اعضای خود به درجات زبردست و زیردست در سلسله مراتب، از اصل تساوی محض پیروی می‌کردند. تمام نوآموزان، چه مرد چه زن، یکسان در قرعه‌کشی شرکت می‌کردند و هرکسی ممکن بود برای ایفای نقش کشیش، *اسقف* یا *پیامبر* انتخاب شود. به‌علاوه چون در هر جلسه قرعه می‌انداختند، حتی تمایزاتی که با قرعه پدید می‌آمد هرگز به «درجات» ثابت تبدیل نمی‌شد. دست آخر ــ و از همه مهم‌تر ــ این‌که آن‌ها از طریق این عمل می‌خواستند عنصر انتخاب انسانی را حذف کنند. ناظر قرن بیستمی ممکن است تصور کند گنوسیان این امور را به بخت و تصادف وامی‌گذاشتند، اما گنوسیان قضیه را طور دیگری می‌دیدند. آن‌ها معتقد بودند که چون خدا همه چیز را در جهان هدایت می‌کند، قرعه‌ای که درمی‌آید مشیت او را نشان می‌دهد.

---

۱. واژهٔ یونانی پنوما (πνεύμα) به معنای نَفَس و نفخه و هواست و در برخی متون دینی به معنای روح به کار رفته است. پیشاسقراطیان و رواقیون از این واژه استفاده‌های متفاوتی می‌کردند و آن‌چه نزد ارسطو می‌یابیم با معنایی که این واژه در متون دینی مسیحی و یهودی دارد متفاوت است. نزد گنوسیان پنوماتیک کسی است که نفخه [یا جان؟] را دریافت کرده است و با دانش عالی سوفیا توانسته از گرفت‌وگیر دنیای مادی برهد. این بالاترین سطح انسان‌ها در اندیشهٔ گنوسی است و دو سطح پایین‌تر را می‌توان پسیکیک و هایلیک نامید که به ترتیب به معنای احساسی و بدنی است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

چنین کارهایی ترتولیان را برانگیخت تا به «رفتار بدعت‌گذاران» بتازد:

> چه سبک‌سرانه، چه دنیوی و چه صرفاً انسانی است! بدون جدیت، بدون مرجعیت، بدون نظم و انضباط، چنان‌که برازندهٔ ایمانشان است! نخست این‌که معلوم نیست چه کسی امام و چه کسی مأموم است؛ همه دسترسی برابر دارند، یکسان گوش می‌دهند، یکسان دعا می‌کنند؛ حتی اگر کافری وارد شود... بوسهٔ صلح هم به هرکه بیاید می‌دهند؛ چون باکی ندارند که چقدر متفاوت به موضوعات می‌پردازند، اگر گِردِ هم آیند تا به آرگِ یگانه حقیقت یورش بَرند... جملگی خودکامه‌اند... همگی گنوس عرضه می‌کنند! (۶۸)

اصل دسترسی یکسان، مشارکت یکسان و بهره‌مندی یکسان از معرفت یقیناً ترتولیان را تحت تأثیر قرار داد. اما او این را دلیلی می‌داند بر این‌که بدعت‌گذاران «نظم و انضباط را برمی‌اندازند»: از نظر او نظم و انضباطِ درست مستلزم درجاتی از تمایز میان اعضای جامعه است. ترتولیان خصوصاً با مشارکت «زنان در میان بدعت‌گذاران» مخالفت می‌کرد که با مردان در مناصب مرجعیت سهیم بودند: «زنان تعلیم می‌دهند، در بحث شرکت می‌کنند، ارواح پلید را بیرون می‌کنند و بیماران را درمان می‌کنند» (۶۹) و ای بسا حتی غسل تعمید می‌دهند، که در این صورت کار اسقفان را هم می‌کنند!

ترتولیان به این هم اعتراض داشت که

> مراسم اعطای رتبه‌های مقدس آنان سهل‌انگارانه، بلهوسانه و بی‌ثبات برگزار می‌شود. گاه نوکیشان را به مناصب می‌گمارند و گاه افرادی را که مشاغل دنیوی دارند... هیچ کجا ترفیع آسان‌تر از اردوگاه یاغیان نیست که حتی صِرفِ حضور در آن‌جا خدمتی بس عظیم است. امروز یکی اسقف است و فردا دیگری؛ آن‌که امروز شَمّاس است فردا واعظ است؛ آن‌که امروز کشیش است فردا غیرروحانی است؛ زیرا آنان حتی وظایف کشیش را بر دوش غیرروحانیان می‌نهند! (۷۰)

این عبارات قابل ملاحظه نشان می‌دهد ترتولیان چه تمایزاتی را برای ایجاد نظم در کلیسا ضروری می‌داند ــ تمایز میان مسیحیان تازه‌وارد و مسیحیان باتجربه؛ میان زنان و مردان؛ میان روحانیان حرفه‌ای و افرادی

https://t.me/ketabhayemontakhabe

که مشاغل دنیوی دارنـد؛ بـین واعظـان، شَمّاسـان، کشیشـان، اسـقفان، و مهم‌تر از همه بین عوام و روحانیـان. از سـوی دیگـر مسـیحیان والنتینـی رسمی داشتند که تساوی تمام شرکت‌کنندگان را تضمین مـی‌کـرد. نظـام دینی‌شان اجازهٔ شکل‌گیری هیچ سلسـله مراتبـی و هـیچ «مقـام» روحـانی ثابتی را نمی‌داد. از آن‌جا که نقش هر شخص هر روز تغییر می‌کرد، زمینـهٔ رشک به فرادستان به حداقل می‌رسید.

اسقفی که نقش خـود را در چـارچوب سـنتی روم در مقـام حکمـران، آموزگار و قاضی کلیسا تعریف می‌کرد چگونه بایست به این انتقاد گنوسـی جواب می‌داد؟ ایرنایوس در مقام اسقف خود را گرفتـار بـن‌بسـتی دوسـویه می‌دید. برخی اعضای گروهش بدون اجازهٔ او در جلسات خصوصی یکدیگر را ملاقات می‌کردند. مارکوس، رهبر خودگماشته‌ای کـه ایرنـایوس او را بـه ریشخند «استاد شیادی‌های ساحرانه» می‌خواند، (۷۱) آن‌ها را با آیـین‌هـای سِرّی آشنا و تشویقشان کـرده بـود هشـدارهای اخلاقـی اسـقف را نادیـده بگیرند. می‌گوید آن‌ها برخلاف دستورهایش گوشت حیوانـات قربـانی‌شـده برای بت‌ها را می‌خوردند؛ آزادانه در جشن‌های کافران شرکت می‌جستند و هشـدارهای اکیـدش در بـاب ریاضـت جنسـی و تـک‌همسـری را نقـض می‌کردند. (۷۲) آن‌چه در نظر ایرنایوس از همه آزارنده‌تر بـود ایـن بـود کـه آن‌ها به‌جای توبه یا حتی معارضهٔ آشکار بـا اسـقف، بـا بـراهین زیرکانـه و شیطان‌صفتانهٔ الهیاتی به اعتراضاتش پاسخ می‌دادند:

> آن‌ها [ما را] «غیرروحانی»، «عوام» و «کشیش» می‌خوانند... چون اتهامـات شرم‌آورشان را نمی‌پذیریم، می‌گویند مـا در هِبـدوماد[۱] [منـاطق پسـت] زندگی می‌کنیم؛ گویی نه می‌توانیم افکارمان را به چیزهای بلند معطوف کنیم و نه چیزهایی را که بر فرازمان هستند دریابیم. (۷۳)

ایرنایوس از این ادعـای ایشـان خشـمگین بـود کـه مـی‌گفتنـد چـون روحانی‌اند از قید و بندهای اخلاقی، که او در نقش خـادم صـانع جاهلانـه می‌کوشد بر آن‌ها تحمیل کند، آزادند. (۷۴)

ایرنایوس دریافـت کـه بـرای دفـاع از کلیسـا در برابـر ایـن متکلمـان

---

۱. هبدوماد (Hebdomad) سازندهٔ فلک‌های هفت‌گانه و دومین نیروی صانع است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

خودخوانده باید سلاح الهیات را به کار گیرد. او باور داشت اگر بتواند آموزهٔ بدعت‌آمیز «خدایی دیگر در کنار خالق» را در هم بشکند، می‌تواند احتمال نادیده گرفتن یا مخالفت با مرجعیتِ «یگانه کلیسای کاتولیک» و اسقفش ــ بر پایهٔ دلایل الهیاتی واهی ــ را از میان بردارد. او هم مانند مخالفانش رابطهٔ میان ساختار مرجعیت الهی و مرجعیت انسانی در کلیسا را مسلم می‌گرفت. اگر خدا یکی است، پس تنها یک کلیسای حقیقی وجود دارد و خدا تنها یک نماینده در جامعه دارد که همانا اسقف است.

به این ترتیب ایرنایوس اعلام کرد که مسیحیان راست‌کیش باید پیش از هر چیز اعتقاد داشته باشند که خدا یکی است: خالق، پدر، پادشاه و داور. او هشدار می‌داد که همین خدای یگانه است که کلیسای کاتولیک را تأسیس کرد و «همراه کسانی که انضباط اخلاقی را در آن اِعمال می‌کنند اداره‌اش می‌کند».(۷۵) اما استدلال الهیاتی در برابر گنوسیان را دشوار یافت: آن‌ها ادعا می‌کردند با هر آن‌چه او می‌گوید موافق‌اند؛ اما می‌دانست که پنهانی گفته‌هایش را جدی نمی‌گیرند، چنان‌که گویی از فردی غیرروحانی می‌شنوند. از این رو ناگزیر رساله‌اش را با دعوتی موقرانه به داوری به پایان برد:

> بگذار خداپرستان آنان را که به خالق بی‌حرمتی می‌کنند... نظیر والنتینیان و تمام «گنوسیان» دروغین، کارگزاران شیطان بنامند. حتی هم‌اکنون شیطان... را دیده‌اند که به‌واسطهٔ آنان علیه خداوند سخن می‌گوید، خداوندی که آتش ابدی را برای هر نوع ارتدادی آماده کرده است.(۷۶)

اما اشتباه است اگر تصور کنیم این نزاع تنها مربوط به عوامی بود که مدعی الهام فره‌مند بودند و با سلسله مراتب سازمان‌یافتهٔ بی‌روح کشیشان و اسقفان رقابت می‌کردند. ایرنایوس به وضوح عکس این را نشان می‌دهد. بسیاری از کسانی که وی به‌خاطر تبلیغ تعالیم گنوسی محکومشان می‌کرد خود از اعضای برجستهٔ سلسله مراتب کلیسا بودند. ایرنایوس یک بار طی نامه‌ای به ویکتور،[1] اسقف روم، هشدار داد که برخی نوشته‌های گنوسی در

---

۱. ویکتور (Victor): اسقف رومی که دوران دوازده سالهٔ اسقفی‌اش در سال ۱۹۹ م به پایان رسید. نخستین کاری که ویکتور پس از نشستن بر تخت اسقفی روم انجام داد این بود که تئودوتوس بیزانسی را به‌خاطر عقاید گنوسی‌اش تکفیر کرد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

میان جماعت‌های عبادت‌کنندگان تحت نظرش دست به دست می‌گردد.[۷۷]

او این نوشته‌ها را از این رو خطرناک می‌دانست که نویسنده‌شان فلورینوس[۱] مدعی اعتبار کشیش بود؛ ولی ایرنایوس به ویکتور می‌گوید این کشیش در خفا نوآموزی گنوسی نیز هست. ایرنایوس به جماعت‌های عبادت‌کنندگان تحت نظرش هشدار می‌داد «در قلب برخی افراد که بسیاری از مردم کشیش می‌پندارندشان *ترس از خدا* جایی ندارد... به‌سبب موقعیت برجسته‌شان در جامعه مست غرورند». این اشخاص گنوسیان پنهان‌اند که «در خفا اعمال شیطانی انجام می‌دهند و می‌گویند "کسی ما را نمی‌بیند"».[۷۸] ایرنایوس می‌گوید قصد داشته مسیحیان راست‌کیش‌نمایی را که در خفا اعضای محفل‌های گنوسی بودند رسوا سازد.

مسیحیان معمولی چگونه می‌توانستند کشیشان راستین را از کشیشان دروغین تمیز دهند؟ ایرنایوس می‌گوید راست‌کیشان از سیرهٔ جانشینان رسولان پیروی خواهند کرد:

> باید از کشیشانی که در کلیسا هستند اطاعت کرد ــ یعنی... کسانی که جانشینیِ رسولان ازآنِ ایشان است؛ زیرا همراه جانشینیِ اسقفی، عطیهٔ یقین حقیقی را هم دریافت می‌کنند.[۷۹]

او می‌گوید بدعت‌گذاران از سنت عام کناره می‌گیرند و بی اذن اسقف جلسه تشکیل می‌دهند:

> کسانی را که از جانشینان رسولان فاصله می‌گیرند و خود در محلی اجتماع می‌کنند با دیدهٔ بدگمانی بنگرید. اینان را باید بدعت‌گذار... یا تفرقه‌انداز... یا منافق دانست. اینان همگی از حقیقت دور افتاده‌اند.[۸۰]

ایرنایوس دارد موقرانه داوریِ کلیسای اسقفی را اعلام می‌کند. گنوسیان مدعی‌اند دو منبع سنت در اختیار دارند، یکی آشکار و دیگری

---

۱. فلورینوس (Florinus): از مشایخ گنوسی در نیمهٔ دوم سدهٔ دوم که ابتدا به این نام شناس نبود. پس از این‌که یوسبیوس در باب شر بودنِ خالق با او به جدل پرداخت و محصول مباحثاتشان به دست آگوستین رسید، آگوستین این نام را بر صاحب این مباحث گذاشت، چون با گنوسیانی به نام فلورینیانی آشنا شده بود که عقایدی مشابه شخص طرف بحث یوسبیوس داشتند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

نهان. طُرفه آن‌که ایرنایوس با آن‌ها همداستان است که دو منبع سنت وجود دارد، اما از آن‌جا که خدا یکی است، تنها یکی از این دو منشأ الهی دارد؛ یعنی همان که کلیسا از طریق مسیح و حواریون برگزیده‌اش به‌ویژه پطرس دریافت می‌کند. سنت دیگر منشأ شیطانی دارد، و به آموزگار گنوسی، شمعون مَجوس (Magus؛ لفظاً به معنی «جادوگر»)،[1] برمی‌گردد؛

---

۱. شمعون مَجوس (Simon Magus) یا شمعون مُغ، ساحر یا جادوگر (Σίμων ό μάγος) مُغی سامری بود که مسیحی شد و به‌دست فیلیپ انجیلی تعمید یافت و در کتاب أعمال رسولان (باب ۸، آیات ۹ تا ۲۴) داستان رویارویی او با پطرس آمده است. می‌گویند والدینش آنتونیوس و راحیل نام داشتند و از دوران قدیم ضمن جنگ روانی که علیه این مدرس گنوسی راه انداختند نام وی را مترادف قدرت‌خواهی و جاه‌طلبی و حتی اباحی‌گری و حراج مناسبات و مناصب کلیسایی کردند. یوستین شهید می‌گوید تمام مردم سامره پیرو او بودند و در متون گنوسی آورده‌اند او می‌توانسته پرواز کند.

***

البته دین و ملیت شمعون مُغ سامری ارتباطی به سرزمین و آیین مردم ایران ندارد. دین نخستین این شخص دین زرتشتی نیست (و در زیر می‌خوانیم بر چه اساس نام روحانی دین زرتشت را به خردمندان دین دیگری نسبت می‌دادند)، بلکه سامری است، دینی ابراهیمی در شام که به یهودیت بسیار نزدیک است و هنوز پیروان اندکی در خولون در جنوب تل آویو و قریهٔ لوزهٔ در نابلس در خاک بخش اشغال‌شدهٔ سرزمین فلسطین دارد. پیروان این دین معتقدند وقتی در سدهٔ هفتم قبل از میلاد، بخت‌النصر پس از نبرد کرکمیش یهودی‌ها را به بابل تاراند، آن‌ها در ارض موعود مانده‌اند و لذا نسبت به کسانی که خود را یهودی یا اسرائیلی می‌نامند و از تبعید بابلی به ارض موعود بازگشتند راست‌کیش‌تر و به دین موسی نزدیک‌ترند. اسرائیلیان کسانی‌اند که عده‌ای می‌گویند کورش، پادشاه ایران‌زمین، حدود صد سال بعد از تبعید، پس از غلبه بر شاه بابل آن‌ها را به سرزمین خودشان بازپس راند و اجازه داد معبد مقدسشان را دوباره بنا کنند. تفکیک بین سامریان و یهودیان چنین شکل گرفت که در زمان نقابت عیلی بر یهودیان این دو قوم با هم به اختلاف برخوردند. سامریان که ساکن شمال بودند می‌گفتند یوشع پس از موسی دستور داد در کوه جرزیم در غرب شهر نابلس خدای را بخوانیم و یهودیان ساکن جنوب ارض موعود مکان مقدس عبادت را شهر اورشلیم می‌دانستند. در تلمود چنین آمده است که سامریان از تل ابراهیم یا کوت بغداد آمده بودند و پیش از پذیرش دین یهودی خدای نرگال را می‌پرستیدند. آن‌ها ساکن شمال کنعان شدند و مقر پادشاهی اسرائیل نزد آن‌ها بود؛ در مقابل همکیشانشان ساکن جنوب بودند و ایران و بابل به آن‌ها پادشاهی یهودی نام داده بودند و یونان و روم هم آن‌ها را به همین نام می‌خواندند. این همان منطقه‌ای است که امروز کرانهٔ باختری رود اردن نامیده می‌شود و تا سال ۴۸ میلادی هم یهودیه نام داشت. مردم این منطقه در مقابل سامریان بیشتر در معرض حملات بابل بودند و به همین دلیل سرنوشتشان با حملهٔ بخت‌النصر نسبت به سامریان تغییر کرد. واژهٔ مغ که مَجوس و (نزد

←

https://t.me/ketabhayemontakhabe

→
کُردزبانان) مانجی هم خوانده شده است دست‌کم به شش سده قبل از مسیح بازمی‌گردد که به روحانیان دین زروان اطلاق می‌شده که پیش از حملهٔ یونانیان وجود داشته‌اند و در کتیبهٔ بیستون داریوش از این نام استفاده شده است. این واژه در اواخر دوران باستان یعنی بین سده‌های دوم تا هشتم در مناطق غرب آسیا و شرق مدیترانه جایگزین اصطلاح یونانی γόης شد که به عالمان کف‌بینی و کیمیاگری اطلاق می‌کردند. متفکران شکاک این منطقه به این تخصص‌ها نظری منفی داشتند و نتیجهٔ فکر آن‌هاست که کلمهٔ magic با معنایی که بین ما مرسوم است به دست ما رسیده است؛ شاید چیزی شبیه همان پلیدی و جادو که فردوسی در مقابل هنر می‌گذارد: هنر خار شد جادویی ارجمند. در انجیل متی ۲:۱ پس از تولد مسیح مُغانی از شرق با هدایایی به دیدار وی می‌آیند؛ ولی این کلمه در ویراست‌های جدید انجیل انگلیسی تغییر شکل یافته و به صورت wise men (دانایان) ضبط شده است. اساساً واژهٔ مُغان (به صورت جمع) در حدود سال ۱۲۰۰ م از همین متن وارد زبان انگلیسی شد و حالت مفرد آن دویست سال بعد از زبان فرانسوی به همراه جادو و جادوگر به زبان انگلیسی راه یافت. باید دانست که تاریخ‌دین‌نویسان یونانی (پلوتارک، دیوژن لائرس و آگاتیاس) تصویر بسیار مغلوط و مصادره‌شده ولی همراه با ستایشی از زرتشت داشتند. راجر بک (Roger Beck) در *زرتشت چنین نگفت* (*Thus Spake not Zarathustra*) می‌گوید به اعتقاد آن‌ها زرتشت (گو این‌که پس از مهر و میترا و زروان آمده بود) پیامبر و مبدع دین ایرانی بود و خدای بلخ و بابل یا آموزگار کلدانی ــــ اهل بابل ــــ بوده است که شش هفت هزاره پیش از آن دوران می‌زیسته است و مثل تمام خردمندان نوفیثاغورثی (همان‌طور که در افسانهٔ بودا و زرتشت نیچه می‌خوانیم) دورانی را به خلوت گذرانده و پس از آن حامل مأموریتی شده است. او را مبدع فنون جادو می‌دانستند و نوشته‌هایی به زبان‌های لاتین، آرامی، سُریانی و قِبطی از سدهٔ سوم قبل تا هشتم پس از میلاد به او نسبت می‌دادند؛ چرا که "بهترین خِرد، خِردی است که از بیرون این زمین به دست ما برسد و هرچه در زمان و مکان دورتر بهتر... و چه کسی بهتر از زرتشت؟" محتوای این متون مطلقاً هلنی است و فقط به نام‌های خارجی نسبت یافته است. دانش‌نامهٔ مزدیسنا می‌گوید زرتشت یا زراثوشترا به معنای دارندهٔ شتر زرد یا درخشان چون طلاست؛ ولی یونانیان نام وی را مرکب از زو (زندگی) و استر (ستاره) فهمیدند و می‌گفتند او ستاره‌ای است زنده، یا کسی که برای مردن پا در رودی از ستارگان زنده گذاشت یا اصلاً ستاره‌ها او را کشتند چون بر آن‌ها کنترل داشت. در هومیلی‌های کلمنت (که خود از متون گنوسی است و داستان مواجههٔ کلمنت با فردی به نام پطرس را روایت می‌کند) می‌خوانیم نمرود [شاه بابلی، پسر کوش پسر حام پسر نوح، که نامش در تورات آمده است و برج معروف بابل را ساخت] کف‌بینی را اختراع کرد و وقتی مُرد، ایرانیان از او خدایی ساختند که چون بر اثر اصابت صاعقه‌ای مرده بود، زوسان (رود) استروس (ستارگان) نام یافت و زرتشت همین نام است. می‌گویند فیثاغورث و زرتشت در بابل با هم درس ریاضی خواندند و تقسیم روزهای هفته که امروز به جا مانده است را آن‌ها بر اساس هفت ستارهٔ آسمان انجام دادند. گویا زرتشت را در بابل ریاضی‌دان و ستاره‌شناس قابلی می‌دانسته‌اند. این مختصر روایت شد تا روشن شود
←

https://t.me/ketabhayemontakhabe

دشمن اصلی پطرس، که می‌کوشید قدرت روحی آن رسول را کسب کند، اما به نفرین وی گرفتار شد. همچنان‌که پطرس سرآمدِ جانشینانِ برحق مسیح است، شمعون نماد جانشینان بدعت‌گذار دروغینی است که از شیطان الهام می‌گیرند؛ او «پدر تمام بدعت‌هاست»:

> تمام آنان که به هر طریقی حقیقت را تحریف می‌کنند و تعالیم کلیسا را مخدوش می‌سازند، شاگردان و جانشینان شمعون مَجوس سامری‌اند... آنان در حقیقت نام عیسی مسیح را برای فریب دیگران عَلَم می‌کنند، لیکن از بسیاری جهات سخنان کفرآمیز شمعون مَجوس را رواج می‌دهند... و به شنوندگانشان سم تلخ و کشندهٔ مار بزرگ (شیطان)، آن بانیِ بزرگ ارتداد، را می‌چشانند.[(۸۱)]

در پایان هشدار می‌دهد «برخی که در زمرهٔ راست‌کیشان‌اند» باید سخت از داوریِ آتی بیمناک باشند؛[(۸۲)] مگر آن‌که (و نکتهٔ عملیِ اصلی‌اش همین جاست) هم‌اینک توبه کنند، آموزهٔ «خدایی دیگر» را کنار بگذارند، خود را تسلیم اسقف کنند و «نظم پیشاپیش»[(۸۳)] را که او اداره می‌کند بپذیرند تا از نفرین ابدی در امان بمانند.

آیا باورهای دینی ایرنایوس عقاید سیاسی او در لباس مبدل بود؟ یا برعکس، سیاستش تابع باورهای دینی‌اش بود؟ هر دو این تفسیرها ساده‌انگارانه است. عقاید دینی و منصب ایرنایوس ــ مانند مخالفان گنوسی‌اش ــ متقابلاً بر هم اثر می‌گذاشتند. این‌که برخی گنوسیان با تشکیل سلسله مراتب کلیسا مخالف بودند باعث نمی‌شود آیین گنوسی را به نهضتی سیاسی کاهش دهیم که در واکنش به این تشکیلات پدید آمد. پیروان والنتینوس نوعی بینش دینی در باب ماهیت خداوند داشتند که با قانون کشیشان و اسقفان کلیسای کاتولیک ناسازگار بود؛ بنابراین در مقابل آن مقاومت کردند. اما عقاید دینی ایرنایوس با ساختار کلیسایی که از آن دفاع می‌کرد مطابقت داشت.

این مورد به هیچ وجه منحصر به فرد نیست: در سراسر تاریخ مسیحیت می‌بینیم باورهای متفاوت دربارهٔ ماهیت خدا ناگزیر پیامدهای

←
ریشه‌های فکر غربی چرا مصدر یکی از مکاتب فکری خود را به دین باستانی ایران و اعمال جادویی نسبت می‌دهند. چنین خطایی در میان خود مسیحیان نیست. آنان این شخص را، چنان‌که در ادامهٔ متن می‌خوانیم، به درستی شمعون مُغ سامری می‌نامند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

سیاسی مختلفی داشته است. بیش از ۱۳۰۰ سال بعد، مارتین لوتر[۱] با تجربهٔ دینی خود و درک استحاله‌یافته‌ای که از خدا داشت مجبور شد به اعمالی که مافوق‌هایش در کلیسای کاتولیک تأیید می‌کردند اعتراض کند و نهایتاً کل نظام پاپی و کشیشی را مردود بداند. جورج فاکس،[۲] رؤیاپرداز بنیادستیزی که جنبش کویکرها[۳] را تأسیس کرد، خود تحت تأثیر تماس با «نور درونی» قرار گرفت و کل ساختار مرجعیت[۴] ــ قانونی، حکومتی و دینی ــ پوریتان‌ها را محکوم کرد. پل تیلیش آموزهٔ «خداوند ورای خداوند» را اعلام کرد و هر دو کلیسای کاتولیک و پروتستان را همراه با دولت‌های ناسیونالیست و فاشیست مورد انتقاد قرار داد.

همان گونه که آموزهٔ رستاخیز جسمانی مسیح چارچوب اولیهٔ مرجعیت روحانی را پدید آورده، آموزهٔ «خدای یگانه» برای مسیحیان راست‌کیش نهاد «اسقف یگانه» را ایجاد کرده است که فرمان‌روای («حاکم مطلق») کلیساست. پس جای تعجب نیست که می‌بینیم توصیف راست‌کیشان از خدا (مثلاً به‌عنوان «پدر قادر مطلق») معلوم می‌کند چه کسی باید در کلیسا بماند و چه کسی باید از مشارکت در قدرت کشیشان و اسقفان کنار گذاشته شود.

---

۱. مارتین لوتر (Martin Luther) روحانی آلمانی سدهٔ شانزدهمی بود که با یوهان تتزل (صاحب کتاب ۹۵ عقیده) بر سر این به جدل پرداخت که بخشایش گناهان را نمی‌توان با پول خرید. پاپ لئوی هشتم و امپراتور مقدس روم، شارل دهم، او را مجبور کردند نوشته‌هایش را انکار کند و وقتی پاسخ منفی گرفتند، تکفیرش کردند. لوتر معتقد بود خدا رحمت خود را به هر کس بخواهد می‌دهد و جز این راهی به ملکوت اعلی نیست و بدون این، کوشش سودی ندارد. او بنیان‌گذار اندیشه‌ای بود که ابتدا اصلاحات لوتری نام گرفت و بعدها به پروتستان معروف شد.

۲. جورج فاکس (George Fox) روحانی انگلیسی مهاجری بود که در آشفتگی‌های سدهٔ هفدهم به همه جا سفر می‌کرد و ایده‌های مخالف خود را ارائه می‌نمود و همیشه به همین دلیل مورد اذیت و آزار مقامات بود. وی پس از ازدواج با بیوهٔ یکی از طرفداران ثروتمندش به هلند و امریکای شمالی هم سفر کرد.

۳. کویکرها (Quakers) جماعتی هستند که جورج فاکس راه‌اندازی کرد و طبق نص کتاب پطرس (۲:۹) معتقدند تمام مؤمنان روحانی‌اند. آن‌ها ضمن این‌که مسیحی‌اند با جماعت مسیحیان کلیسایی نمی‌آمیزند و ساختار کلیسایی و سلسله مراتب روحانیت را نمی‌پذیرند. در جهان نهایتاً نیم میلیون نفر از این فرقه باقی مانده‌اند.

۴. پوریتانیسم (Puritanism)، به معنای پاک‌دینی، دین گروهی از پروتستان‌های انگلیسی سدهٔ شانزده و هفده بود که در زمان به تخت نشستن الیزابت اول شکل گرفته بودند و بخش زیادی از آن‌ها را کالوینیست‌ها تشکیل می‌دادند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

فصل سوم

خدای پدر، خدای مادر

خدای اسرائیل، برخلاف بسیاری از خدایان معاصرش در خاور نزدیک باستان، قدرت خویش را با هیچ خدای مؤنثی تقسیم نمی‌کرد و همسر یا عاشق هیچ خدایی نبود.[۱] او همواره با نشانه‌ها و صفات مذکری مانند شاه، ارباب، رئیس، قاضی و پدر توصیف می‌شود.[۲] در واقع فقدان نمادهای الهی مؤنث ویژگی یهودیت، مسیحیت و اسلام است و این ادیان را در تقابل آشکار با دیگر سنن دینی جهان نظیر مصر، بابل، یونان، روم، افریقا، هند و امریکای شمالی قرار می‌دهد که پر از نمادهای مؤنث‌اند. متکلمان یهودی، مسیحی و مسلمان امروزه فوراً یادآور می‌شوند که اصلاً نباید برای خدا جنسیت قائل شد.[۳] اما زبانی که مردم عملاً در دعا و عبادت روزانه به کار می‌برند پیام دیگری القا می‌کند: آیا کسی هست که در سنت یهودی یا مسیحی پرورش یافته باشد و به روشنی ندیده باشد که خدا مذکر است؟ کاتولیک‌ها مریم را در مقام مادر مسیح مقدس می‌شمارند، اما هرگز او را خدایی مؤنث نمی‌شناسند: او «مادر خدا» است، ولی «خدای مادر» نیست که جایگاهی برابر خدای پدر داشته باشد!

مسیحیت اصطلاحات تثلیثی خود را به توصیف یهودیت از خداوند

https://t.me/ketabhayemontakhabe

افزود. اما از میان این سه «شخص» الهی، دو شخص، یعنی پدر و پسر، با الفاظ مذکر توصیف می‌شوند و شخص سوم، یعنی روح‌القدس، حالت غیرجنسی واژهٔ یونانی خنثای pneuma (روح) را دارد. هر کس دربارهٔ تاریخ صدر مسیحیت (حوزهٔ patristics، یعنی بررسی احوال پدران کلیسا) تحقیق کند، این عبارت را در پایان *انجیل توما* می‌بیند:

شمعون پطرس به آنان [حواریون] گفت: «بگذارید مریم ما را ترک کند؛ چراکه زنان لایق زیستن نیستند». عیسی فرمود: «من خود هدایتش خواهم کرد تا از او مردی بسازم که مانند شما مردان روحی زنده گردد؛ زیرا هر زنی که خود را مرد سازد به ملکوت آسمان راه خواهد یافت».[۴]

گرچه عجیب به نظر می‌رسد، اما این خود به روشنی پیام دین را می‌رساند: مردان بدنهٔ مشروع جامعه را تشکیل می‌دهند، حال آن‌که زنان تنها وقتی حق مشارکت دارند که خود را به مردان شبیه سازند. متون دیگری که در نجع حمادی کشف شده اختلاف چشمگیری بین منابع «بدعت‌آمیز» و منابع راست‌کیش نشان می‌دهند: منابع گنوسی همواره از نمادهای جنسی برای توصیف خدا بهره می‌گیرند. می‌توان فرض کرد که این متون نمایانگر تأثیر سنت‌های الحادی کهن الههٔ مادر باشند، ولی اغلب زبان آن‌ها کاملاً مسیحی است و بی‌گمان با میراث یهود پیوند خورده‌اند. با این حال بسیاری از این متون به‌جای توصیف خدایی یگانه و مذکر، خدا را وجودی دوجنسیتی می‌گیرند که عناصر مذکر و مؤنث را در خود دارد.

گروهی از منابع گنوسی ادعا می‌کنند از طریق یعقوب البار و مریم مَجدَلیه سنتی سِرّی از عیسی دریافت کرده‌اند. اعضای این گروه به درگاه پدر و مادر الهی هر دو دعا می‌کنند: «از تو ای پدر و از تو ای مادر، دو نام جاوید، والدینِ وجود الهی، و تو ای ساکن آسمان، انسانیتِ اسم جلاله...».[۵] متون دیگری هستند که نویسندگانشان از خود می‌پرسند: خطاب خدای یگانه و مذکر آن‌گاه که گفت «انسان [آدم] را شبیه خود بسازیم، همچون خود» (سِفر پیدایش، باب ۱، آیهٔ ۲۶) با که بوده است؟ چون ادامهٔ داستان سِفر پیدایش می‌گوید انسان «مرد و زن» آفریده شد (باب ۱، آیهٔ ۲۷)، برخی نتیجه‌گیری کردند خدایی هم که ما به صورت او آفریده شده‌ایم باید هم مذکر باشد هم مؤنث ــ هم پدر باشد هم مادر.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

این متون خدای مادر را چگونه توصیف می‌کنند؟ من پاسخ ساده‌ای برای این سؤال ندارم، چون متون خود بسیار گوناگون‌اند. اما می‌توان سه خصلت اولیه را به طور خلاصه نام برد. اولاً چندین گروه از گنوسیان خدای مادر را بخشی از یک زوج اولیه می‌دانند. والنتینوس آموزگار و شاعر با این قول شروع می‌کند که خداوند ذاتاً وصف‌ناپذیر است؛ اما می‌توان او را زوجی تصور کرد که از یک سو وصف‌ناپذیر، نامتناهی و پدر نخستین است و از سوی دیگر لطف و سکوت و زهدان دارد و «مادر همه» است.(۶) والنتینوس می‌گوید سکوتْ مکملِ مناسب پدر است و طبق قاعدهٔ جنس اسامی در زبان یونانی، اولی را مؤنث و دومی را مذکر می‌دانند. در ادامه می‌گوید سکوت چون زهدانی است که نطفه را از آن منبع وصف‌ناپذیر دریافت می‌کند؛ از این زهدان او همهٔ تجلیات وجود الهی را به دنیا می‌آورَد که به صورت انرژی‌های مردانه و زنانه در جفت‌های هماهنگ مرتب شده است.

پیروان والنتینوس برای کسب حمایت به درگاه او و به نام مادر و «خاموشی اسرارآمیز سرمدی»(۷) دعا می‌کردند. به‌عنوان مثال مَرقُس جادوگر او را به نام «لطف»[1] (واژهٔ مؤنث charis در زبان یونانی) به یاری می‌خواند:[2] «باشد آن لطف درنیافتنی و وصف‌ناپذیر که پیش از همه چیز بوده درونت پُر سازد و معرفت به خویش در تو افزون کند».(۸) مَرقُس در آیین پنهانی عشای ربانی‌اش چنین تعلیم می‌دهد که شراب نماد خون آن زن است و وقتی جام شراب پیشکش می‌شود، مَرقُس دعا می‌کند «باشد که

---

۱. لطف (grace) یا خاریس (χαρης)، به همراه سیگه و انویا، گوهری در دل عصر بیتوس نخستین (واحد مثنای اول) است که خود مُناد مجزایی نیست، بلکه میزانی از کمالی که در او هست را به خود بسته و در خود کشیده است. بطلمیوس با استفاده از همین واژه در انجیل یوحنا (باب ۱، آیهٔ ۱۴) چهار عصر اولیه را استخراج کرد: پاتر (pater)، مونوژنز (monogenes)، خاریس (charis)، آلتیا (aletheia). این عنوان نزد باربلی‌ها و اوفیتی‌ها هم احترام بسیاری دارد و همیشه در پایان دعا به این عبارت خطاب می شود: هه خاریس سینیستومو نای پاتر سیسنیتو: ای خاریس دستم بگیر؛ آری ای پدر دستم بگیر.

۲. می‌گویند مَرقُس در عشای ربانی جامی از خمر آمیخته به آب به دست می‌گرفت و وقتی این جام به حیلتی سرخ می‌شد می‌گفت "لطف" قطره‌ای از خون خود در این آب انداخت. سپس این جام را به جامی بسیار بزرگ‌تر سرازیر می‌کرد و جام دیگر پر می‌شد. این دو کرامت که از مَرقُس نقل شده است در عشای ربانی هر هفته تکرار می‌شد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

لطف جاری شود» در هر آن‌که از آن مـی‌نوشـد. [۹] مَـرقُس کـه پیشـگو و نهان‌بین است خود را «زهدان و ظرف سـکوت» مـی‌خوانـد [۱۰] (چنـان‌کـه گویی آن زن از پدر است). او می‌گوید تصاویری که از وجود الهـی دارد بـه شکل مؤنث ظاهر شد.

اثر گنوسی دیگری موسوم به *اعلام بزرگ*،[۱] که هیپولیتـوس در کتـاب *ردی بر همهٔ بدعت‌ها* از آن نقل قول می‌کند، منشأ جهان را این‌گونه شـرح می‌دهد: از قدرت سکوت «قدرت بزرگی» که فکر جهان بود ظاهر شـد کـه همه چیز را هدایت می‌کند و مذکر است... دیگری... هوش بزرگ... که همهٔ چیزها را خلق می‌کند مؤنث اسـت. [۱۱] ایـن نویسـنده بـر اسـاس جـنس واژه‌های یونـانی «ذهـن»[۲] (nous، مـذکر) و «هـوش»[۳] (epinoia، مؤنـث) می‌گوید این قدرت‌ها در اتحاد خود «کشف می‌شود که دوگانه‌اند... ذهن در هوش است و این‌ها از هم تفکیک‌پذیرند، و در عین حـال یکـی‌انـد کـه در حالت دوگانگی یافت می‌شوند». آموزگار گنوسی توضیح می‌دهد این یعنی

> [قدرت الهی] بالقوه در همهٔ افراد هست... این یک قدرت است که به بالا و پایین تقسیم می‌شود: خود رابه وجود می‌آورد، خود را پرورش می‌دهد، خود را می‌جوید، خود را می‌یابد، مـادر خـود، پـدر خـود، خـواهر خـود، همسر خود، دختر خود، پسر خود است ــ مادر، پدر، یگانگی، سرچشمهٔ کل چرخهٔ هستی. [۱۲]

منظور این گنوسیان از این بیانات چیست؟ آموزگاران گوناگون اختلاف نظر داشتند. برخی پافشاری می‌کردند که خدا را باید مذکرـ مؤنث شناخت ـ «آن قدرت بزرگ مذکرـ مؤنث». برخی دیگر مدعی بودند این واژه‌ها تنهـا معنای مجازی دارند، چراکه در واقعیت خدا نه مرد است نه زن. [۱۳] گـروه سومی می‌گفتند بسته به این‌که بر کدام جنبه مـی‌خـواهیم تأکیـد کنـیم، سرچشمهٔ آغازین را می‌توان مذکر یـا مؤنـث توصـیف کـرد. حامیـان ایـن دیدگاه‌های متکثر پذیرفتند که امر الهی را باید در قالب رابطه‌ای هماهنگ و پویا بین اضداد فهم کرد ــ مفهومی شبیه دیدگاه *یین* و *یانگ* شرقی که برای یهودیت و مسیحیت راست‌کیش بیگانه بود.

---

1. *Great Announcement* 2. Mind

3. Intelligence

https://t.me/ketabhayemontakhabe

شخصیت دیگری هم برای مادر الهی پرداخته‌اند که او را روح‌القدس می‌دانند. *آپوکریفای (اسرارنامهٔ) یوحنا* روایت می‌کند که یوحنا پس از تصلیب عیسی با «غمی بزرگ» بیرون رفت و مکاشفه‌ای عارفانه از تثلیث بر وی مستولی شد. یوحنا با حالی اندوهناک می‌گوید

[درهای آسمان گشوده شد و تمامی] مخلوقات [که] زیر آسمان‌اند درخشیدند و [جهان] لرزید. [و من هراسان بودم و] هیئتی با اشکال چندگانه... یعنی تصویری با سه صورت در نور دیدم.(۱۴)

رؤیا به پرسش یوحنا پاسخ می‌دهد: «مرا گفت: یوحنا، یوحنا، چرا شک داری و از چه رو بیمناکی؟... من آنم که همواره [با توام]. من [پدرم]؛ من مادرم؛ من پسرم».(۱۵) این توصیف گنوسی از خدا ــ به‌عنوان پدر، مادر و پسر ــ ممکن است ابتدا ما را شگفت‌زده کند؛ ولی با کمی تأمل می‌بینیم روایتی دیگر از تثلیث است. اصطلاحات یونانی تثلیث، که اصطلاح خنثای pneuma (روح) را هم دربرمی‌گیرد، ایجاب می‌کند که «شخص» سوم تثلیث فاقد جنسیت باشد. اما نویسندهٔ *اسرارنامه* واژهٔ عبریِ معادل روح یعنی ruah[۱] را در ذهن دارد که مؤنث است و از همین رو نتیجه می‌گیرد «شخص» مؤنثی که به پدر و پسر پیوسته است باید مادر باشد. *اسرارنامه* در ادامه خدای مادر را این‌گونه توصیف می‌کند:

... [خدای مادر]... تصویر روح نادیدنی، باکره و کامل است... او مادر همه چیز شد؛ زیرا پیش از همه وجود داشت. او مادرـ پدر[۲] (matropater) است...(۱۶)

در *انجیل عبرانیان*[۳] هم عیسی از «مادرم روح» سخن می‌گوید.(۱۷) در

---

۱. این واژه در زبان عبری רוח روآخ تلفظ می‌شود و با واژه‌های عربی ریح و روح و رایحه به معنای باد، بو و نفخه همریشه است.

2. Matropater

۳. این کتاب *Gospel to the Hebrews* را شاید بتوان نزدیک‌ترین اثر به کتب حدیث اسلامی دانست که البته بخشی از آن به دست ما رسیده است، ولی مشایخ تاریخ مسیحیت در آن اقوالی را از مسیح نقل می‌کنند. مهم‌ترین آموزه‌ای که از باقی‌ماندهٔ این کتاب می‌توان گرفت گواهی به این است که یعقوب البار نخستین شاهد رستاخیز مسیح و پیشوای به‌حق مسیحیان یهودی است که در اورشلیم زندگی می‌کنند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

انجیل توما، عیسی والدین زمینی خود، مریم و یوسف را، با پدر الهی‌اش ــ پدر حقیقت ــ و مادر الهی‌اش روح‌القدس مقایسه می‌کند. نویسنده قول معما گونهٔ عیسی را از عهد جدید نقل می‌کند («هرکه از پدر و مادر خود بیزار نباشد، نمی‌تواند حواری من باشد») و می‌افزاید که «مادر (زمینی) من [به من مرگ داد]، ولی [مادر] حقیقی [من] به من زندگی بخشید». (۱۸) از این رو طبق *انجیل فیلیپ* هرکه مسیحی شود «هم پدر هم مادر» پیدا می‌کند؛ (۱۹) زیرا روح (ruah) «مادر فرزندان بسیار» است. (۲۰)

اثری منسوب به شمعون مَجوس، آموزگار گنوسی، معنایی عرفانی برای بهشت، که زندگی انسان از آن شروع شد، ارائه می‌دهد:

> فرض کنید بهشت زهدان است؛ چون کتاب مقدس به ما می‌آموزد که این فرض درست است، هنگامی که می‌گوید «منم آن‌که تو را در زهدان مادرت آفرید» (کتاب اِشَعیای نبی، باب ۴۴، آیهٔ ۲)... موسی... با بهره‌گیری از تمثیل می‌گفت بهشت زهدان است... و بهشت عدن جفتِ جنین است... (۲۱)

رودی که از عدن جاری است نماد ناف است که جنین را تغذیه می‌کند. شمعون مدعی است خروج بنی‌اسرائیل دلالت بر خارج شدن از زهدان دارد و «دریای سرخ که از آن عبور می‌کنند اشاره به خون دارد». گنوسیان شیثی می‌گویند:

> آسمان و زمین شکلی شبیه زهدان دارند... و اگر... کسی بخواهد این مطلب را بکاود، بگذارید به دقت زهدان آبستن هر موجود زنده‌ای را معاینه کند تا تصویری از آسمان و زمین کشف کند. (۲۲)

مَرقُس می‌گوید شاهد بی‌واسطهٔ چنین دیدگاه‌هایی «گریهٔ نوزاد» است؛ فریاد تحسین خودجوشی بر «شکوه وجود ازلی که در آن قدرت‌های فرازین با هم هماهنگ‌اند». (۲۳)

برخی منابع گنوسی می‌گویند روح‌القدس عنصر مادریِ تثلیث است و *انجیل فیلیپ* عقیده‌ای به همان میزان بنیادستیزانه دربارهٔ این آموزه دارد که بعدها تولد از باکره نام یافت. در این‌جا نیز روح‌القدس هم مادر است هم باکره ــ همتا و همسر پدر آسمانی. «آیا افشای این راز رواست؟ پدر

https://t.me/ketabhayemontakhabe

همه چیز با باکره که فرودآمد یکی شد» ـــ [۲۴] یعنی با روح‌القدس که به جهان فرودآمد. اما چون این فرایند را باید نمادین فهمید، نه لفظی، روح‌القدس باکره باقی می‌ماند. نویسنده در ادامه شرح می‌دهد که همان طور که «آدم از دو باکره، یعنی از روح‌القدس و زمین بکر، پا به عرصهٔ هستی گذاشت، عیسی مسیح نیز از باکره‌ای (یعنی روح‌القدس) تولد یافت». [۲۵] اما نویسنده مسیحیان خشک‌مغزی را که به خطا تولد از باکره را به مریم مادر عیسی نسبت می‌دهند، چنان‌که گویی از کسی جز یوسف باردار شده، ریشخند می‌کند: «آنان نمی‌دانند چه می‌گویند. آیا تاکنون زنی از زن دیگر باردار شده است؟!» [۲۶] می‌گوید نه چنین است، بلکه تولد از باکره اشاره به آن اتحاد اسرارآمیز دو قدرت الهی دارد، پدر کل و روح‌القدس.

برخی گنوسیان علاوه بر خاموشی ابدی عرفانی و روح‌القدس، شخصیت سومی در خدای مادر می‌بینند: حکمت. اصطلاح مؤنث یونانی sophia (حکمت) ترجمه‌ای است از اصطلاح مؤنث عبری هُخما.[۱] مفسران قدیمی در باب معنی برخی عبارات *کتاب مقدس*، مثلاً این جمله از امثال سلیمان که «خدا جهان را با حکمت خلق کرد»، تأمل کرده‌اند. آیا حکمت می‌تواند همان نیروی مؤنثی باشد که آفرینش خدا در آن «بارور» شد؟ آموزگاری می‌گوید معنای دوگانهٔ واژهٔ بارداری ـــ جسمانی و عقلانی ـــ این احتمال را می‌رساند: «تصویر اندیشه [ennoia] مؤنث است؛ زیرا... [آن] نیروی باروری است». [۲۷] کتاب *مکاشفهٔ آدم*،[۲] که در نجع حمادی کشف شده است، از نیروی مؤنثی سخن می‌گوید که می‌خواست خود به خود باردار شود:

> ... از میان نُه الههٔ شعر و هنر، یکی از دیگران جدا شد. به کوه بلندی رسید و مدتی آن‌جا نشست، چراکه می‌خواست تنها بماند تا تبدیل به موجودی دوجنسیتی شود. به آرزویش رسید و به‌سبب آرزویش باردار شد... [۲۸]

والنتینوس شاعر از این مضمون برای بیان اسطوره‌ای معروف دربارهٔ حکمت استفاده می‌کند: می‌خواست به تنهایی و بی‌نیاز از جفت مذکر خود باردار شود. کامیاب گشت و «نیروی خلاق بزرگی شد که همه چیز از او

---

۱. هُخما (הוכמך) در زبانی عبری با حکمت در زبان عربی همریشه است.

2. *Apocalypse of Adam*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

نشئت می‌گیرد»، همان که اغلب حوا، «مادر تمام زندگان»، می‌نامندش. اما چون آرزویش وحدت هماهنگ اضداد را که در ذات مخلوقات است نقض کرد، آن‌چه پدید آورد سقط‌شده و ناقص بود. (۲۹) والنتینوس می‌گوید ترس و اندوهی که به هستی بشری لطمه می‌زند از همین جا پدید آمد. (۳۰) حکمت برای شکل دادن و هدایت آفرینشِ خود صانع، خدای آفرینندهٔ اسرائیل، را کارگزار خویش ساخت. (۳۱)

بنابراین در منابع گنوسی حکمت معانی ضمنی متعددی دارد: علاوه بر این‌که «نخستین آفرینندهٔ جهانی» (۳۲) است که تمام موجودات را پدید می‌آورَد، به انسان‌ها آگاهی می‌بخشد و خردمندشان می‌گرداند. از این رو پیروان والنتینوس و مَرقُس برای کسب بصیرت (گنوس) به درگاه مادر به‌عنوان «خاموشی ابدی اسرارآمیز»، «آن لطف که پیش از همهٔ موجودات بوده است» و «حکمت فناناپذیر» (۳۳) دعا می‌کنند. سایر گنوسیان نعماتی را که آدم و حوا در بهشت از آن بهره‌مند بودند به این مادر نسبت می‌دهند. حکمت نخست به آن‌ها خودآگاهی آموخت؛ دوم، آنان را در یافتن غذا راهنمایی کرد؛ سوم، آنان را در بارداری فرزند سوم و چهارمشان یاری کرد، که بر اساس این روایت، پسر سومشان شیث و دختر اولشان نوریه[1] بودند. حتی وقتی آفریننده از دست بشر خشمگین شد (۳۴)

> چون آنان وی را به‌مثابهٔ پدر و خدا نپرسیدند یا احترام ننهادند، سیلی بر سرشان فرستاد تا جملگی را نابود کند. اما حکمت با وی به مقابله برخاست... و نوح و خاندانش به‌واسطهٔ نوری که از او ساطع شد در کشتی رهانیده شدند و بدین طریق جهان دیگربار آکنده از انسان گشت. (۳۵)

متن نویافتهٔ دیگری از نجع حمادی با عنوان *فکرت سه‌گانه*[2] سه نیروی مؤنث اندیشه، هوش و دوراندیشی را تجلیل می‌کند. متن با سخن شخصی الهی آغاز می‌شود:

> [من] فکرت‌ام، اندیشه‌ای که در [نور ساکن است]... [آن‌که] پیش از همه [وجود دارد]... من در هر موجودی می‌جنبم... من آن وجود نادیدنی‌ام که در همه هست. (۳۶)

---

1. Norea

2. *Trimorphic Protennoia*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

او ادامه می‌دهد: «من ادراک و دانشم که به‌واسطهٔ اندیشه سخن می‌گویم. [من] صدای واقعی‌ام. در درون هرکسی فریاد می‌زنم و آنان می‌دانند بذری درونشان است». (۳۷) بخش دوم، که شخص الهی دیگری در آن سخن می‌گوید، با این کلمات آغاز می‌شود:

من صدایم... [منم که] در درون هر موجودی سخن می‌گویم... اکنون دیگربار به هیئت زنی آمده‌ام و با ایشان سخن گفته‌ام... خویشتن را در اندیشهٔ هیئت مردانگی‌ام آشکار ساخته‌ام. (۳۸)

آن‌گاه صدا شرح می‌دهد:

من دوجنسیتی‌ام. [من هم مادرم و هم] پدر؛ زیرا با خود [مقاربت می‌کنم]... [و با کسانی که دوستم دارند]... من زهدانم که همه را [شکل می‌دهد]... من م[یروت]ئا[1] هستم، شکوه مادر. (۳۹)

جالب‌تر از این شعری گنوسی است با عنوان «تندر، ذهن کامل»، که دربردارندهٔ مکاشفه‌ای از زبان نیرویی مؤنث است:

من اولین و آخرینم. من آن بزرگ‌داشته و آن خوارشده‌ام. من آن روسپی و آن مقدسم. من آن همسر و آن باکره‌ام. من [آن مادر] و آن دخترم... . من آنم که عروسی‌اش شکوهمند است و شویی نگرفته‌ام... . من علم و جهلم... . من بی‌شرمم؛ من شرمگینم. من قدرتم و هراسم... . من ابلهم و عاقلم... . من بی‌خدایم، و من آنم که خدایش بزرگ است. (۴۰)

این سبک استفاده از نمادگرایی چه کمکی به فهم ماهیت انسان می‌کند؟ متنی که قبلاً منبع الهی را یک «قدرت دوجنسی» توصیف کرده بود، می‌گوید «آن‌چه از این قدرت به وجود آمده ــ یعنی انسانیت و فردیت ــ در حقیقت دو تاست: موجودی مذکرـ مؤنث که مؤنث را در درون خود دارد». (۴۱) این مطلب اشاره به داستان «تولد» حوا از پهلوی آدم دارد (به طوری که آدم در حالی که یکی است «معلوم می‌شود که دوتاست»؛ موجودی دوجنسی که «مؤنث را در درون خود دارد»). اما این اشاره به

---

1. Me[iroth]ea

https://t.me/ketabhayemontakhabe

داستان خلقت در باب دوم سِفر پیدایش (روایتی که فرایند زیست‌شناختیِ تولد را وارونه می‌کند و نقش آفرینندهٔ زن را به مـرد نسـبت مـی‌دهـد) در منابع گنوسی غیرمعمول است. نویسـندگان گنوسـی اغلـب بـه نخسـتین روایت آفرینش در سِفر پیدایش (بـاب ۱، آیـهٔ ۲۶ـ۲۷) اشـاره مـی‌کننـد («آن‌گاه خدا گفت بگذار انسان [آدم] را به شـکل خـود بیـافرینیم، شـبیه خود... او آدم را به هیئت خدا خلق کرد؛ ایشـان را مـرد و زن آفریـد»). در دوران تلمودی، رَبی‌ها یک ترجمهٔ یونانی از این عبـارت را مـی‌شـناختند و این متن به اعتقاد رَبـی شـموئیل بـن ناخمـان،[1] کـه تحـت تـأثیر افسـانهٔ دوجنسیتی افلاطون بود، به این معنا بود که

> وقتی ذات مقدس... نخست بشر را آفرید، او را با دو چهره خلق کـرد، بـا دو اندام جنسی متفاوت، چهار دست و پا، پشت به پشـت. آن‌گـاه آدم را دو نیم کرد و دو پشت ساخت، هرکدام بر یک روی.[(۴۲)]

برخی گنوسیان این نظر را پذیرفتند و چنین آموزش دادنـد کـه سِـفر پیدایش (بـاب ۱، آیـهٔ ۲۶ـ۲۷) داسـتان آفـرینش را دوجنسـیتی روایـت می‌کند. مَرقُس (که دعایش به درگاه مادر را در بالا آوردیم) نه تنها از این روایت نتیجه می‌گیرد که خداونـد دوگانـه[2] اسـت («بگذاریـد *ما* انسـان را بیافرینیم»)، بلکه همچنین می‌گوید «انسانی که طبق صورت خـدا آفریـده شد (پدر و مادر) مؤنـث ـ مـذکر اسـت».[(۴۳)] تئودوتـوس گنوسـی معاصـر مَرقُس (حدود ۱۶۰ م) می‌گوید این سـخن کـه «او آدم را بـه هیئـت خـدا خلق کرد؛ ایشان را مرد و زن آفرید» به این معنی است که «عناصر مذکر و مؤنث با هم عالی‌ترین محصول مادر یعنی حکمت را پدید مـی‌آورنـد».[(۴۴)] منابع گنوسی که خدا را موجودی دوتایی می‌دانند و می‌گوینـد ماهیـت او شامل عناصر هم مذکر و هم مؤنث است، اغلب توصیف مشابهی از ماهیـت انسان دارند.

اما همهٔ منابعی که تاکنون ذکر شد ــ انجیل‌های سِرّی، مکاشـفه‌هـا و تعالیم عرفانی ــ در شمار منابعی هسـتند کـه از فهرسـت برگزیـدهٔ عهـد

---

۱. شموئیل بن ناخمان (שמואל בן נחמן) روحانی یهودی و مفسر تلمودیِ تورات بود که از ابتدای سدهٔ سوم تا ابتدای سدهٔ چهارم میلادی می‌زیست و شاگرد یوناتان بن ایلعازر بود.

2. Dyadic

https://t.me/ketabhayemontakhabe

جدید بیرون گذاشته شده‌اند. هریک از این متون سِرّی که گروه‌های گنوسی آن‌ها را مقدس می‌شمردند از مجموعهٔ کتاب‌های شرعی حذف شد و کسانی که خود را مسیحیان راست‌کیش می‌نامیدند انگ بدعت به آن‌ها زدند. وقتی روند طبقه‌بندی نوشته‌های گوناگون پایان یافت ــ احتمالاً در سال ۲۰۰ م ــ عملاً تمام تصاویر زنانهٔ خدا از سنت مسیحیان راست‌کیش محو شده بود.

علت این رد و انکار کامل چیست؟ گنوسیان خود این پرسش را از مخالفان راست‌کیششان کردند و در باب آن به تأمل پرداختند. برخی نتیجه گرفتند خدای اسرائیل خود این مجادلات را آغاز کرده و پیروانش به نام او این کار را ادامه داده‌اند. زیرا به گفتهٔ آنان این آفریننده قدرتی اشتقاقی و صرفاً ابزاری بود که مادر برای ادارهٔ جهان آفرید؛ ولی خودبارداری او بسی عظیم‌تر بود. آنان می‌گویند خدای پدر فکر می‌کرد به تنهایی همه چیز را خلق کرده است، اما در حقیقت او جهان را خلق کرد چون مادرش حکمت «نیرو در وی دمید» و بذر عقاید خویش را در او کاشت. اما خدای اسرائیل ابله بود و ناهشیارانه عمل کرد و نمی‌دانست عقایدش از مادرش به وی رسیده است؛ «حتی مادرش را نمی‌شناخت».(۴۵) پیروان والنتینوس اشاره می‌کردند که خدای مادر خودش خدای اسرائیل را تشویق کرده بود فکر کند مستقل عمل می‌کند. اما می‌گفتند چون او ابله و از وجود مادرش بی‌خبر بود، گفت «منم خدا؛ و خدایی جز من نیست».(۴۶) طبق روایتی دیگر، وقتی خدای آفریننده موجودات پستی آفرید، مادرش اندوهگین شد، او را تنها گذاشت و به مناطق بالاتر آسمان‌ها عروج کرد. پس از رفتن او صانع گمان کرد تنها موجودِ هستی است و اعلام کرد: «من خدایی حسودم و جز من خدایی نیست».(۴۷) منابع دیگر هم این انگیزهٔ شوم حسادت را به وی نسبت می‌دهند. *آپوکریفای (اسرارنامهٔ) یوحنا* می‌گوید:

> ... او گفت... «من خدایی حسودم و جز من خدایی نیست». ولی با اعلام این مطلب به فرشتگان نشان داد... که خدای دیگری هم وجود دارد؛ زیرا اگر خدایی دیگر نبود، او به چه کسی حسادت می‌ورزید؟... آن‌گاه مادر کم‌کم دلتنگ شد.(۴۸)

https://t.me/ketabhayemontakhabe

عده‌ای می‌گویند مادرش نتوانست چنین جسارتی را تحمل کند:

روح [آفریننده] خودکامه شده بود، از این‌که بالاتر از زیردستانش بود به خود بالید و فریاد زد: «من پدرم، و خدایم، و بالاتر از من کسی نیست». اما مادرش که این حرف را از او شنید فریاد زد: «دروغ نگو یالدابُت...»[(۴۹)]

در این متون گنوسی اغلب خدای آفریننده به‌سبب نخوتش تقریباً همیشه توسط نیروی مؤنث برتری شماتت می‌شود. بر طبق کتاب *طبع الهی آرخون‌ها* که در نجع حمادی کشف شد، هم مادر و هم دخترش اعتراض کردند چون

او خودکامه شد و گفت: «منم خدا؛ و خدایی جز من نیست»... و صدایی از فراز قلمرو قدرت مطلق به گوش رسید که گفت: «شموئیل [به معنی«خدای نابینایان»] تو بر خطایی». او گفت: «اگر موجود دیگری پیش از من هست، خود را به من بنماید!» و بی‌درنگ سوفیا (حکمت) انگشت خویش پیش آورد و به ماده نور بخشید و آن را تا قلمرو آشوب (خائوس) دنبال کرد... او باز به فرزندان خویش گفت: «منم خدای همه». و زندگی، دختر حکمت، فریاد برآورد و او را گفت «بر خطایی، ساکلاس!»[۱] [(۵۰)]

یوستین،[۲] آموزگار گنوسی، می‌گوید «وقتی خدا دریافت که خدای عالم نیست»، هول و هراس و تشویش بر او عارض شد و بعد این هراس جایش را به بهت و ناباوری داد. دست آخر آن‌چه را حکمت به او آموخته بود پذیرفت. آموزگار نتیجه می‌گیرد «این است معنی این قول: ترس از پروردگار آغازِ حکمت است».[(۵۱)]

اما تمام این توضیحات اسطوره‌ای است. آیا می‌توان دلیلی واقعی یا تاریخی یافت که توضیح دهد چرا این آثار گنوسی سرکوب شدند؟ این

---

۱. ساکلاس (Saklas): واژه‌ای سُریانی به معنی «نادان».

۲. یوستین (Justin) آموزگار، یکی از آموزگاران گنوسی است که نباید با یوستین شهید اشتباه گرفته شود که در دفاع از مسیحیان کاتولیک و برضد گنوسیان می‌نوشته است. یوستین آموزگار می‌گوید وجود سه جوهر اصلی دارد: خیر جل و علا، جوهری مذکر به نام الوخیم (خدای یهودیان در عهد قدیم و تورات عبری) و یک مادر زمینی به نام عدن یا اسرائیل که عشق بین او و الوخیم دنیا را به وجود آورده است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

خود پرسش بس بزرگ‌تری را پیش می‌آوَرَد: چرا و چگونه در آغاز قرن سوم برخی عقاید بدعت‌آمیز و برخی دیگر راست‌کیشانه قلمداد شدند؟ در صورتی سرنخی برای پاسخ خواهیم یافت که بپرسیم آیا مسیحیان گنوسی هیچ نتیجهٔ عملی و اجتماعی‌ای از تصویری که از خدا ــ و انسانیت ــ ساخته بودند و عنصر مؤنث در آن بود می‌گرفتند؟ پاسخ این پرسش قطعاً مثبت است.

اسقف ایرنایوس با نگرانی می‌گوید زنان علی‌الخصوص جذب گروه‌های بدعت‌گذار می‌شوند. اذعان می‌کند «حتی در ناحیهٔ درهٔ رون[1] خودمان» مَرقُس، آموزگار گنوسی، «بسیاری زنان ابله» از جماعت پیروان خود ایرنایوس، از جمله همسر یکی از شَمّاسان وی، را جذب کرده است.(۵۲) ایرنایوس می‌گوید نمی‌داند راز جذابیت گروه مَرقُس چیست و تنها یک توضیح ارائه می‌کند: مَرقُس اغواگری زیرک و شیطان‌صفت است، جادوگری که معجون شهوت‌انگیز خاصی برای «فریفتن، قربانی کردن و به فساد کشاندن» طعمهٔ خود ساخته است. کسی نمی‌داند آیا اتهاماتش مبنای واقعی دارد یا نه. اما ایرنایوس در توصیف ترفندهای اغواگری مَرقُس نشان می‌دهد که سخنش استعاری است؛ زیرا می‌گوید مَرقُس «چنان اغواگرانه ایشان را مخاطب می‌سازد» که به درگاه فیض، «او که پیش از همه چیز موجود است»،(۵۳) و به حکمت و خاموشی ــ عنصر مؤنث در وجود الهی ــ دعا می‌کند. دیگر این‌که ایرنایوس می‌گوید مَرقُس زنان را «با تشویق به پیشگویی» اغفال می‌کرد(۵۴) ــ کاری که در کلیسای راست‌کیش اکیداً نهی شده بود. وقتی مَرقُس زنی را به دین خود مشرّف می‌کرد، دعای تشرف را با این کلمات پایان می‌داد: «بنگر که فیض به سویت آمده. دهان بگشای و پیشگویی کن».(۵۵) اسقف خشمگینانه ادامه می‌دهد که آن‌گاه «قربانی فریب‌خوردهٔ مَرقُس... وقیحانه مهملاتی بر زبان می‌آورَد» و «از آن پس خود را پیشگو می‌داند!» از نظر ایرنایوس بدتر از همه این بود که مَرقُس از زنان دعوت می‌کرد در مراسم عشای ربانی در کنار او نقش کشیش را ایفا کنند: «جام شراب را به زنان می‌دهد»(۵۶) تا به درگاه خداوند دعا کنند و کلمات تقدیس را بر زبان آورند.

---

۱. درهٔ رون (Rhône) در جنوب فرانسهٔ امروزی که رود رون در آن جاری است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ترتولیان هم به نحو مشابهی از این کارهای مسیحیان گنوسی ابراز انزجار می‌کند:

این زنان مرتد چقدر گستاخ‌اند! شرم و حیا ندارند. چنان گستاخ‌اند که تعلیم می‌دهند، در بحث شرکت می‌کنند، جن‌گیری می‌کنند، شفا می‌دهند و ای‌بسا غسل تعمید هم بدهند! (۵۷)

ترتولیان دیگربار به «آن افعی» ـ آموزگار زنی که هدایت جماعتی دینی را در افریقای شمالی عهده‌دار است ـ می‌تازد. (۵۸) خود آن‌چه را «احکام انضباط کلیسایی راجع به زنان» می‌خواند تأیید می‌کند، که به موجب آن

زنان حق صحبت، تدریس و غسل تعمید در کلیسا ندارند؛ حق تقدیم نان و شراب [عشای ربانی] ندارند؛ مجاز نیستند سهمی از وظایف مردانه بخواهند ـ چه رسد به آن‌که خواهان منصب کشیشی باشند. (۵۹)

یکی از اهداف اصلی حملهٔ ترتولیان، یعنی مَرقیون بدعت‌گذار، زنان را همپایهٔ مردان به منصب اسقفی و کشیشی می‌گماشت و با این کار راست‌کیشان معاصر خود را به‌راستی بهت‌زده کرده بود. مارسلینا،[۱] آموزگار گنوسی، به روم سفر کرد تا نمایندهٔ گروه کارپوکراتیان[۲] (۶۰) باشد که مدعی بودند از مریم، سالومه[۳] و مَرثا[۴] تعالیم سِرّی دریافت کرده‌اند. گروه

---

۱. مارسلینا (Marcellina): از معدود چهره‌های مؤنث تاریخ گنوسی در سدهٔ دوم در روم که در اسکندریه آموزش دیده و از مبلغان اخلاق گنوسی اباحی‌گری بوده است. آن‌ها همسرانشان را به اشتراک می‌گذاشتند و تصاویر فلاسفهٔ یونان را در کنار مسیح تقدیس می‌کردند. پیروان وی نشانی پشت گوش راست خود می‌گذاشتند.

۲. کارپوکراتیان (Carpocratians) شاید یکی از ناشناخته‌ترین فِرَق گنوسی باشند که چیزی از آن‌ها می‌دانیم. این گروه علی‌الظاهر رفتار اباحی‌گرانه داشته‌اند و انجیل مخفی مَرقُس نزد آن‌ها بوده است.

۳. سالومه (Salome) دختر زنی به نام هیرودیاس است که یحیی تعمیددهنده ازدواج او با هیرود را نامبارک و نامشروع خواند. انجیل مَرقُس می‌گوید هیرودیاس سالومه را در روز تولدش در برابر پدر رقصاند و از او خواست به‌عنوان پاداش هنرش سر یحیی را طلب کند.

۴. مَرثا (Martha): زنی که به روایت انجیل‌های لوقا و یوحنا همراه خواهرش میریام در بیت عنیای اورشلیم زندگی می‌کرد و شاهد بود مسیح برادرش ایلعازر را پس از مردن زنده کرد و از گور برخیزاند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

بنیادستیز پیشگوی موسوم به مونتانیستان[۱] دو زن به نام‌های پریسکا[۲] و ماکسیمیلا[۳] را پایه‌گذار نهضت خود می‌دانستند و ارج می‌نهادند.

پس شواهد ما به روشنی نشان می‌دهد نظریهٔ دینی و عمل اجتماعی ارتباط متقابل داشته‌اند.[(۶۱)] در میان گروه‌های گنوسی از قبیل والنتینیان، زنان را همپایهٔ مردان می‌دانستند؛ برخی‌شان به‌عنوان پیشگو تقدیس می‌شدند؛ برخی دیگر آموزگار، مبلّغ دوره‌گرد، شفادهنده، کشیش و ای‌بسا حتی اسقف بودند. اما این نظر کلی جهان‌شمول نبود. دست‌کم سه محفل بدعت‌گذار مَرقیونی، مونتانی و کارپوکراتی را می‌شناسیم که تصویری مردانه از خدا داشتند و زنان را در مناصب رهبری خود جای می‌دادند. اما از سال ۲۰۰ م هیچ مدرکی دال بر این‌که زنان در کلیساهای راست‌کیش پیشگو، کشیش یا اسقف بوده باشند در دست نداریم.

جنبش مسیحی در آغازین سال‌هایش نرمش قابل ملاحظه‌ای در قبال زنان نشان داد که پدیده‌ای فوق‌العاده است. عیسی خود آزادانه با زنان سخن می‌گفت و سنت زن‌پرهیزی یهود را شکست و زنان را در زمرهٔ یاران خود درآورد. حتی انجیل لوقا در عهد جدید پاسخ عیسی به میزبانش مَرثا را می‌آورَد، آن‌گاه که مَرثا به عیسی شِکوه می‌کند که به تنهایی کارهای خانه را انجام می‌دهد در حالی که خواهرش مریم می‌نشیند و به سخنان مسیح گوش می‌دهد: «برایت مهم نیست که خواهرم کارها را بر سر من ریخته است؟ به او بگو مرا کمک کند». اما عیسی به‌جای حمایت از مَرثا، وی را به‌خاطر تن دادن به این‌همه نگرانی نکوهش می‌کند و می‌گوید: «چیزی لازم است: مریم نصیب خوب را برگزیده که از او گرفته نخواهد شد».[(۶۲)] ده بیست سال بعد از مرگ عیسی، برخی زنان در گروه‌های مسیحی محلی مناصب رهبری برعهده داشتند؛ زنان به‌عنوان پیشگو، آموزگار و مبلّغ دوره‌گرد کار می‌کردند. پروفسور وِین میکس[۴] می‌گوید در تشرف به مسیحیت شخصی که ادارهٔ جلسه را به عهده داشت طبق آداب

---

۱. مونتانیسم (Montanism) جریانی در سدهٔ دوم مسیحیت متعلق به سرزمین فروگیا (Phrygia) در آسیای صغیر بود که قبل از همه‌گیر شدن مسیحیت تا گُل (فرانسه) هم رسید و گرچه بعدها بدعت‌آمیز اعلام شد، ولی شباهت بسیاری به مسیحیت نخستین داشت.

2. Prisca   3. Maximilla

4. Wayne Meeks

https://t.me/ketabhayemontakhabe

اعلام می‌کرد «در مسیح... نه مرد هست و نه زن».[(۶۳)] پولس همین قول را نقل می‌کند و از کار زنانی که آن‌ها را شَمّاس یا همکار می‌خواند حمایت می‌کند. او حتی به یکی از زنان که ظاهراً رسولی برجسته و مافوق وی در نهضت است درود می‌فرستد.[(۶۴)]

اما پولس دربارهٔ پیامدهای عملی تساوی انسان‌ها اظهار تردید می‌کند. او در بحث از فعالیت عمومی زنان در کلیسا، از اعتقادش به خدایی یگانه و مذکر ــ طبق سنت یهودی ــ سخن می‌گوید و این به نفع سلسله مراتب مقدر الهی حاکم بر انقیاد اجتماعی است: وی با ذکر سِفر پیدایش (باب ۲ تا ۳) می‌گوید همان طور که خدا بر مسیح اقتدار دارد مرد هم بر زن سلطه دارد:

> ... مرد... تصویر و جلال خداست؛ اما زن جلال مرد است. (زیرا مرد از زن به وجود نیامد، بلکه زن از مرد به وجود آمد. مرد برای زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد آفریده شد.)[(۶۵)]

گرچه پولس تصدیق کرد زنان «در ایمان مسیحی» با مردان برابرند و دایرهٔ فعالیت آنان را، در مقایسه با جماعات دینی سنتی یهودی، وسیع‌تر کرد، اما نتوانست بپذیرد از تساوی اجتماعی و سیاسی‌شان حمایت کند. این تردید زمینه‌ساز آیات ۳۴ و ۳۵ باب ۱۴ رسالهٔ اول به قُرِنتیان شد که فرقی نمی‌کند پولس خود نویسندهٔ آن‌ها بوده یا شخص دیگری آن‌ها را اضافه کرده است: «... زنان باید در کلیسا خاموشی گزینند؛ چراکه حق صحبت ندارند، بلکه باید مطیع باشند... صحبت در کلیسا برای زنان شرم‌آور است».

این نگرش‌های متناقض به زنان نشانهٔ دوران گذار اجتماعی و همچنین تأثیرات متنوع فرهنگی بر کلیساهای پراکنده در سراسر جهانِ آن روزگار است.[(۶۶)] در یونان و آسیای میانه زنان پا به پای مردان در مراسم مذهبی، به‌ویژه آیین‌های مادر اعظم و الههٔ مصری ایزیس،[1] شرکت می‌کردند.[(۶۷)] گرچه نقش‌های اصلی مختص مردان بود، زنان در خدمت‌رسانی و سایر

---

۱. ایزیس مادرشاه الهه‌گون مصری است که پرستش او با نام‌های مختلف تا اقصی نقاط دنیای رومی ـ یونانی تداوم یافت و هنوز در میان اقوام بدوی و جنبش‌های کفر نو پرستندگانی دارد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

وظایف شرکت می‌کردند. برخی زنان به آموزش، هنر و مشاغلی چون طبابت می‌پرداختند. زنان مصر در قرن اول میلادی آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و حقوقی نسبتاً پیشرفته‌ای داشتند. نظام آموزش روم در حدود سال ۲۰۰ پ‌م تغییراتی کرده بود تا دروس یکسانی به برخی دختران و پسران طبقهٔ اشراف ارائه کنند. دویست سال بعد در صدر مسیحیت، ازدواج‌های باستانی و پدرسالارانهٔ رومی جای خود را به شکل حقوقی جدیدی داد که در آن زن و مرد پیوند داوطلبانه و متقابلی با هم می‌بستند. پژوهشگر فرانسوی، ژروم کارکوپینو،[1] در بحثی با عنوان «فمینیسم و ناامیدی» می‌گوید در قرن دوم میلادی زنان طبقات بالای اجتماع اغلب اصرار داشتند که «مطابق میلشان زندگی کنند».[(۶۸)] مردان هجونویس از پرخاش‌جویی زنان در مباحث ادبی، ریاضی و فلسفی شکایت می‌کردند و اشتیاق آنان برای شعر سرودن و نمایش‌نامه و موسیقی نوشتن را به سخره می‌گرفتند.[(۶۹)] در دوران امپراتوری، «زنان همه جا در تجارت، زندگی اجتماعی، نمایش‌ها، رخدادهای ورزشی، کنسرت‌ها، جشن‌ها و مسافرت‌ها ــ با یا بدون شوهرانشان ــ شرکت داشتند. آنان در انواع ورزش‌ها شرکت می‌کردند؛ حتی سلاح حمل می‌کردند و به جنگ می‌رفتند...»[(۷۰)] و در زندگی حرفه‌ای به پیشرفت‌های عمده‌ای دست یافته بودند. البته زنان جوامع یهودی این‌گونه نبودند؛ آن‌ها از مشارکت فعال در عبادت عمومی، آموزش و زندگی سیاسی و اجتماعی خارج از خانواده محروم بودند.[(۷۱)]

ولی به‌رغم همهٔ این‌ها و فعالیت عمومی پیشین زنان مسیحی، بیشتر کلیساهای مسیحی در قرن دوم به همراه اکثریت طبقهٔ متوسط با جنبش برابری مخالفت کردند و مهم‌ترین حامیان این امر هم محافل ثروتمندان یا هنرمندان قلندرمآب[2] بودند. تا سال ۲۰۰ م بیشتر جوامع مسیحی رسالهٔ تیموتائوس[3] پولس را، که بر دیدگاه ضد زن پولس (با مبالغه) تأکید

---

1. Jerome Carcopino 2. bohemian circles

۳. تیموتائوس یکی از سه رسالهٔ منسوب به پولس در عهد جدید است که برای فرستادهٔ خود در افسس نوشته است و وظایف و جریان تشکیل کلیسا را توضیح می‌دهد. این نامه مثل بیشتر مکاتیب آن روزگار مشخص نمی‌کند با چگونه کفری در حال مبارزه است و چه ایمان راسخی را می‌خواهد رشد بدهد؛ فقط به کلی‌گویی‌هایی که دوست می‌داند و دشمن نمی‌فهمد بسنده می‌کند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌کند، جزو کتاب‌های اصیل عهد جدید قلمداد می‌کردند: «زن باید در خاموشی و کمال اطاعت آموزه‌ها را یاد بگیرد. اجازه نمی‌دهم هیچ زنی تدریس کند یا بر مردان سلطه داشته باشد؛ زنان باید خاموش باشند».[(۷۲)] مسیحیان راست‌کیش همچنین رساله‌های پولس به کولُسیان[۱] و اِفِسُسیان[۲] را به‌عنوان رسائل معتبر پولس پذیرفتند که دستور می‌دهند زن «در همه حال مطیع همسرش باشد».[(۷۳)]

کلمنت، اسقف روم، در نامه‌اش به کلیسای سرکش قُرِنت می‌نویسد زنان «باید مطیع بمانند» برای شوهران خود.[(۷۴)] در دوره‌های پیشین مردان و زنان مسیحی برای پرستش و عبادت کنار هم می‌نشستند، ولی در اواسط قرن دوم ــ درست در بحبوبهٔ مبارزه با مسیحیان گنوسی ــ جوامع مسیحی راست‌کیش کم‌کم رسوم کنیسه[۳] را پذیرفتند و زنان را از مردان جدا ساختند.[(۷۵)] در پایان قرن دوم، شرکت زنان در مراسم عبادی صراحتاً ممنوع بود؛ گروه‌هایی که زنان رهبر آن بودند، انگ بدعت‌گذار می‌خوردند.

علت این تغییرات چه بود؟ یوهانس لایپولت[۴] پژوهشگر می‌گوید شاید نفوذ گستردهٔ یهودیان یونانی‌مآب در این جنبش کلیسا را به سوی سنن یهودی رانده باشد؛ اما اذعان می‌کند که «این تنها کوششی است برای توضیح وضعیت: *واقعیت خود تنها امر قطعی است*».[(۷۶)] پروفسور مورتون اسمیت[۵] می‌گوید شاید ارتقای مسیحیت در سطح اجتماعی از طبقهٔ پایین به طبقهٔ متوسط دلیل این تغییرات باشد. او می‌گوید در طبقهٔ پایین، که نیروی کار مورد نیاز بود، زنان اجازه داشتند هر خدمتی می‌توانند انجام دهند (چنان‌که امروزه در خاور نزدیک فقط زنان طبقهٔ متوسط حجاب دارند).

---

۱. دوازدهمین کتاب عهد جدید که از قول پولس برای مردم فروگیا (Phrygia) نوشته شده است؛ ولی همیشه کمتر از سایر نامه‌های منسوب به پولس محل تردید بوده است.

۲. دهمین کتاب عهد جدید که از سال ۷۲ به این طرف روشن شده است واقعاً مکتوب پولس رسول نیست. این نامه هم مانند تمام نامه‌های پولس محتوی دستور به ایمان، تقوا و عمل صالح است.

۳. کنیسه (הכנסת) عبادت‌گاه یهودیان است، چنان‌که مسجد برای اهل اسلام و کلیسا برای نصاری.

4. Johannes Leipoldt

5. Morton Smith

https://t.me/ketabhayemontakhabe

متون راست‌کیش و گنوسی هر دو می‌گویند این مسئله به‌شدت مناقشه‌انگیز شد. مخالفان در هر دو سو به نوشتار جدلی متوسل می‌شدند که ظاهراً از زمان رسولان رایج شده بود و ادعا می‌کردند آن‌چه می‌گویند نظر واقعی رسولان دربارهٔ موضوع است. همان طور که قبلاً گفتیم، طبق *انجیل فیلیپ* حواریون مرد و مریم مَجدَلیه، که در این‌جا نزدیک‌ترین یار عیسی و نماد حکمت الهی توصیف شده، با هم رقابت داشتند:

... همنشین [منجی] مریم مَجدَلیه است. [اما مسیح] او را بیش از [همهٔ] حواریون [دوست می‌داشت] و [اغلب] عادت داشت [دهان] او را ببوسد. بقیهٔ [حواریون از این کار می‌رنجیدند...]. آنان به او گفتند: «چرا او را بیش از همهٔ ما دوست داری؟» منجی جواب داد و به آنان گفت: «چرا شما را مانند او دوست نداشته باشم؟»[۷۷]

گفت‌وگوی منجی نه تنها مریم مَجدَلیه را یکی از سه حواری منتخب برای دریافت تعلیم خاص می‌داند، بلکه او را بیش از دو حواری دیگر، یعنی توما و متی، می‌ستاید: «... همچون زنی سخن می‌گفت که همه چیز را می‌داند».[۷۸]

متون سِرّیِ دیگر با استفاده از شخصیت مریم مَجدَلیه نشان می‌دهند فعالیت زنان رهبران جامعهٔ راست‌کیش را ـــ که پطرس را سخنگوی خود می‌دانستند ـــ به چالش می‌کشید. *انجیل مریم* چنین روایت می‌کند که حواریون ناامید و هراسان پس از تصلیب عیسی از مریم خواستند به آن‌ها بگوید مسیح در نهان به او چه گفته بود تا قوت قلب بگیرند. مریم می‌پذیرد و به آن‌ها تعلیم می‌دهد، تا این‌که پطرس خشمگینانه می‌پرسد: «آیا او به‌راستی در خلوت با زنی سخن گفته (و) با ما آشکارا سخن نگفته است؟ آیا باید این‌جا و آن‌جا همگی سخنان مریم گوش دهیم؟ آیا عیسی مریم را به ما ترجیح داده است؟» مریم که از خشم پطرس رنجیده است پاسخ می‌دهد: «پطرس، برادر من، چه می‌اندیشی؟ آیا می‌پنداری این‌ها را در دل از خود بافته‌ام، یا بر منجی دروغ می‌بندم؟» لاوی در این لحظه در مجادله وساطت می‌کند و می‌گوید: «پطرس، تو همواره تندخو بوده‌ای! حال نیز می‌بینم چون دشمنان با این زن می‌ستیزی. اگر منجی او را لایق دانسته، پس تو به‌راستی کیستی که ردش کنی؟ بی‌گمان سَرورمان او را

https://t.me/ketabhayemontakhabe

نیک می‌شناخت و از همین رو بیش از ما دوستش می‌داشت». [۷۹] آن‌گاه دیگران موافقت می‌کنند تعالیم مریم را بپذیرند، و از سخنانش قوت قلب می‌گیرند و برای موعظه بیرون می‌روند. مجادلهٔ دیگری بین پطرس و مریم در *پیستیس سوفیا*[۱] («حکمت ایمان») درمی‌گیرد. پطرس از این شاکی است که مریم در گفت و شنود با عیسی تفوق یافته و جای اولویتِ برحق او و برادران حواری‌اش را گرفته است. پطرس از عیسی می‌خواهد که مریم را ساکت کند، اما بی‌درنگ ملامت می‌شود. اما بعدها مریم پیش عیسی اعتراف می‌کند که به ندرت جرئت گفت‌وگوی آزادانه با او را دارد، زیرا «پطرس مرا به شک می‌اندازد. از او می‌ترسم، چراکه از زنان بیزار است». [۸۰] عیسی پاسخ می‌دهد: هرکه روح‌القدس الهام بخشدش، چه مرد چه زن، اجازه دارد از جانب خداوند سخن گوید.

مسیحیان راست‌کیش با نامه‌ها و گفت‌وگوهای منتسب به حواریون که خلاف این رأی را اعلام می‌کنند مقابله به مثل کردند. مشهورترین نمونه‌های آن‌ها البته همان نامه‌های منسوب به پولس است که پیشتر گفتیم. در رساله‌های اول و دوم تیموتائوس، کولُسیان و اِفِسُسیان، «پولس» تأکید می‌کند که زنان تابع مردان باشند. نامهٔ تیتوس منسوب به پولس[۲] گزینش اسقفان را به نحوی توضیح می‌دهد که زنان را تماماً نادیده می‌گیرد. اسقف برای جماعت دینداران به معنای حقیقی و مَجازی کلمه حکم پدر را دارد. او باید مردی باشد که زن و فرزندانش «از هر جهت مطیع [او] باشند»؛ این امر توانایی‌اش را برای برقرار کردن نظم در «کلیسای خدا» و تبعیت کامل اعضای کلیسا اثبات می‌کند. [۸۱] قبل از پایان قرن دوم، *نظم کلیسای رسولان* در جوامع راست‌کیش ظاهر شد. در این‌جا رسولان در باب مسائل جنجالی بحث می‌کنند. یوحنا در حضور مریم و مَرتا می‌گوید:

> وقتی عیسی نان و جام شراب را تبرک کرد و بر آن‌ها این کلمات را خواند که «این تن و خون من است»، آن را به زنانی که همراه ما هستند

---

1. *Pistis Sophia*

۲. نامهٔ تیتوس (Titus)، که یکی از سه نامهٔ منسوب به پولس در عهد جدید است، وظایف بزرگان و مشایخ کلیسا را توضیح می‌دهد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

تقدیم نکرد. مَرتا گفت: «او آن را به مریم مَجدَلیه تعارف نکرد، زیرا خنده‌اش را دید». مریم گفت: «دیگر نمی‌خندم. او پیشتر در حالی که تعلیم می‌داد به ما گفت: ضعف شما با قوت جبران می‌شود».[(۸۲)]

اما مریم در استدلالش شکست خورد و حواریون مرد از همین رو معتقدند که به هیچ زنی نباید اجازه داد کشیش شود.

به این ترتیب می‌بینیم دو الگوی بسیار متفاوت از رویکرد جنسی در محافل راست‌کیش و گنوسی به وجود می‌آید. در ساده‌ترین شکل، بسیاری از مسیحیان گنوسی توصیف خود از خدا را به هر دو شکل مذکر و مؤنث با توصیفی تکمیلی از ماهیت انسان ربط می‌دهند. آنان اغلب به داستان خلقت در باب اول سِفر پیدایش اشاره می‌کنند که حاکی از خلقت برابر یا دوجنسیتی انسان است. مسیحیان گنوسی اغلب اصل برابری مردان و زنان را به درون ساختارهای سیاسی و اجتماعی جوامع خود می‌بَرند. الگوی راست‌کیشان تفاوت چشمگیری دارد: خدا را فقط در چارچوب اصطلاحات مردانه توصیف می‌کند و نوعاً به باب دوم سِفر پیدایش اشاره می‌کند تا بگوید چگونه حوا از آدم و برای کمال او آفریده شد. این دیدگاه نیز مانند دیدگاه گنوسیان کاربرد اجتماعی می‌یابد: در اواخر قرن دوم، جامعهٔ راست‌کیش برتری مردان بر زنان را به‌مثابهٔ حکم الهی، نه تنها در زندگی اجتماعی و خانوادگی، بلکه در کلیساهای مسیحی پذیرفت.

اما استثناهایی هم در این الگوها یافت می‌شوند. گنوسیان در پذیرش زنان متفق‌القول نبودند و راست‌کیشان هم در تحقیر آن‌ها همداستان نبودند. برخی متون گنوسی به روشنی با لحنی تحقیرآمیز از زنان صحبت می‌کنند. *کتاب تومای رقیب* این‌گونه به مردان هشدار می‌دهد: «وای بر شما مردان که زنان و نزدیکیِ کثیف با آنان را دوست می‌دارید!»[(۸۳)] *تفسیر سام*،[۱] که از متون کشف‌شده در نجع حمادی است، وحشت طبیعت را توصیف می‌کند که «فرْج سیاه خود را برگرداند و نیروی آتش را که از آغاز

۱. *تفسیر سام* (*The Paraphrase of Shem*). سام بزرگ‌ترین پسر نوح به روایت تورات است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

در آن بود از میان آثار ظلمت بیرون افکند». [۸۴] طبق *گفت‌وگوی منجی*، عیسی به حواریون خویش هشدار می‌دهد «در جایی که هیچ زنی نیست دعا کنید» و «اعمال زنانگی را معدوم کنید...» [۸۵]

مع‌ذالک در همهٔ این موارد زن هدف نیست، بلکه نیروی جنسی هدف است. مثلاً در *گفت‌وگوی منجی*، مریم مَجدَلیه، که به‌عنوان «زنی که همه چیز را می‌دانست» تحسین می‌شود، یکی از سه حواری است که فرامین عیسی را دریافت می‌کنند: او همراه با یهودا و متی «اعمال زنانگی» را رد می‌کند ــ ظاهراً منظور مقاربت و تولید مثل است. [۸۶] این منابع نشان می‌دهند برخی افراط‌گرایان در نهضت گنوسی با برخی فمینیست‌های تندرو معاصر همداستان‌اند که می‌گویند تنها کسانی که از فعالیت جنسی دوری کنند می‌توانند به تساوی انسان و عظمت روحانی نایل شوند.

برخی منابع گنوسی دیگر می‌گویند مقام مرد برتر از زن است. این نباید برای ما تعجب‌آور باشد؛ چون زبان از تجربهٔ اجتماعی نشئت می‌گیرد و هریک از این نویسندگان، اعم از مرد، زن، رومی، یونانی، مصری یا یهودی، این درس مقدماتی را از تجربهٔ اجتماعی خود آموخته است. برخی گنوسیان که استدلال می‌کنند چون مرد در هستی عادی بر *زن* برتری دارد، پس *خدا* هم برتر از *انسان* است، واژه‌ها را مَجازی به کار می‌برند. قولی معماگونه در *انجیل توما* به عیسی منسوب است که می‌گوید مریم باید مرد شود تا «روح زنده‌ای گردد همانند شما مردان؛ زیرا هر زنی که خود را مرد سازد به ملکوت آسمان وارد می‌شود». [۸۷] این قول را می‌توان نمادین تعبیر کرد: آن‌چه صرفاً انسانی (بنابراین *زنانه*) است باید خدایی («روح زنده»، *مردانه*) شود. بنابراین طبق عبارات دیگر *انجیل توما* سالومه و مریم وقتی از طبیعت انسانی‌شان فراتر می‌روند و «مرد می‌گردند» جزو حواریون عیسی می‌شوند. [۸۸] در *انجیل مریم*، مریم خود به حواریون دیگر می‌گوید «به تمجید عیسی بپردازید؛ زیرا او ما را آماده کرده و مرد ساخته است». [۸۹]

برعکس، استثنایی چشمگیر در میان الگوهای راست‌کیش در نوشته‌های یکی از پدران محترم کلیسا، یعنی کلمنت اسکندرانی، وجود دارد. کلمنت که حدود سال ۱۸۰ م در مصر می‌نوشت، خود را راست‌کیش معرفی می‌کند، هرچند اعضای فرقه‌های گنوسی و نوشته‌هایشان را به

https://t.me/ketabhayemontakhabe

خوبی می‌شناسد: حتی برخی می‌گویند او خود یک نوآموز گنوسی بود. ولی آثارش نشان می‌دهند هر سه عنصرِ آن‌چه را ما الگوی گنوسی نامیده‌ایم می‌توان در تعالیم کاملاً راست‌کیش گنجاند. ابتدا کلمنت خدا را مؤنث و مذکر توصیف می‌کند:

برای کودک کلمه همه چیز است، هم پدر، هم مادر، هم آموزگار و هم پرستار... غذایش شیر پدر است... و کلمه به تنهایی شیر عشق را برای ما کودکان تأمین می‌کند و فقط کسانی که از این سینه شیر می‌مکند واقعاً سعادتمندند. به همین دلیل طلبیدن را مکیدن می‌نامند. برای کودکانی که کلمه را می‌جویند، سینه‌های پُرمهر پدر شیر فراهم می‌کنند.[۹۰]

دوم این‌که در توصیف ذات انسان او تأکید می‌کند که

مردان و زنان به یکسان از کمال برخوردارند و آموزش و انضباط یکسانی دریافت می‌کنند؛ زیرا نام «انسانیت» در مردان و زنان مشترک است؛ و برای ما «در مسیح زن و مردی وجود ندارد».[۹۱]

کلمنت همچنان‌که بر شرکت زنان دوشادوش مردان در جامعه پافشاری می‌کند، فهرستی از زنان موفقی ارائه می‌دهد که آنان را می‌ستاید و این در سنت راست‌کیش منحصر به فرد است: از نمونه‌های قدیمی چون جودیت،[۱] آدمکشی که دشمن اسرائیل را نابود کرد، تا ملکه اِستِر[۲] که قوم خود را از قتل عام نجات داد و همچنین زنان دیگری که مواضع سیاسی بنیادستیزانه داشتند. او از آریگنوت[۳] نویسنده، تمیستو[۴] فیلسوف اپیکوری و بسیاری زنان فیلسوف دیگر نام می‌بَرد، از جمله دو نفر از تعلیم‌یافتگان افلاطون و یکی از شاگردان سقراط. نویسنده نمی‌تواند از تحسین خودداری کند:

---

1. Judith

۲. اِستِر (Esther) افسانه‌ای است که می‌گویند زن خشایار پادشاه ایران بوده و توانسته قوم خود را از آوارگی نجات دهد؛ ولی جز متن کتاب مقدس هیچ نشانهٔ تاریخی‌ای نیست که چیزی از وجود او را تأیید کند.

۳. آریگنوت (Arignote) نویسنده، از معدود زنانی که شهرت به تفلسف در دوران فیثاغورثیان داشت.

۴. تمیستو (Themisto) زن مشهوری در تاریخ هنر یونان بود که اوریپید داستان وی را در متنی به نام خود او روایت کرده است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

تیبریوس[۱] *به حکم پونتیوس پیلاتوس به کیفر مرگ رسیده بود* و خرافات زیان‌بار مدت کوتاهی متوقف شد، ولی کمی بعد باز آغاز شد؛ نه تنها در یهودیه که منزل این بیماری است، بلکه در خود پایتخت، جایی که هر آن‌چه در دنیا زشت و شرم‌آور است یافته می‌شود و رواج می‌یابد.(۱)

یوزفوس،[۲] مورخ یهودی، نام عیسای ناصری را در فهرست مشکلاتی ذکر می‌کند که روابط یهودیان را با روم در زمان پیلاتوس تیره کرد (تقریباً ۳۶-۲۶ م). می‌گویند یوزفوس گفته است که «پیلاتوس چون شنید بلندمرتبه‌ترین اشخاص در میان ما عیسی را متهم کردند... او را محکوم به تصلیب کرد».(۲)

پیروان عیسی این داستان را تأیید می‌کنند. انجیل مَرقُس، که احتمالاً کهن‌ترین روایت عهد جدید است (حدود ۷۰ ـ ۸۰ م)، می‌گوید یهودای اِسخَریوطی شبانه در باغ جِتسیمانی[۳] آن سوی بیت‌المقدس به عیسی خیانت کرد و وقتی حواریون گریختند، مردان مسلح وی را دستگیر کردند.(۳) او در مقابل پیلاتوس متهم به فتنه‌انگیزی و محکوم به مرگ شد.(۴) مَرقُس می‌گوید عیسی بر صلیب چند ساعت زنده ماند، سپس «آوازی بلند

→

بر سرشان به دست روحانیان مسلم می‌شد. مسیح به‌عنوان یک لقب (نام وی عیسای اهل ناصره یا عیسای اهل جلیله بود) به معنای کسی است که از سوی خدا برای پادشاهی قوم یهود تدهین و انتخاب شده است. در تمام تصاویر تصلیب مسیح کاغذی بالای صلیب او می‌بینیم که بر آن نوشته شده است INRI، که سرحروف Iesus Nazarenus Rex Iudaerum است: عیسای ناصری پادشاه یهودیان. پس از این‌که تمام میراث مسیح در زبان سُریانی از بین رفت و به زبان یونانی درآمد، عنوان او نیز در این شریعت به‌جای مسیح سُریانی، خریستوس یونانی شد و به همین ترتیب وارد زبان‌های اروپایی شد. وی را در انگلیسی Jesus Christ (جیزس کرایست) می‌نامند که مشخصاً به معنی عیسای مسیح است؛ همان عیسی که مسیح یعنی پادشاه موعود قوم یهود بود.

۱. تیبریوس (Tiberius) یکی از امپراتوران روم است که دو تیرهٔ امپراتوری این سرزمین به نام‌های کلودیایی و جولین را به هم پیوند می‌دهد.

۲. یوزفوس (Josephus)، پسر ماتیتیاهو، تاریخ‌نگار و فعال سیاسی دوران خود بود که سرکردگی یهودیان جلیله برای مبارزه با رومیان را بر عهده داشت.

۳. جِتسیمانی (Gethsemane) باغی است در پای کوه زیتون بیت‌المقدس که به روایت انجیل‌های چهارگانه شب پیش از تصلیب میزبان حواریون و مسیح بوده است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

برآورد» [۵] و جان داد. انجیل‌های لوقا و یوحنا، که شاید یک نسل بعد نگارش یافته باشند (حدود ۹۰ ـ ۱۱۰)، مرگ او را حماسی‌تر توصیف می‌کنند: عیسی شکنجه‌گرانش را می‌بخشاید و با دعا جان می‌سپارد. [۶] به هر حال هر چهار انجیل عهد جدید رنج، مرگ و دفن شتاب‌زدهٔ او را شرح می‌دهند. البته انجیل‌ها شرایطی را که به مرگش منجر شد، طوری تعریف می‌کنند که او را بی‌گناه جلوه دهند. مَرقُس می‌گوید کاهنان و رهبران بزرگ بیت‌المقدس نقشه کشیدند عیسی را به‌سبب تعلیماتی که علیه آنان می‌داد دستگیر و اعدام کنند. [۷] یوحنا گزارش کامل‌تری ارائه می‌دهد که از نظر تاریخی پذیرفتنی است. او می‌گوید چون محبوبیت عیسی افزایش یافت و هر روز عدهٔ بیشتری را جذب جنبش خود می‌کرد، رؤسای کاهنان در سَنْهِدْرین[1] گِردِ هم آمدند تا خطرات شورش را به بحث گذارند. عده‌ای از عوام بی‌سواد با شادی عیسی را مسیح اعلام کردند [۸] ــ «پادشاه تدهین‌شده»ای که انتظار داشتند اسرائیل را از بردگی بیگانگان آزاد گرداند و دولت یهود را احیا کند. خصوصاً در عید پسح، وقتی هزاران یهودی به بیت‌المقدس ریختند تا این روز را جشن بگیرند، این انگیزه می‌توانست آتش زیر خاکستر احساسات ملی یهودیان را در آن شهر شعله‌ور سازد و آنان را به عصیان وادارد. شورا مسئولیت حفظ آرامش بین جمعیت یهود و لشکر اشغالگر رومی را به عهده داشت ــ صلحی چنان شکننده که چند سال بعد وقتی سربازی رومی سرِ پُست نگهبانی‌اش در بیت‌المقدس در عید پسح با عریان شدن در صحن معبد به آن بی‌حرمتی کرد، شورشی برانگیخت که می‌گویند سی هزار نفر طی آن جان باختند. یوزفوس که این داستان را بیان می‌کند می‌افزاید «به این ترتیب عید تمام قوم عزا شد و هر خانواده‌ای داغدار گشت». [۹]

یوحنا بحث شورا دربارهٔ عیسی را چنین بازسازی می‌کند: «چه باید بکنیم؟... اگر او را آزاد بگذاریم که همین طور ادامه دهد»، توده‌ها در طرفداری از این مدعی پادشاهی جدید یهود تظاهرات خواهند کرد،

---

۱. سَنْهِدْرین قرائت مردم یهودیه از کلمهٔ یونانی سیندریون (ςυνέδριον) به معنای دور هم نشستن است. هر شهری در این سرزمین یک شورای بیست و سه نفره از روحانیان داشت که عدد آن از تفسیری از تورات به دست آمده بود که نسلی از متخصصان تورات نامش را تفسیر میشنا گذاشتند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

«رومیان خواهند آمد و سرزمین مقدس و ملتمان را نابود خواهند کرد».[(۱۰)] قَیافا، کاهن اعظم،[۱] می‌گفت اگر یک بار یک نفر را دستگیر کنند، بهتر است از این‌که همهٔ جمعیت به خطر بیفتد.[(۱۱)] حتی یوحنا فراست سیاسیِ این استدلال را تصدیق می‌کند. او شرح خود را مدت کوتاهی پس از جنگ یهود در سال‌های ۶۶ ـ ۷۰ م نوشت؛ شورشی علیه رومیان که به فاجعه‌ای تمام‌عیار تبدیل شد و یوحنا می‌گوید قَیافا آن را پیشگویی کرده بود: معبد سوخت و با خاک یکسان شد، شهر بیت‌المقدس ویران گردید و مردم قتل عام شدند.

گرچه منابع بر سر حقایق اصلی تصلیب عیسی همخوان‌اند، اما مسیحیان بر سر تفسیر آن‌ها به‌شدت اختلاف نظر دارند. یکی از متون گنوسی نجع حمادی با عنوان *مکاشفهٔ پطرس* روایتی اساساً متفاوت از تصلیب نقل می‌کند:

... آشکارا دیدم که گرفتندش. و گفتم «خداوندگارا، چه می‌بینم؟ آیا به‌راستی تویی که می‌گیرندش؟ و آیا تو به من درآویخته‌ای؟ آیا آنان دست و پای کس دیگری را چکش می‌زنند؟ این کیست بر فراز صلیب، که شاد و خندان است؟» منجی مرا گفت: «آن‌که او را شاد و خندان بر فراز صلیب دیدی عیسای زنده است؛ اما آن‌که بر دستان و پاهاش میخ می‌کوبند بخش جسمانی اوست، که جانشین وی شده. آنان به آن‌چه در هیئت ظاهری‌اش باقی ماند اهانت کردند. او را بنگر، و مرا [بنگر]!»[(۱۲)]

متن دیگری از متون نجع حمادی، *دومین رسالهٔ شیث بزرگ*،[۲] آموزهٔ مسیح را نقل می‌کند:

دیگری بود... که تلخاب و سرکه را نوشید؛ من نبودم. با نی مرا می‌زدند؛ او دیگری بود، شمعون، که صلیب را بر پشت خود حمل کرد. او دیگری بود که بر سرش تاج خار نهادند. ولی من بر فراز آن‌ها شادمان بودم... خطایشان... و بر جهالت ایشان می‌خندیدم.[(۱۳)]

---

۱. یوسف بن قَیافا، کاهن اعظم یهودیان بیت‌المقدس در زمان مسیح و رهبر شورای سَنهِدرین.
2. *The Second Treatise of the Great Seth*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

این یعنی چه؟ *اعمال یوحنا*،[1] از مشهورترین متون گنوسی و از معدود متون یافت‌شده قبل از نجع حمادی، که پاره‌هایی از آن باقی مانده است، تهمت‌های راست‌کیشان را تکرار می‌کند و توضیح می‌دهد عیسی به هیچ وجه انسان نبود؛ بلکه وجودی روحانی بود که خود را با درک بشری وفق داد. *اعمال یوحنا* نقل می‌کند که یعقوب البار یک بار او را به شکل کودکی بر لب ساحل دیده بود، اما وقتی او را به یوحنا نشان داد،

> من [یوحنا] گفتم «کدام کودک؟» او مرا پاسخ داد «آن کودکی که ما را به اشاره فرامی‌خواند». من گفتم «برادر یعقوب البار، دیر زمانی دریا را نگریسته‌ایم؛ اکنون درست نمی‌بینی. آیا مردی را که آن‌جا ایستاده، زیبا و شاد است نمی‌بینی؟ اما او مرا گفت «برادرم، من آن مرد را نمی‌بینم».(۱۴)

وقتی به ساحل رفتند که جست‌وجو کنند، سرگشته‌تر شدند. یوحنا می‌گوید

> دیگربار در نظرم مردی با سر تقریباً تاس آمد که ریش انبوه بلندی داشت، ولی در نظر یعقوب البار به هیئت مردی جوان آمد که تازه ریش برآورده بود... کوشیدم او را چنان‌که بود ببینم... اما گاه در نظرم مرد کوچک نازیبایی می‌آمد و آن‌گاه دیگربار چونان کسی که به آسمان می‌نگریست.(۱۵)

یوحنا ادامه می‌دهد:

> ای برادران، کرامت دیگری از خداوند برایتان خواهم گفت: گاه وقتی می‌خواستم لمسش کنم، او را جسم مادی می‌دیدم؛ اما دیگر اوقات که لمسش می‌کردم، جسمش غیر مادی و غیر محسوس بود... گویی اصلاً وجود نداشت.(۱۶)

یوحنا می‌افزاید که به دقت دنبال ردپاهایش گشته است، اما عیسی هیچ ردپایی به جا نمی‌گذاشت؛ هرگز پلک هم نمی‌زد. این‌ها همه به یوحنا ثابت می‌کند که ذات او روحانی بود، نه انسانی.

---

1. *Acts of John*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کتاب اعمال می‌گوید عیسی که دست‌گیری خود را انتظار می‌کشید، شب قبل از آن با حواریونش به باغ جِتسیمانی رفت:

... او جمله‌مان را گِرد آورد، و گفت «پیش از آن‌که مرا تسلیمشان کنند، بیایید برای پدر دعایی بخوانیم، سپس برویم ببینیم چه پیش روی (ما) است». آن‌گاه ما را گفت حلقه زنیم و دست هم بگیریم و خود در میانه ایستاد...[۱۷]

به حواریون فرمود: «با آمین مرا پاسخ دهید» و سرودی عرفانی سر داد که بخشی از آن چنین است:

«رقاص ازآنِ جهان است». ــ «آمین».
«آن‌که نمی‌رقصد نمی‌داند چه روی می‌دهد». ــ «آمین». ...
«اینک اگر رقص مرا دنبال کنید، خود را در من می‌بینید که سخن می‌گویم...
تو که می‌رقصی، آن‌چه می‌کنم نیک بنگر، چون برای توست
این مصیبت انسان که باید تاب آورمش. چراکه اگر در قالب لوگوس از
سوی پدر به سوی تو فرستاده نمی‌شدم،
هرگز درنمی‌یافتی از چه رنج می‌کشی...
رنج کشیدن بیاموزید تا رنج نکشید».[۱۸]

یوحنا ادامه می‌دهد:

پس از آن‌که سَرورمان، آن محبوب من، با ما رقصید، بیرون رفت [تا رنج کشد]. و ما چون مردانی متحیر یا خواب‌آلوده بودیم که به این سو و آن سو می‌گریختیم. دیدم که رنج می‌کشد و چون رنج کشیدنش را تاب نیاوردم، به کوه زیتون[۱] گریختم و گریستم... و وقتی (بر صلیب) آویخته شد در روز جمعه، در ساعت ششم روز، زمین را سراسر ظلمت فراگرفت.[۱۹]

در آن لحظه یوحنا که در غاری در جِتسیمانی نشسته بود، ناگهان جلوه‌ای از عیسی دید که می‌گفت:

---

۱. جبل الزیتون (Mount of Olives) کوهی است در شرق بیت‌المقدس که زمانی پوشیده از درختچه‌های زیتون بود و بخش شمالی آن گورستان قدیمی شاهان سرزمین یهودیه است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

«ای یوحنا، من برای مردم فرودست... مصلوب و با نیزه زخمی می‌شوم... و تلخاب و سرکه به من می‌نوشانند. اما با تو سخن می‌گویم، سخنم را گوش فراده».[۲۰]

سپس رؤیا «صلیبی از نور» به یوحنا نشان می‌دهد و توضیح می‌دهد که «من هیچ‌کدام از آن‌چه را درباره‌ام خواهند گفت تحمل نکرده‌ام؛ حتی آن رنجی که به تو و دیگران در رقصم نشان دادم، می‌خواهم آن را راز بدانید».[۲۱]
گنوسیان دیگر، پیروان والنتینوس، این سخنان متناقض‌نما را به شیوه‌ای متفاوت تفسیر می‌کنند. *رسالهٔ رستاخیز*،[۱] که در نجع حمادی یافت شده، می‌گوید عیسی از آن‌جا که «پسر انسان» بود، و انسان بود، رنج کشید و مانند بقیهٔ انسان‌ها مُرد.[۲۲] اما از آن‌جا که او «پسر خدا» هم بود، روح خدا که در درونش بود نمی‌توانست بمیرد. به این معنا او از رنج و مرگ فراتر رفت.

با این حال مسیحیان راست‌کیش اصرار دارند که عیسی انسان بود و همهٔ مسیحیان «درست‌اندیش» باید تصلیب را واقعه‌ای تاریخی و حقیقی قلمداد کنند. برای اطمینان از این امر این جملهٔ ساده را، به‌مثابهٔ رکن ایمان، در متن اعتقادنامه گنجاندند که «عیسی مسیح در زمان پونتیوس پیلاتوس رنج کشید، مصلوب شد، مُرد و دفن گردید». پاپ لئوی بزرگ[۲] (حدود ۴۴۷ م) به همین دلیل نوشته‌هایی چون *اعمال یوحنا* را «منشأ انواع مفاسد» می‌دانست و محکوم می‌کرد و می‌گفت «این متون را نه تنها باید ممنوع کرد، بلکه تماماً باید نابود ساخت و در آتش سوزاند». ولی محفل‌های بدعت‌گذاران همچنان این متن را تکثیر و پنهان می‌کردند؛ لذا دومین شورای نیقیه،[۳] سیصد سال بعد، همین داوری را تکرار کرد و دستور

---

1. *Treatise on Resurrection*

۲. پاپ لئوی ایتالیایی به مدت ۲۱ سال منصب پاپی را در سدهٔ پنجم در اختیار داشت. می‌گویند وی با آتیلا، رهبر هون‌ها، دیدار کرد و او را از حمله به ایتالیا منصرف ساخت.

۳. شورای دوم نیقیه (Second Council of Nicaea) در سال ۷۸۷ م برای تصمیم‌گیری در باب موضوع اصلی شوراهای هفت‌گانه، یعنی تعیین حکم ستایش شمایل مقدس، در نیقیهٔ آن زمان در ترکیهٔ امروزی برگزار شد. قبلاً روحانی دربار بیزانس، در زمان لئوی سوم، امپراتور بیزانس، ستایش شمایل مقدس را ممنوع اعلام کرده بود و فرزندش قسطنطین پنجم شورای حیریه را برای تثبیت این حکم برگزار کرده بود.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

داد که «هیچ‌کس نباید [این کتاب را] تکثیر کند، بلکه به تشخیص ما سزاوار آن است که طعمهٔ حریق شود».

پشت این شدت و حِدّت چه چیزی نهفته است؟ چرا ایمان به مصائب و مرگ مسیح یکی از ارکان ــــ و به قولی رکن اصلیِ ــــ مسیحیت راست‌کیش می‌شود؟ من معتقدم برای پاسخ درست به این سؤال ناگزیریم بپذیریم نزاع بر سر تفسیر مصائب و مرگ مسیح برای مسیحیان سده‌های اول و دوم یک پیامد عملی فوری داشت: مؤمنان به آزار و اذیت که تهدید قریب‌الوقوع رنج و مرگ خودشان را پیش می‌آورَد چه واکنشی نشان خواهند داد؟

برای حواریون که خود حوادث تلخ خیانت و دستگیری عیسی را تجربه کرده و گزارش‌های محاکمه، شکنجه و عاقبت کار وی را شنیده بودند هیچ چیزی نمی‌توانست عاجل‌تر از این باشد. از آن زمان، خصوصاً وقتی که برجسته‌ترینشان، یعنی پطرس و یعقوب البار، دستگیر و اعدام شدند، هر مسیحی‌ای دریافت که وابستگی به این جنبش او را در خطر قرار می‌دهد. هم تاسیتوس و هم سوتونیوس،[۱] مورخ دربار امپراتوری (حدود ۱۱۵ م)، که خود به‌شدت مسیحیان را تحقیر می‌کنند، این گروه را هدف اصلی شکنجه و آزار دولتیان نام می‌برند. سوتونیوس در تعریف داستان زندگی نرون، فهرستی از کارهای «خوب» امپراتور برمی‌شمارد و یکی از آن‌ها را «مجازات مسیحیان که به خرافات تازه و زیان‌باری عادت کرده بودند» می‌داند.[۲۳] تاسیتوس دربارهٔ آتش‌سوزی روم می‌افزاید:

> ابتدا اعضایی از فرقه را که اعتراف کرده بودند دستگیر کردند و بعد از افشاگری‌های آنان، تعداد کثیری، نه به‌خاطر آتش‌سوزی، بلکه به‌خاطر نفرت بشری محکوم شدند. عاقبت کارشان با ذلت و استهزا همراه شد: پوست حیوانات وحشی به آنان پوشاندند و سگان آنان را دریدند و کشتند؛ یا بر صلیب بستندشان و هنگام غروب به آتش کشیدندشان تا چون مشعل شب را روشن کنند. نرون باغ‌هایش را وقف این نمایش‌ها کرده بود...[۲۴]

---

۱. سوتونیوس (Suetonius): تاریخ‌نگار دوران تسلط رومیان بر اروپا که بخش اصلی آثارش از بین رفته است، ولی اخبار بسیاری از شعرا و دانشمندان را ضبط کرده‌بود.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

تاسیتوس انگیزهٔ اقدامات نرون را نیاز وی به بلاگردان می‌داند. تا آن زمان حکومت روم مسیحیان خارج از روم را کم‌اهمیت‌تر از آن می‌دانسته که علیه نهضتشان حرکت روشمندی را آغاز کند و ای‌بسا کوچک‌ترین اهمیتی به آن‌ها نمی‌داده است. ولی از وقتی آوگوستوس[۱] (۲۷ پ‌م تا ۱۴ م) زمام امپراتوری را به دست گرفت، امپراتور و سنا هرگونه مخالفت اجتماعیِ بالقوه دردسرسازی را سرکوب می‌کردند؛ چنان‌که با طالع‌بینان، جادوگران، پیروان آیین‌های بیگانه و فیلسوفان چنین کردند. (۲۵) مسیحیان واجد تمام نشانه‌های توطئه‌چینی بودند. اول این‌که خود را پیرو مردی می‌دانستند که متهم به جادوگری بود (۲۶) و به‌خاطر جادوگری و خیانت اعدام شده بود. دوم این‌که «بی‌خدا» بودند و خدایان حافظ سعادت حکومت روم و حتی *نبوغ* (فرهٔ الهی) خود امپراتور را شیطانی می‌دانستند و محکوم می‌کردند. سوم این‌که متعلق به جمعیتی غیرقانونی بودند. علاوه بر این موارد که پلیس آن‌ها را تأیید می‌کرد، شایعه‌پردازان می‌گفتند مسیحیان در خلوت هم شرارت‌هایی می‌کنند: دشمنانشان می‌گفتند مسیحیان در مراسم مذهبی گوشت انسان می‌خورند و خون انسان می‌نوشند؛ اعمالی که معمولاً جادوگران به آن‌ها متهم می‌شدند. (۲۷) اگرچه در این زمان هیچ قانونی مشخصاً گرویدن به دین مسیح را منع نمی‌کرد، ولی اگر بازپرسی می‌شنید که فردی متهم به مسیحیت است، باید تفحص می‌کرد. (۲۸) پلینی،[۲] حاکم بیتینیه[۳] (ایالتی در آسیای صغیر)، که نمی‌دانست با این موارد چگونه برخورد کند، به تراژان[۴] امپراتور نامه نوشت (حدود ۱۱۲ م) و از وی کسب تکلیف کرد:

> این عادت من است، ای ولی‌نعمت و امپراتور من، که همهٔ مسائلی را که در آن‌ها تردید دارم به تو ارجاع دهم. چه کسی بهتر از تو می‌تواند مرا راهنمایی کند...؟ من هرگز در بازجویی‌های مسیحیان شرکت نکرده‌ام؛ از

---

۱. آوگوستوس (Augustus): نخستین امپراتور روم و بنیان‌گذار آن که پس از جمهوری روم امپراتوری تشکیل داد.

2. Pliny

۳. بیتینیه (Bithynia): منطقه‌ای باستانی در امپراتوری روم و شمال غرب آسیای صغیر در مرز دریای سیاه.

۴. تراژان (Trajan): دومین امپراتور خوش‌نام مسلط بر اروپا که صلح و رونق بسیاری به همراه آورد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

این رو نمی‌دانم جنایتی که معمولاً کیفر داده می‌شود یا مورد بازجویی قرار می‌گیرد چیست، یا چه تخفیفاتی داده می‌شود... با کسانی که در برابر من به مسیحی بودن متهم شدند چنین کرده‌ام. از آنان می‌پرسیدم آیا مسیحی‌اند یا نه، و دوم بار و سوم بار هم با تهدید مجازات همین را از آن‌ها می‌پرسیدم. اگر بر سر حرف خود می‌ایستادند، دستور می‌دادم آن‌ها را برای اعدام بیرون ببرند؛ چراکه شک *نداشتم اعترافشان هرچه باشد، سزاوار این‌اند که به‌سبب خیره‌سری و سرسختی متعصبانه‌شان مجازات شوند*... همچنان‌که *آنان که می‌گفتند مسیحی نیستند و نبوده‌اند رهاشان می‌کردم بروند*؛ وقتی به دستور من برای خدایان دعا می‌خواندند و با عود و شراب در برابر مجسمهٔ تو، که دستور داده بودم برای همین منظور به دادگاه بیاورند، تضرع می‌کردند و حتی به مسیح ناسزا می‌گفتند ــ این‌ها کارهایی است که (می‌گویند) مسیحیان واقعی هرگز تن به آن‌ها نمی‌دهند.[۲۹]

تراژان در تأیید روش کار پلینی پاسخ می‌دهد:

سِکوندوس[1] عزیزم، در تفحص پرونده‌هایی که در حضور تو به مسیحیت متهم شده‌اند، روش درستی برگزیده‌ای؛ چون حقیقتاً هیچ قانون عام مشخصی نمی‌توان وضع کرد که همه بر اساس آن عمل کنند. *نباید دنبالشان گشت؛ اما اگر متهم و محکوم شوند، باید مجازات شوند* ــ ولی هرکه انکار کند که مسیحی است، و این حقیقت را با عمل خود یعنی با پرستش خدایان ما آشکار سازد، رفتار گذشته‌اش هر قدر هم مشکوک باشد به شرط توبه عفو شود.[۳۰]

اما تراژان به پلینی نصیحت می‌کند اتهامات بی‌نام و نشان را نپذیرد، «چون سرمشق بدی هستند و درخور زمان ما نیستند». پلینی و تراژان توافق داشتند که هرکه از رفتار نشان‌دهندهٔ وفاداری در برابرشان سر باز زند، بی‌گمان جنایاتی جدی را پنهان می‌کند؛ به‌ویژه آن‌که مجازات تمرد اعدام بی‌درنگ بود.

---

1. Secundus

https://t.me/ketabhayemontakhabe

یوستین، فیلسوفی که به مسیحیت گرویده بود (حدود ۱۵۰ ـ ۱۵۵م)، جسورانه نامه‌ای به امپراتور آنتونینوس پیوس[۱] و پسرش، امپراتور آینده، مارکوس آورلیوس،[۲] نوشت و وی را همکار در فلسفه و «دوستدار علم» خطاب کرد.[(۳۱)] او در این نامه به ظلمی که در دادگاه‌های امپراتوری به مسیحیان می‌شد اعتراض کرد. یوستین ماجرایی را که اخیراً در روم اتفاق افتاده بود تعریف کرد: زنی که شراب نوشیده و با شوهرش و خدمتکارانشان در انواع فعالیت‌های جنسی شرکت کرده بود، تحت تأثیر معلمش بطلمیوس[۳] به مسیحیت گروید و دیگر در آن فعالیت‌ها شرکت نکرد. دوستانش ترغیبش کردند از شوهرش طلاق نگیرد، چون به آشتی امیدوار بودند. ولی زن وقتی شنید شوهرش در سفر به اسکندریهٔ مصر رسواتر از همیشه آن کارها را تکرار کرده است، تقاضای طلاق کرد و او را ترک گفت. شوهر خشمگین بی‌درنگ اتهامی قانونی علیه او اقامه کرد و «شهادت داد که زن مسیحی شده است». وقتی زن موفق شد محاکمه را به تأخیر بیندازد، شوهر به معلم زن اتهام مسیحی بودن زد. قاضی اوربیکوس[۴] با شنیدن این اتهام تنها یک پرسش از بطلمیوس کرد: آیا مسیحی هستی؟ اوربیکوس وقتی اعترافش را شنید، بی‌درنگ او را به مرگ محکوم کرد. با شنیدن این حکم، مردی به نام لوسیاس[۵] که در دادگاه بود به قاضی اعتراض کرد:

«این داوری به چه درد می‌خورَد؟ این مرد به زنا، دزدی، راهزنی، یا هیچ جنایت دیگری محکوم نشده و همین که اعتراف کرده اسماً مسیحی است او را مجازات می‌کنی؟ این داوری‌ات ای اوربیکوس، نه درخور امپراتور پیوس است، نه درخور فرزند فیلسوف سزار [مارکوس آورلیوس]، و نه درخور سنای مقدس».[(۳۲)]

اوربیکوس تنها پاسخ داد «انگار تو هم مسیحی هستی». و لوسیاس گفت «بلی هستم». اوربیکوس او را و یک نفر دیگر از حضار را که معترض

---

۱. آنتونینوس پیوس (Antoninus Pius): امپراتور روم بین سال‌های ۱۳۸ تا ۱۶۱ م که پدرش هادریان را خدای رومیان کرد.

۲. مارکوس آورلیوس (Marcus Aurelius): امپراتور روم بین سال‌های ۱۶۱ تا ۱۸۰ م.

3. Ptolemy

4. Urbicus

5. Lucias

https://t.me/ketabhayemontakhabe

شده بود، به مرگ محکوم کرد تا پس از بطلمیوس رهسپار دیار عدم شوند.

یوستین با نقل این داستان خاطرنشان می‌سازد که هرکسی می‌تواند جهت تسویه حساب شخصی با یک نفر وی را به مسیحی بودن متهم کند. «لذا من هم بیم دارم که علیهم توطئه کنند و مصلوبم سازند» (۳۳) — می‌افزاید شاید به‌دست یکی از رقیبان حرفه‌ای‌اش، فیلسوف کلبی‌مسلکی به نام کرِسِنس.[۱] یوستین درست می‌گفت: ظاهراً همین کرِسِنس بود که اتهام‌زنی‌اش باعث دستگیری و محاکمهٔ یوستین و محکومیت او در سال ۱۶۵ م شد. مارکوس آورِلیوس، که در آن وقت به‌عنوان امپراتور جانشین پدرش شده بود، دوستی داشت به نام روستیکوس[۲] که جریان این محاکمه را اداره کرد و دستور اعدام یوستین همراه با جمعی از شاگردانش را به جرم آموختن فلسفهٔ مسیحی از وی صادر کرد. در صورت‌جلسهٔ محاکمه آمده است که روستیکوس از یوستین پرسید:

«شما کجا یکدیگر را می‌بینید؟»... یوستین گفت: «هر جا هریک از ما ترجیح دهد یا مجال باشد. باری، آیا می‌پنداری ما همه می‌توانیم یک جا دور هم گِرد آییم؟ چنین نیست؛ زیرا خدای مسیحیان محاط به مکان نیست؛ نادیدنی است؛ آسمان و زمین را پُر می‌کند و مؤمنان همه جا پرستش و ستایش می‌کنندش».

قاضی روستیکوس گفت: «بگویید ببینم شما کجا یکدیگر را ملاقات می‌کنید؟ پیروانتان را کجا دور هم جمع می‌کنید؟»

یوستین گفت: «من بالای خزینهٔ حمام شخصی به نام مارتینوس،[۳] پسر تیمیوتینوس،[۴] زندگی می‌کنم و در تمام دوران اقامتم در روم (که این دومین بار است) میعادگاهی جز آن‌جا نشناخته‌ام. هرکه می‌خواست می‌توانست به منزلم بیاید تا کلمات حقیقت را از زبانم بشنود».

قاضی روستیکوس گفت: «پس تصدیق می‌کنی که مسیحی هستی؟» یوستین گفت «آری، هستم». (۳۴)

---

۱. کرِسِنس (Crescens): فیلسوف کلبی‌مسلکی که مسیحیان را کافر می‌دانست و یوستین به وی چنین پاسخ داد که: «بلی چنین است که مسیحیان به خدایان ناراستی که تو می‌گویی کافرند».

2. Rusticus
3. Martinus
4. Timiotinus

https://t.me/ketabhayemontakhabe

سپس روستیکوس از کاریتون،[۱] زنی به نام چاریتو،[۲] اِئوئل‌پیستیس،[۳] برده‌ای از دربار امپراتور، هیراکس،[۴] لیبریان[۵] و پایون[۶] ــ که همگی شاگرد یوستین بودند ــ بازجویی کرد. همه خود را مسیحی اعلام کردند. داستان این‌گونه پیش می‌رود:

قاضی روستیکوس گفت: «بگذارید به موضوع اصلی بپردازیم که کاری ضروری و مبرم است. بپذیرید برای خدایان قربانی پیشکش کنید».

یوستین گفت «هیچ صاحب عقل سلیمی از پرهیزگاری به بی‌ایمانی نمی‌گراید».

قاضی روستیکوس گفت: «اگر اطاعت نکنید، بی‌رحمانه مجازات خواهید شد».(۳۵)

وقتی آنان پاسخ دادند «هر کاری می‌خواهی بکن؛ ما مسیحی هستیم و برای بت‌ها قربانی نمی‌کنیم»، روستیکوس حکم داد: «بگذارید آنان که از تقدیم قربانی به خدایان امتناع کرده‌اند و تسلیم فرمان امپراتور نشده‌اند، طبق قوانین تازیانه خورند و گردن زده شوند».(۳۶)

با توجه به این خطر، مسیحی چه بایست می‌کرد؟ آیا کسی که دستگیر و متهم می‌شد بایست اعتراف می‌کرد که مسیحی است تا حکم اعدام دریافت کند؟ ــ اگر مانند یوستین و یارانش بخت یارش بود و شهروند روم بود، بلافاصله گردنش را می‌زدند و اگر شهروند نبود، در میدان عمومی شکنجهٔ بی‌رحمانهٔ او منظره‌ای تماشایی می‌شد. یا برای این‌که دچار چنین سرنوشتی نشود بایست ایمان خود را انکار می‌کرد، ماسک وفاداری به چهره می‌زد، و نیت می‌کرد که بعداً برای این دروغ کفاره بپردازد؟

مقامات رومی که تکلیف ناخوش‌آیند صدور فرمان اعدام را برعهده داشتند اغلب می‌کوشیدند متهمان را ترغیب کنند جان خویش را نجات دهند. طبق گزارش‌های این دوران (حدود ۱۶۵ م)، پس از این‌که

---

1. Cariton
2. Charito
3. Euelpistis
4. Hierax
5. Liberian
6. Paeon

https://t.me/ketabhayemontakhabe

پولیکارپ،[۱] اسقف سالخورده و محترم اسمیرنا،[۲] در آسیای صغیر به‌دست پلیس دستگیر شد.

قاضی کوشید او را به اظهار ندامت ترغیب کند و گفت «برای سن و سالت احترام قائل باش» و *چیزهای مشابهی که معمولاً می‌گویند.* «به نبوغ امپراتور سوگند یاد کن. به گناهت اقرار کن. بگو مرگ بر ملحدان!» پولیکارپ با چهره‌ای جدی نگاهی به جمعیت یاغیان ملحدی که در ورزشگاه بودند انداخت... و گفت «مرگ بر شما ملحدان!» قاضی اصرار کرد و گفت «سوگند بخور تا رهایت کنم. مسیح را نفرین کن!» اما پولیکارپ پاسخ داد «۸۶ سال است که خادم او هستم و به من هیچ بدی نکرده است... اگر خود را با این تصور فریب می‌دهید که به نبوغ امپراتور سوگند می‌خورم و اگر وانمود می‌کنید نمی‌دانید من که هستم، پس بشنوید تا فاش بگویم: من مسیحی‌ام».(۳۷)

پولیکارپ زنده زنده در میدان عمومی سوزانده شد.

گزارشی از شمال افریقا (حدود ۱۸۰ م) می‌گوید یک فرمانده حاکم رومی به نام ساتورنینوس[۳] در مواجهه با نُه مرد و سه زن که متهم به مسیحیت بودند کوشید جانشان را نجات دهد و به آنان گفت:

«اگر به خودتان بیایید، می‌توانید مشمول عفو سَرورمان امپراتور شوید... ما هم مردمی مذهبی هستیم که دینمان دینی ساده است: ما به نبوغ خداوندگارمان امپراتور سوگند می‌خوریم و برای سلامتی‌اش دعا می‌کنیم ــ شما هم همین کار را بکنید».(۳۸)

ساتورنینوس با مشاهدهٔ مقاومت قاطع آنان پرسید «آیا وقتی برای تجدید نظر نمی‌خواهید؟» اسپراتوس،[۴] یکی از متهمان، پاسخ داد «در چنین موضوعی جای تجدید نظر نیست». معذلک فرمانده حاکم دستور داد

۱. پولیکارپ (Polycarp): اسقف اسمیرنا، یکی از نخستین شهدای مسیحیت بود. وی از مدافعان سرسخت مسیحیت راست‌کیش بود که به سختی در برابر گنوسیان ایستادگی می‌کرد.

۲. شهر اسمیرنا (Smyrna) در یونان قدیم بر ساحل اژه در آناتولی در شهر ازمیر کنونی قرار داشت.

3. Saturninus

4. Speratus

https://t.me/ketabhayemontakhabe

مجازات سی روز به تعویق بیفتد و گفت «بیشتر بیندیشید». اما سی روز بعد، ساتورنینوس پس از بازجویی از متهمان ناگزیر این حکم را اعلام کرد:

از آن‌جا که اسپراتوس، نارزالوس،[1] سیتینوس،[2] دوناتا،[3] وِستیا،[4] سِکوندا[5] و بقیه اعتراف کرده‌اند مطابق شعایر مسیحی می‌زیسته‌اند و نظر به این‌که فرصت بازگشت به رسوم رومیان به ایشان داده شد ولی در تمردشان پافشاری کردند، بدین وسیله به اعدام با شمشیر محکوم می‌شوند.(۳۹)

اسپراتوس گفت: «خدایا شکر!» نارزالوس گفت: «امروز ما شهیدان ملکوتی هستیم. خدا را شکر».

این رفتارها تحقیر امپراتور رواقی، مارکوس آورِلیوس ــ که مسیحیان را گروهی متظاهر بیمار و گمراه می‌شمرد ــ را برمی‌انگیخت. امروزه بسیاری با نظر او موافق‌اند، یا شهدا را مازوخیست‌های روان‌نژند می‌دانند. ولی شهادت برای یهودیان و مسیحیان قرن‌های اول و دوم معنای متفاوتی داشت. واژهٔ martus در زبان یونانی به معنی «مشاهده» است.[6] در امپراتوری روم، مثل بسیاری از کشورهای سراسر جهان امروز، اعضای برخی گروه‌های مذهبی به اتهام جرایم یا اعمال خیانت‌آمیز مورد سوء ظن حکومت بودند. افرادی که مانند یوستین جرئت می‌کردند علناً به رفتار غیرعادلانه‌ای که با مسیحیان در دادگاه می‌شد اعتراض کنند مورد پیگرد پلیس قرار می‌گرفتند. مثل امروز، کسانی که آن زمان درگیر این شرایط می‌شدند انتخاب چندانی نداشتند: یا بی‌پرده از اعتقادشان دفاع کنند و خطر دستگیری، شکنجه، تشریفات محاکمهٔ بیهوده، تبعید یا مرگ را به جان بخرند، یا این‌که سکوت کنند و در امان بمانند. مسیحیان کسانی را که بی‌پرده سخن می‌گفتند «معترف» می‌خواندند و مقدس می‌شمردند و تنها کسانی را که تا حد مرگ شکنجه تحمل می‌کردند «شاهد» (شهید) می‌دانستند.

---

1. Narzalus
2. Cittinus
3. Donata
4. Vestia
5. Secunda

۶ واژهٔ انگلیسی martyr به معنی «شهید» از این ریشه است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

اما همهٔ مسیحیان علناً اظهار عقیده نمی‌کردند. بسیاری از آنان در لحظهٔ تصمیم‌گیری انتخاب متفاوتی می‌کردند. برخی شهادت را احمقانه و ضایع‌کنندهٔ زندگی انسان و از همین رو خلاف مشیت خدا می‌دانستند. آنان معتقد بودند که «مسیح به‌خاطر ما مُرد؛ او کشته شد تا ما کشته نشویم». [۴۰] از آن‌جا که حوادث گذشته تنها وقتی که در تفسیر تجربهٔ حاضر به کار آیند به موضوعات اعتقاد دینی تبدیل می‌شوند، در این‌جا عملاً مرگ مسیح کانون مجادله بر سر مسئلهٔ شهادت شد.

راست‌کیشانی که بزرگ‌ترین نگرانی‌شان رد و تکذیب دیدگاه‌های «بدعت‌آمیز» گنوسی دربارهٔ مصائب مسیح بود، همگی بدون استثنا از روی تجربهٔ دست اول خودشان می‌دانستند که مسیحیان در معرض چه خطرهای بزرگی قرار دارند و بر ضرورت پذیرش شهادت تأکید می‌کردند. می‌گویند وقتی اسقف ایگناتیوس، آن دشمن بزرگ بدعت، دستگیر و محاکمه شد، حکم اعدام را فرصتی برای «اقتدا به مصائب خداوندم» [۴۱] دانست و با شعف پذیرفت! ایگناتیوسِ محکوم را در غل و زنجیر و تحت نظارت شدید مأموران از سوریه به روم فرستادند تا درندگان در آمفی‌تئاتر او را تکه تکه کنند. او در این حال به مسیحیان روم نامه می‌نویسد و درخواست می‌کند به حمایت از او دخالت نکنند:

> به همهٔ کلیساها می‌نویسم و به همه دستور می‌دهم اگر شما ممانعت نکنید، مشتاقانه در راه خدا می‌میرم. از شما استدعا می‌کنم «مهربانی بی‌جا» در حقم نکنید. بگذارید درندگان مرا بخورند تا از طریق آن‌ها به خدا برسم. من گندم خدایم و دندان‌های حیوانات مرا خُرد خواهند کرد تا نان پاک مسیح شوم... این لطف را در حقم بکنید... بگذارید آتش به سرم آید و صلیب را حمل کنم، با حیوانات وحشی نبرد کنم، مرا از هم بدرند و تکه تکه‌ام کنند، استخوان‌هایم را بشکنند، دست و پایم را له کنند و تمام بدنم را بفشارند و خُرد کنند... ولی به عیسی مسیح برسم! [۴۲]

مصائب مسیح برای او چه معنایی دارد؟ ایگناتیوس می‌گوید: «عیسی مسیح... در زمان زمامداری پونتیوس پیلاتوس حقیقتاً تحت آزار و اذیت قرار گرفت، مصلوب شد و مُرد». [۴۳] او شدیداً مخالف مسیحیان گنوسی

https://t.me/ketabhayemontakhabe

بود و آنان را «خدانشناس» می‌نامید، چون می‌گفتند مسیح موجودی روحانی بود و فقط در *ظاهر* رنج کشید و مُرد:

> اما اگر چنان‌که برخی می‌گویند... رنج او تنها ظاهری بود، پس چرا من زندانی‌ام و مشتاقم با حیوانات وحشی بجنگم؟ در آن صورت من بیهوده می‌میرم.(۴۴)

ایگناتیوس شکایت می‌کند آن‌ها که با نظر او در خصوص رنج مسیح مخالف‌اند «تحت تأثیر رنج‌های من قرار نمی‌گیرند، زیرا دربارهٔ من نیز چنین می‌اندیشندا»(۴۵) مخالفان گنوسی او با فهم وی از مصائب مسیح موافق نیستند و ارزش شهادت داوطلبانهٔ وی را مستقیماً زیر سؤال می‌برند.

یوستین که در سنت مسیحی «شهید» خوانده شده است، می‌گوید قبل از تغییر دین خود وقتی که هنوز فیلسوفی افلاطونی بود، شخصاً شاهد تحمل شکنجه و اعدام مسیحیان بود. او می‌گوید شهامت شهدا او را نسبت به الهام الهی‌شان متقاعد ساخت.(۴۶) وی ضمن اعتراض به آزار و اذیت جهانی مسیحیان، از کسانی که در فلسطین شکنجه شدند می‌گوید (حدود ۱۳۵ م):

> واضح است که در سراسر جهان کسی نمی‌تواند ما را که به عیسی مسیح ایمان داریم بترساند یا مقهور سازد؛ چرا که روشن است حتی اگر سرمان را از تن جدا کنند، مصلوبمان کنند، در برابر حیوانات وحشی بیندازند، به زنجیر بکشند، به آتش بسوزانند، یا هر شکنجهٔ دیگری بکنند، از ایمان خود دست برنمی‌داریم؛ بلکه هرچه این اتفاقات بیشتر بیفتد، تعداد بیشتری به ایمان مسیحی روی می‌آورند.(۴۷)

دیدگاه یوستین که می‌گوید «آموزگار ما، عیسی مسیح، برای این هدف آفریده شد و در زمان پونتیوس پیلاتوس مصلوب شد، مُرد و دوباره از گور برخاست» با نظر شخصی او دربارهٔ شهادت و پذیرش شجاعانهٔ حکم اعدامش همخوانی دارد.(۴۸) یوستین *دفاعیهٔ* دوم خود («دفاع» از مسیحیان) را با این گفته به پایان می‌رساند که این کتاب را فقط با هدف رد و تکذیب عقاید «رذیلانه و فریبکارانهٔ» گنوسیان نوشته است. او به کسانی می‌تازد که «مسیحی خوانده می‌شوند» اما وی ایشان را بدعت‌گذار

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌داند؛ یعنی پیروان شمعون، مَرقیون و والنتینـوس. [۴۹] بدبینانـه ــ بـا لحنی آمیخته به پذیرش و نیش و کنایه ــ می‌گوید نمـی‌دانـیم آیـا آنـان واقعاً مرتکب بی‌بندوباری یا آدمخواری مفرط می‌شوند یا نـه، ولـی یکـی از جنایت‌هاشان را «می‌دانیم»: آن‌ها برخلاف راست‌کیشـان «نـه آزار و اذیـت می‌شوند و نه به شهادت می‌رسند».

ایرنایوس، مخالف سرسخت والنتینیان، مانند اسلافش مـردی بـود کـه حیاتش با آزار و اذیت همراه بود. او از افراد زیادی نام مـی‌بَـرد کـه در روم شهید شدند؛ از جمله آموزگار محبوبش پولیکارپ کـه فقـدانش را شخصاً تجربه کرده بود. پولیکارپ گرفتار خشونت اوباش شد، محکوم گردیـد و در میان دشمنانش زنده زنده سوزانده شد. تنها دوازه سـال بعـد، در تابسـتان سال ۱۷۷ م، ایرنایوس شاهد همین دشـمنی‌هـا در حـق مسـیحیان شـهر خودش یعنی لیون بود. ابتدا آن‌ها را از ورود به اماکن عمومی ــ بازارهـا و گرمابه‌ها ــ منع کردند و بعد وقتی فرماندار خارج از شهر بود،

> اوباش به حال خود رها شدند و مسیحیان را آشکارا مورد تعقیب و حمله قرار دادند. با مسیحیان مانند دشمنان اجتماع برخورد کردند، بـه آن‌هـا حمله کردند، آن‌ها را کتک زدند و سنگسارشان کردند. نهایتاً آنان را بـه میـدان عمـومی کشـیدند... متهمشـان کردنـد و پس از اعترافشـان بـه مسیحیت، آن‌ها را به زندان افکندند. [۵۰]

دوست بانفوذی به نام وِتیوس اِپاگاتوس [۱] تلاش کرد در محاکمهٔ ایشان پادرمیانی کند، ولی بر سرش فریاد کشیدند: «فرماندار فقط از او پرسید آیا او هم مسیحی است یا نه، و وقتی بـا صـدای رسـا اعتـراف کـرد مسـیحی است»، [۵۱] فرماندار همـراه بـا دیگـران او را هـم محکـوم بـه مـرگ کـرد. خدمتکارانشان که برای گرفتن اطلاعـات شـکنجه شـدند، نهایتـاً «اعتـراف کردند» که، چنان‌که رومیان گمـان مـی‌بردنـد، کارفرمایـان مسـیحی‌شـان مرتکب شرارت‌های جنسی و آدمخواری مـی‌شـده‌انـد. یـک شـاهد عینـی می‌گوید که این گواهی مردم را علیه ایشان شوراند: «این قصه‌ها پخش شد و همهٔ مردم علیه ما خشمگین شدند، طوری که حتی کسـانی کـه رابطـهٔ

---

1. Vettius Epagathus

https://t.me/ketabhayemontakhabe

آنان تا پیش از آن به دلیل دوستی‌شان با ما نرم بود، اکنون عصبانی بودند و از خشم برای ما دندان می‌ساییدند».(۵۲)

هر روز قربانیان تازه‌ای به کام مرگ فرومی‌رفتند. صریح‌اللهجه‌ترین اعضای کلیساهای لیون یا شهر همسایهٔ وین،[1] که ۳۲ کیلومتر پایین‌تر از رود رون[2] بود، دستگیر و در انتظار اعدام دسته‌جمعی، روز اول آگوست، در زندان وحشیانه شکنجه می‌شدند. یکم آگوست روز تعطیل عمومی بزرگ‌داشت شهر روم و شخص امپراتور بود و این مناسبت‌ها ایجاب می‌کرد که حاکم میهن‌پرستی خود را با دست و دل بازی و پذیرایی عمومی از تمام مردم شهر به نمایش بگذارد. این تعهدات بار هزینه‌های هنگفت اجیر کردن گلادیاتورهای حرفه‌ای، مشت‌زنان، شمشیربازان، و تیم‌های کشتی را بر دوش مقامات محلی می‌گذاشت. ولی سال پیش از آن، امپراتور و سنا قانون جدیدی تصویب کرده بودند که هزینهٔ نمایش‌های گلادیاتوری را جبران می‌کرد. اکنون حاکم می‌توانست به صورت قانونی جانیان محکوم را که شهروند روم نبودند جایگزین گلادیاتورها کند و منظرهٔ شکنجه و اعدام آن‌ها را به‌جای نمایش‌های ورزشی ارائه کند، به قیمت شش سکهٔ طلا به ازای هر سر که یک‌دهم هزینهٔ اجیر کردن یک گلادیاتور ردهٔ پنجم بود و در هزینهٔ رده‌های بالاتر هم به همین ترتیب صرفه‌جویی می‌شد. بی‌شک این کار احساسات ضدمسیحی مقامات را تشدید می‌کرد و می‌توانستند با این وضع کم‌هزینه‌ترین تفریحات تعطیلات را، چنان‌که در لیون اتفاق افتاد، فراهم کنند.

داستان یکی از اعتراف‌کنندگان لیون، کنیزی به نام بلاندینا،[3] ماجرا را این‌گونه روایت می‌کند:

> همهٔ ما در وحشت به سر می‌بردیم. بانوی زمینیِ بلاندینا خود در میان شهیدانی بود که در رنج افتاده بودند، و به‌شدت ناراحت بود که مبادا به‌سبب ضعف جسمانی نتواند شجاعانه به ایمانش اعتراف کند. با این حال بلاندینا چنان قدرتمند بود که کسانی که نوبت عوض می‌کردند تا از صبح تا شب به انواع مختلف وی را شکنجه دهند، خسته و ناتوان شدند

---

1. Vienne
2. Rhône
3. Blandina

https://t.me/ketabhayemontakhabe

و تصدیق کردند که از پا افتادند. دیگر هیچ کاری نمانده بود که با او نکرده باشند و تعجب می‌کردند که چطور هنوز نفس می‌کشد، چون تمام بدنش شکسته و دریده بود.

در روزی که برای نمایش‌های گلادیاتوری در نظر گرفته بودند، بلاندینا را با سه تن از یارانش، ماتوروس،[1] سانکتوس[2] و آتالوس،[3] به آمفی‌تئاتر بردند:

بلاندنیا بر روی تیرکی آویزان شده بود، مانند طعمه‌ای در برابر درندگانی که رهایشان کرده بودند. او به شکل صلیب در آن مکان آویخته شده بود و با دعاهای پرشوری که می‌خواند در کسانی که این آزمایش سخت را از سر می‌گذراندند شور و شوق عمیقی ایجاد می‌کرد... ولی هیچ‌یک از حیوانات به او نزدیک نمی‌شد؛ به همین دلیل او را از تیرک پایین آوردند و به زندان انداختند تا برنامهٔ دیگری برایش بریزند. او با این‌که خیلی کوچک و ضعیف‌الجثه بود به برادرانش الهام می‌بخشید... سرانجام در آخرین روز نمایش‌های گلادیاتوری، بلاندینا را برگرداندند و این بار پسر پانزده‌ساله‌ای به نام پونتیکوس[4] همراهش بود. آنان را هر روز می‌آوردند تا شکنجهٔ سایرین را تماشا کنند و در عین حال مجبورشان می‌کردند به نام بت‌ها سوگند یاد کنند. ولی چون آن دو پافشاری می‌کردند و شکنجه‌گرانشان را محکوم می‌کردند، جمعیت از دست آنان عصبانی شدند، به گونه‌ای که... به نوبت هرگونه شکنجه‌ای را بر آنان اعمال کردند.

پونتیکوس پس از قرار گرفتن زیر ضربات بی‌امان تازیانه، تکه پاره شدن به دست درندگان و نشستن بر صندلی آهنینی که روی آتش گذاشته بودند تا گوشت تنش را بسوزاند، بالأخره جان داد. بلاندینا را که از همهٔ این شکنجه‌ها جان سالم به دربرد،

در توری انداختند و در برابر نره‌گاوی قرار دادند. پس از این‌که حیوان با شاخ‌هایش چندین بار او را پرت کرد، دیگر نمی‌فهمید چه اتفاقی دارد

1. Maturus
2. Sanctus
3. Attalus
4. Ponticus

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌افتد... به این طریق او نیز قربانی شد. ملحدان خود اذعان کردند که تا به حال ندیده بودند زنی این قدر زیر شکنجه تاب بیاورد.(۵۳)

اگرچه ایرنایوس خود موفق شد به طریقی از دستگیری بگریزد، ولی ارتباطش با زندانیان او را واداشت گزارش رنج‌های وحشتناک ایشان را به مسیحیان روم بدهد. وقتی به گُل (فرانسه) بازگشت، مردم را در حال سوگواری دید: حدود پنجاه مسیحی ظرف دو ماه زیر شکنجه‌ها جان باخته بودند. خود او تشویق شد به‌جای اسقف پوتینوس[1] پیر، که در نودسالگی زیر شکنجه در زندان درگذشته بود، رهبری اجتماع را به دست گیرد.

علی‌رغم همهٔ این‌ها، ایرنایوس به هیچ وجه علیه همشهریانش اظهار دشمنی نمی‌کند ــ اما به «بدعت‌گذاران» گنوسی سخت خصومت می‌ورزد. او مانند یوستین با عنوان «برادران دینیِ دروغین» به آنان می‌تازد که

گستاخی را به جایی رسانده‌اند که حتی شهیدان را به سخره می‌گیرند و کسانی را که به‌سبب اقرار به ایمان کشته می‌شوند... و از این طریق می‌کوشند رد پای مصائب خداوندگار را دنبال کنند ناسزا می‌گویند، در حالی که خود به رنج کسی که شکنجه می‌شود شهادت می‌دهند.(۵۴)

این عبارت خاتمهٔ انتقاد درازدامنی است که وی بر تفسیر والنتینیان از مصائب مسیح وارد می‌کند. ایرنایوس ادعای آنان را مبنی بر این‌که تنها طبیعت انسانیِ مسیح رنج می‌کشد و طبیعت الهی‌اش از آن فراتر می‌رود کفر می‌داند و محکوم می‌کند و پای می‌فشارد که

همان موجودی که بازداشت شد، رنج کشید و خونش به‌خاطر ما ریخت، هم مسیح بود و هم پسر خدا... و او منجی کسانی شد که به‌خاطر اقرار به حقانیتش به دست مرگ سپرده شدند و جان باختند.(۵۵)

می‌افزاید حقیقتاً «اگر کسی می‌پندارد در مسیح دو طبیعت وجود داشت، آن‌که رنج کشید قطعاً برتر از آن یکی است که از رنج گریخت و نه زخم برداشت و نه متحمل اتهامی شد». وی اخطار می‌دهد «در روز قیامت

---

1. Pothinus

https://t.me/ketabhayemontakhabe

که شهدا به جاه و جلال می‌رسند، مسیح همهٔ کسانی را که بر شهادت ایشان افترا بسته‌اند کیفر خواهد داد».(۵۶)

ترتولیان، از دیگر مخالفان سرسخت بدعت، شرح می‌دهد که دیدن مسیحیانی که شکنجه می‌شدند و می‌مردند باعث ایمان آوردن خود او شد: مسیحی محکومی را دید که نگهبانان رومی لباسی به او پوشانده بودند تا شبیه آتیس[1] شود و در میدان او را زنده تکه تکه کرده بودند؛ مسیحی دیگری در لباس هرکول[2] زنده سوزانده شده بود. وی اذعان می‌کند که خود او نیز زمانی از «بی‌رحمی‌های مضحک نمایش‌های نیم‌روزی» لذت می‌برد (۵۷) و مرد دیگری را تماشا می‌کرد که مانند مِرکوری[3] لباس بود و بدن‌های شکنجه‌دیده را با آهن داغ می‌آزمود و دیگری که لباس پلوتون،[4] خدای مردگان، را پوشیده بود اجساد جان‌باختگان را از میدان نمایش بیرون می‌کشید. ترتولیان، مانند ایرنایوس، آموزهٔ مصائب و مرگ مسیح را به اشتیاقی که خود برای شهادت داشت ربط می‌دهد: «شما هم باید صلیب خود را بر دوش بکشید و درپی سَرورتان روانه شوید... تنها کلیدِ گشودنِ درِ بهشت خونِ جانِ خودتان است».(۵۸) ترتولیان ظهور بدعت را مستقیماً به آغاز آزار و اذیت‌ها مربوط می‌داند. او می‌گوید که این مسئله مؤمنان وحشت‌زده را وادار می‌کرد ابزاری الهیاتی برای توجیه هراس خود پیدا کنند:

> اکنون زمان آزار مسیحیان است. از این رو زمانی است که ایمان سخت متزلزل و کلیسا طعمهٔ آتش است... آن‌گاه گنوسیان پدید می‌آیند؛ آن‌گاه والنتینیان رخنه می‌کنند؛ آن‌گاه مخالفان شهادت جملگی سر برمی‌آورند... چراکه می‌دانند بسیاری از مسیحیان ساده، بی‌تجربه و ضعیف‌اند و... می‌دانند هرگز بیش از هنگامی که ترس درهای روح را گشوده است تحسین نخواهند شد؛ به‌ویژه وقتی که هراس‌افکنی تارکِ ایمان شهیدان را به تاجی آراسته است.(۵۹)

---

۱. آتیس (Attis): خدای یونانی اختگی و مُثله کردن.

۲. هرکول (Hercules): نام رومی هِراکلِس، قهرمان خدای یونانی، که سخت نیرومند است و خوان‌های متعددی را پشت سر می‌گذارد.

۳. مرکوری (Mercury) یا عطارد: رب‌النوع سخنوری، بازرگانی و دزدی.

۴. پلوتون (Pluto): خدای قدیمی یونان و روم باستان.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ترتولیان در پاسخ به آن‌چه براهین «بدعت‌آمیز» علیه شهادت می‌نامدش می‌گوید:

اینک ما در دل حرارتِ تندیم، در بحبوحهٔ آزار... برخی مسیحیان را آتش و شمشیر و برخی دیگر را درندگان آزموده‌اند؛ دیگران هم در بندند و مشتاقانه انتظار شهادتی را می‌کشند که پیشتر طعمش را از چماق و شکنجه چشیده‌اند... خود ما که آماج تعقیبیم، چون خرگوشانی هستیم که از دور در محاصره‌اند ــ و *بدعت‌گذاران چون همیشه این سو و آن سو می‌دوند!* (۶۰)

او می‌گوید این اوضاع است که به وی الهام بخشیده کسانی را که «با شهادت‌طلبی مخالفت می‌کنند و رستگاری را تباهی می‌دانند» و تشویق به شهادت را احمقانه و سنگ‌دلانه می‌خوانند بدعت‌گذار بخواند و به آن‌ها حمله کند.

هیپولیتوس، آموزگار دانشمند یونانی، در سال ۲۰۲ م در روم در زمان زمامداری امپراتور سِوِروس[۱] شاهد وحشت این شکنجه‌ها بوده است. اشتیاق او به شهادت، مانند ترتولیان، با نفرتش از بدعت برابری می‌کرد. او در پایان کتاب عظیمش، *ردی بر همهٔ بدعت‌ها*، می‌گوید فقط آموزه‌های راست‌کیش در باب تجسد و مصائب مسیح می‌تواند به مؤمنان توان تحمل آزار و اذیت‌ها را بدهد:

اگر او همان طبیعت را نداشت که ما داریم، پس به عبث دستور داده است که از آموزگارمان تقلید کنیم... او به رنج و عذابش اعتراض نکرد، بلکه تسلیم مرگ شد... اکنون در همهٔ این اعمال، به‌عنوان نخستین ثمرات، انسانیت خود را تقدیم کرد، تا شما آن‌گاه که در رنج و محنتید، مأیوس نشوید، بلکه اقرار کنید که کسی چون منجی هستید و چشم داشته باشید آن‌چه را پدر به پسر اعطا کرده است دریافت کنید. (۶۱)

هیپولیتوس در میانهٔ هفتادسالگی به نصیحت خود تحقق بخشید: در

---

۱. سِوِروس (Severus) یکی از امپراتوران خشن روم بود که شاهِ پیش از خود را به قتل رساند و جنگ‌های بسیاری با همسایگان کرد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

سال ۲۳۵ م به فرمان امپراتور ماکسیمین[1] دستگیر و به ساردینیا[2] تبعید شد و همان جا از دنیا رفت.

پس ما با چه الگویی مواجهیم؟ مخالفان بدعت در قرن دوم ـــ ایگناتیوس، پولیکارپ، یوستین، ایرنایوس، ترتولیان، هیپولیتوس ـــ در اعلام مصائب و مرگ مسیح و تصدیق شهادت متفق‌القول‌اند. همچنین همگی بدعت‌گذاران را به ترویج آموزه‌های دروغین دربارهٔ مصائب مسیح و «مخالفت با شهادت» متهم می‌کنند. ایرنایوس می‌گوید:

> *تمام کلیساها به‌خاطر عشقی که به خدا ابراز می‌کنند، همواره شهدای بی‌شماری را به سوی پدر روانه می‌سازند؛ در حالی که مخالفان نه تنها در بین خود چیزی از این نوع ندارند تا به آن اشاره کنند، بلکه حتی ادعا می‌کنند شهادت دادن اصلاً ضروری نیست*... شاید یک یا دو نفر در بین آن‌ها باشد که... گاه و بیگاه در کنار شهدای ما ننگ این نام را تحمل می‌کنند... چراکه کلیسا به تنهایی در نهایت خلوص خواریِ کسانی را که در راه حقانیت شکنجه می‌بینند و همه نوع مجازات را به جان می‌خرند و به‌خاطر عشقی که به خدا دارند و شهادتی که به پسر او می‌دهند در کام مرگ می‌روند تحمل می‌کند.[(۶۲)]

در این‌جا ایرنایوس از شهید خواندن گنوسیان حتی هنگامی که به‌خاطر ایمانشان می‌میرند خودداری می‌ورزد: در بهترین حالت می‌توان گفت «نوعی چاکر» شهدای حقیقی یعنی مسیحیان راست‌کیش‌اند که به‌خاطر آن‌ها بخشوده می‌شوند.

گرچه ایرنایوس بی‌شک در نادر شمردن شهدا در میان بدعت‌گذاران اغراق کرده است، ولی شهادت در میان گنوسیان به‌ندرت رخ می‌داد. دلیل آن، چنان‌که راست‌کیشان می‌گویند، فقط ترس نبود، بلکه اختلاف عقیده بین آن‌ها هم بود. گنوسیان چه نظری دربارهٔ شهادت داشتند و بر چه اساسی؟ شواهد به دست آمده از نجع حمادی نشان می‌دهد نظرهاشان به طرز حیرت‌انگیزی متفاوت بود. برخی از آن دفاع می‌کردند؛ برخی بنا بر اصولی آن را رد می‌کردند. پیروان والنتینوس میان این افراط

1. Maximin
2. Sardinia

https://t.me/ketabhayemontakhabe

و تفریط‌ها موضعی معتدل اختیار کردند. اما یک چیز روشن است: در هر مورد، رویکرد فرد به شهادت با تفسیر وی از رنج و مرگ مسیح همخوانی دارد.

برخی گنوسیان، مانند راست‌کیشان، مُصرانه معتقد بودند مسیح واقعاً رنج کشید و مُرد. می‌گویند برخی متون یافت‌شده در نجع حمادی، از جمله *آپوکریفای (اسرارنامهٔ) یعقوب البار*،[1] *دومین مکاشفهٔ یعقوب البار*[2] و *مکاشفهٔ پطرس*[3] به‌دست حواریونی نوشته شدند که به شهادت رسیده‌اند؛ یعنی یعقوب البار، برادر عیسی، و پطرس. نویسندهٔ *آپوکریفای یعقوب البار*، که احتمالاً از مسیحیان قرن دوم بوده و از شکنجه می‌ترسیده، خود را در موقعیت یعقوب البار و پطرس قرار می‌دهد و می‌گوید آن دو هنگامی که شکنجه و مرگ را پیش‌بینی می‌کنند، مکاشفه‌ای از مسیحِ از گور برخاسته دریافت می‌کنند که آزمایش‌های سختی را که آن‌ها با آن روبه‌رو می‌شوند بر اساس مصائب خویش تفسیر می‌کند:

> ... اگر شیطان شما را سرکوب می‌کند و می‌آزارد و شما پیرو مشیت [پدر]ید، [به شما می‌گویم] او دوستتان خواهد داشت و شما را با من برابر خواهد کرد... *آیا نمی‌دانید باز هم با شما بدرفتاری خواهند کرد و ناعادلانه بر شما تهمت خواهند نهاد؟*... و در *زندان محبوس خواهید شد و غیرقانونی محکوم خواهید گشت، و بی‌دلیل مصلوب خواهید گردید و [شرم‌آورانه] چون خود من مدفون خواهید شد؟*... به‌راستی شما را می‌گویم هیچ‌کس نجات نخواهد یافت، مگر آن‌که به صلیب من ایمان داشته باشد. اما آنان که به صلیب من اعتقاد داشته‌اند، ملکوت خدا از آنِ ایشان است... به‌راستی شما را می‌گویم هرکه از مرگ بترسد، نجات نخواهد یافت؛ زیرا *ملکوت مرگ متعلق به کسانی است که خود را در معرض مرگ قرار می‌دهند.*(۶۳)

این نویسندهٔ گنوسی نه تنها اصرار می‌کند مسیح واقعاً رنج کشید و مُرد، بلکه حتی مؤمنان را تشویق می‌کند رنج و مرگ را برگزینند. این

1. *The Secret Book of James*
2. *The Second Apocalypse of James*
3. *The Apocalypse of Peter*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

آموزگار گنوسی مانند ایگناتیوس معتقد است انسان تنها از طریق رنج با مسیح احساس نزدیکی می‌کند: «خود را همچون پسر روح‌القدس کنید!» (۶۴)

در دومین *مکاشفهٔ یعقوب البار* همین ترس از شکنجه و شباهت میان تجربهٔ مؤمن و مصائب منجی را شاهدیم. منجی «که [بدون] توهین زندگی کرد، با [توهین] از دنیا رفت». (۶۵) در حین مردن می‌گوید «بی‌شک می‌میرم، ولی به زندگی باز خواهم گشت». (۶۶) *مکاشفه* با صحنهٔ دل‌خراش شکنجه و سنگسار خودِ یعقوب البار به اوج می‌رسد:

> ... کشیشان... او را ایستاده در کنار ستون‌های معبد یافتند، در کنار سنگ بزرگ گوشهٔ معبد. تصمیم گرفتند او را از ارتفاع به پایین پرت کنند و این کار را کردند. و... او را گرفتند و در حالی که بر زمین می‌کشیدندش [می‌زدندش]. او را دراز کردند و سنگی بر شکمش نهادند. همگی پای خود بر وی نهادند و گفتند «تو گمراه شده‌ای!» چون هنوز نمرده بود، بلندش کردند و وادارش کردند گودالی حفر کند و مجبورش کردند در آن بایستد. پس از این‌که تا کمر او را با خاک پوشاندند، سنگبارانش کردند. (۶۷)

او در حین مرگ دعا می‌کند تا روحیهٔ سایر مسیحیانی را که با شهادت روبه‌رو می‌شوند تقویت کند. یعقوب البار نیز مانند مسیح «بی‌شک می‌میرد»، ولی «به زندگی باز خواهد گشت».

اما گرچه برخی گنوسیان واقعیت مصائب مسیح را تصدیق کردند و به شهادت اشتیاق نشان دادند، عده‌ای دیگر آن را انکار کردند و این اشتیاق را مردود دانستند. کتاب *گواه حقیقت* می‌گوید عاشقان شهادت نمی‌دانند «مسیح کیست»:

> آن ابلهان می‌پندارند همین که به زبان و نه با قدرت بگویند «ما مسیحی هستیم» [کافی است]؛ ولی اینان خود را به دست جهالت سپرده‌اند، به مرگ انسانی مرده‌اند، نمی‌دانند کجا می‌روند و نمی‌دانند مسیح کیست. می‌پندارند خواهند زیست، حال که به‌راستی بر خطایند ــ آنان به سوی صاحب‌منصبان و شاهزادگان می‌شتابند. به‌سبب جهلشان در چنگال آنان اسیر خواهند گشت. (۶۸)

https://t.me/ketabhayemontakhabe

نویسنده نظر عوام را که می‌گویند شهادت ضامن رستگاری است به سخره می‌گیرد: او می‌گوید اگر موضوع به این سادگی بود، هر کسی به مسیح اقرار می‌کرد نجات می‌یافت! کسانی که با چنین توهمی زندگی می‌کنند

شهیدانی [پوچ]اند، چراکه تنها به خود گواهی می‌دهند... وقتی با مرگ [شهادت‌گونه] به «کمال» می‌رسند، می‌اندیشند: «اگر از بهر نام مقدس پروردگار خود را تسلیم مرگ کنیم، خواهیم رَست». موضوع این‌گونه فیصله نمی‌یابد... آنان آن کلمه را [که حیات‌بخش است] ندارند.[۶۹]

این نویسندهٔ گنوسی به نقد دیدگاه‌های خاصی که از طریق منابع راست‌کیش آشنا هستند می‌پردازد. اولاً به این عقیده که مرگ شهید سبب بخشودگی گناهان او می‌شود می‌تازد و این نظری است که مثلاً پولیکارپ راست‌کیش در باب فقهی شهادت بیان می‌کند «با رنج یک‌ساعته زندگی ابدی را برای خود می‌خرند».[۷۰] ترتولیان نیز می‌گوید خود او میل دارد رنج بکشد و عذاب ببیند «تا در مقابل اهدای خونش بخشایش کامل خداوند را به دست آورد».[۷۱] ثانیاً این نویسنده آموزگاران راست‌کیشی چون ایگناتیوس و ترتولیان را ریشخند می‌کند که شهادت را پیشکش و قربانی به خدا تلقی می‌کنند و معتقدند خدا «خواهان قربانی شدن انسان‌هاست»: چنین باوری از خدا یک آدمخوار می‌سازد. ثالثاً او به کسانی که شهادت را ضامن رستاخیز خود می‌دانند حمله می‌کند. روستیکوس، قاضی رومی، تنها لحظاتی پیش از صدور حکم اعدام یوستین، از او می‌پرسد «گوش کن، تو که خود را آموزش‌یافته می‌دانی، آیا می‌پنداری به آسمان عروج خواهی کرد؟» یوستین پاسخ داد «نمی‌پندارم، بلکه بدان یقین دارم و قانع شده‌ام که چنین خواهد شد».[۷۲] ولی *گواه حقیقت* می‌گوید: این مسیحیان تنها «خود را هلاک می‌کنند» ــ آنان فریب این باور را خورده‌اند که مسیح در فناپذیری‌شان سهیم است، حال که او چون آکنده از قدرت الهی بود، با رنج و مرگ بیگانه بود:

پسر انسان از فناناپذیری آمد و از آلودگی عاری [بود]... به سوی هادس[۱] فرورفت و کارهای عظیم کرد. مردگان را در آن‌جا زنده کرد... مشکلات

---

۱. هادس (Hades): دنیای زیرین و جهان مردگان در اساطیر یونان که تحت تسلط خدایی به همین نام بود. طبق اساطیر، پدر هادس وی را از مادرش باردار شد و در زمان تولد او را استفراغ کرد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

آنان را رفع کرد؛ لنگ و کور و فلج و لال و جن‌زده شفا یافتند... از همین رو جسمش را بر [صلیب نابود کرد].[۷۳]

مکاشفهٔ پطرس نشان می‌دهد پطرس، که به کژفهمی مشهور است، روشن‌بین می‌شود و راز حقیقی مصائب مسیح را کشف می‌کند. نویسندهٔ این کتاب، مانند نویسندهٔ *آپوکریفای یعقوب الـبار*، ظاهراً از مسیحیان گنوسی بوده و از خطر شکنجه می‌ترسیده است. در آغاز *مکاشفه*، پطرس می‌ترسد با همان خطری رویارو شود که برای سَرورش پیش آمد: «... کشیشان و مردم را دیدم که سنگ در دست به سویمان می‌دوند، گویی می‌خواهند ما را بکشند؛ می‌ترسیدم مرگمان نزدیک باشد».[۷۴] اما پطرس به خلسه فرومی‌رود و مکاشفه‌ای از خداوندگار دریافت می‌کند که به او هشدار می‌دهد بسیاری از آنان که «آموزه‌های ما را در آغاز می‌پذیرند»، به خطا خواهند رفت.[۷۵] این «مؤمنان گمراه» (البته از دیدگاه گنوسی) نمایندهٔ مسیحیان راست‌کیش‌اند. همهٔ کسانی که تحت تأثیرشان قرار می‌گیرند «اسیرشان می‌شوند، چون آنان درک ندارند».[۷۶]

آن‌چه نویسندهٔ گنوسی بیش از هر چیز در این مسیحیان منفور می‌یابدش این است که مؤمنان همکیش معصوم خود را به رفتن «به نزد جلاد» ــ ظاهراً همان نیروهای حکومت روم ــ مجبور می‌کنند، با این توهم که اگر آنان «به نام مردی مرده سخت وفادار بمانند» و به مسیح مصلوب اظهار ایمان کنند، «پاک خواهند شد».[۷۷] نویسنده می‌گوید:

> ... این‌ها کسانی‌اند که به برادران خود ستم می‌کنند و به ایشان می‌گویند «خدای ما از طریق این [شهادت] رحمتش را نمایان می‌سازد، چرا که رستگاری از این طریق به ما می‌رسد». آنان نمی‌دانند چه کیفری در انتظار کسانی است که شاد می‌شوند از این‌که عده‌ای زیردستانشان را تحت تعقیب و حبس قرار دهند.[۷۸]

نویسنده تبلیغ راست‌کیشان برای شهادت را ــ مبنی بر این‌که رستگاری می‌آوَرَد ــ نمی‌پذیرد و از فریادهای شادی‌شان در برابر اعمال خشونت‌آمیزی که با «زیردستان» می‌شود اظهار وحشت می‌کند. به این

https://t.me/ketabhayemontakhabe

طریق جامعهٔ کاتولیک «سرنوشت دردناکی»[۷۹] را رقم می‌زند؛ بسیاری مؤمنان «در میان آنان ساییده و قطعه قطعه می‌شوند».[۸۰]

اما گرچه *مکاشفهٔ پطرس* نظر راست‌کیشان راجع به شهادت را نمی‌پذیرد، شهادت را از دم رد نمی‌کند: «آن‌ها که رنج می‌کشند» (یعنی آنان که به *گنوس* دست یافته‌اند) فهم جدیدی از معنای رنج خویش به دست می‌آورند؛ آنان می‌فهمند که شهادت «حکمت آن رابطهٔ برادرانه‌ای را که واقعاً وجود دارد تکمیل می‌کند».[۸۱] منجی به‌جای آموزه‌ای که مؤمنان را به بردگی می‌کشد ــ آموزهٔ راست‌کیش مسیح مصلوب ــ بینش تازه‌ای از مصائب خویش به پطرس می‌دهد که پیشتر ملاحظه کردیم:

> ... او که دیدی بر بالای صلیب شاد و خندان است عیسای زنده است. اما آن‌که در دست و پایش میخ می‌کوبند پارهٔ جسمانی و جایگزین اوست. آنان به هتک حرمت هیئتی پرداختند که شبیه او بود. او را بنگر، و مرا (بنگر)![۸۲]

پطرس با این مکاشفه می‌آموزد که با رنج روبه‌رو شود. ابتدا می‌ترسید که او و خداوندگار هر دو «بمیرند»؛ حال می‌فهمد که تنها بدن، یعنی «بخش جسمانی» یا «جایگزین»، می‌تواند بمیرد. خداوندگار توضیح می‌دهد که «بخش اصلی»، یعنی روح هوشمند، آزاد می‌گردد تا به «نور کامل با روح مقدس من» ملحق شود.[۸۳]

منابع گنوسیِ نوشتهٔ والنتینوس و پیروانش پیچیده‌تر از منابعی هستند که فقط مصائب مسیح را تأیید می‌کنند یا می‌گویند مسیح، به‌جز جسم فانی‌اش، در برابر درد و رنج کاملاً تأثیرناپذیر بود. چند متن مهم والنتینی که در نجع حمادی کشف شده‌اند، صراحتاً مصائب و مرگ مسیح را تصدیق می‌کنند. *انجیل حقیقت*، که کوئیسپل آن را به والنتینوس یا یکی از پیروانش نسبت می‌دهد، بیان می‌کند که مسیح را «با میخ به درخت کوبیدند» و «کشتند».[۸۴] نویسندهٔ این اثر با تعمیم استعارهٔ رایج مسیحی، عیسی را بر صلیب چون میوه‌ای بر درخت تصویر می‌کند؛ «میوهٔ تازهٔ درخت معرفت» که زندگی می‌بخشد، نه مرگ:

> ... او را با میخ به درختی بستند. او میوهٔ درخت معرفت [گنوس] پدر شد، که وقتی آن را خوردند، ویرانگر نشد، بلکه به کسانی که آن را

https://t.me/ketabhayemontakhabe

خوردند انگیزه بخشید تا از آن کشف شاد شوند؛ زیرا او آن‌ها را در خود کشف کرد و آن‌ها او را در خود کشف کردند...[۸۵]

و این برخلاف منابع راست‌کیش است که مرگ عیسی را قربانی رهایی‌بخش انسانیت از جرم و گناه می‌دانند. این انجیل گنوسی تصلیب را فرصتی مناسب برای کشف نفْس الهی در درون خود می‌بینند. *انجیل حقیقت* با این تفسیر متفاوت گزارش تکان‌دهنده‌ای از مرگ عیسی به دست می‌دهد:

... عیسی، آن بخشنده، آن وفادار، در پذیرش رنج‌ها صبور بود... چون می‌دانست که مرگش برای بسیاری زندگی است... او را به درختی میخ‌کوب کردند... خود را به سوی مرگ فرومی‌کشد، هرچند جامهٔ حیات ابدی بر تن می‌کند. جامهٔ ژندهٔ فانی از تن به‌درکرد و جامهٔ فناناپذیری پوشید...[۸۶]

متن والنتینیِ قابل توجه دیگری، به نام *رسالهٔ سه‌بخشی*، منجی را «کسی که زاده خواهد شد و رنج خواهد برد» معرفی می‌کند.[۸۷] منجی تحت تأثیر شفقتی که به انسانیت داشت، با اشتیاق و اراده

یکی از آن‌ها شد. پس، از برای ایشان در رنجی ناخواسته افتاد... نه تنها مرگِ آنان را که می‌خواست نجاتشان دهد به جان خرید، بلکه حقارت ایشان را نیز پذیرا شد... اجازه داد مادرش آبستنِ او شود و چون کودکی با روح و جسم به دنیا آید.[۸۸]

اما طبیعتِ منجی متناقض‌نماست. *رسالهٔ سه‌بخشی* می‌گوید آن‌که متولد شد و رنج کشید همان منجی است که انبیای بنی‌اسرائیل آمدنش را بشارت داده‌اند؛ ولی آنان برای ما تصویر نکردند او «قبلاً چه بوده و تا ابد خواهد بود، کلمه‌ای نامولود و تأثیرناپذیر که جسم مادی پذیرفت».[۸۹] *انجیل حقیقت* نیز پس از توصیف مرگ انسانیِ عیسی می‌گوید:

کلمهٔ پدر در همه چیز وارد می‌شود... آن را تطهیر می‌کند و به پدر و مادر بازمی‌گرداند؛ او عیسای مهر بی‌کران است.[۹۰]

https://t.me/ketabhayemontakhabe

متن والنتینی سومی به نام تفسیر معرفت همین تناقض را بیان می‌کند. از یک طرف منجی در برابر رنج و مرگ آسیب‌پذیر است؛ از طرف دیگر او کلمه است و مشحون از قدرت الهی. منجی توضیح می‌دهد: «بسی کوچک شدم تا با فروتنی‌ام به بلندای بلندی که از آن فروافتاده‌اید بازتان گردانم». (۹۱)

هیچ‌کدام از این منابع انکار نمی‌کنند که مسیح واقعاً رنج کشید و مُرد؛ همه آن را مسلم می‌گیرند. با این حال همه می‌خواهند نشان دهند که چگونه مسیح با تجسدش از طبیعت انسانی فراتر رفت و به حول و قوهٔ الهی بر مرگ فایق آمد. (۹۲) والنتینیان در این حوزه بحثی دارند که تقریباً دویست سال بعد در الهیات مسیحی مسئلهٔ مهمی شد: مسیح چگونه همزمان می‌تواند هم انسان باشد و هم خدا. از همین رو آدولف فُن هارناک، مورخ مسیحیت، والنتینیان را «نخستین متألهان مسیحی» می‌نامد.

این چه ربطی به مسئلهٔ شهادت دارد؟ ایرنایوس والنتینیان را به «تحقیر شهیدان» و «ریشخند کردن شهادتشان» متهم می‌کند. موضع آنان چیست؟ هِرَقلیون، آموزگار سرشناس گنوسی و شاگرد والنتینوس، ضمن تفسیر اقوال عیسی، مستقیماً به موضوع شهادت می‌پردازد:

> «... هرکه مرا نزد مردم تأیید کند، پسر انسان او را نزد فرشتگان خدا تأیید خواهد کرد؛ اما هرکه مرا نزد مردم تکذیب کند، نزد فرشتگان خدا انکار خواهد شد... وقتی شما را در برابر... حاکمان و مقامات می‌آورند... نگران نباشید که چگونه و چه پاسخ دهید...» (۹۳)

هِرَقلیون می‌پرسد: «اعتراف به مسیح» به چه معناست و پاسخ می‌دهد مردم به شیوه‌های گوناگون به مسیح اعتراف می‌کنند. برخی با ایمان و رفتار روزمره‌شان به مسیح اعتراف می‌کنند؛ اما بیشتر مردم فقط نوع دوم اعتراف را مد نظر دارند ــ این اعتراف شفاهی در برابر دادگاه که «من مسیحی‌ام» می‌گوید: «اکثریت» (مسیحیان راست‌کیش) *تنها* این نوع اخیر را اعتراف می‌دانند. اما هِرَقلیون خاطرنشان می‌سازد که «چنین اعترافی حتی از منافقان هم برمی‌آید». می‌گوید آن‌چه از تمام مسیحیان جهان انتظار می‌رود نوع اول اعتراف است؛ نوع دوم را از برخی می‌خواهند، نه همه. حواریونی چون متی، فیلیپ و توما هرگز در برابر دادگاه «اعتراف

https://t.me/ketabhayemontakhabe

نکردند»؛ ولی به برترین طریق، یعنی «با ایمان و رفتارشان در سراسر حیاتشان»، به مسیح اعتراف کردند.[۹۴]

هِرَقلیون با نام بردن از این حواریون، که اغلب معرف نوآموزان گنوسی‌اند (چنان‌که در *انجیل فیلیپ* و *انجیل توما*)، تلویحاً می‌گوید آن‌ها از حواریون شهیدی چون پطرس ــ که والنتینیان وی را نمونهٔ «اکثریت»، یعنی مسیحیان صرفاً *راست‌کیش*، می‌دانند ــ برترند. آیا منظورش این است که شهادت برای مسیحیان معمولی خوب است ولی برای گنوسیان ضرورتی ندارد؟ آیا می‌خواهد دلیلی منطقی برای اجتناب از شهادت به گنوسیان بدهد؟

اگر منظورش این است، مستقیماً آن را بیان نکرده و سخنش مبهم است؛ زیرا در ادامه می‌گوید گرچه اقرار به مسیح «با ایمان و رفتار» جهانی‌تر است، «اگر ضرورت و عقل حکم کنند»، طبعاً این کار به اعتراف علنی در دادگاه ختم می‌شود. چه چیزی این اعتراف را «ضروری» و «عقلانی» می‌سازد؟ هِرَقلیون می‌پذیرد که اگر شخص متهم به مسیحیت نتواند در برابر قاضی مسیح را انکار کند، در آن صورت، اعتراف زبانی جایگزین ضروری و عقلانی انکار است.

اما نگاه هِرَقلیون به شهادت کاملاً متفاوت با معاصران راست‌کیش اوست. او از اشتیاق مؤمنان به شهادت یا تمجیدشان از «پیروزی شکوهمند»ی که با مرگ به دست می‌آید حرفی نمی‌زند. مهم‌تر از همه این‌که هرگز نمی‌گوید رنج مؤمنان تقلیدی از رنج مسیح است. زیرا اگر فقط عنصر *انسانی* در مسیح درد و رنج را تجربه کرده است، پس مؤمنان نیز فقط در سطح انسانی رنج می‌برند و روح الهی در درونشان از رنج و مرگ فراتر می‌رود. ظاهراً والنتینیان «شهادت خون» شهید را در درجهٔ دوم اهمیت و پایین‌تر از برترین شهادت ــ شهادت گنوسی به مسیح ــ می‌دانستند. این دیدگاه خشم ایرنایوس را برانگیخته و او را بر آن داشته که بگوید این گنوسیان شهدا را «تحقیر می‌کنند» و آن‌چه را او «والاترین فداکاری» می‌داند بی‌ارزش می‌شمارند.

گرچه ایرنایوس اذعان می‌کند که گنوسیان می‌کوشند سطح درک الهیاتی را بالا ببرند، ولی می‌گوید «آن‌ها نمی‌توانند به اصلاحی چنان کارآمد دست یابند که خسارتی را که وارد می‌سازند جبران کند».[۹۵] از

https://t.me/ketabhayemontakhabe

دید او هر برهانی که مسیحیان برای پرهیز از شهادت به کار ببرند اتحاد کل جامعهٔ مسیحیان را تضعیف می‌کند. مسیحیان گنوسی به‌جای احساس همدردی با کسانی که در زندان‌اند یا با شکنجه و اعدام مواجه‌اند، حمایت خود را از گروهی که آنان را متعصبان خشک‌مغز و بی‌بصیرت می‌دانند دریغ می‌کنند. ایرنایوس می‌گوید این کارها «جسم بزرگ و باشکوه مسیح [کلیسا] را قطعه قطعه و... نابود می‌کند». [۹۶] حفظ وحدت مستلزم این است که همهٔ مسیحیان به مسیح «شکنجه‌شده، مصلوب، مُرده و مدفون در دورهٔ پونتیوس پیلاتوس» اعتراف کنند و این تلویحاً ضرورت «شهادت خون» به تقلید از مصائب مسیح را تأیید می‌کند.

چرا نظر راست‌کیشان دربارهٔ شهادت ــ و مرگ مسیح به‌عنوان الگوی آن ــ غالب شد؟ به نظر من آزار و اذیت مسیحیان به شکل‌گیری ساختار کلیسای سازمان‌یافته، که تا پایان قرن دوم پدید آمد، انگیزه بخشید. مسئله را در بافت امروزی قرار می‌دهیم: مخالفان یک نظام سیاسی عظیم و قدرتمند چه راه چاره‌ای دارند؟ می‌کوشند موارد خشونت و بی‌عدالتی را رسانه‌ای کنند تا حمایت گستردهٔ جهانیان را برانگیزند. شکنجه و اعدام گروه کوچکی که فقط خویشاوندان و دوستانشان آن‌ها را می‌شناسند به زودی فراموش می‌شود؛ اما وقتی مخالفان دانشمند و نویسنده و مبلغان یهودی یا مسیحی باشند، ای‌بسا نگرانی جامعهٔ جهانی را، که بر اثر ارتباط حرفه‌ای یا دینی با قربانیان احساس همدردی می‌کنند، برمی‌انگیزند.

البته تفاوت عمده‌ای میان شگردهای قدیم و جدید هست. امروزه هدف چنین تبلیغاتی ایجاد فشار و کسب آزادی کسانی است که زیر شکنجه یا در زندان‌اند. مدافعانی نظیر یوستین مقامات رومی را مخاطب قرار می‌دادند و به رفتار ناعادلانه با مسیحیان اعتراض می‌کردند و خواستار پایان‌بخشی به آن می‌شدند. اما مسیحیان داستان‌های شهیدان را با هدفی متفاوت و برای مخاطبانی متفاوت می‌نوشتند. آنان فقط برای دیگر کلیساهای مسیحی می‌نوشتند، نه به امید پایان دادن به شکنجه، بلکه برای هشدار دادن نسبت به خطر مشترکشان و تشویق آنان به تقلید از «پیروزی شکوهمند» شهیدان و تحکیم روابط داخلی و متقابل جوامع. بنابراین وقتی در قرن‌های دوم و سوم خشونت دولت روم گروه‌های مسیحی ایالات دوردست امپراتوری را تهدید می‌کرد، خبر آن به مسیحیان

https://t.me/ketabhayemontakhabe

سراسر جهان می‌رسید. ایگناتیوس که به اعدام در میدان روم محکوم شده بود، در طول آخرین سفرش نامه‌هایی به کلیساهای مناطق گوناگون نوشت و وضعیت خود را به اطلاعشان رساند و تشویقشان کرد از کلیسای کاتولیک («جهانی»)، که زیر نظر اسقفان اداره می‌شد، حمایت کنند. مهم‌ترین هشدارش به آنان این بود که از بدعت‌گذارانی که از مرجعیت اسقفان و اصول راست‌کیش مصائب، مرگ و رستاخیز مسیح انحراف می‌جویند بپرهیزند. نامه‌های وی به مسیحیان روم، که هرگز آنان را ندیده بود، به تأثیر چنین ارتباطاتی گواهی می‌دهد. ایگناتوس یقین داشت اگر به آنان اجازه دهد، برای جلوگیری از اعدامش مداخله می‌کنند. بعدها وقتی در ژوئن سال ۱۷۷م حدود پنجاه مسیحی در لیون و وین[1] دستگیر شدند، برای مخابرهٔ مصائبشان بی‌درنگ به «برادران دینی‌مان در آسیا و فروگیا»[2] نامه نوشتند و ایرنایوس را برای مطلع ساختن کلیسای کهن روم گسیل داشتند.

اعضای گروه‌های پراکندهٔ مسیحی در سراسر دنیا، تحت فشار خطر مشترکی که آن‌ها را تهدید می‌کرد، هر روز بیش از دیروز با هم مکاتبه و از کلیسایی به کلیسای دیگر مسافرت می‌کردند. روایاتی دربارهٔ شهیدان ــ اغلب برگرفته از صورت‌جلسهٔ دادگاه و شاهدان عینی‌شان ــ در کلیساهای آسیا، افریقا، روم، یونان، گُل (فرانسه) و مصر رواج داشت. از طریق این ارتباطات، اعضای کلیساهای گونه‌گون اولیه متوجه شدند که تفاوت‌های منطقه‌ای مانعی بر سر راه مشارکتشان در کلیسای کاتولیک واحد است. چنان‌که پیشتر گفتیم، ایرنایوس اصرار داشت که همهٔ کلیساهای سراسر جهان بر سر تمام نکات اساسی عقیدتی اتفاق نظر داشته باشند؛ اما حتی خود او و هم وقتی ویکتور، اسقف روم، کوشید کلیساهای منطقه‌ای را هماهنگ‌تر سازد شگفت‌زده شد. در سال ۱۹۰م ویکتور از مسیحیان آسیای صغیر تقاضا کرد آیین سنتی عید پاک[3] را در

---

1. Vienne

۲. فروگیا / فریجیه (Phrygia): پادشاهی غرب آناتولی در اطراف رود ساکاریا.

۳. عید پاک عید روز یکشنبهٔ رستاخیز مسیح است که پس از چهل روز پرهیز، دعا و توبه فرامی‌رسد. پنجشنبه و جمعهٔ آخر این چهل روز به ترتیب مصروف مراسم شام آخر و پاشویی مسیح می‌شود.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ایام پسح[1] برگزار نکنند و به‌جایش پیرو رسم رومی شوند ــ وگرنه دیگر خود را «مسیحی کاتولیک» ندانند. در همین زمان کلیسای روم داشت فهرست قطعی کتاب‌هایی را تدوین می‌کرد که سرانجام همهٔ کلیساهای مسیحی آن‌ها را پذیرفتند. سلسله مراتب کلیسا، که درجات روزافزونی داشت، جوامع را از داخل یکپارچه ساخت و به ارتباط با آن‌چه ایرنایوس «کلیسای کاتولیک پراکنده در سراسر جهان، حتی در دورترین نقاط زمین» می‌نامیدش نظم بخشید ــ شبکه‌ای از گروه‌ها که ساختار عقیدتی، آیینی، قانونی و سیاسی‌اش روز به روز منسجم‌تر می‌شد.

خبر خشونت علیه مسیحیان در میان مردم بیرون از این جوامع احساسات متفاوتی را برمی‌انگیخت. حتی تاسیتوس خودکامه، که داستان تحقیر، شکنجه و قتل مسیحیان به دست نرون را می‌گوید، با رقت قلب می‌نویسد:

> حتی جانیانی که سزاوار کیفر شدید و مثال‌زدنی‌اند حس ترحم مردم را برمی‌انگیختند؛ زیرا برخلاف ظاهر امر، آنان را نه برای نفع عموم، که برای ارضای حس بی‌رحمی یک نفر می‌کشتند.(۹۷)

برخی از اهالی لیون، پس از کشتار در میدان شهر، می‌خواستند اجساد را مُثله کنند؛ برخی شهیدان را احمق می‌خواندند و مسخره می‌کردند؛ برخی دیگر هم، که «گویا کمی دلشان سوخته بود»، با خود می‌اندیشیدند که چه چیزی این‌قدر شهامت به آنان داده: «دینشان چه منفعتی برایشان داشته که آن را بر زندگی خود ترجیح داده‌اند؟»(۹۸) بی‌گمان شکنجه بسیاری را می‌ترساند و از تماس با مسیحیان پرهیز می‌داد؛ اما یوستین و ترتولیان هر دو می‌گویند مشاهدهٔ شهیدان شگفتی و تحسینشان را برانگیخت و وادارشان کرد به تحقیق دربارهٔ این جنبش بپردازند و سپس به آن بپیوندند. هر دو می‌گویند همین ماجرا برای بسیاری دیگر نیز اتفاق افتاده است. (یوستین می‌گوید «هرچه این اتفاقات بیشتر می‌شود، عدهٔ

---

۱. ایام پسح یکی از رسوم یهودیان و مُشعِر بر خروج یهودیان از مصر به رهبری موساست. این عید از پانزدهم ماه عبری نیسان آغاز می‌شود و در بخش غصب‌شدهٔ خاک کشور فلسطین هفت روز و در سایر نقاط دنیا هشت روز به طول می‌انجامد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

بیشتری به مسیح ایمان می‌آورند».) [۹۹] ترتولیان در اعتراض به اسکاپولا،[۱] فرمانده حاکم کارتاژ،[۲] می‌نویسد:

> سنگ‌دلی شما مایهٔ مباهات ماست... همهٔ آنان که شاهد بردباری شرافتمندانه[ی شهدا] هستند... دچار شبهه می‌گردند و برانگیخته می‌شوند این موقعیت را بیازمایند... و همین که حقیقت را درمی‌یابند، بی‌درنگ در زمرهٔ هوادارانش درمی‌آیند.[۱۰۰]

او برای قاضی رومی رجز می‌خواند که «هرچه ما را بیشتر درو کنید، تعداد بیشتری از ما می‌رویند: خون مسیحیان بذر است!» [۱۰۱] آنان که در آموزه و سیاست *کلیسا* از اجماع راست‌کیشان پیروی می‌کردند به *کلیسایی* تعلق داشتند که ــ ضمن اعتراف به عیسای مصلوب ــ به‌خاطر شهدایش مشهور شد. از سوی دیگر، گروه‌های مسیحیان گنوسی که در برابر وحدت کلمه می‌ایستادند، ارزش «شهادت خون» را زیر سؤال می‌بردند و اغلب تسلیم مرجعیت اسقفی نمی‌شدند، پراکنده و نابود شدند.

آخرین کلام این‌که تعالیم راست‌کیش با تصویری که از زندگی و مصائب مسیح ارائه می‌داد راهی برای تفسیر عناصر اساسی تجربهٔ انسانی پیش پا می‌گذاشت. راست‌کیشان با رد نظر گنوسیان مبنی بر روحانی بودن عیسی می‌گفتند او مانند سایر انسان‌ها متولد شد، در خانواده‌ای زندگی کرد، گرسنگی و خستگی کشید، غذا خورد و شراب نوشید، رنج دید و مُرد. آنان حتی تا آن‌جا پیش رفتند که مُصرانه می‌گفتند او *با* جسم از گور برخاست. این‌جا هم می‌بینیم که سنت راست‌کیش تلویحاً تجربهٔ جسمانی را واقعیت اصلیِ زندگی انسان می‌داند. هر کار جسمانی‌ای که انسان انجام می‌دهد ــ خوردن و آشامیدن، پرداختن به فعالیت جنسی یا پرهیز از آن، نجات دادن جان خود یا تسلیم کردنش ــ همه عناصری حیاتی در رشد دینی او هستند. ولی آن گنوسیانی که رکن هر شخصی را «روح درونی»اش می‌دانستند، این تجربهٔ جسمانی را، خواه لذت‌بخش و خواه دردناک، انحراف از واقعیت روحانی می‌شمردند و رد می‌کردند ــ در

1. Scapula

۲. کارتاژ (Carthage): شهری در کلنی فینیقی واقع در تونس امروزی.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

واقع به‌منزلهٔ توهم. پس جای تعجب نیست که افرادِ به‌مراتب بیشتری با تصویر راست‌کیش احساس نزدیکی کردند تا با سنت گنوسی «روح بی‌جسم». نه تنها شهدا، بلکه همهٔ مسیحیانی که ۲۰۰۰ سال رنج کشیده‌اند، از مرگ ترسیده و با آن روبه‌رو شده‌اند، تجربهٔ خود را در سرگذشت عیسای *انسان* معتبر یافته‌اند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

فصل پنجم

«کلیسای حقیقی» کدام است؟

سنت مسیحی نزدیک ۲۰۰۰ سال مکتوبات راست‌کیش را حفظ کرده و مقدس دانسته است؛ مکتوباتی که گنوسیان را محکوم می‌کنند و نوشته‌های گنوسی را سرکوب ــ و عملاً نابود ــ می‌سازند. اکنون، نخستین بار، برخی متون کشف‌شده در نجع حمادی روی دیگرِ سکه را نمایان می‌سازند و نشان می‌دهند چگونه گنوسیان راست‌کیشان را تقبیح می‌کردند.[1] دومین *رسالهٔ شیث بزرگ* علیه مسیحیت راست‌کیش به مجادله می‌پردازد و آن را با «کلیسای حقیقی» گنوسیان مقایسه می‌کند. نویسندهٔ این کتاب به نمایندگی از کسانی که آنان را فرزندان روشنایی می‌خواند می‌گوید:

> .... ما نه تنها مورد نفرت و آزار جاهلان [کافران]، بلکه آنان که می‌پندارند نام مسیح را ترویج می‌کنند بوده‌ایم؛ زیرا بی آن‌که خود بدانند، تهی‌اند؛ همچون حیواناتِ گنگ نمی‌دانند کیستند.[2]

منجی می‌گوید این اشخاص تقلیدی از کلیسای حقیقی ارائه می‌دادند و «تعالیم دروغین مردی مرده را ترویج می‌کردند تا چیزی شبیه آزادی و خلوص کلیسای (ekklesia) کامل پدید آورند».[3] می‌گوید این تعالیم

https://t.me/ketabhayemontakhabe

هواخواهانش را با ترس و بردگی آشتی می‌دهد و آنان را تشویق می‌کند خود را تسلیم نمایندگان زمینیِ جهان‌آفرین کنند که در «کبریای پوچ» خود می‌گوید: «منم خدا؛ و خدایی جز من نیست». (۴) چنین افرادی کسانی را که از طریق معرفت به آزادی رسیده‌اند آزار می‌دهند و می‌کوشند ایشان را از «حقیقت آزادی‌شان» گمراه کنند. (۵)

همان طور که قبلاً گفتیم، *مکاشفهٔ پطرس* مسیحیان کاتولیک را کسانی توصیف می‌کند که «در دام نامی غلط افتاده‌اند و در دست مردی شریر و حیله‌گر گرفتار شده‌اند که آموزه‌های رنگارنگی دارد» (۶) و اجازه می‌دهند بدعت بر ایشان حکم براند؛ زیرا آنان

> به حقیقت توهین می‌کنند، تعالیم شیطانی رواج می‌دهند و از هم بدگویی می‌کنند... بسیاری دیگر... که مخالف حقیقت و پیام‌آوران گمراهی‌اند... گمراهی خود را... در برابر این اندیشه‌های پاک من می‌نهند... (۷)

نویسنده هر یک از ویژگی‌های کلیسای کاتولیک را گواهی می‌داند بر این‌که این کلیسا تقلیدی و جعلی است و «انجمن خواهران روحانی» است که از اخوت مسیحی حقیقی تقلید می‌کند. این مسیحیان در نخوت کورشان مدعی حقانیت انحصاری‌اند: «عده‌ای که راز را درنمی‌یابند از چیزهایی سخن می‌گویند که فهم نمی‌کنند، لیکن فخر می‌فروشند که راز حقیقت ازآنِ ایشان است و بس». (۸) اطاعت آنان از اسقفان و شمّاسان نشان می‌دهد که «به داوریِ رهبران گردن می‌نهند». (۹) آن‌ها برادران خویش را سرکوب می‌کنند و بر آنان که به گنوس رسیده‌اند تهمت می‌نهند.

گواه حقیقت به مسیحیان کلیسایی می‌تازد که می‌گویند «مسیحی هستیم»، ولی «[نمی‌دانند] مسیح کیست». (۱۰) اما همین نویسنده در ادامه گنوسیان دیگر، از جمله پیروان والنتینوس، باسیلیدس[۱] و شمعون، را برادرانی هنوز نابالغ می‌داند و به آنان هم می‌تازد. یکی دیگر از متون نجع

---

۱. باسیلیدس (Basilides): واعظ گنوسی اوایل مسیحیت که در سدهٔ دوم در اسکندریهٔ مصر زندگی می‌کرده است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

حمادی به نام *تعالیم معتبر*[1] می‌خواهد تمام تعالیم را، به‌ویژه تعالیم راست‌کیش که نویسنده نامعتبرشان می‌داند، محو کند. او مانند ایرنایوس ـ اما درست در نقطهٔ مقابل ـ می‌گوید «کسانی که با ما رقابت می‌کنند و دشمن ما هستند» [۱۱] «سوداگران جسد»، [۱۲] احمق، جاهل و حتی بدتر از کافران‌اند؛ زیرا عذری برای خطایشان ندارند.

شدت این حملات به «کلیسای تقلیدی» احتمالاً نشانهٔ مرحلهٔ متأخر مناقشه است. در سال ۲۰۰ م طرفین دعوا دیگر مشخص شده بودند: مسیحیان راست‌کیش و گنوسیان هر دو ادعا داشتند نمایندهٔ کلیسای حقیقی‌اند و انگ بیگانه، برادران دروغین و منافق به هم می‌زدند.

مؤمن چگونه می‌توانست مسیحیان حقیقی را از مسیحیان دروغین تشخیص دهد؟ مسیحیان راست‌کیش و مسیحیان گنوسی پاسخ‌های متفاوتی می‌دادند، زیرا هر گروه می‌کوشید کلیسا را به گونه‌ای تعریف کند که دیگری را شامل نشود. مسیحیان گنوسی که ادعا می‌کردند «در اقلیت‌اند» معیارهای کیفی داشتند و در مخالفت با اکثریت می‌گفتند غسل تعمید برای مسیحی شدن فرد کافی نیست: *انجیل فیلیپ* می‌گوید مردم بسیاری «در آب فرومی‌روند و بیرون می‌آیند بی آن‌که چیزی دریافت کرده باشند»، [۱۳] و با این حال ادعا می‌کنند مسیحی‌اند. اعتراف به اعتقادنامه، یا حتی شهادت (شهید شدن)، هم دلیل نمی‌شود: «این کارها از هرکسی برمی‌آید». از همهٔ این‌ها گذشته آنان کلیسا را دارای جامعهٔ واقعی و مرئی نمی‌دانستند و هشدار می‌دادند که پیروانش فقط تقلید می‌کنند. آنان با نقل قولی از مسیح («آن‌ها را از میوه‌هاشان خواهید شناخت») می‌گفتند برای اثبات این‌که فرد به کلیسای حقیقی تعلق دارد باید شاهدی بر بلوغ روحانی‌اش وجود داشته باشد.

اما مسیحیان راست‌کیش در اواخر قرن دوم کم‌کم معیارهای عینی و ملموسی برای عضویت در کلیسا وضع کردند. می‌گفتند هرکس به اعتقادنامه اعتراف کند، مراسم غسل تعمید را بپذیرد، در عبادت شرکت کند و مطیع روحانیان باشد مسیحی به شمار می‌رود. اسقفان به منظور اتحاد کلیساهایی که در سراسر جهان پراکنده بودند و اتصال آن‌ها در یک

1. *The Authoritative Teaching*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

شبکهٔ واحد، معیارهای کیفی عضویت در کلیسا را حذف کردند. ارزیابی هر داوطلب بر اساس بلوغ روحانی، بینش یا تقدس شخصی، آن‌گونه که گنوسیان می‌کردند، مستلزم مدیریت بسیار پیچیده‌تری بود. وانگهی، با این روش افراد بسیاری که سخت نیازمند آموزه‌های کلیسا بودند از دایرهٔ آن بیرون گذاشته می‌شدند. کلیسا برای این‌که به‌راستی کاتولیک ــ جهانی ــ شود، هرگونه نخبه‌گرایی را رد کرد و کوشید تا حد امکان افراد بیشتری را در آغوش خود بپذیرد. طی این فرایند، رهبران کلیسا چارچوب روشن و ساده‌ای شامل آموزه، شعایر مذهبی و ساختار سیاسی ابداع کردند که نظام سازمان‌دهی فوق‌العاده کارآمدی بوده است.

ایگناتیوس راست‌کیش، اسقف انطاکیه،[1] کلیسا را بر اساس اسقف، که نمایندهٔ آن نظام است، تعریف می‌کند:

> نگذارید هیچ‌کس بدون اسقف کاری از کارهای کلیسا انجام دهد. مراسم عشای ربانی هنگامی معتبر است که اسقف یا جانشین مورد تأییدش آن را برگزار کند... هر جا اسقف [عشای ربانی] برگزار کند، مؤمنان باید آن‌جا اجتماع کنند، درست همان طور که هر جا عیسی مسیح باشد، کلیسای کاتولیک آن‌جاست.(۱۴)

ایگناتیوس از بیم آن‌که «بدعت‌گذار»ی بگوید حتی در غیاب اسقف هم مسیح حاضر است، چنین رفع شبهه می‌کند:

> انجام غسل تعمید یا برگزاری *اگاپه* [ضیافت آیینی] بدون حضور اسقف مشروع نیست... پیوستگی با اسقف پیوستگی با کلیساست؛ جدا کردن خود از اسقف نه تنها جدایی از کلیسا بلکه جدایی از خود خداست.(۱۵)

او مُصرانه می‌گوید غیر از سلسله مراتب کلیسا «جایی که بتوان آن را کلیسا نامید وجود ندارد».(۱۶)

ایرنایوس، اسقف لیون، همداستان با ایگناتیوس می‌گوید تنها کلیسای حقیقی آن است که «سازمان کلیساییِ یکسانی را حفظ کند»:

---

۱. انطاکیه (Antioch): شهری در یونان قدیم در جنوب ترکیهٔ امروزی که در شرق رود عاصی قرار داشت.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

گنوس حقیقی همانا عبارت است از آموزه‌های رسولان و نظام [systema] کهن کلیسا در سراسر جهان و خاصیت جسم مسیح طبق روایت سلسلهٔ اسقفان که آن‌چه همه جا موجود است را به دست ما رسانده‌اند.[۱۷]

ایرنایوس می‌گوید تنها این نظام مبتنی بر «ستون و زمینهٔ» مکتوباتی از رسولان است که وی مرجعیت مطلق را ازآنِ آن‌ها می‌داند ــ برترینشان انجیل‌های عهد جدیدند. دیگر نوشته‌ها همه دروغین و نامعتمدند و نویسندگانشان رسولان نیستند، بلکه احتمالاً بدعت‌گذاران‌اند. فقط کلیسای کاتولیک «نظام عقیدتی بسیار کامل»[۱۸] را عرضه می‌کند، و همان طور که دیده‌ایم، به خدای واحد، آفریننده و پدر مسیحی که تجسد یافت، زجر کشید، مُرد و با جسم خود از عالم مردگان برخاست اعتقاد دارد. بیرون از این کلیسا رستگاری وجود ندارد: «کلیسا راه ورود به زندگی است؛ دیگران همه دزد و راهزن‌اند».[۱۹] ایرنایوس در مقام سخنگوی کلیسای خدا تأکید می‌کند کسانی که بدعت‌گذارشان می‌خواند، خارج از این کلیسا قرار دارند. کسانی که روایت وی را از حقیقت مسیحی رد کنند همگی «دروغین، اغواگر شیطان‌صفت، و منافق‌اند» و «با توده‌های مردم از کسانی در کلیسا سخن می‌گویند که آنان را *کاتولیک* یا *کلیسایی* می‌نامند».[۲۰] ایرنایوس می‌گوید مشتاق است «آنان را به کلیسای خدا بازگرداند»[۲۱] ــ زیرا ایشان را مرتد می‌داند که از کفار بدترند.

در مقابل، مسیحیان گنوسی می‌گویند آن‌چه کلیسای دروغین را از کلیسای حقیقی جدا می‌سازد ارتباط آن با روحانیت نیست، بلکه سطح فهم اعضایش و کیفیت ارتباط آنان با یکدیگر است. *مکاشفهٔ پطرس* می‌گوید «آنان که اهل زندگی‌اند... و روشن‌بین‌اند»[۲۲] خود میان آن‌چه حقیقی و آن‌چه دروغین است تمیز می‌دهند». آنان متعلق به «بازماندگان‌اند... و به معرفت [گنوس][۲۳] دعوت شده‌اند». نه می‌کوشند دیگران را تحت سلطهٔ خود درآورند و نه خود را تسلیم اسقفان و شَمّاسان ــ این «نهرهای بی‌آب» ــ می‌کنند. در عوض «در حکمت اخوتی که واقعاً هست شرکت می‌کنند... یعنی در اخوتی روحانی با آنان که پیمان اتحاد بسته‌اند».[۲۴]

https://t.me/ketabhayemontakhabe

دومین *رسالهٔ شیث بزرگ* هم می‌گوید ویژگی اصلی کلیسای حقیقی اتحاد اعضایش با خدا و با یکدیگر است که «همیشه در دوستی متحدند؛ نه خصومتی می‌شناسند و نه شرارتی، بلکه معرفت من متحدشان کرده... در دوستی با هم».[۲۵] صمیمیتشان صمیمیت ازدواج است، «ازدواج روحانی»؛ چراکه «در پدری، مادری، برادریِ عقلانی و حکمت» به سر می‌برند،[۲۶] مانند «همروحانی» که به یکدیگر عشق می‌ورزند.[۲۷]

این تصورات اثیری از «کلیسای آسمانی» به‌شدت با تصویر زمینی و واقع‌بینانه‌ای که منابع راست‌کیش از کلیسا به دست می‌دهند مغایرت دارند. چرا نویسندگان گنوسی عینیت را کنار می‌گذارند و کلیسا را خیالی و غیرواقعی توصیف می‌کنند؟ برخی پژوهشگران می‌گویند به این دلیل که آنان درک اندکی از روابط اجتماعی داشتند و کمتر به آن اهمیت می‌دادند. کارل آندرِسن[1] در بررسی وسیعی که اخیراً دربارهٔ کلیسای اولیهٔ مسیحی انجام داده، آن‌ها را «خودباوران دینی» می‌نامد، که تنها به رشد روحانی فردیِ خود توجه داشتند و به مسئولیت‌های اجتماعی کلیسا بی‌اعتنا بودند.[۲۸] اما منابع مذکور نشان می‌دهند که این گنوسیان کلیسا را دقیقاً بر پایهٔ کیفیت روابط درونی میان اعضایش تعریف می‌کردند.

نویسندگان راست‌کیش چون وضع موجود را می‌پذیرفتند، توصیفی عینی و ملموس از کلیسا داشتند؛ یعنی می‌گفتند اجتماع کسانی که برای عبادت گِرد می‌آیند «کلیسا» *است*. مسیحیان گنوسی با این اعتقاد مخالف بودند. آن‌ها که خود را در کلیساها با عده‌ای جاهل، متکبر، یا منفعت‌جو روبه‌رو می‌دیدند، نمی‌پذیرفتند که کل جامعهٔ مؤمنان، بی هیچ قید و شرط دیگری، «کلیسا» را تشکیل می‌دادند. گنوسیان که بر سر مسائلی چون ارزش شهادت از اکثریت فاصله گرفته بودند، می‌خواستند میان توده‌های مؤمنان و آنان که معرفت حقیقی داشتند، و میان آن‌چه تقلید یا جعل و تقلب می‌نامیدندش و کلیسای حقیقی، تفاوت قائل شوند.

مثلاً تصور کنید چگونه برخی مشاجرات با سایر مسیحیان حتی هیپولیتوس و ترتولیان، آن دو مخالف دوآتشهٔ بدعت، را بر آن داشت که کلیسا را برای خود بازتعریف کنند. هیپولیتوس، هم‌عقیده با آموزگارش

---

1. Carl Andresen

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ایرنایوس، کلیسا را یگانه حامل حقیقت می‌دانست. هیپولیتوس مانند ایرنایوس حقیقت را آن‌چه سلسلهٔ اسقفان بر اساس شریعت و آموزه‌های کلیسا تضمین کرده‌اند می‌داند. اما وقتی شَمّاسی به نام کالیستوس[۱] به اسقفیِ کلیسای او در روم انتخاب شد، هیپولیتوس به‌شدت اعتراض کرد و با انتشار داستانی شرم‌آور شرافت کالیستوس را لکه‌دار ساخت:

> کالیستوس بردهٔ کارپوفوروس[۲] بود؛ برده‌ای مسیحی که در خدمت کاخ سلطنتی بود. چون کالیستوس مؤمن بود، کارپوفوروس مبلغ هنگفتی پول به او داد تا از راه بانکداری سود کند. او پول را گرفت و در شیلات به جریان انداخت. کم‌کم بیوه‌زنان و برادران دینی بسیاری پول خود را به او سپردند... اما کالیستوس اختلاس کرد و رسوایی مالی به بار آورد.(۲۹)

کارپوفوروس وقتی این داستان را شنید، تقاضا کرد به حساب‌های مالی رسیدگی کنند؛ ولی هیپولیتوس می‌گوید کالیستوس گریخت و راه فرار پیش گرفت: «در بندر کشتیِ آمادهٔ سفری یافت؛ سوار شد تا هر جا کشتی می‌رود با آن برود».(۳۰) وقتی اربابش تا روی کشتی تعقیبش کرد، کالیستوس متوجه شد به دام افتاده است و از روی ناامیدی خود را به آب انداخت. ملوانان کالیستوس را برخلاف میلش در حالی که مردم در ساحل فریاد تشویق می‌کشیدند نجات دادند و تحویل کارپوفوروس دادند. کالیستوس را به روم برگرداندند و به حبس با اعمال شاقه محکوم کردند. ظاهراً هیپولیتوس سعی می‌کرد نشان دهد چگونه کالیستوس به شکنجه و حبس محکوم شده، چون بسیاری او را شهید می‌دانستند و تقدیس می‌کردند، ولی هیپولیتوس او را جانی می‌شمرد. هیپولیتوس به دیدگاه‌های کالیستوس دربارهٔ تثلیث هم معترض بود و سیاستش مبنی بر عفو گناهان برای سرپوش نهادن بر معاصی جنسی را فوق‌العاده «آسان‌گیرانه» یافت. او کالیستوس، آن بردهٔ پیشین، را به این جرم محکوم می‌کرد که اجازه

---

۱. کالیستوس (Callistus) که میان سال‌های ۲۱۸ تا ۲۲۳ م اسقف کلیسای روم بود، به‌خاطر ایمان مسیحی‌اش کشته شد و مورد تقدیس کلیسای کاتولیک است.

۲. کارپوفوروس (Carpophorus) البته در زبان یونانی یک اسم عَلَم است، ولی به معنای باربر میوه است و ای‌بسا به شغل ارباب کالیستوس اشاره داشته باشد، نه نام واقعی او.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌داد مؤمنان با بردگان خود روابط نامشروع برقرار کنند و آن را ازدواج قانونی و معتبر جلوه دهند.

اما هیپولیتوس خود را در اقلیت یافت. بیشتر مسیحیان روم کالیستوس را آموزگار و شهیدی محترم می‌دانستند، از سیاست‌هایش حمایت می کردند و او را به اسقفی برگزیدند. وقتی کالیستوس رهبر کلیسای روم شد، هیپولیتوس تصمیم گرفت از آن جدا شود. وی در این جریان همان شگردهای جدلی را علیه اسقف به کار گرفت که ایرنایوس برای استفاده برضد گنوسیان به او آموخته بود. چنان‌که ایرنایوس برخی گروه‌های مسیحی را بدعت‌گذار تشخیص می‌داد و به نام آموزگارشان می‌خواند (مانند «والنتینیان»، «شمعونیان»، و...)، هیپولیتوس هم کالیستوس را به آموزش بدعت متهم کرد و پیروانش را «کالیستین»[1] خواند ــ گویی آن‌ها فرقه‌ای بودند جدا از «کلیسا»یی که خود هیپولیتوس ادعا داشت نمایندهٔ آن است.

هیپولیتوس چطور می‌توانست ادعای خود مبنی بر نمایندگی کلیسا را توجیه کند، در حالی که او و پیروان اندکش به اکثریت عظیم مسیحیان روم و اسقفشان می‌تاختند؟ هیپولیتوس می‌گوید بیشتر «مسیحیان خودخوانده» نمی‌توانند طبق معیار کلیسای حقیقی زندگی کنند که «اجتماع کسانی که با تقدس زندگی می‌کنند» را دربرمی‌گرفت. او مانند مخالفان گنوسی‌اش از تعریف کلیسا بر اساس سلسله مراتب رسمی خودداری می‌کرد و آن را برحسب خصایص روحی اعضایش تعریف می‌کرد.

داستان ترتولیان از این هم جالب‌تر است. او مادام که خود را «مسیحی کاتولیک» می‌دانست، کلیسا را مانند ایرنایوس تعریف می‌کرد. ترتولیان با نوشتن *اعتراض بازدارنده علیه بدعت‌گذاران*[2] اعلام کرد تنها کلیسای اوست که منشور ایمان رسولان را بیان می‌کند، قانون کتاب مقدس را محترم می‌شمارد و از طریق سلسله مراتب کلیسای خود مُهر تأیید بر سلسلهٔ رسولان می‌زند. ترتولیان مانند ایرنایوس بدعت‌گذاران را به تخطی از این حدود متهم کرد. او شِکوه می‌کند که گنوسیان حاضر نیستند به سادگی

---

1. Callistian
2. *Preemptive Objection against Heretics*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

مثل دیگران منشور ایمان را بپذیرند و باور کنند؛ بلکه دیگران را برمی‌انگیزند تا شبهاتی الهیاتی طرح کنند که خود هیچ پاسخی برای آن‌ها ندارند.

> آن‌ها همیشه آماده‌اند برای طرح مسائل ایمانیِ خود صادقانه بگویند «چنین نیست»، «من این را طور دیگری می‌فهمم» یا «من این را نمی‌پذیرم».[۳۱]

ترتولیان اخطار می‌کند که این‌گونه پرسشگری به بدعت می‌انجامد: «این حکم... را مسیح به ما آموخت، و در میان ما هیچ پرسشی پیش نمی‌آید مگر آن پرسش‌هایی که بدعت‌گذاران مطرح می‌سازند و اشخاص را بدعت‌گذار می‌کنند».[۳۲] همچنین این اتهام را به بدعت‌گذاران می‌زند که آنان خود را به متون مقدس عهد جدید محدود نمی‌کنند: یا نوشته‌های دیگری می‌افزایند، یا تفسیر راست‌کیش از متون کلیدی را زیر سؤال می‌برند.[۳۳] به‌علاوه، چنان‌که پیشتر گفته‌ایم، ضمن محکوم کردن بدعت‌گذاران، آنان را «جماعت یاغیان» می‌خواند که مرجعیت اسقف را گردن نمی‌نهند. او با دفاع از نظام سخت‌گیرانهٔ اطاعت و تسلیم نتیجه می‌گیرد که «همین نظم سخت‌گیرانه‌تری که در میان ما هست خود دلیلی دیگر بر حقانیت ماست».[۳۴]

ترتولیان کاتولیک نیز این‌گونه سخن می‌گوید. اما وقتی در اواخر عمر، تعصب شدید وادارش کرد از جامعهٔ راست‌کیش ببُرد، کلیسا را رد کرد و آن را کلیسای مسیحیان «روانی» خواند و به نهضت مونتانیسم پیوست که هوادارانش آن را «نبوت جدید» می‌نامیدند و ملهم از روح‌القدس می‌دانستند. در این زمان ترتولیان کوشید میان کلیسای عمل‌گرا و کلیسای تصویر روحانی به وضوح تمایز قائل شود. اکنون دیگر کلیسا را با سازمان روحانی‌اش یکی نمی‌دانست، بلکه آن را روحی می‌دانست که به اعضا تقدس می‌بخشد. او جامعهٔ کاتولیک را «کلیسای تعدادی اسقف» می‌نامد و تحقیر می‌کند:

> زیرا خود کلیسا اصلاً و حقاً روح است، که تثلیث الهی پدر، پسر و روح‌القدس در آن است... کلیسا جایی است که جماعت مؤمنان به ارادهٔ خداوندگار گِرد می‌آیند ــ کلیسای روحانی برای مردم روحانی ــ نه کلیسای چند اسقف![۳۵]

https://t.me/ketabhayemontakhabe

چه چیزی مخالفان مسیحیت کاتولیک را وامی‌داشت چنین توصیفات خیالی‌ای از کلیسا در سر بپرورند؟ آیا چون به تأمل نظری علاقه‌مند بودند چنین تصورات «خیال‌بافانه‌ای» داشتند؟ برعکس، انگیزه‌های آنان گاه سنتی و جدلی و البته گاه سیاسی بود. آنان معتقد بودند « کلیسای مرئی» ــ شبکهٔ واقعی جوامع کاتولیک ــ یا از آغاز اشتباه بوده یا بعدها به راه خطا رفته است؛ برعکسِ کلیسای حقیقی که «نامرئی» است و فقط اعضایش می‌دانند چه کسی به آن تعلق دارد و چه کسی ندارد. مخالفان می‌خواستند مفهوم کلیسای نامرئی در تقابل با ادعاهای کسانی باشد که می‌گفتند نمایندهٔ کلیسای جهانی‌اند. مارتین لوتر نیز ۱۳۰۰ سال بعد همین کار را کرد. وقتی پایبندی‌اش به کلیسای کاتولیک تبدیل به انتقاد و سپس مخالفت شد، همراه دیگر اصلاح‌طلبان معترض، کم‌کم این نغمه را سر داد که کلیسای حقیقی «نامرئی» است ــ یعنی با مذهب کاتولیک یکی نیست.

نویسندهٔ گنوسیِ *گواه حقیقت* با مارتین لوتر همداستان است و پا را از او هم فراتر گذاشته است. وی تمام نشانه‌های مسیحیت کلیسایی را فریبنده و سفسطه‌آمیز می‌داند و رد می‌کند. اطاعت از سلسله مراتب روحانیت مؤمنان را ملزم می‌سازد خود را تسلیم «راهنمایان کور»ی کنند که قدرتشان را از آفرینندهٔ بدخواه گرفته‌اند. متابعت از منشور ایمان تمام مسیحیان را به ایدئولوژی سخیفی محدود می‌کند: «می‌گویند [حتی اگر] [فرشته]ای از آسمان بیاید و چیزی غیر از گفته‌های ما برای شما موعظه کند، نفرین بر او بادا!» [۳۶] ایمان به آیین‌های مقدس نشان از تفکر خام و سحرآمیز دارد: مسیحیان کاتولیک غسل تعمید را به‌منزلهٔ آیین تشرفی به جا می‌آورند که «امید به رستگاری» را برایشان تضمین می‌کند [۳۷] و معتقدند تنها آنان که غسل تعمید می‌شوند «رهیافتگان زندگی»اند. [۳۸]

شخص گنوسی در برابر این «دروغ‌ها» می‌گوید «پس این حرف درست است که وقتی انسان خود و خدا را، که فراتر از حقیقت است، بشناسد، نجات خواهد یافت». [۳۹] تنها کسانی که پی می‌برند در جهل زیسته‌اند و با کشف ماهیتِ خود می‌آموزند خود را آزاد کنند روشن‌بینی را به‌مثابهٔ حیاتی نو، به‌مثابهٔ «رستاخیز»، تجربه می‌کنند. شعایری جسمانی از قبیل غسل تعمید نامربوط می‌شوند، «زیرا تعمید حقیقی چیز دیگری است؛ با بریدن از دنیا حاصل می‌شود». [۴۰]

https://t.me/ketabhayemontakhabe

این نویسنده در مخالفت با کسانی که مدعی دسترسی انحصاری به حقیقت‌اند، از قانون و مرجعیت پیروی می‌کنند و به آداب مذهبی ایمان دارند چنین اعلام نظر می‌کند: «هر که قادر باشد از آن‌ها [پول و مقاربت جنسی] چشم بپوشد، نشان می‌دهد [که از] نسل [پسر انسان] است و می‌تواند [آنان را] متهم کند».[۴۱] این آموزگار مانند هیپولیتوس و ترتولیان، اما بنیادستیزتر از هر دو، پرهیز جنسی و چشم‌پوشی از پول را نشانه‌های مسیحی حقیقی می‌داند و می‌ستاید.

تعالیم معتبر، که یکی دیگر از متون کشف‌شدهٔ نجع حمادی است، هم سخت به مسیحیت کاتولیک می‌تازد. نویسنده داستان روح را می‌گوید که از آسمان، از «کمال وجود»،[۴۲] آمد، اما وقتی «به جسم درآمد»،[۴۳] امیال نفسانی، نفرت و حسد را تجربه کرد. این تمثیل آشکارا به مبارزهٔ روح فرد با امیال نفسانی و گناه دلالت دارد؛ ولی زبان روایت از مدلولی وسیع‌تر و اجتماعی نیز حکایت می‌کند. این کتاب مبارزهٔ کسانی را روایت می‌کند که روحانی و هم‌سنخ روح‌اند (و نویسنده با آنان همذات‌پنداری می‌کند) و با کسانی که اساساً با روح بیگانه‌اند می‌جنگند. نویسنده توضیح می‌دهد برخی کسان که «برادرانمان» خوانده می‌شدند و ادعای مسیحیت داشتند در حقیقت بیگانه بودند. این مسیحیان خودخوانده با آن‌که «کلمه به ایشان موعظه شده است»[۴۴] و ندای «دعوت» را شنیده‌اند[۴۵] و مناسک پرستش را به جا آورده‌اند، «بدتر از... کافران‌اند»؛[۴۶] زیرا کافران باری عذری برای جهل خود دارند.

گنوسی بر چه اساسی این مؤمنان را متهم می‌کند؟ اول این‌که «آنان درپی خدا نیستند».[۴۷] گنوسیان پیام مسیح را نه مجموعه‌ای از پاسخ‌ها، بلکه تشویق به جست‌وجو می‌دانند: «دربارهٔ راه‌هایی که باید بپیمایی جست‌وجو و تحقیق کن، که چیزی بهتر از این وجود ندارد».[۴۸] نفْس عقلانی مشتاق است که

> با ذهن خود ببیند، خویشاوندان خود را دریابد و ریشه‌اش را بشناسد... تا بلکه آن‌چه را ازآنِ اوست دریافت کند...[۴۹]

نتیجه چیست؟ نویسنده می‌گوید که روح به خشنودی دست می‌یابد:

> ... نفْس عقلانی که خود را در راه جست‌وجو می‌فرساید، خدا را درمی‌یابد. در تلاش پرس‌وجو رنج جسمانی را برمی‌تابد. درپی مبلّغان

https://t.me/ketabhayemontakhabe

مسیح پاهای خویش فرسوده می‌کند، تا آن درنیافتنی را دریابد... در وجود آرامِ او آرام می‌گیرد. در حجله می‌آرمد. از طعام ضیافت که گرسنهٔ آن بوده می‌خورَد... آن‌چه را می‌جست می‌یابد.[۵۰]

آنان که گنوسی‌اند راه او را می‌پیمایند؛ اما مسیحیان غیرگنوسی «جست‌وجو نمی‌کنند»:

... اینان ــ این جاهلان ــ به‌دنبال خدا نمی‌گردند... درپی خدا پرس‌وجو نمی‌کنند... احمق ندای دعوت را می‌شنود، اما نمی‌داند به کجا فرامی‌خوانندش. هنگام موعظه نمی‌پرسد «معبدی که برای پرستش باید بدان رَوَم کجاست؟»[۵۱]

آنان که فقط موعظه‌ای را که می‌شنوند باور دارند، بی هیچ پرسشی، و عبادتی را که در مقابلشان می‌نهند می‌پذیرند، نه تنها خود غافل می‌مانند، بلکه «اگر کسی دیگر را بیابند که از رستگاری‌اش می‌پرسد»،[۵۲] بی‌درنگ به سرکوبش برمی‌خیزند و خاموشش می‌کنند.

دوم این‌که این «دشمنان» می‌گویند خود «شبان» روح‌اند:

... آنان درنیافتند که کلیسا جسمی نامرئی و روحانی دارد؛ می‌پندارند «ما شبان اوییم و غذایش می‌دهیم». اما درنیافتند که کلیسا راه دیگری می‌شناسد که از ایشان پنهان است. این را شبان حقیقی‌اش از مسیر گنوس به او آموخت.[۵۳]

نویسنده با بهره‌گیری از واژهٔ متداول اسقف (poimen؛ «شبان») ظاهراً به روحانیان اشاره می‌کند: آنان نمی‌دانستند که مسیحی گنوسی ارتباطی مستقیم با خود مسیح، آن شبان حقیقی روح، دارد و از راهنمایی‌شان بی‌نیاز است. این شبانان خودخوانده درنیافتند که کلیسای حقیقی کلیسای مرئی (جامعه‌ای که بر آن ریاست داشتند) نیست، بلکه «پیکری نامرئی و روحانی دارد»[۵۴] ــ یعنی تنها شامل کسانی است که روحانی‌اند. فقط مسیح و خود آنان می‌دانستند ایشان چه کسانی‌اند. به‌علاوه، این «بیگانگان» همچون کافران غرق شراب‌خواری و شهوت‌رانی می‌شدند و به مشاغل دنیوی می‌پرداختند. برای توجیه رفتارشان، کسانی را که به معرفت

https://t.me/ketabhayemontakhabe

رسیده و زاهد تمام‌عیار بودند سرکوب می‌کردند و بر آنان تهمت می‌بستند. گنوسیان می‌گویند:

... وقتی [بدناممان می‌کنند]، وقعی نمی‌نهیم. وقتی دشنامان می‌دهند، اعتنایی نمی‌کنیم. وقتی آبرومان می‌برند، خاموش می‌نگریمشان؛ چراکه ایشان درپی کار خویش‌اند، لیکن ما گرسنه و تشنه می‌گردیم...[۵۵]

به گمان من این «دشمنان» پیرو آن نوع نصایحی بودند که رهبران راست‌کیشی چون ایرنایوس، ترتولیان و هیپولیتوس برای رویارویی با بدعت‌گذاران تجویز می‌کردند و در وهلهٔ نخست از پرسش دربارهٔ منشور ایمان و آموزهٔ معمول پرهیز می‌کردند. ترتولیان اخطار می‌کند «بدعت‌گذاران و فیلسوفان» هر دو پرسش‌های یکسانی مطرح می‌کنند، و از مؤمنان می‌خواهد آن‌ها را یکسره نادیده بگیرند:

نابود باد هر تلاشی برای ساختن ملغمه‌ای از مسیحیت رواقی، افلاطونی، یا جدلی! پس از مالکیت عیسی مسیح نیازی به مجادلهٔ کنج‌کاوانه نداریم و پس از برخورداری از انجیل نیازی به پرس‌وجو نیست! با وجود ایمانمان هیچ باور دیگری نمی‌خواهیم.[۵۶]

او شکایت می‌کند که بدعت‌گذاران از هرکه به ایشان ملحق شود استقبال می‌کنند؛ چون مادام که گِردِ هم می‌آیند تا به «شهرِ یگانه حقیقتِ واحد» نزدیک شوند، «اهمیتی نمی‌دهند که تلقی‌شان از مسائل چقدر متفاوت است».[۵۷] اما همین استعاره نشان می‌دهد که گنوسیان نه نسبیت‌گرا بودند و نه شکاک؛ آنان مانند راست‌کیشان درپی «یگانه حقیقتِ واحد» بودند. اما گنوسیان همهٔ آموزه‌ها، تأملات و اسطوره‌های خود و دیگران را فقط رویکردهایی به حقیقت می‌دانستند. راست‌کیشان، برعکس، فقط آموزه‌های خود را حقیقت ــ یگانه شکل برحق ایمان مسیحی ــ می‌شمردند. ترتولیان می‌پذیرد که بدعت‌گذاران مدعی پیروی از پند مسیح بودند که می‌گوید «بجو تا بیابی؛ بر در بکوب تا به رویت باز کنند»؛[۵۸] ولی می‌گوید این جمله یعنی مسیح «یک چیز مشخص» را آموخت ــ آن‌چه در منشور ایمان آمده است. وقتی مسیحی این را بیابد و باور کند، دنبال چیز دیگری نمی‌گردد:

https://t.me/ketabhayemontakhabe

لعنت بر آن‌که چیزی را جایی می‌جوید که نخواهد یافت؛ زیرا جایی جست‌وجو می‌کند که چیزی نمی‌توان یافت. نابود باد آن‌که همواره بر دری می‌کوبد که هرگز به رویش نخواهند گشود؛ چراکه بر دری می‌کوبد که هیچ کس نیست تا آن را بگشاید. نابود باد آن‌که دایم می‌پرسد، چراکه هرگز صدایش را نخواهند شنید، چون از کسی می‌پرسد که نمی‌شنود.(۵۹)

ایرنایوس با او موافق است: «طبق این روش، دایم جست‌وجو می‌کنند و هرگز نمی‌یابند؛ چون روش کشف را رد کرده‌اند».(۶۰) او می‌گوید تنها روش درست و مطمئن این است که به تعالیم کلیسا ایمان بیاوریم و محدودیت‌های فهم بشری را بپذیریم.

چنان‌که قبلاً دیده‌ایم، این «دشمنانِ» گنوسیان از نصایح پدران کلیسا در بیان ادعاهای روحانیت در مقابل مسیحیان گنوسی پیروی می‌کردند و گنوسیان «غیرتائب» را با ایمان مسیحی بیگانه می‌دانستند؛ و سرانجام این‌که تصدیق می‌کردند که اشتغال به امور دنیوی و زندگی خانوادگی ارزشمندتر از مقتضیات زهد خشک است.

مسیحیان کاتولیک و گنوسیان بنیادستیز در برابر هم جبهه می‌گرفتند؛ هریک از دو گروه مدعی نمایندگی کلیسا بود و دیگری را به بدعت‌گذاری متهم می‌کرد؛ اما والنتینیان موضعی میانه اتخاذ کردند. راست‌کیشان می‌کوشیدند به والنتینیان برچسب بیگانه بزنند، اما آنان مقاومت می‌کردند و خود را اعضای تمام‌عیار کلیسا می‌خواندند. لیکن والنتینیان در جمع خود بر سر مسئله‌ای به‌شدت مناقشه داشتند و آن تکلیف مسیحیان *کاتولیک* بود. بحران اختلاف بر سر این مسئله چندان بالا گرفت که نهایتاً پیروان والنتینوس را به دو فرقهٔ مختلف تقسیم کرد.

آیا مسیحیان کاتولیک در کلیسایی که «پیکر مسیح» است جایی دارند؟ شاخهٔ شرقی والنتینیان می‌گفتند «نه». آنان معتقد بودند پیکر مسیح، یعنی کلیسا، «کاملاً روحانی» و فقط متشکل از کسانی است که روحانی‌اند و معرفت (گنوس) را دریافت کرده‌اند. تئودوتوس، آموزگار بزرگ مکتب شرقی، کلیسا را «نژاد برگزیده»(۶۱) تعریف می‌کرد، آنان که «پیش از خلقت جهان برگزیده شده بودند».(۶۲) رستگاری‌شان قطعی، مقدر و

https://t.me/ketabhayemontakhabe

انحصاری بود. تئودوتوس هم مانند ترتولیان در سال‌های بعد می‌گفت تنها کسانی که الهام روحانی بی‌واسطه دریافت کرده‌اند به «کلیسای روحانی» تعلق دارند.(۶۳)

اما بطلمیوس و هِرَقلیون، آموزگاران اصلی مکتب غربی والنتینیان، مخالف بودند. آن‌ها برخلاف تئودوتوس مدعی بودند که «پیکر مسیح»، یعنی کلیسا، دو عنصر مجزا دارد؛ یکی روحانی، دیگری غیرروحانی. و این یعنی مسیحیان گنوسی و غیرگنوسی هر دو در یک کلیسا جای دارند. آنان با نقل قول عیسی که «بسیاری را فرامی‌خوانند، اما شمار اندکی برگزیده می‌شوند»، گفتند مسیحیانی که از گنوس بی‌بهره‌اند ــ یعنی اکثریت مطلق ــ همان بسیاری هستند که فراخوانده شده‌اند. بطلمیوس و هِرَقلیون که خود مسیحیان گنوسی بودند در زمرهٔ شمار اندک برگزیدگان قرار داشتند. هِرَقلیون می‌گوید خدا به‌خاطر دیگران به آنان فهم روحانی داده است، تا قادر باشند به آن «بسیاری» تعلیم دهند و آنان را به گنوس برسانند.(۶۴)

بطلمیوس، آموزگار گنوسی، با این نظر موافق بود: مسیح مسیحیان روحانی و غیرروحانی را در کلیسا در هم آمیخته تا سرانجام همه روحانی شوند.(۶۵) هر دو متعلق به یک کلیسا هستند؛ هر دو غسل تعمید دیده‌اند؛ هر دو در عشای ربانی شرکت می‌کنند؛ هر دو یک اعتقاد دارند. آن‌چه از هم متمایزشان می‌کند سطح فهمشان است. مسیحیان ناآگاه به اشتباه صانع را پرستش می‌کردند؛ چنان‌که گویی خداست. آنان به مسیح به‌عنوان کسی ایمان داشتند که از گناه نجاتشان خواهد داد و معتقد بودند با جسم خود از گور برخاسته است. آن‌ها با ایمان وی را پذیرفته‌اند، ولی فهمی از راز ذات او یا ذات خودشان ندارند. اما آنان که درپی دریافت معرفت رفته‌اند، مسیح را کسی می‌شناسند که از سوی پدر حقیقت فرستاده شده و آمدنش بر آنان مکشوف می‌سازد که ذاتشان با ذات او و ذات خدا یکی است.

هِرَقلیون برای توضیح این رابطه در تعبیری نمادین کلیسا را به معبد تشبیه می‌کند: مسیحیان معمولی که هنوز گنوسی نیستند، مانند لاویان[1]

---

۱. لاویان (Levites): فرزندان لاوی، یکی از اَسباط بنی‌اسرائیل، که پس از مرگ موسی و رهبری یوشع و ورود به سرزمین کنعان، خادمان معابد شدند. این جماعت جزو کوهانیم (کَهَنه)، یعنی روحانیت ارشد مدیر معبد، نبودند و شغلشان به نواختن سازهای مذهبی و انجام کارهای خدماتی محدود می‌شد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

در صحن معبد عبادت می‌کنند و از راز دور افتاده‌اند. تنها آنان که از معرفت (گنوس) برخوردارند می‌توانند وارد «قدس الاقداس» شوند، یعنی جایی که «روحانیان خدا را می‌پرستند». با این حال معبد ــ کلیسا ــ هر دو عبادت‌گاه را در خود دارد.[(۶۶)]

نویسندهٔ والنتینیِ *تفسیر معرفت* با این نظر موافق است. او می‌گوید گرچه عیسی به‌خاطر «کلیسای انسان‌های فانی»[(۶۷)] به دنیا آمد و از دنیا رفت، اکنون این کلیسا، یا «مکان ایمان»، به دو شاخه تقسیم شده است.[(۶۸)] برخی اعضا عطایای روحانی گرفته‌اند ــ قدرت شفابخشی، پیشگویی، و بالاتر از همه *معرفت* ــ و برخی دیگر چیزی نگرفته‌اند.

این آموزگار گنوسی ابراز نگرانی می‌کند که این وضعیت اغلب موجب دشمنی و کج‌فهمی می‌شود. آنان که در روحانیت پیش رفته‌اند از آنان که به نظرشان مسیحیان «جاهل»‌اند دوری می‌کنند و مایل نیستند در بصیرت‌های خود سهیمشان سازند. کسانی که از الهام روحانی بی‌بهره‌اند به آنان که در حضور مردم در مراسم عبادت با صدای بلند پیشگویی می‌کنند، تعلیم می‌دهند و دیگران را شفا می‌بخشند حسادت می‌ورزند.[(۶۹)]

این نویسنده خطاب به تمام اجتماع سخن می‌گوید و می‌کوشد مسیحیان گنوسی و غیرگنوسی را آشتی دهد. او با استفاده از استعاره‌ای سنتی به آنان یادآور می‌شود که همهٔ مؤمنان اعضای کلیسا، یا همان «پیکره مسیح»، هستند. نخست سخن پولس را نقل می‌کند:

> زیرا درست چنان‌که بدن یکی است اما اندام‌های بسیار دارد، و اندام‌های بدن، گرچه پرشمارند، همه یک بدن‌اند، مسیح نیز چنین است... نه چشم می‌تواند به دست بگوید «به تو نیاز ندارم» و نه سر می‌تواند به پا بگوید «به تو نیاز ندارم».[(۷۰)]

سپس به موعظهٔ کسانی می‌پردازد که احساس حقارت می‌کنند، قدرت‌های روحانی ندارند و هنوز به گنوس مشرّف نشده‌اند:

> ... سرتان [مسیح] را متهم نکنید که چرا شما را چشم نکرده، بلکه انگشت ساخته است. به آن‌چه چشم یا دست یا پا شده است حسادت مورزید. سپاس‌گزار باشید که خارج از بدن نیستید.[(۷۱)]

https://t.me/ketabhayemontakhabe

وی خطاب به کسانی که روحانی‌اند، معرفت (گنوس) دارند و «مواهبی» دریافت کرده‌اند می‌گوید:

... اگر کرامتی دارید، بی‌درنگ به دیگران سهمی از آن دهید... با حسادت به برادرتان نزدیک نشوید... از کجا می‌دانید [که کسی] جاهل است؟... اگر [از آنان بیزار باشید] و به ایشان حسادت ورزید، شما خود جاهل‌اید.[۷۲]

او مانند پولس از تمام اعضا می‌خواهد یکدیگر را دوست داشته باشند و مسیحیان، چه بالغ و چه نابالغ، و گنوسیان و مؤمنان معمولی با هم کار کنند و رنج بکشند، تا «در هماهنگی (حقیقی) سهیم باشند».[۷۳] طبق مکتب غربی گنوسیانِ والنتینی، «کلیسا» جامعهٔ مسیحیان کاتولیک را دربرمی‌گیرد، ولی محدود به آن نیست. به ادعای آنان، بیشتر مسیحیان مهم‌ترین عنصر کلیسا ــ عنصر روحانی که همهٔ صاحبان معرفت را دربرمی‌گیرد ــ را درک نکردند.

طبعاً از دیدگاه اسقفان موضع گنوسیان ناصواب بود. این بدعت‌گذاران حق اسقفان را در تعریف کلیسا، که به نظر اسقفان مِلکشان بود، زیر سؤال می‌بردند. آنان جرئت می‌کردند حق مشارکت مسیحیان کاتولیک در کلیسا را به بحث بگذارند و مدعی بودند گروه خودشان هستهٔ اصلی کلیسا، یعنی «کلیسای روحانی»، را تشکیل می‌دهد. رهبران راست‌کیش، ضمن ردّ این نخبه‌گرایی دینی، می‌کوشیدند به‌جای آن کلیسایی *جهانی* بنا کنند. آنان می‌خواستند درهای آن کلیسا را به روی همه بگشایند، از هر طبقهٔ اجتماعی، با هر پیشینهٔ نژادی یا فرهنگی، بی‌سواد یا باسواد همه ــ هرکه تسلیم نظام سازمان آنان باشد. اسقفان با کسانی که هریک از سه عنصر کلیساییِ عقاید، مناسک و سلسله مراتب روحانیت را زیر سؤال می‌بردند مخالفت می‌کردند ــ و گنوسیان همهٔ آن‌ها را به چالش می‌کشیدند. رهبران راست‌کیش تنها با سرکوب گنوسیان توانستند نظامی را سازمان‌دهی کنند که همهٔ مؤمنان را زیر چتر یک ساختار نهادیِ واحد متحد سازد. آن‌ها همان قدر میان اعضای طبقهٔ اول و دوم تفاوت قائل بودند که میان روحانیت و عوام؛ همچنان‌که به هیچ وجه برنمی‌تافتند کسی مدعی معافیت از انطباق با اصول عقیدتی، شرکت در آداب مذهبی یا تسلیم در برابر انضباط اداری کشیشان و اسقفان باشد. کلیساهای گنوسی، که این نظام را رد می‌کردند و آشکال ذهنی‌تری از وابستگی دینی داشتند، چند صد سال بیشتر باقی نماندند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

فصل ششم

گِنوس: خودشناسی به‌مثابهٔ خداشناسی

... توما او را گفت: «خداوندگارا، نمی‌دانیم کجا می‌روی؛ چگونه راه را بشناسیم؟» عیسی او را گفت: «من راهم، حقیقتم و زندگی‌ام؛ هیچ‌کس به پدر نمی‌رسد، مگر از طریق من».[۱]

انجیل یوحنا، که این قول در آن است، کتاب قابل توجهی است که بسیاری از مسیحیان گنوسی آن را به خود منسوب می‌کنند و به‌عنوان منبع دست اولی از تعالیم گنوسی به کار می‌برند.[۲] مع‌هذا کلیسای نوظهور، علی‌رغم اعتراض برخی راست‌کیشان، کتاب یوحنا را در عهد جدید گنجاند. چه چیزی باعث می‌شود یوحنا را «راست‌کیش» بدانند؟ چرا کلیسا یوحنا را پذیرفت در حالی که نوشته‌هایی چون *انجیل توما* یا *گفت‌وگوی منجی* را رد کرد؟ هنگام بررسی این مسئله به خاطر داشته باشید هر که امروزه در امریکا رانندگی می‌کند، احتمالاً تابلوهای بزرگی می‌بیند که این گفتهٔ یوحنا بر آن‌ها نقش بسته است و کلیساهای محلی هم آن را تأیید می‌کنند. هدفشان روشن است: این‌که خدا را تنها از طریق عیسی می‌توان یافت امروزه تلویحاً به این معنی است که عیسی را تنها از طریق کلیسا می‌توان یافت. به همین ترتیب، در قرون نخست مسیحیت،

https://t.me/ketabhayemontakhabe

مسیحیانی که دغدغهٔ تحکیم و تقویت نهادِ کلیسا را داشتند از یوحنا استمداد می‌کردند.

منابع گنوسی نگرش دینی متفاوتی عرضه می‌کنند. برای مثال *گفت‌وگوی منجی* می‌گوید وقتی حواریون همین سؤال را از عیسی کردند («کجاست آن‌جا که خواهیم رفت؟»)، او پاسخ داد «جایی که می‌توانید به آن برسید آن‌جاست!»[۳] *انجیل توما* روایت می‌کند وقتی حواریون از عیسی پرسیدند کجا باید بروند، او فقط گفت «در درون انسانِ نورانی نوری هست که همهٔ جهان را روشن می‌کند. اگر او ندرخشد، تاریکی است».[۴] این دو نقل قول به هیچ نهادی مشروعیت نمی‌بخشند، بلکه فرد را به نفْس خود ارجاع می‌دهند ــ به ظرفیت درونی‌اش تا جهت خود را بیابد؛ به «نور درونی».

بدیهی است که مقایسهٔ اجمالیِ فوق تا حدودی ساده‌انگارانه است. خود پیروان والنتینوس ــ به طرز قانع‌کننده‌ای ــ نشان دادند که بسیاری از اقوال و داستان‌های انجیل یوحنا را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد. ولی ظاهراً مسیحیانی چون ایرنایوس به این نتیجه رسیدند که انجیل یوحنا (خصوصاً، شاید، وقتی پس از انجیل‌های متی، مَرقُس و لوقا قرار بگیرد) روی هم رفته می‌تواند نیازهای این نهاد نوظهور را برآورده کند.

کلیسایی که سازمان‌دهی سیاسی یافته بود می‌توانست بسیاری از عقاید و آداب متناقض را ــ مادام که در خدمت ساختار نهادیِ پایه‌اش بودند ــ در درون خود حفظ کند. مثلاً در قرون سوم و چهارم صدها مسیحی کاتولیک به تهذیب نفْس زاهدانه روی آوردند تا از راه انزوا، مکاشفه و جذبهٔ روحانی به بصیرت دینی برسند. (اصطلاحات monk («راهب») و monastic («رُهبانی») از واژهٔ یونانی monachos به معنای «تنها» یا «منزوی» آمده است که *انجیل توما* به‌کرات در توصیف گنوسیان از آن‌ها استفاده می‌کند.) کلیسا در قرن چهارم به‌جای کنار زدن جنبش رُهبانی سعی کرد راهبان را با مرجعیت اسقفی موافق سازد. فردریک ویس[۱] پژوهشگر می‌گوید شاید راهبانی که در صومعهٔ قِدّیس پاخومیوس، در دیدرس پرتگاه محل کشف متون نجع حمادی، زندگی می‌کرده‌اند،

1. Frederik Wisse

https://t.me/ketabhayemontakhabe

متون نجع حمادی را در کتابخانهٔ دینی خود گنجانده باشند.(۵) اما در سال ۳۶۷ م وقتی آتاناسیوس،[۱] اسقف اعظم قدرتمند اسکندریه، فرمان پاک‌سازی تمام «کتب جعلی» با گرایش‌های «بدعت‌آمیز» را داد، ممکن است یک (یا چند) تن از راهبان این دست‌نوشته‌های گران‌بها را در خمره پنهان ساخته و در تپهٔ جبل الطارف دفن کرده باشند؛ و محمد علی ۱۶۰۰ سال بعد آن‌ها را یافت.

افزون بر این، وقتی کلیسا، که ناهماهنگی‌های درونی داشت، میان سال‌های ۱۵۰ تا ۴۰۰ م روز از پی روز به اتحاد سیاسی نزدیک‌تر شد، رهبرانش تصور کردند مخالفانشان ــ که از خودشان متکثرتر بودند ــ هم اتحاد سیاسی مخالفی تشکیل داده‌اند. ایرنایوس وقتی بدعت‌گذاران را «گنوسی»(۶) می‌خواند و محکوم می‌کند، بیش از آن‌که به توافق عقیدتی خاصی در میانشان اشاره کند (در واقع اغلب آنان را به‌خاطر باورهای متنوعشان نکوهش می‌کند)، به این مسئله می‌پردازد که چرا همگی از پذیرش مرجعیت روحانیت، اعتقادنامه و شریعت عهد جدید سر بازمی‌زنند.

آیا گروه‌های گوناگونی که ایرنایوس همه را «گنوسی» می‌خواند وجه مشترکی داشتند، و اگر داشتند، آن وجه چه بوده است؟ به بیان دیگر، متون مختلف کشف‌شده در نجع حمادی چه وجه مشترکی دارند؟ هیچ پاسخ ساده‌ای نمی‌تواند همهٔ گروه‌های متنوعی که راست‌کیشان به آنان حمله می‌کردند یا همهٔ متون مختلف یافت‌شده در نجع حمادی را دربرگیرد. ولی به نظر من مشکلی که آیین گنوسی از دیدگاه راست‌کیشان داشت، فقط این نبود که گنوسیان بر سر مسائلی که تاکنون بررسی کرده‌ایم ــ یعنی سازمان‌دهی مرجعیت، مشارکت زنان و شهادت ــ اغلب با اکثریت اختلاف نظر داشتند: راست‌کیشان قبول داشتند گروهی که آنان را «گنوسی» می‌خوانند نگرش مذهبی بنیادین واحدی دارند که با ادعاهای نهاد کلیسا تعارض دارد.

مسیحیان راست‌کیش اصرار داشتند که بشریت برای نزدیکی به خدا نیازمند راهی است که فوق قدرت وی باشد ــ رهنمود الهی. به نظر آن‌ها

---

۱. آتاناسیوس (Athanasius): دوازدهمین اسقف اسکندریه که ۴۵ سال منصب داشت و از این میان هفده سال را به حکم چهار امپراتور رومی در تبعید گذراند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

کلیسای کاتولیک این راه را به کسانی نشان می‌داد که بدون آن سرگشته و گمراه می‌شدند. «خارج از کلیسا هیچ رستگاری‌ای نیست». فرض اصلی اعتقاد آنان این بود که خدا انسان را آفرید. ایرنایوس می‌گوید: «از این حیث خدا با انسان تفاوت دارد؛ خدا خالق است و انسان مخلوق». (۷) یکی عامل پدیدآورنده است و دیگری دریافت‌کنندهٔ منفعل؛ یکی «به‌راستی از هر نظر کامل»، (۸) قادر مطلق و نامتناهی و دیگری مخلوقی ناقص و محدود است. یوستین فیلسوف شهید[1] می‌گوید آن‌گاه که به تفاوت عظیم بین ذهن انسان و خدا پی برد، افلاطون را رها کرد و فیلسوف مسیحی شد. او می‌گوید قبل از تغییر دینش پیرمردی فرض اساسی او را بدین ترتیب زیر سؤال برد که از او پرسید: « چه وجه اشتراکی بین ما و خدا وجود دارد؟ آیا روح هم الهی و فناناپذیر است و بخشی از آن ذهنِ بس شاهوار؟» یوستین که فیلسوفی افلاطونی بود بی‌درنگ پاسخ داد: «حتماً چنین است». (۹) اما وقتی پرسش‌های بعدی پیرمرد او را در یقین خود به شک انداخت، می‌گوید آن‌گاه فهمید که ذهن انسان نمی‌تواند خدا را در خود بیابد و لازم است از طریق مکاشفهٔ الهی به روشن‌بینی برسد ــ از طریق کتب مقدس و ایمانی که در کلیسا اعلام می‌شود.

اما برخی مسیحیان گنوسی تا آن‌جا پیش رفتند که گفتند انسان خدا را آفرید، و با قدرت بالقوهٔ درونی‌اش حقیقت را برای خود کشف کرد. ممکن است اظهارنظر طنزآمیزی که در *انجیل فیلیپ* آمده بر اساس همین اعتقاد باشد:

> ... خدا انسان را خلق کرد؛ [اما اکنون انسان‌ها] خدا را خلق می‌کنند. احوال جهان چنین است ــ انسان‌ها خدایانی می‌آفرینند و آفریدهٔ خود را می‌پرستند. پس شایستهٔ خدایان است که انسان‌ها را بپرستند! (۱۰)

والنتینوس گنوسی تعلیم می‌داد که انسان خود جلوه‌گاه زندگی الهی و مکاشفهٔ الهی است. او می‌گوید کلیسا آن بخشی از انسانیت است که منشأ الهی‌اش را می‌شناسد و گرامی می‌دارد. (۱۱) ولی والنتینوس این واژه را به

---

۱. یوستین (Justin) شهید از چهره‌های مطرح کلیسای کاتولیک در سدهٔ دوم مسیحیت است که در نامه‌ای که به امپراتور آنتونینوس رومی می‌نویسد تا از آزار مسیحیان دست بردارد می‌گوید خِرد مسیحی قبل از تجسد مسیح هم وجود داشته است و از جمله افلاطون و سقراط را فلاسفه‌ای می‌داند که بر اساس این خِرد به فلسفه پرداخته‌اند. او را نباید با یوستین آموزگار اشتباه گرفت.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

معنای امروزی‌اش به کار نبرده و به تمام نوع بشر اشاره نمی‌کند. او و پیروانش *آنتروپوس*[۱] (که در این‌جا به «انسانیت، humanity» ترجمه شده) را ذات نهفتهٔ وجود جمعی، کهن‌الگو، یا جوهر روحانی انسانی می‌پنداشتند. به این معنی برخی پیروان والنتینوس «که... ماهرتر»[(۱۲)] از دیگران بودند با کولورباسوس[۲] آموزگار موافق بودند که می‌گفت خدا آن‌گاه که خود را آشکار ساخت، خود را به شکل آنتروپوس آشکار کرد. ایرنایوس می‌گوید اما برخی معتقدند که

> پدر اولیهٔ همه، سرآغاز اولیه، آن درنیافتنیِ اولیه، *آنتروپوس* نام دارد... و این همان راز بزرگ و غامض است، یعنی آن قدرتی که فوق همه چیز است و همهٔ چیزهای دیگر را دربرمی‌گیرد *آنتروپوس* می‌نامندش.[(۱۳)]

این گنوسیان به همین دلیل می‌گویند منجی خودش را «پسر انسان» (یعنی پسر *آنتروپوس*) معرفی کرد.[(۱۴)] گنوسیان شیثی که صانع را یالدابائوت می‌خواندند (نامی ظاهراً برگرفته از عرفان یهودی، اما در این‌جا به موقعیت فرودست او اشاره دارد) می‌گویند از همین رو وقتی صانع

> یالدابائوت که دچار نخوت روحی شده بود و به همهٔ زیردستان فخر می‌فروخت، گفت: «من پدر و خدایم و بالاتر از من کسی نیست». مادرش که این سخنان او را می‌شنید بر سرش فریاد کشید «دروغ نگو، یالدابائوت؛ زیرا که پدر همه، *آنتروپوس* نخستین، برتر از توست؛ و *آنتروپوس* پسر *آنتروپوس* نیز چنین است».[(۱۵)]

به گفتهٔ یک والنتینی دیگر، چون انسان‌ها زبان و بیان دینی را آفریدند، جهان الهی نیز در حقیقت آفریدهٔ انسان‌هاست: «... و این [*آنتروپوس*] حقیقتاً همان خداست که بالاتر از همه است».

---

۱. اسطورهٔ آنتروپوس (Anthropos) [انسان] در نظام‌های مختلف گنوسی تأیید می‌شود. این آموزه‌های مربوط به «انسان» خداگونه در اصل نتیجهٔ تعبیرهای گنوسی آدم است که در عهد عتیق و سایر روایات اساطیری شرق باستان توصیف شده است.

۲. کولورباسوس (Colorbasus) در کنار مَرقُس شاگرد بزرگ والنتینوس بود و مجموعهٔ چشمگیری از تعالیم مسیحیت را مرقوم کردند. به‌خاطر نوشته‌های این دو متأله مطرح تاریخ مسیحیت است که مسیح را آلفا و اومگا لقب دادند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

بنابراین بسیاری از گنوسیان اصولاً با لودویک فویرباخ،[۱] روان‌شناس قرن نوزدهمی، همداستان‌اند که می‌گوید «خداشناسی واقعاً همان انسان‌شناسی است». برای گنوسیان واکاوی *روان* صراحتاً همان چیزی شد که امروزه برای بسیاری از مردم تلویحاً هست ــ جست‌وجویی دینی. کسانی که درپی کشف اعماق خودند، مانند گنوسیان بنیادستیز، نهادهای دینی را مانع پیشرفت خود می‌دانند و رد می‌کنند. گروهی هم هستند چون والنتینیان که با میل و رغبت در آن شرکت می‌کنند، هرچند کلیسا را بیشتر ابزار خودکاوی می‌دانند تا «کشتی نجات» ضروری.

مسیحیان گنوسی و راست‌کیش، علاوه بر این‌که تعریفشان از خدا ضد هم بود، از موقعیت انسان هم تلقی بسیار متفاوتی داشتند. راست‌کیشان بر اساس سنن یهود معتقد بودند آن‌چه انسان را از خدا متمایز می‌کند، علاوه بر عدم تشابه بنیادین، گناه انسان است. واژه‌ای که در عهد جدید برای گناه آمده، یعنی hamartia، از ورزش تیراندازی با کمان گرفته شده و لفظاً به معنی «نخوردن تیر به هدف» است. منابع عهد جدید می‌گویند ما به این دلیل دچار پریشانی روحی و جسمی می‌شویم که نمی‌توانیم به هدفی اخلاقی که درپی آن هستیم دست یابیم: «همه گناه کرده‌ایم و از درگاه جلال خداوندی رانده شده‌ایم».[۱۶] انجیل مَرقُس می‌گوید وقتی عیسی آمد تا خدا را با انسان آشتی دهد، اعلام کرد: «زمانش فرارسیده و ملکوت خدا نزدیک است؛ توبه کنید و به انجیل ایمان آورید».[۱۷] مَرقُس می‌گوید تنها عیسی می‌تواند شفابخشی و بخشودگی گناهان را عرضه کند؛ تنها آنان که پیام او را با ایمان دریافت کنند نجات می‌یابند. انجیل یوحنا وضعیت رقت‌بار انسان را دور از منجی چنین بیان می‌کند:

> زیرا خدا پسرش را به این جهان فرستاد... تا دنیا به دست او نجات یابد. هرکه به او ایمان داشته باش محکوم نمی‌شود؛ هرکه ایمان ندارد پیشاپیش محکوم است، چرا که به نام تنها پسر خدا ایمان نیاورده است.[۱۸]

---

۱. لودویک فویرباخ (Ludwig Feuerbach)، فیلسوف آلمانی، می‌گفت الهیات مسیحی مالامال از تناقض است و هرگاه این تناقضات از میان برداشته شود، روشن خواهد شد که اظهارنظرهای مربوط به خدا در واقع فقط اظهارنظرهای تغییر شکل داده‌ای دربارهٔ نوع بشرند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

برعکس، بسیاری گنوسیان تأکید داشتند جهل است که انسان را درگیر رنج می‌کند، نه گناه. نهضت گنوسی با روش‌های امروزیِ خودکاوی از طریق شیوه‌های روان‌درمانی قرابت داشت. آیین گنوسی و روان‌درمانی هردو معرفت (شناخت) را مهم‌ترین چیز می‌دانند ــ شناخت نفْس یا همان بینش. هر دو قبول دارند شخصی که این را نداشته باشد، احساس می‌کند انگیزه‌هایی که آن‌ها را نمی‌فهمد او را به پیش می‌رانند. والنتینوس این نکته را در قالب اسطوره‌ای بیان می‌کند. او می‌گوید که جهان چگونه پدید آمد وقتی حکمت، مادر همهٔ موجودات، آن را از رنج خود به وجود آورد. چهار عنصری که به گفتهٔ فیلسوفان یونان دنیا را تشکیل می‌دهند ــ خاک، باد، آتش و آب ــ اَشکال ملموسی از تجربه‌های او هستند:

> پس خاک از پریشانی او، آب از وحشت او، باد از تراکم غصهٔ او پدید آمد؛ اما آتش... در ذات همهٔ این عناصر نهفته بود... چنان‌که جهل در ذات این سه رنج پنهان بود.[۱۹]

بنابراین جهان از رنج زاده شد. (واژهٔ یونانی pathos، که در این‌جا به «رنج» ترجمه شده، مفهوم دریافت‌کنندهٔ منفعل تجربهٔ شخصی، نه آغازکنندهٔ آن، را هم می‌رساند.) والنتینوس یا یکی از پیروانش در *انجیل حقیقت* روایت دیگری از این اسطوره را بیان می‌کند:

> ... جهل... تشویش و هراس آورد. تشویش همچون مِهْ گشت، چنان‌که هیچ‌کس قادر به دیدن نبود. از همین رو خطا قدرتمند است...[۲۰]

پس بسیاری از مردم در فراموشی به سر می‌برند ــ یا به تعبیر امروزی در ناآگاهی. آنان از نفوس خود بی‌خبرند و «ریشه ندارند».[۲۱] *انجیل حقیقت* این نوع وجود را کابوس می‌داند. کسانی که در این حالت زندگی می‌کنند در «هراس و پریشانی و بی‌ثباتی و تردید و تفرقه» به سر می‌برند و گرفتار «اوهام بسیار» می‌شوند.[۲۲] پس طبق آن‌چه محققان «تمثیل کابوس» می‌خوانندش آنان در این حال می‌زیستند

> گویی به خواب فرورفته بودند و خواب‌های آشفته می‌دیدند. یا به جایی می‌گریزند، یا خسته و ناتوان از تعقیب دیگران بازمی‌گردند؛ یا ضربه می‌زنند، یا خود ضربه می‌خورند؛ یا از بلندی‌ها فروافتاده‌اند، یا به هوا

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌پرند، گرچه بال ندارند. گاه گویی مردم آنان را می‌کُشند، گرچه هیچ کس در تعقیبشان نیست، یا خود همسایگانشان را می‌کُشند، چراکه به خونشان آلوده‌اند. وقتی کسانی که در این احوال‌اند از خواب برمی‌خیزند، چیزی نمی‌بینند، آنان که در بحبوحهٔ این آشوب‌ها بودند، زیرا هیچ نیستند. حالِ آنان که غفلت را چون خواب به یک سو زده‌اند و [آثارش را] همچون رؤیایی شبانه پشت سر نهاده‌اند، این‌گونه است... هر کسی چنین کرده است، در دوران غفلتش گویی در خواب بوده است. و این‌گونه به معرفت رسیده است، پنداری از خواب برخاسته است.[۲۳]

کسی که جاهل و «موجودی فراموش‌کار»[۲۴] می‌ماند نمی‌تواند کمال را تجربه کند. گنوسیان می‌گویند چنین شخصی «در نقصان (مقابل کمال) به سر می‌بَرد»؛ زیرا نقصان همان جهل است:

... و اما در باب غفلتِ آدمی، وقتی به معرفت می‌رسد، غفلتش خودبه‌خود زایل می‌شود؛ چنان‌که ظلمت با آمدن نور رخت برمی‌بندد، نقصان هم در کمال ناپدید می‌شود.[۲۵]

خودناشناسی نوعی خودکشی هم هست. *گفت‌وگوی منجی* می‌گوید هرکه عناصر جهان و خودش را درک نکند، محکوم به نابودی است:

... اگر کسی [نداند] آتش چگونه پدید آمده، در آن خواهد سوخت؛ زیرا ریشهٔ خود را نمی‌شناسد. اگر نخست آب را درنیابد، هیچ نمی‌شناسد... اگر کسی درنیابد بادِ وزان چگونه پدید آمده، باد او را خواهد برد. اگر کسی درنیابد بدنی که دارد چگونه پدید آمده، همراه آن از میان خواهد رفت... هرکه درنیابد چون (چگونه) آمده، درنخواهد یافت چون (چگونه) خواهد رفت...[۲۶]

آدمی چگونه ــ یا کجا ــ باید خودشناسی را بجوید؟ دومین نقطهٔ اشتراک عمدهٔ بسیاری از گنوسیان با روان‌درمانی این است: هر دو ــ برخلاف مسیحیان راست‌کیش ــ معتقدند روان فرد در *درون* خود بالقوه هم توان آزادی دارد و هم توان تخریب. کمتر روان‌پزشکی با این گفته که *انجیل توما* به عیسی نسبت می‌دهد مخالف است:

https://t.me/ketabhayemontakhabe

اگر آن‌چه در درون دارید بیرون بریزید، آن‌چه بیرون می‌ریزید شما را نجات خواهد داد. اگر آن‌چه در درون دارید بیرون نریزید، آن‌چه بیرون نمی‌ریزید شما را نابود خواهد کرد.[۲۷]

این بصیرت به تدریج و با تلاش به دست می‌آید: «آن‌چه را پیش چشمانتان است بشناسید تا آن‌چه پنهان است بر شما آشکار شود».[۲۸] این گنوسیان معتقدند معرفت‌جویی فرد را درگیر فرایندی گوشه‌گیرانه و دشوار می‌کند، چون شخص باید با مقاومت درونی‌اش بجنگد. آن‌ها این مقاومت در مقابل گنوس را مانند مقاومت در برابر میل به خواب یا مستی می‌دانند ــ یعنی ناهشیار ماندن. از این رو عیسی (که در جای دیگر می‌گوید «من معرفت حقیقت‌ام»)[۲۹] می‌گوید وقتی به دنیا آمدم،

همه را مست یافتم؛ هیچ کس تشنه نبود. و روحم برای فرزندان انسان متأثر شد، زیرا دلشان نابیناست و توان دیدن ندارند؛ چراکه تهی به این دنیا آمدند و تهی نیز می‌خواهند از آن بروند. اما اینک مست‌اند.[۳۰]

سیلوانوس[۱] آموزگار، که کتاب *تعلیمات*[۳۱] او در نجع حمادی کشف شد، پیروانش را به مقاومت در برابر ناهشیاری ترغیب می‌کند:

... به خوابی که بر شما سنگینی می‌کند پایان دهید. از نسیانی که شما را آکنده از ظلمت می‌سازد دوری کنید... چرا با آن‌که نور در دسترس شماست، درپی ظلمت‌اید؟... حکمت شما را فرامی‌خواند، اما شما طالب حماقت‌اید... آدمیِ احمق... در راه هر هوا و هوسی می‌پوید. در دریای امیال حیات شنا می‌کند و غرق گشته است. همچون کشتی‌ای است که بازیچهٔ دست باد شده، یا چون اسبی لجام‌گسیخته که سوارکاری ندارد. زیرا این (یکی) به سوارکار نیاز دارد، که عقل است... پیش از هر چیز دیگر... خود را بشناسید...[۳۲]

انجیل توما هم هشدار می‌دهد که خودشناسی متضمن آشوب درونی است:

---

1. Silvanus

https://t.me/ketabhayemontakhabe

عیسی گفت «بگذار جوینده چندان بجوید تا بیابد. وقتی بیابد، در زحمت خواهد افتاد. وقتی در زحمت بیفتد، حیران خواهد شد و بر همه چیز حکم خواهد راند».[۳۳]

منبع «نور»ی که در درون کشف می‌شود چیست؟ مانند فروید که ادعا می‌کرد از «نور عقل» پیروی می‌کند، بیشتر منابع گنوسی می‌گویند «عقل چراغ جسم است»[۳۴] (*گفت‌وگوی منجی* این جمله را به عیسی نسبت می‌دهد). سیلوانوس آموزگار می‌گوید:

... راهنما و آموزگارتان را بیاورید. ذهن راهنماست، ولی عقل آموزگار است... بر اساس ذهنتان زندگی کنید... کسب قدرت کنید، چون ذهن قوی است... ذهنتان را روشن کنید... چراغ درونش را برافروزید.[۳۵]

سیلوانوس در ادامه می‌گوید برای انجام این کار

به خود تلنگر زنید، چنان‌که بر در می‌زنید، و بر روی خود چنان راه روید که بر جاده‌ای راست و هموار می‌روید. زیرا اگر بر جاده روید، محال است گمراه شوید... در را به روی خود بگشایید تا بدانید چه... است. هر دری را به روی خود بگشایید گشوده‌اید.[۳۶]

انجیل حقیقت همین اندیشه را بیان می‌کند:

... اگر کسی معرفت داشته باشد، آن‌چه را ازآنِ اوست به دست می‌آورَد و به خود می‌کشد... هر که خواهد این‌گونه معرفت بیابد، می‌داند از کجا می‌آید و به کجا می‌رود.[۳۷]

انجیل حقیقت این مطلب را هم در قالب استعاره بیان می‌کند: هر که باید «نام خود» را دریافت کند ــ البته نه نام عادی‌اش، بلکه هویت حقیقی‌اش را. آنان که «فرزندان معرفت باطنی‌اند»[۳۸] قدرت می‌یابند نام خود را بر زبان آورند. آموزگار گنوسی آنان را مخاطب قرار می‌دهد:

... پس، از صمیم دل بگویید که روزِ کامل‌اید و آن نوری که خاموش نمی‌گردد در شما مسکن دارد... زیرا شما آن فهم‌اید که پیش می‌آرند... دل‌مشغول خود باشید؛ دل‌مشغول دیگر چیزها که از خود رانده‌اید نباشید.[۳۹]

https://t.me/ketabhayemontakhabe

بر اساس *انجیل توما*، عیسی به کسانی که برداشتی ظاهری از «ملکوت خدا» دارند و آن را مکان خاصی می‌پندارند، می‌خندد: اگر رهنمایانتان شما را بگویند: «بنگرید، ملکوت در آسمان است»، پرندگان پیش از شما به آن‌جا خواهند رسید. اگر بگویند «ملکوت در دریاست»، پس ماهیان پیش از شما به آن‌جا خواهند رسید. باری، ملکوت خودشناسی است:

... ملکوت در درون شماست و بیرون از شماست. وقتی به شناختِ خود می‌رسید، شناخته می‌شوید و پی می‌برید پسرانِ پدرِ زنده‌اید. اما اگر خود را نشناسید، در فقر خواهید زیست و شما خود آن فقرید.[۴۰]

اما حواریون که آن «ملکوت» را با رخدادی در آینده اشتباه می‌گرفتند، بر پرسش خود اصرار می‌کردند:

حواریون او را گفتند: «دنیای جدید کی... خواهد آمد؟» ایشان را گفت: «آن‌چه چشم می‌داریدش هم‌اینک هست، لیکن بازنمی‌شناسیدش»... حواریون او را گفتند: «ملکوت کی خواهد آمد؟» [عیسی گفت] «اگر چشم به راهش باشید، نخواهد آمد. ملکوت نه چنین باشد که بگویی «اینک این‌جاست» یا «اینک آن‌جاست»؛ بل ملکوتِ پدر بر سراسر زمین گسترده است، لیکن آدمیان نمی‌بینندش».[۴۱]

پس این «ملکوت» نمادی از آگاهی استحاله‌یافته است:

عیسی کودکانی دید که شیر می‌خوردند. حواریون را گفت: «این کودکان شیرخواره همچون آن کسان‌اند که به ملکوت درآیند». او را گفتند: «آیا ما نیز چون کودکان به ملکوت درآییم؟» عیسی ایشان را گفت: «وقتی دو را یک کنید، و وقتی درون را چون برون سازید و برون را چون درون، و فراز را چون فرود، و مرد و زن را یکی کنید... آن‌گاه به [ملکوت] درآیید».[۴۲]

با این حال آن‌چه «عیسای زنده»ی توما آن را تصوری ساده‌لوحانه می‌داند و رد می‌کند ــ این‌که ملکوت خدا رخدادی حقیقی و قابل انتظار در تاریخ است ــ تصوری از ملکوت است که انجیل‌های موجز عهد جدید اغلب جزو تعالیم عیسی می‌دانند و به وی نسبت می‌دهند. بر اساس متی،

https://t.me/ketabhayemontakhabe

لوقـا و مَـرقُس عیسـی ملکـوت خـدا را بشـارت داد و گفـت بردگـان آزاد می‌شوند، بیماران شفا مـی‌یابنـد، سـتم‌دیـدگان رهـایی پیـدا مـی‌کننـد و هماهنگی در کل جهان حکم‌فرما می‌شود. مَرقُس می‌گوید حواریون انتظار داشتند ملکوت همچون واقعه‌ای عظیم در زمان حیاتشان روی دهد؛ چـون عیسی گفته بود برخی از آنان زنده خواهند ماند تا «ملکوت خدا را ببیننـد که با قدرت می‌آید». [(۴۳)] مَرقُس می‌گوید عیسی پـیش از دسـت‌گیـری‌اش هشدار داد هرچند «امروز آخر کار نیست»، [(۴۴)] اما آنان باید هـر لحظـه در انتظار ملکوت باشند. هر سه انجیل اصرار دارند که ملکـوت خـدا در آینـدهٔ نزدیک فراخواهد رسید (گرچه در انجیل‌ها فقراتی هست که نشان می‌دهد ملکوت فرارسیده است.) لوقا صریحاً از قول عیسی می‌گوید: «ملکـوت خـدا در درون شماسـت». [(۴۵)] برخـی مسـیحیان گنوسـی بـر اسـاس ایـن‌گونـه تفسیرها انتظار داشتند آزادی بشری نه از طریق حوادث واقعـی در تـاریخ، بلکه از رهگذر تغییرات درونی روی دهد.

راست‌کیشان معتقد بودند عیسی کسی غیر از حواریون و برتـر از آنـان است؛ اما مسـیحیان گنوسـی بـه ایـن دیـدگاه خـرده مـی‌گرفتنـد. دلیـل راست‌کیشان این بود که به گفتهٔ مَرقُس، وقتی حواریون دریافتنـد عیسـی کیست، او را پادشاه موعودشان تصور کردند:

> و عیسی با حواریـونش بـه روسـتای بانیـاس[۱] رفـت؛ در راه از حواریـون پرسید: «مردم مرا که مـی‌داننـد؟» او را گفتنـد: «یحیـای تعمیددهنـده؛ عده‌ای هم می‌گویند الیاس؛ و دیگران هم می‌گویند یکی از پیامبران». او از آنان پرسید: «شما مرا که می‌دانیـد؟» پطـرس پاسـخ داد: «تـو مسـیح هستی». [(۴۶)]

متی به این مطلب می‌افزاید که مسیح پطـرس را بـه خـاطر تشـخیص درستش دعای خیر کرد و بی‌درنگ گفت کلیسا باید بر پایـهٔ نظـر پطـرس

---

۱. بانیاس، با نام کهن قیصریهٔ فیلیپی (Caesarea Philippi)، شهرک کوچک متروکی در جبل الشیخ در بلندی‌های جولان است و در انجیل‌های مَرقُس و لوقا نامش آمده است. این شهر قبرها و آب‌نماهایی داشت که به خدای یونانی پان تقدیم شده بود و به این دلیل پانئاس خوانده می شد که لهجهٔ عربی مردم سوریه نام آن را به بانیاس تغییر داد. منطقهٔ دیگری به نام بانیاس در شهر طرطوس در ۵۵ کیلومتری لاذقیه در سوریه وجود دارد که نباید با این شهر اشتباه گرفته شود.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

باشد که به‌درستی عیسی را مسیح تشخیص داد.[۴۷] یکی از نخستین اصول دین مسیح اعتراف به این اصل است که «عیسی خداوندگار است!» ولی *انجیل توما* روایت دیگری از این داستان دارد:

عیسی حواریون را گفت: «مرا با کسی قیاس کنید و بگویید به که می‌مانم». شمعون پطرس او را گفت: «تو همچون فرشته‌ای پاکی». متی او را گفت: «همچون فیلسوفی خردمندی». توما او را گفت: «سَرورم، دهانم از بیان این‌که تو مانند کیستی سخت عاجز است». عیسی گفت: «من سَرورتان نیستم؛ زیرا شما از جویبار خروشانی که من پیمانه کشیده‌ام نوشیده‌اید و مست شده‌اید».[۴۸]

عیسی در این‌جا حداقل در رابطه با پطرس و متی نقش خود را به‌عنوان مسیح یا آموزگار انکار نمی‌کند. اما پاسخ‌هایی که می‌دهند از سطح فهم پایینی حکایت می‌کند. توما، که درمی‌یابد نمی‌تواند هیچ نقش معینی به عیسی نسبت دهد، در این لحظهٔ شناسایی از رابطهٔ استاد و شاگردی فراتر می‌رود. او خود چون «عیسای زنده» می‌شود که می‌گوید: «هرکه از دهان من بنوشد، مانند من خواهد شد و من خود آن شخص خواهم گشت، و آن‌چه پنهان است بر او مکشوف خواهد شد».[۴۹]

منابع گنوسی معمولاً عیسی را در حال پاسخ گفتن به پرسش و در نقش آموزگار، آشکارگر و استاد روحانی تصویر می‌کنند. اما این‌جا نیز مدل گنوسی به مدل روان‌درمانی نزدیک است. هر دو نیاز به راهنمایی را تأیید می‌کنند، اما تنها به‌عنوان اقدامی موقت. هدف از پذیرش مرجعیت، یادگیری برای پشت سر گذاشتن آن است. وقتی کسی به بلوغ می‌رسد، دیگر نیازی به مرجعیت بیرونی ندارد. کسی که دیروز در جایگاه حواری بود امروز خود را «برادر دوقلوی» عیسی می‌بیند. پس عیسای آموزگار کیست؟ *تومای رقیب* می‌گوید او «معرفت به حقیقت» است.[۵۰] طبق *انجیل توما* عیسی از تأیید تجربهٔ حواریون خودداری کرد تا خودشان آن را کشف کنند:

او را گفتند: «به ما بگو کیستی تا به تو ایمان آوریم». ایشان را گفت: «شما سطح آسمان و زمین را می‌شناسید، ولی کسی را که مقابل شماست نشناخته‌اید و نمی‌دانید این لحظه را چگونه تفسیر کنید».[۵۱]

https://t.me/ketabhayemontakhabe

آنان با درماندگی پرسیدند: «تو کیستی که این چیزها به ما می‌گویی؟» عیسی به‌جای پاسخ، بر سؤالشان خرده گرفت: «از آن‌چه شما را می‌گویم درنمی‌یابید کیستم».[۵۲] قبلاً گفتیم *انجیل توما* می‌گوید حواریون از عیسی خواستند به آنان نشان دهد کجاست تا آن‌ها هم به آن‌جا برسند، ولی عیسی خودداری کرد و در عوض آن‌ها را به خودشان ارجاع داد تا منابع پنهان درون را کشف کنند. در *گفت‌وگوی منجی* نیز همین درون‌مایه هست. وقتی عیسی با سه حواری منتخب خود مشغول صحبت است، متی از او می‌خواهد «مکان زندگی» را که می‌گوید «نور ناب» است به او نشان دهد. عیسی می‌گوید: «هریک [از شما] که خود را شناخته آن را دیده است».[۵۳] او این بار هم سؤال را برمی‌گرداند و حواری را به خودشناسی ارجاع می‌دهد. حواریون از عیسی می‌خواهند اسرار را برایشان فاش سازد و از او می‌پرسند: «کیست آن‌که می‌جوید [و کیست آن‌که] آشکار می‌کند؟»[۵۴] او پاسخ می‌دهد آن‌که حقیقت را می‌جوید ــ یعنی حواری ــ هموست که آشکارش می‌سازد. وقتی متی مُصرانه از وی می‌پرسد، عیسی می‌گوید خود نیز پاسخ را نمی‌داند؛ «من هم چیزی از آن نشنیده‌ام، مگر از تو».[۵۵]

پس حواری اگر خود را بشناسد، می‌تواند چیزی را که حتی عیسی قادر به تعلیمش نیست کشف کند. *گواه حقیقت* می‌گوید که فرد گنوسی «حواری ذهن [خویش] می‌شود»[۵۶] و درمی‌یابد ذهن خود او «پدر حقیقت»[۵۷] است. او در سکوت تأمل‌آمیز آن‌چه را باید بداند خود می‌آموزد. در نتیجه خود را با همه برابر می‌بیند و استقلال خود را از سلطهٔ دیگری حفظ می‌کند: «او با همه شکیباست؛ خود را با همه برابر می‌داند و در عین حال خود را از آن‌ها جدا می‌سازد».[۵۸] سیلوانوس نیز می‌گوید «ذهن تو اصل راهنماست». هرکه جهت ذهن خویش را دنبال کند، نیازی ندارد نصیحت دیگران را بپذیرد:

> دوستان بسیار داشته باش، نه مشاوران بسیار... اما اگر [دوستی] یافتی، خود را کامل بدو مسپار. خود را تنها به خدا سپار که هم پدر است و هم دوست.[۵۹]

نهایتاً گنوسیانی که گنوس (معرفت) را تجربه‌ای ذهنی و بی‌درنگ می‌پنداشتند، بیش از هر چیز به ارزش درونی وقایع علاقه‌مند بودند. آنان

https://t.me/ketabhayemontakhabe

در این‌جا هم از سنت راست‌کیش فاصله می‌گرفتند که مـی‌گویـد سرنوشـت انسان منوط به اتفاقات «تاریخ رسـتگاری» اسـت ــ تـاریخ اسـرائیل، خصوصـاً پیش‌بینی‌های انبیا دربـارهٔ مسـیح و ظهـور واقعـی‌اش، زنـدگی‌اش، مـرگش و رستاخیزش. همهٔ انجیل‌های عهد جدید، با تمام اختلافاتی که دارند، عیسـی را شخصـیتی تـاریخی مـی‌داننـد و همـه بـرای اثبـات اعتبـار پیـام مسـیح بـه پیش‌بینی‌های انبیا تکیه می‌کنند. مثلاً بندِ ترجیع متی این است که «ایـن کـار انجام شد تا آن‌چه انبیا گفته‌اند محقق گردد».[۶۰] یوسـتین هـم بـرای ترغیـب امپراتور به حقانیت مسیحیت، تحقق پـیش‌بینـی‌هـای انبیـا را دلیـل مـی‌آورَد: «به‌راستی این را خود می‌توانید ببینید و مطمـئن شـوید».[۶۱] امـا *انجیل توما* می‌گوید عیسی پیش‌بینی‌های انبیا را نامربوط می‌داند و رد می‌کند:

> حواریون او را گفتند: «بیست و چهار پیامبر در اسرائیل سـخن گفتنـد و همه از تو صحبت کردند». ایشان را گفـت: «آن را کـه در برابرتـان زنـده است کنار می‌نهید و (تنها) از مردگان سخن می‌گویید».[۶۲]

این مسیحیان گنوسی وقایع حقیقی را در قیاس بـا معنـایی کـه از آن درک می‌کردند در مرتبهٔ دوم اهمیت می‌دانسـتند. از همـین رو ایـن نـوع آیین گنوسی مانند روان‌درمانی شیفتهٔ معنای غیرظاهریِ کلام است؛ چون هر دو می‌کوشـند کیفیـت درونـی تجربـه را درک کننـد. یونـگ روان‌کـاو اسطورهٔ خلقتِ والنتینوس را توصیفی از فراینـدهای روان‌شـناختی تفسـیر کرده است. والنتینوس می‌گوید همه چیز از «اعماق»، از «مغاک»[۶۳] ــ بـه قول روان‌کاوان از ناخودآگـاه ــ ریشـه مـی‌گیـرد. ذهـن و حقیقـت از آن «اعماق» و در مرحلهٔ بعد، از آن‌ها کلمه (لوگوس) و زندگی پدیـد مـی‌آیـد. کلمه بود که انسان را به وجود آورد. یونگ این بیان را روایت اسـطوره‌ای از منشا آگاهی انسان می‌داند.

ادامهٔ این اسطوره هم احتمالاً برای روان‌کاوان جالب است. والنتینـوس می‌گوید که حکمت، جوان‌ترین دخترِ آن زوج اولیـه، سـخت مشـتاق بـود پدری که او را عشق می‌دانست بشناسد. ولی تـلاش‌هـایش بـرای شـناخت پدر، اگر با قدرتی به نـام محـدودیت مواجـه نشـده بـود، او را بـه نـابودی می‌کشاند؛ «قدرتی که حامی و حافظ همه چیز است»[۶۴] و او را از آشـوب درونی رها ساخت و به جایگاه اصلی‌اش بازگرداند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

نویسندهٔ *انجیل فیلیپ*، از پیروان والنتینوس، رابطهٔ حقیقت تجربی با توصیف لفظی را بررسی کرده و می‌گوید: «حقیقت نام‌ها را در جهان پدید آورد، چراکه بدون نام‌ها نمی‌توان آن را آموخت». [۶۵] ولی حقیقت را باید در لفافهٔ نمادها پوشاند: «حقیقت برهنه به دنیا نیامده، بلکه در قالب انواع و صُوَر آمده است. به هیچ طریق دیگری نمی‌توان حقیقت را دریافت کرد». [۶۶] این آموزگار گنوسی انتقاد می‌کند از کسانی که زبان دین را با زبان ظاهری اشتباه می‌گیرند و ایمان به خدا، مسیح، رستاخیز یا کلیسا را چنان بر زبان می‌آورند که گویی این‌ها همگی «چیزهایی» بیرون از خودشان‌اند. زیرا، در زبان معمولی، هر کلمه‌ای به پدیدهٔ خارجی خاصی دلالت دارد؛ شخص «خورشید را می‌بیند، بی آن‌که خود خورشید باشد، و آسمان و زمین و هر چیز دیگری را می‌بیند، بی آن‌که خودِ این چیزها باشد». [۶۷] از سوی دیگر، زبان دین زبان تحول درونی است؛ هرکه واقعیت الهی را دریابد «همان می‌شود که می‌بیند»:

> ... روح را دیدی و روح شدی. مسیح را دیدی و مسیح شدی. [پدر] را دیدی، پدر خواهی شد... خود را می‌بینی، و هرچه ببینی همان [می‌شوی]. [۶۸]

هرکه به *گنوس* دست یابد «دیگر مسیحی نیست، بلکه مسیح است». [۶۹]

چنان‌که می‌بینیم، این آیین گنوسی چیزی بیش از جنبشی اعتراضی علیه مسیحیت راست‌کیش بود. آیین گنوسی نگرشی دینی هم در خود داشت که تلویحاً با ظهور نهادی که بعدها کلیسای کاتولیک اولیه شد مخالف بود. کسانی که انتظار داشتند خود «مسیح شوند» ساختارهای نهادیِ کلیسا ــ یعنی اسقف، کشیش، اعتقادنامه، شریعت، یا مراسم آن ــ را به رسمیت نمی‌شناختند.

این نگرش دینی آیین گنوسی را نه تنها از راست‌کیشی، بلکه علی‌رغم تمام تشابهات، از روان‌درمانی هم متمایز می‌کند؛ زیرا بیشتر روان‌درمان‌گران، به پیروی از فروید، ساخته و پرداخته‌های ذهن را عاری از وجود حقیقی می‌دانند. آنان تلاش برای کشف آن‌چه در روان آدمی است را با کشف اسرار جهان یکی نمی‌دانند. اما بسیاری از گنوسیان، مانند بسیاری از هنرمندان، جست‌وجوی خودشناسی درونی را کلید درک حقایق

https://t.me/ketabhayemontakhabe

جهان می‌دانند ـــ «ما کیستیم، از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم». *کتاب تومای رقیب* می‌گوید «هرکه خود را نشناخته هیچ ندانسته؛ اما آن‌که خود را شناخته در عین حال به عمق معرفت همه چیز رسیده است». (۷۰)

باور به این‌که هرکس در تجربهٔ انسانی واکاوی کند حقایق الهی را هم کشف می‌کند یکی از عناصری است که آیین گنوسی را به وضوح نهضتی دینی می‌سازد. هیپولیتوس می‌گوید شمعون مَجوس مدعی بود هر انسانی سکونت‌گاهی است «که در آن قدرتی بی‌کران ساکن است... منشأ جهان». (۷۱) اما چون آن قدرت بی‌کران دو صورت دارد، یکی بالقوه و دیگری بالفعل، این قدرت بی‌کران «در هر کسی نهفته است»، لیکن «بالقوه، نه بالفعل». (۷۲)

چگونه می‌توان آن را از قوه به فعل درآورد؟ بسیاری از منابع گنوسی پیش‌گفته فقط اندرزهایی برای جست‌وجوی معرفت به مریدان می‌دهند و به هیچ کس نمی‌گویند چگونه باید جست. ظاهراً شرطِ اولْ قدم در راه خودشناسی این است که هرکس خود آن را کشف کند. از همین رو در *انجیل توما* حواریون از عیسی می‌پرسند چه باید کنند:

> حواریون از او پرسیدند: «آیا می‌خواهی روزه بگیریم؟ چگونه دعا کنیم؟ آیا صدقه بدهیم؟ چه بخوریم و چه نخوریم؟» عیسی پاسخ داد: «دروغ مگویید و آن‌چه دوست ندارید مکنید...» (۷۳)

این پاسخ طعنه‌آمیزش آن‌ها را به خودشان ارجاع می‌دهد: چه کسی جز خود شخص می‌تواند قضاوت کند که دروغ می‌گوید یا از چیزی متنفر است؟ این پاسخ‌های مبهم انتقاد شدید فلوطین،[1] فیلسوف نوافلاطونی، را درپی داشت که وقتی دید تعالیم گنوسی برخی شاگردانش را از فلسفه دور می‌سازد و به خود جذب می‌کند به گنوسیان تاخت. فلوطین شکایت می‌کند که گنوسیان هیچ برنامهٔ مشخصی برای آموزش ندارند: «فقط می‌گویند خدا را بنگرید! اما به هیچ‌کس نمی‌گویند *کجا* یا چگونه باید نگریست». (۷۴)

---

۱. فلوطین (Plotinus): فیلسوف نوافلاطونی سدهٔ سوم که به واحد، خِرد و روح معتقد است. می‌گویند فلسفهٔ او که در سدهٔ نوزدهم به نوافلاطونی نامبردار شد بر اسلام، یهودیت و حتی عرفای غیردینی اثر بسیار داشته است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ولی برخی منابع کشف‌شده در نجع حمادی به توصیف روش‌های انضباط روحی می‌پردازند. *زوستریانوس*،[1] طولانی‌ترین متن پیداشده در میان کتاب‌های نجع حمادی، می‌گوید چگونه رهبری روحانی به اشراق دست یافت و سرمشق دیگران شد. زوستریانوس می‌گوید نخست می‌بایست امیال جسمانی را، احتمالاً با اعمال زهدآمیز، از خود دور کند. دوم این‌که بایست «آشوب ذهنی»[(۷۵)] را تقلیل می‌داد و با مراقبه ذهن خود را آرام می‌کرد. سپس می‌گوید: «پس از این‌که خود را آماده کردم، کودک کامل را دیدم»[(۷۶)] ــ مکاشفه‌ای از حضور الهی. پس از آن «دربارهٔ این حقایق می‌اندیشیدم تا آن‌ها را دریابم... همواره درپی مکانی آرام بودم که درخور روحم باشد»...[(۷۷)] اما وقتی «عمیقاً نگران» و از پیشرفت دل‌سرد شد، سر به بیابان نهاد، بیمناک از این‌که درندگان او را بکُشند. زوستریانوس روایت می‌کند که آن‌جا ابتدا مکاشفه‌ای از «پیامبرِ معرفتِ نورِ جاویدان»[(۷۸)] دریافت کرد و در ادامه بسیاری مکاشفه‌های دیگر داشت که برای تشویق دیگران آن‌ها را چنین روایت می‌کند: «چرا درنگ می‌کنید؟ بجویید وقتی می‌جویندتان. اکنون که دعوت شده‌اید، گوش فرادهید... به نور بنگرید. از ظلمت بگریزید. مگذارید گمراه و تباهتان سازند».[(۷۹)]

منابع گنوسی دیگر دستورالعمل‌های روشن‌تری می‌دهند. *گفتار در باب هشتم و نهم*[2] «مدارج سنت» را فاش می‌سازد که به درجات برتر معرفت رهنمون می‌شود. این اثر در قالب مناظره است و چنین آغاز می‌شود که شاگرد وعدهٔ استاد را به یادش می‌آورَد:

> [ای پدر،] دیروز مرا وعده دادی که ذهنم را به مرحلهٔ هشتم [رسانی] و زان پس به مرحلهٔ نهم. گفتی این مدارج سنت است.[(۸۰)]

آموزگار می‌پذیرد: «پسرم، به‌راستی مدارج چنین است. اما وعده بر وفق طبیعت انسان بود».[(۸۱)] او توضیح می‌دهد که مرید باید خود فهمی را که درپی آن است به بار آورَد: «من می‌گویم چه باید کرد، اما فهم در درون خود توست. در من چنان است که گویی این قدرت آبستن است».[(۸۲)] مرید متعجب می‌شود؛ پس این قدرت حقیقتاً در درون اوست؟ مراد

---

1. *Zostrianos*
2. *Discourse on the Eighth and the Ninth*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

می‌گوید هر دو باید دعا کنند که مرید به مراتب بالاتر یعنی «مراتب هشتم و نهم» برسد. مرید با مجاهدهٔ اخلاقی و ایثار هفت مرحلهٔ نخست معرفت را گذرانده، ولی می‌گوید تاکنون تجربهٔ دست اولی از معرفت الهی نداشته است: «ای پدر، جز آن زیبایی که در کتاب‌ها دیدم چیزی درنمی‌یابم».(۸۳)

اکنون که او آماده است از معرفت نیابتی فراتر رَوَد، هر دو به درگاه «خدای کامل نامرئی که آدمی با او در سکوت سخن می‌گوید» دعا می‌کنند.(۸۴) این دعا به سرودی از کلمات مقدس و آواها بدل می‌شود: «زوکساتازو اَ اُ اُ اِ اِ اَ اُ اُ اِ اِ اِ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اِ اِ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ او او او او او او اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ اُ زوزازوت».(۸۵) بعد از ترنم این سرود، آموزگار دعا می‌کند: «پروردگارا،... روحی را که درون ماست بپذیر».(۸۶) سپس وارد حالتی جذبه‌آمیز می‌شود:

«... می‌بینم! اعماقی وصف‌ناپذیر می‌بینم. چگونه برایت بگویم، پسرم؟... چگونه جهان را [وصف کنم؟] من [ذهنم و] ذهن دیگری می‌بینم که روح را [به جنبش می‌آورَد!] کسی را می‌بینم که مرا از فراموشی محض بیرون می‌آورَد. تو مرا قدرت می‌دهی! خویش را می‌بینم! می‌خواهم سخن بگویم! ترس بازم‌می‌دارد. آغاز قدرتی را که فراتر از همهٔ قدرت‌هاست یافته‌ام، آن‌که آغازی ندارد... ای پسرم، گفته‌ام که من ذهنم. من دیده‌ام! زبان از بیانش قاصر است. زیرا ای پسرم، سراسر مرحلهٔ هشتم و ارواحی که در آن‌اند، و فرشتگان، در خاموشی سرودی سر می‌دهند. و من، ذهن، درمی‌یابم».(۸۷)

مرید با تماشایش سخت به وجد می‌آید: «ای پدر، سرشار از شور و شعف‌ام، چون تو را می‌بینم که لبخند می‌زنی. و جهان شادی می‌کند». مرید که روح الهی را در مراد خود نیز مجسم می‌بیند، دست به دامان او می‌شود: «مگذار روحم از این مکاشفهٔ عظیم الهی محروم گردد؛ زیرا از برای تو که سَرور عالمی هر چیزی میسر است». مراد به او می‌گوید در سکوت سرود بخواند و «هرچه می‌خواهد در سکوت تقاضا کند»:

چون از ستایش فارغ شد، فریاد برآورد: «ای پدر مثلث‌العظمه![1] چه بگوییم؟ ما این نور را دریافت کرده‌ایم. من خود همان مکاشفه را در تو می‌بینم. مرحلهٔ

---

۱. مثلث‌العظمه (Trismegistus)، به معنای سه بار مقدس، لقب هرمس است که می‌گویند نویسندهٔ اصلی متون هرمتی است. در بخش هلنی مصر، ترکیبی از خدای هرمس یونانی و توت مصری به‌عنوان یک خدا در معبد خمنو در شهری به نام هرمنوپولیس پرستیده می‌شد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

هشتم را می‌بینم و ارواحی که در آن هستند و فرشتگان که سرودی برای مرحلهٔ نهم و قدرت‌هایش می‌خوانند... تا آخر جهان و آغاز آغاز، از برای غایت جست‌وجوی انسان، کشف فناناپذیر، دعا می‌کنم... من سازِ روح توام. ذهن زخمهٔ توست و پندت بر من زخمه می‌زند. خود را می‌بینم! از تو قدرت دریافت کرده‌ام، زیرا عشقت ما را نیرو بخشیده است». (۸۸)

گفتار پایان می‌یابد در حالی که مراد به مرید می‌آموزد که تجاربش را در کتابی بنویسد (احتمالاً خود کتاب *گفتار*) تا دیگرانی را که می‌خواهند «منازل بپیمایند و به طریق جاودانگی درآیند رهنمون شود... از برای فهم مرحلهٔ هشتم که مرحلهٔ نهم را فاش می‌سازد». (۸۹)

متن شگفت‌آور دیگری به نام *آلوجنیس*،[1] که به معنای «بیگانه» است (و لفظاً به معنای «کسی از نسل دیگر»)، به شخص بالغ‌روح اشاره می‌کند که با دنیا «بیگانه» می‌گردد و مراحل دست‌یابی به گنوس را وصف می‌کند. در این‌جا مِزوس،[2] نوآموز در مرحلهٔ اول، از «قدرتی که در درون توست» آگاه می‌شود. آلوجنیس روند رشد روحانی خود را برای او توضیح می‌دهد:

... سخت پریشان [بودم]، و به خود بازگشتم... نوری که مرا [دربرگرفته بود] و خیری را که در درونم بود دیدم، الهی شدم. (۹۰)

سپس آلوجنیس ادامه می‌دهد که مکاشفه‌ای از قدرتی مؤنث به نام یوئل،[3] «آن که ازآنِ کل شکوه و جلال است»، (۹۱) دریافت کرد که به او گفت:

... «اکنون که آموزشت کامل گشته و خیر درونت را شناخته‌ای، از قدرت سه‌گانه آن چیزهایی را بشنو که در سکوت عظیم و سِرّ بزرگ حفظ خواهی کرد...» (۹۲)

شگفت این‌که آن قدرت خاموش است، اگرچه زمزمه می‌کند: زا زا زا. (۹۳) این زمزمه، مانند سرودی که در *گفتار* بود، به روش مراقبه‌ای اشاره می‌کند که شامل ترنم اصوات است.

---

1. *Allogenes* 2. Messos
3. Youel

https://t.me/ketabhayemontakhabe

آلوجنیس که نخست «خیر... درون من» را کشف کرده بود، به مرحلهٔ دوم ــ شناخت خود ــ رسید.

[و آن‌گاه] دعا کردم که به [مکاشفه] برسم... نومید نشدم... خود را برایش آماده ساختم و صد سال با خود رایزنی کردم. شور و شعف بی‌اندازه‌ای مرا دست داد، زیرا در نوری عظیم و طریقی مقدس بودم...[۹۴]

سپس آلوجنیس می‌گوید تجربه‌ای فراجسمانی داشته و «قدرت‌های مقدسی» را دیده که تعلیم خاصی به او می‌دادند:

...«ای آلوجنیس، تقدست را بنگر... در سکوت که در آن خود را چنان‌که هستی می‌شناسی و با جست‌وجوی خود به حیاتی عروج کن که پویانش خواهی دید. و اگر ایستادنت نامیسر است، از چیزی مترس؛ لیکن اگر می‌خواهی بایستی، به وجود عروج کن تا ببینی که ایستاده و خود را آرام می‌سازد... هرگاه مکاشفه‌ای دریافت کنی... و در آن‌جا ترسان شوی، به‌سبب نیروها خود را واپس کش. آن‌گاه که در آن‌جا کامل شدی، خود را آرام ساز».[۹۵]

آیا این کلام «قدرت‌های مقدس» باید در اجرایی نمایشی توسط اعضای فرقهٔ گنوسی در جریان تعلیم آیینی برای نوآموزان قرائت شود؟ متن چیزی به ما نمی‌گوید، اما داوطلب در ادامه پاسخش را توضیح می‌دهد:

اکنون به این چیزها گوش فرامی‌دادم که حاضران بر زبان می‌راندند. آرامش سکوت در درونم بود و تقدس را شنیدم که با آن خود را چنان‌که (هستم) شناختم.[۹۶]

نوآموز به‌دنبال این تعلیم می‌گوید: پر از «مکاشفه شدم... قدرت را دریافت کردم... کسی را که در من است شناختم و قدرت سه‌گانه را، و مکاشفهٔ احاطه‌ناپذیری‌اش را».[۹۷] آلوجنیس که غرق جذبهٔ این کشف است می‌خواهد جلوتر برود: «خدای وصف‌ناپذیر و ناشناخته را می‌جستم».[۹۸] اما در این نقطه «قدرت‌ها» به آلوجنیس می‌گویند تلاش بیهوده‌اش را پایان دهد.

آلوجنیس برخلاف بسیاری از منابع گنوسی دیگر تعلیم می‌دهد که نخست فرد می‌تواند «خیر درون» را بشناسد و دوم خودش را و «کسی را

https://t.me/ketabhayemontakhabe

که در درون اوست»؛ اما نمی‌تواند به معرفت خدای ناشناخته دست یابد. هر تلاشی در این جهت، برای فهم آن درک‌ناپذیر، مانع «آسایش درونت» می‌شود. به‌جای آن، نوآموز باید به شنیدن دربارهٔ خداوند خرسند باشد، «مطابق ظرفیتی که مکاشفه‌ای آغازین به وجودش آورده».[(۹۹)] بنابراین تجربه و علم خود شخص برای رشد روحانی ضروری است و مبنای دریافت فهم خدا را به صورت *سلبی* فراهم می‌کند. دست آخر این‌که گنوس حدود و ثغور علم بشر را نشان می‌دهد:

«... (هرکه خدا را)، از هر لحاظ، چنان‌که هست ببیند، یا بگوید او چیزی همچون گنوس است، در محضر او معصیت کرده... زیرا او را نشناخته است».[(۱۰۰)]

قدرت‌ها به او تعلیم دادند «دیگر چیزی نجوید، بلکه برود... بیش از این وقت بر سر جست‌وجو نباید نهاد».[(۱۰۱)] آلوجنیس می‌گوید این‌ها را «از بهر کسانی نوشته که سزاوارند».[(۱۰۲)] بیان جزئیات تجربهٔ نوآموز، شامل بخش‌های دعا، سرود و آموزش، که با بازگشتش به مراقبه قطع می‌شود، نشان می‌دهد متن مزبور حاوی شیوه‌های عملی تشرف برای نیل به آن‌گونه خودشناسی است که معرفت قدرت الهی در درون هر انسانی است.

لیکن بخش زیادی از تعالیم گنوسی در خصوص سلوک روحانی اصولاً نانوشته ماند؛ چون هر کسی ــ حتی آن‌که «بالغ» نیست ــ می‌تواند نوشته‌ها را بخواند. آموزگاران گنوسی معمولاً تعالیم سِرّی‌شان را نزد خود نگه می‌داشتند و تنها شفاهی بیان می‌کردند تا از قابلیت هر داوطلبی برای پذیرش آن‌ها اطمینان حاصل کنند. چنین آموزشی می‌طلبید که هر آموزگاری مسئولیت توجه بسیار خاص و فردی به هر داوطلب را برعهده بگیرد. داوطلب هم به نوبهٔ خود می‌بایست در این راه نیرو و وقت ــ اغلب سال‌ها ــ صرف کند. ترتولیان با لحن تمسخرآمیزی تشرف والنتینیان را با اسرار اِلئوسینی[۱] مقایسه می‌کند که

ابتدا با شرایط شکنجه‌آور همه‌گونه دست‌رسی به گروه خود را محدود می‌کنند؛ و پیش از پذیرش اعضا دوران تشرفی بسیار طولانی دارند؛

---

۱. اسرار اِلئوسینی (Eleusinian mysteries)، یا آداب بهار، مراسمی بود که ابتدای بهار در شهر اِلئوسیس نزدیک آتن برگزار می‌شد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

حتی به شاگردان مستعدشان پنج سال آموزش می‌دهند، تا با این تعلیق معرفت کامل عقاید آنان را بپرورند و گویا ارزش اسرار خود را با اشتیاقی که در آنان ایجاد کرده‌اند بالا ببرند. پس از آن وظیفهٔ سکوت آغاز می شود...[۱۰۳]

بی‌شک این برنامهٔ سلوک معنوی، مانند سطوح بالای تعالیم بودایی، تنها برای معدودی افراد جاذبه داشت. درون‌مایه‌های عمدهٔ آموزه‌های گنوسی، از قبیل کشف امر الهی در درون، برای افراد بسیاری جذابیت داشته است، تا حدی که تهدیدی بزرگ برای اصول اعتقادی کاتولیک به حساب می‌آمدند؛ با این حال نگرش‌ها و روش‌های گنوسی به کار دین تودهٔ مردم نمی‌آمد. از این جهت به هیچ وجه حریف تشکیلات بسیار کارآمد کلیسای کاتولیک نبود که نگرش دینی واحدی را بر اساس شریعت عهد جدید بیان می‌کرد، اعتقادنامه‌ای داشت که از نوآموز می‌خواست فقط به ساده‌ترین ضروریات ایمان اقرار کند و آیین‌های ساده و عمیقی چون غسل تعمید و عشای ربانی را برگزار می‌کرد. همین چارچوب اساسیِ آموزه، شعایر و سازمان تقریباً تمام کلیساهای مسیحی امروزی، اعم از کاتولیک رومی، ارتدکس و پروتستان، را حفظ می‌کند. بدون این عناصر، تصور این‌که ایمان مسیحی زنده می‌ماند و در طول بیست قرن میلیون‌ها پیرو در سراسر جهان جذب می‌کرد دشوار است؛ زیرا گرچه دین بدون عقاید راه به جایی نمی‌بَرد، اما عقاید به تنهایی دین را قدرتمند نمی‌سازند؛ ساختارهای اجتماعی و سیاسی که به مردم همبستگی و هویت مشترک می‌بخشند به همان میزان اهمیت دارند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

نتیجه

برندگان تاریخ را می‌نویسند ــ آن هم به میل خود. پس جای شگفتی نیست که می‌بینیم دیدگاه اکثریت کامیاب بر تمامی گزارش‌های خاستگاه مسیحیت حاکم است. مسیحیان کلیسایی ابتدا اصطلاحات را تعریف کردند (خود را «راست‌کیش» و مخالفانشان را «بدعت‌گذار» نامیدند)؛ سپس ــ دست‌کم برای ارضای خود ــ نشان دادند که پیروزی‌شان از لحاظ تاریخی اجتناب‌ناپذیر بوده است، یا به تعبیر دینی، «فیض روح‌القدس مدد فرموده».

اما کشفیات نجع حمادی دفتر پرسش‌های بنیادینی را بازمی‌گشایند. این کشفیات نشان می‌دهند که مسیحیت ممکن بود به صورت‌های بسیار متفاوتی شکل بگیرد ــ یا مسیحیتی که ما می‌شناسیم ممکن بود اصلاً دوام نیابد. اگر مسیحیت چندگانه باقی مانده بود، ممکن بود همراه ده‌ها فرقهٔ دینیِ کهنِ رقیب از صفحهٔ تاریخ محو شود. به باور من بقای سنت مسیحی مدیون ساختاری الهیاتی است که کلیسای نوظهور پدید آورد. هرکس به‌اندازهٔ من شیفتهٔ مسیحیت باشد این را موفقیتی بزرگ تلقی می‌کند. پس جای شگفتی نیست که می‌بینیم عقاید دینیِ محفوظ در اعتقادنامه (از عبارت «به خدای یکتا ایمان دارم» که «پدر قادر متعال» است و به تجسد مسیح، مرگ و رستاخیز جسمانی او «در روز سوم» تا اعتقاد به «کلیسای کاتولیک مقدس رسولان») با مسائل سیاسی و اجتماعی در شکل‌گیری مسیحیت راست‌کیش همخوانی دارند.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

به‌علاوه، چون مورخان خود گرایش‌های روشن‌فکرانه دارند، پس باز هم جای شگفتی نیست که بیشترشان مناقشهٔ میان مسیحیان راست‌کیش و گنوسی را به‌عنوان «تاریخ عقاید» تفسیر کرده‌اند، چنان‌که گویی عقاید محرکِ اصلی اعمال انسان‌اند و (احتمالاً در حالتی عاری از جسد) برای کسب برتری با هم جنگیده‌اند. از این رو ترتولیان، که خود بسیار باهوش و شیفتهٔ اندیشهٔ انتزاعی است، از این‌که «بدعت‌گذاران و فیلسوفان» به مسائل یکسانی علاقه دارند شکایت دارد. او می‌گوید «پرسش‌هایی که انسان را بدعت‌گذار می‌کنند» [1] عبارت‌اند از: انسان از کجا آمده است، و چگونه؟ شر از کجا آمده است، و چرا؟ ترتولیان (دست‌کم پیش از گسستِ ناگهانی خود او از کلیسا) اصرار داشت که کلیسای کاتولیک غالب شود، چون به این پرسش‌ها پاسخ «درست‌تری» می‌داد.

اما بیشتر مسیحیان گنوسی و راست‌کیش، مانند پیروان هر دینی، عقاید را اساساً تعابیر یا نمادهایی از تجربهٔ دینی خود می‌دانستند. چنین تجربه‌ای همچنان منشأ و سنگ محک تمام عقاید دینی است (چنان‌که مثلاً مرد و زن احتمالاً از اعتقاد به مذکر بودن خدا تجربهٔ متفاوتی دارند). بنابراین از آن‌جا که گنوسیان و راست‌کیشان انواع بسیار متفاوتی از تجربهٔ انسانی را بیان می‌کردند، به گمان من، هرکدام اشخاص متفاوتی را جذب می‌کردند.

زیرا وقتی مسیحیان گنوسی دربارهٔ منشأ شر پرس‌وجو می‌کردند، مانند ما عمدتاً این اصطلاح را به مفهوم شر اخلاقی نمی‌گرفتند. اصطلاح یونانی kakia (مانند اصطلاح انگلیسی ill-ness، «ناخوشی») در اصل به معنی «چیز بد» است ــ چیزی که فرد دوست دارد از آن برکنار باشد، از قبیل درد جسمانی، بیماری، رنج، تیره‌بختی، هر نوع آسیب. وقتی پیروان والنتینوس دربارهٔ منشأ کاکیا سؤال می‌کردند، منظورشان مشخصاً آسیب‌های عاطفی بود ــ ترس، سردرگمی، اندوه. *انجیل حقیقت* می‌گوید روند خودشناسی زمانی آغاز می‌گردد که فرد وضعیت بشریِ «ترس و دلشوره» [2] را تجربه می‌کند، گویی در مِهْ گم شده یا کابوس‌های وحشتناک به سراغش می‌آیند. دیدیم که والنتینوس دربارهٔ اسطورهٔ منشأ انسان می‌گوید انتظار مرگ و نابودی آغاز تجربیِ جست‌وجوی گنوسی است. «می‌گویند وجود مادی از سه تجربه [یا سه رنج] شکل گرفته است:

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ترس، درد و سردرگمی [*aporia*؛ لفظاً به معنی «بی‌راهی»، یعنی این‌که ندانی کجا بروی]». [۳]

این تجربه‌ها، به‌ویژه ترس از مرگ و نابودی، در نخستین قدم در جسم قرار دارند. گنوسیان به جسم بدگمان بودند و آن را خراب‌کاری می‌دانستند که ناگزیر انسان را گرفتار درد و رنج می‌کند. گنوسیان به نیروهای کوری که بر جهان حاکم‌اند نیز اعتمادی نداشتند؛ هرچه باشد، این نیروها جسم را تشکیل می‌دهند. چه چیز می‌تواند رهایی آوَرَد؟ گنوسیان به این باور رسیده بودند که تنها راه رهایی از رنج، درک حقیقت جایگاه و سرنوشت انسان در جهان است. آن‌ها چون معتقد بودند پاسخ‌ها را فقط در درون می‌توان یافت، به سلوک درونی کاملاً شخصی می‌پرداختند.

هرکه طبیعت خود ــ طبیعت انسان ــ را به‌مثابهٔ «منشأ همه چیز»، یعنی واقعیت اصلی، تجربه کند، روشن‌بینی را دریافت خواهد کرد. گنوسیان وقتی به نفْس بنیادین، امر الهی درونی، پی می‌بردند، شادمانه می‌خندیدند که از محدودیت‌های بیرونی رَسته‌اند و وجودشان با وجود الهی یکی شده:

> انجیل حقیقت مایهٔ شادمانی کسانی است که از پدرِ حقیقت فیضِ شناختِ او را دریافت کرده‌اند... زیرا او آنان را در خود کشف کرده و آنان او را در خود کشف کرده‌اند. آن درک‌ناپذیر، آن تصورناپذیر، پدر، آن وجود کامل، آن‌که همه چیز را آفرید. [۴]

در این فرایند، گنوسیان عظمت ذات انسان را بزرگ می‌داشتند ــ مخالفانشان می‌گفتند آنان بی‌نهایت اغراق می‌کنند. انسان خود در وجود آغازینش فاش شد که «خدای بر سر همه» است. فلوطین فیلسوف با استادش افلاطون همداستان بود که جهانْ آفرینشِ الهی است و عقول غیرانسانی، از جمله ستارگان، در روح فناناپذیر سهیم‌اند [۵] و بر گنوسیان خرده می‌گرفت که «خود را بس نیک می‌پندارند و جهان را بسی بد می‌شمارند». [۶]

گرچه به گفتهٔ پژوهشگر بزرگ انگلیسی، آرتور داربی ناک، آیین گنوسی «مستلزم انزوای اجتماعی نیست، بلکه میل به تمرکز بر آرامش

https://t.me/ketabhayemontakhabe

درونی دارد»، (۷) اما گنوسیان اساساً طریق گوشه‌نشینی می‌پیمودند. *انجیل توما* می‌گوید عیسی این انزوا را ستوده است: «خوشا به حال شما گوشه‌نشینان و برگزیدگان، زیرا ملکوت را خواهید یافت؛ چراکه از آنید و بدان باز خواهید گشت». (۸)

این انزواطلبی از اصرار گنوسیان بر اهمیت تجربهٔ مستقیم نشئت می‌گیرد. هیچ‌کس نمی‌تواند به دیگری بگوید به چه راهی برود، چه کار کند یا چگونه عمل کند. گنوسیان نمی‌توانند آن‌چه را دیگران گفته‌اند از روی ایمان بپذیرند، مگر موقتاً تا وقتی که فرد راه خود را بیابد؛ «زیرا» به قول هِرَقلیون، آموزگار گنوسی، «مردم ابتدا از طریق دیگران به منجی ایمان می‌آورند»، اما وقتی به بلوغ می‌رسند، «دیگر به صِرفِ گواهی انسان اعتماد نمی‌کنند»، بلکه رابطهٔ مستقیم خود با «خود حقیقت» را کشف می‌کنند. (۹) هرکه از گواهیِ دست دوم (غیرمستقیم) ــ حتی گواهیِ رسولان و کتب مقدس ــ پیروی کند، سزاوار سرزنشی است که عیسی حواریون را کرد، وقتی اقوال پیامبران را برایش نقل کردند: «آن را که زنده در حضورتان است نادیده گرفته‌اید و (تنها) از مردگان سخن می‌گویید». (۱۰) فرد تنها بر اساس تجربهٔ مستقیم می‌تواند شعر، روایات مکاشفه، اسطوره و سرودهای روحانی خلق کند که نزد گنوسیان گواه دست‌یابی واقعی به گنوس است.

همهٔ موفقیت‌های دیگر در برابر آن موفقیت رنگ می‌بازند. «اکثریت» ــ مردم ناروشن‌بین ــ رضایت را در زندگی خانوادگی، روابط جنسی، تجارت، سیاست، اشتغال یا تفریح روزمره می‌جویند، ولی گنوسیان این باور را توهم می‌دانند و رد می‌کنند. برخی بنیادستیزان هرگونه فعالیت مرتبط با امور جنسی یا پول را رد می‌کردند: آن‌ها مدعی بودند هرکه رابطهٔ جنسی و مامون[1] را رد کند، «نشان می‌دهد [از] نسل [پسر انسان] است». (۱۱) دیگران، مانند والنتینیان، ازدواج می‌کردند، فرزند می‌پروردند، سرگرم کارهای معمولی می‌شدند، اما مانند بوداییان متدین، کل این مسائل را نسبت به طریقت درونی و عزلت‌گزینی گنوس (معرفت) در درجهٔ دوم اهمیت می‌دانستند.

---

۱. مامون (Mammon) یکی از هفت شهریار دوزخ و در عهد جدید نام خدای پول‌پرستی است.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

از سوی دیگر، مسیحیت راست‌کیش نوع متفاوتی از تجربه را عرضه می‌کرد. مسیحیان راست‌کیش ــ خیلی بیش از گنوسیان ــ به روابط خود با دیگران توجه داشتند. گنوسیان اصرار داشتند که تجربهٔ اولیهٔ انسان از شر با رنج عاطفی درونی همراه بود، ولی راست‌کیشان با این مخالف بودند و بر اساس داستان آدم و حوا می‌گفتند انسان با نقض نظام طبیعت ــ که خود اساساً «خیر» است ــ شر را کشف کرد. راست‌کیشان شر (kakia) را عمدتاً خشونت علیه دیگران می‌دانستند (و به این اصطلاح معنای اخلاقی می‌دادند). آن‌ها شریعت موسی را، که تجاوز جسمانی به دیگران ــ قتل، دزدی، زنا ــ را ممنوع می‌کند، بر اساس منع عیسی از خشونتِ حتی عاطفی و روانی ــ خشم، شهوت و نفرت ــ به دیگران اصلاح کردند.

مسیحیان راست‌کیش نظام طبیعت را می‌پذیرفتند و معتقد بودند رنج انسان ناشی از خطای اوست. دشت‌ها، بیابان‌ها، دریاها، کوه‌ها، ستارگان و درختان زمین خانه‌ای مناسب برای انسان فراهم ساخته‌اند. راست‌کیشان فرایندهای زیست‌شناختی انسان را هم بخشی از آن آفرینش «خیر» می‌دانستند و به میل جنسی (حداقل در چارچوب ازدواج)، تولید مثل و رشد انسان اعتماد و تأکید داشتند. مسیحیان راست‌کیش مسیح را نه تنها انسانی می‌دانستند که ارواح را از این جهان رهایی می‌بخشد و به روشن‌بینی می‌رساند، بلکه او را «کمال خدا» می‌دانستند که به تجربهٔ انسانی ــ تجربهٔ *جسمانی* ــ درآمده تا آن را مقدس سازد. ایرنایوس می‌گوید که مسیح

> هیچ‌یک از احوال انسان را خوار نمی‌شمرد یا از آن طفره نمی‌رفت و هیچ‌یک از قوانینی را که برای نژاد بشر تعیین کرده بود برای خود ابطال نکرد، بلکه به هر سنی تقدس بخشید... لذا در هر سنی وارد می‌شود، برای خردسالان خردسال می‌گردد و خردسالان را مقدس می‌سازد؛ برای کودکان کودک می‌شود و از این رو افرادی را که در این سن‌اند مقدس می‌سازد... برای جوانان جوان می‌شود... و... چون برای پیران پیرمرد شد... به پیران هم تقدس بخشید... تا سرانجام به خودِ مرگ رسید.[۱۲]

ایرنایوس برای حفظ انسجام نظریه‌اش روایت رایج را که می‌گوید عیسی در سی‌واندسالگی مُرد تغییر داد: تا مبادا پیران از تقدیس عیسی

https://t.me/ketabhayemontakhabe

محروم بمانند، ایرنایوس اعلام کرد عیسی هنگام مرگ بیش از پنجاه سال سن داشت.[(۱۳)]

ولی تنها داستان عیسی نیست که زندگی معمولی را مقدس می‌سازد. کلیسای راست‌کیش به‌تدریج آیین‌هایی وضع کرد تا رخدادهای عمدهٔ زندگی زیست‌شناختی را تأیید کند: تقسیم غذا با آیین عشای ربانی؛ روابط جنسی با ازدواج؛ زایمان با غسل تعمید؛ بیماری با تدهین؛ و مرگ با تشییع جنازه. این آداب اجتماعی که در جامعه، خانواده و زندگی اجتماعی رعایت می‌شد، برای مؤمنان راست‌کیش مسئولیت‌های اخلاقی خطیری دربرداشت. مؤمنان دائماً می‌شنیدند که رهبران کلیسا آنان را از ارتکاب گناه در عملی‌ترین امور زندگی برحذر می‌دارند: کلاه‌برداری در تجارت، دروغ گفتن به همسر، ستم به کودکان یا بردگان، بی‌اعتنایی به فقرا. حتی منتقدان کافرشان می‌دیدند که مسیحیان با رفع دو نگرانی عمدهٔ تهی‌دستان نزدشان محبوب می‌شدند: مسیحیان برای فقرا غذا فراهم می‌ساختند و فقرا اموات را دفن می‌کردند.

فرد گنوسی خود را «یکی از هزار و دو از ده‌هزار»[۱] [(۱۴)] می‌دید، ولی فرد راست‌کیش خود را عضوی از خانوادهٔ انسان معمولی و عضوی از کلیسای جهانی احساس می‌کرد. به گفتهٔ پروفسور هلموت کویستر، «معیار راست‌کیشی این است که آیا می‌تواند کلیسا بسازد، به‌جای این‌که باشگاه، مکتب یا فرقه تأسیس کند یا صرفاً جمعی از دین‌داران را گِردِ هم آورَد».[(۱۵)] اوریگن،[۲] برجسته‌ترین متأله قرن سوم، که خود در مظان بدعت بود، این دیدگاه راست‌کیشی را بیان کرد که خداوند راه رستگاری را فقط پیشِ رویِ روشن‌فکران یا نخبگان روحانی ننهاده است. وی معتقد بود تعالیم کلیسا باید ساده، یک‌پارچه و در دسترس همگان باشد. ایرنایوس می‌گوید:

همچنان‌که خورشید، آن آفریدهٔ خداوند، در سراسر جهان یکی و یکسان

---

۱. تمثیلی است در سِفر تثنیه (باب ۳۲، آیهٔ ۳۰) که می‌گوید اگر خدا آن‌ها را بلند نکند، چگونه یکی می‌تواند هزار، و دو تا می‌توانند ده هزار را پس بزنند؟ این تمثیل از سویی به توکل و از سویی به خاص و برگزیده بودن یهودیانی اشاره دارد که دل‌هاشان با خداست و به تأیید خداوندی کارهای غیرمعقول می‌کنند. «کم مِنْ فِئةٍ قلیلةٍ...» در قرآن (سورهٔ ۲، آیهٔ ۲۴۹) مضمون مشابهی دارد.

۲. اوریگن (Origen): فقیه و متأله مسیحی سدهٔ سوم اهل اسکندریه.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

است، موعظهٔ حقیقت نیز همه جا مـی‌درخشـد و جمیـع خواهنـدگان را منور می‌سازد... به همین ترتیب هیچ‌یک از حاکمان کلیساها، هر قدر هم که در فصاحت و بلاغت مستعد باشد، چیزی متفـاوت بـا ایـن‌هـا تعلیم نمی‌دهد.[۱۶]

ایرنایوس جماعت پیرو خود را تشویق مـی‌کـرد بـاور کننـد ایمانشـان مبتنی بر مرجعیت مطلق است تا جمعیتِ خاطر کسب کننـد: کتـاب‌هـای مقدس موثق و مؤید، اعتقادنامه، آیین کلیسا و سلسله مراتب روحانیت.

اگر به کهن‌ترین منابع شناختـه‌شدهٔ سنـت مسیـحی ــ یعنـی اقـوال عیسی ــ رجوع کنیم (گرچه پژوهشگران بر سر این‌که کـدام اقـوال واقعـاً موثق است توافق ندارند)، می‌بینیم مسیحیت گنوسی و راست‌کیش هریک ممکن بود تفسیری دیگر از تعالیم و رسالت مسیح باشد. آنـان کـه جـذب عزلت‌گزینی شدند متوجه می‌شدند حتی در انجیل لوقا در عهد جدید ایـن گفتهٔ عیسی هست که هرکـه «از پـدر، مـادر، همسـر، فرزنـدان، بـرادران و خواهران خویش، حتی از زندگی خویش، بیزار نباشد نمی‌تواند حواری مـن باشد».[۱۷] عیسی از پیروانش می‌خواست که از همه چیز ــ خانواده، خانه، فرزندان، کار روزمره، ثروت ــ دست بکشند و به او بپیوندند. او خود نمونهٔ برترِ مردی بی‌خانمان بود که خانواده‌اش را ترک گفته و از ازدواج و زندگی خانوادگی رویگردان شده بود؛ خانه‌به‌دوشی مرموز که به هر قیمتی، حتـی از دست دادن جانش، بر حقیقت پای می‌فشرد. مَـرقُس مـی‌گویـد عیسـی تعالیم خود را از توده‌ها پنهان می‌داشت و آن را فقـط بـه معـدود کسانی عرضه می‌کرد که آنان را شایستهٔ دریافتش می‌دانست.[۱۸]

اما در انجیل‌های عهد جدید روایـاتی هـم هسـت کـه تفسـیر بسـیار متفـاوتی مـی‌تـوان از آن‌هـا کـرد. عیسـی ازدواج را مقـدس شـمرد و تخطی‌ناپذیر دانست؛[۱۹] کودکانی را که دورش حلقه زده بودند با روی باز پذیرفت؛[۲۰] با دلسوزی به رایج‌ترین أشکال رنج بشـری ــ از قبیـل تـب، کوری، فلج، بیماری روانی ــ واکنش نشان می‌داد؛[۲۱] و وقتی دیـد مـردم طردش کرده‌اند گریست.[۲۲] ویلیام بلیـک،[۱] کـه ایـن تصـاویر متفـاوت از

---

۱. ویلیام بلیک (William Blake): شاعر و نقاش انگلیسی سدهٔ نوزدهمی (۱۷۵۷ ـ ۱۸۲۷).

https://t.me/ketabhayemontakhabe

عیسی را در عهد جدید دیده بود، تصویر گنوسیان از مسیح را به «تصویری که عموم انسان‌ها از او می‌بینند» ترجیح می‌داد:

آن چهره از مسیح که داری تو در نظر
باشد به چشمِ من ز همه دشمنان بتر...
آنِ تو دوست نزدِ همه مردمِ جهان
آنِ من آورَد مَثَلی بهرِ کور و کر
آنِ تو دوست‌دارِ جهان وآنِ من نفور
ابوابِ دوزخم به بهشتِ تو گشته در...
هر روز و شب به خواندنِ انجیل سر کنیم
من خوانمش سپید، تو خوانی سیه مگر...
بینم چو این مسیحِ دروغین، به خشم و تاب
بانگی برآورم شنوندش همه بشر.(۲۳)

نیچه[۱] با آن‌که از مسیحیت بیزار بود نوشت: «تنها یک نفر مسیحی بود و او هم بالای صلیب مُرد».(۲۴) شخصیت ایوان[۲] در *برادران کارامازوف*[۳] داستایفسکی[۴] در مکاشفه‌ای مسیح را می‌بیند که کلیسا او را طرد کرده است، مسیحی را که «خواهان عشق بی‌تکلف انسان است تا آزادانه از خدا پیروی کند»،(۲۵) و حقیقتِ وجدانِ فرد را به رفاه مادی، پذیرش اجتماعی و یقین دینی ترجیح می‌دهد. ایوان، مانند نویسندهٔ *دومین رسالهٔ شیث بزرگ*، کلیسای راست‌کیش را به اغفال مردم و دور کردن آن‌ها از «حقیقت آزادی‌شان» محکوم می‌کند.(۲۶)

پس می‌بینیم در شکل‌گیری مسیحیت چه مشاجراتی روی داد میان افراد ناآرام جست‌وجوگری که راه انفرادیِ خودشناسی را در پیش گرفتند و چارچوبی نهادینه که تأیید دینی و دستورالعمل‌های اخلاقی برای زندگی

---

۱. فریدریش نیچه (Friedrich Nietzsche): فیلسوف آلمانی سدهٔ نوزدهمی (۱۸۴۴ ـ ۱۹۰۰).
۲. ایوان (Ivan) از شخصیت‌های کلیدی داستان مزبور است که دیالوگ‌های طولانی دارد و از مشرب خداناباوری سخن می‌گوید.
۳. *برادران کارامازوف* (*Brothers Karamazov*) رمان فلسفی پراحساسی است که نویسنده در خلال آن به مباحثی چون خدا، اختیار و اخلاقیات می‌پردازد.
۴. داستایفسکی (Dostoevsky): رمان‌نویس روس سدهٔ نوزدهمی (۱۸۲۱ ـ ۱۸۸۱).

https://t.me/ketabhayemontakhabe

روزمرهٔ اکثریت مردم صادر می‌کرد. مسیحیت راست‌کیش از سازمان سیاسی و نظامی روم برای اهداف خود الگوبرداری کرد و از سدهٔ چهارم، با کسب حمایت امپراتور، روز به روز ثابت‌تر و پایدارتر شد. مسیحیت گنوسی نتوانست رقیبی برای ایمان راست‌کیش باشد؛ نه از نظر جاذبهٔ عمومی گسترده‌اش، که به گفتهٔ ناک «کامل است، چون ناخودآگاه منطبق بر نیازها و آرمان‌های انسان معمولی است»،⁽²⁷⁾ و نه از نظر تشکیلات کارآمدش. هر دو اندیشه در طول زمان باقی مانده‌اند، ولی فرایند تثبیت اندیشهٔ راست‌کیش تمام گزینه‌های دیگر را منتفی ساخت. آیین گنوسی مایهٔ ضعف سنت مسیحی شناخته شد و چون گزینه‌هایی جایگزین هستهٔ مسیحیت راست‌کیش عرضه می‌کرد، از میدان بیرون رانده شد.

از علائق مسیحیان گنوسی چیزی جز جریانی سرکوب‌شده باقی نماند، مانند رودخانه‌ای که به زیر زمین رانده شود. چنین جریاناتی در سده‌های میانه به اَشکال گوناگون بدعت دوباره سر برآوردند؛ آن‌گاه سنت مسیحی با نهضت اصلاح دینی اَشکال جدید و متنوعی به خود گرفت. با این حال، عارفانی چون یاکوب بومه،[1] که خود متهم به بدعت بود، و نهان‌بینان بنیادستیزی چون جورج فاکس، که به احتمال قوی خودشان با سنت گنوسی ناآشنا بودند، تفسیرهایی مشابه گنوسیان از تجربهٔ دینی بیان کرده‌اند. اما بیشتر نهضت‌هایی که از دل نهضت اصلاح دینی سر برآوردند ــ تعمیدیه، عید پنجاهه،[2] متدیسم، کلیسای مشایخی،[3] کلیسای جماعتی،[4] کلیسای پرِسبیتری[5] و جنبش کویکرها ــ در چارچوب اصلی

---

۱. یاکوب بومه (Jacob Boehme): عارف دوگانه‌پرست آلمانی، متخصص تئوزوفی (۱۵۷۵ - ۱۶۲۴). مقامات کلیسا او را به بدعت متهم و به مرگ محکوم کردند.

۲. کلیسای عید پنجاهه (Pentecostal church) یکی از اقسام مسیحیت پروتستان انجیلی است که انجیل‌ها را خالی از اشتباه می‌داند و مسیح را خدایی شخصی معرفی می‌کند.

۳. کلیسای مشایخی (Episcopalian) کلیسایی است که بر سلسله مراتب روحانیان و مقامی که در گرداندن کلیسا دارند تکیه می‌کند.

۴. کلیسای جماعتی (Congregational) بخشی از مسیحیان پروتستان را دربرمی‌گیرد که بر اساس نوشته‌های رابرت براون در سال ۱۵۹۲ تصمیم گرفتند استقلالی شبه فدرال و شورایی در کلیسا ایجاد کنند تا هر گروهی بتواند برخی مسائل خود را با تصمیم‌گیری محلی رتق و فتق کند.

۵. کلیسای پرسبیتری (Presbyterian) به جمعی از مسیحیان پروتستان اطلاق می‌شود که ریشه‌های عقیدتی در مسیحیت انگلیس و اسکاتلند دارند و بعدها به امریکای شمالی هم راه پیدا کرد.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

راست‌کیشی که در قرن دوم تثبیت یافت باقی ماندند. همهٔ آن‌ها فقط نوشته‌های عهد جدید را معتبر می‌شمردند و اکثرشان اعتقادنامهٔ راست‌کیشی و شعایر مسیحی را، حتی اگر شکل و تفسیرشان را تغییر می‌دادند، حفظ کردند.

اکنون که کشفیات نجع حمادی چشم‌انداز جدیدی از این روند به ما ارائه می‌دهند، می‌فهمیم چرا برخی افراد خلاق در طول قرن‌ها، از والنتینوس و هِرَقلیون گرفته تا بلیک، رامبراند، داستایفسکی، تولستوی[1] و نیچه در حواشی راست‌کیشی ماندند. آن‌ها همه مجذوب شخصیت مسیح بودند ــ تولد، زندگی، تعالیم، مرگ و رستاخیز او. همگی پیوسته برای بیان تجربه‌های شخصی‌شان از نمادهای مسیحی بهره می‌گرفتند و در عین حال بر نهادهای راست‌کیش می‌شوریدند. امروزه شمار فزاینده‌ای از مردم در تجربهٔ آنان سهیم‌اند. آنان نمی‌توانند صرفاً به مرجعیت کتب مقدس، رسولان و کلیسا تکیه کنند ــ دست‌کم باید پرس‌وجو کنند این مرجعیت خود از کجاست و چه چیزی به آن مشروعیت می‌بخشد. اکنون تمام پرسش‌های کهن ــ پرسش‌های اولیه که در آغاز مسیحیت به‌شدت محل نزاع بودند ــ از نو مطرح می‌شوند: چگونه می‌توان رستاخیز را درک کرد؟ در باب مشارکت زنان در مناصب کشیشی و اسقفی چه می‌توان گفت؟ مسیح که بود و رابطه‌اش با مؤمنان چگونه است؟ چه تشابهاتی میان مسیحیت و دیگر ادیان جهان هست؟

این‌که من این‌همه دربارهٔ آیین گنوسی بحث کرده‌ام، چنان‌که خوانندهٔ سطحی شاید بپندارد، به این معنی نیست که از بازگشت به آیین گنوسی حمایت می‌کنم ــ چه رسد به آن‌که در مقابل مسیحیت راست‌کیش از آن «طرفداری» کنم. طبعاً منِ مورخ کشفیات نجع حمادی را بی‌نهایت هیجان‌انگیز می‌یابم، چون شواهدی که به دست می‌دهند چشم‌انداز جدیدی بر فهم آن‌چه سخت شیفته‌اش هستم می‌گشایند ــ تاریخ مسیحیت. اما به نظر من وظیفهٔ مورخ این نیست که از چیزی جانب‌داری کند، بلکه باید شواهد را بکاود ــ مثلاً در این مورد باید بکوشد کشف کند مسیحیت چگونه آغاز شد. به‌علاوه، به‌عنوان کسی که به مسائل دینی

---

۱. تولستوی (Tolstoy): رمان‌نویس روس سدهٔ نوزدهم و اوایل بیستم (۱۸۲۸ ـ ۱۹۱۰).

https://t.me/ketabhayemontakhabe

علاقه‌مند است، فکر می‌کنم کشف مجدد مناقشاتی که مسیحیت اولیه را به خود مشغول می‌داشت آگاهی ما را از مسئلهٔ اصلی کل بحث، در آن روزگار و در این روزگار، افزایش می‌دهد: منشأ مرجعیت دینی چیست؟ برای مسیحیان این پرسش شکل خاص‌تری به خود می‌گیرد: مرجعیتِ تجربهٔ خودِ فرد چه رابطه‌ای با مرجعیتِ ادعاییِ کتب مقدس، شعایر و روحانیت دارد؟

وقتی محمد علی آن خمرهٔ پر از پاپیروس را روی پرتگاه نزدیک نجع حمادی شکست و از این‌که طلا نیافته بود مأیوس شد، نمی‌توانست تصور کند کشف تصادفی‌اش چه پیامدهایی خواهد داشت. این متون گنوسی اگر هزار سال زودتر کشف شده بودند، قطعاً به‌خاطر بدعت‌آمیز بودنشان سوزانده می‌شدند؛ اما تا قرن بیستم پنهان ماندند و امروز تجربهٔ فرهنگی‌مان نگرش جدیدی به مسائلی که برمی‌انگیزند به ما داده است. ما امروز آن‌ها را با نگاه متفاوتی می‌خوانیم، نه صرفاً به چشم «جنون و کفرگویی»، بلکه آن‌چنان‌که مسیحیان قرون اولیه آن‌ها را تجربه کردند ــــ جایگزین قدرتمندی برای آن‌چه سنت راست‌کیش مسیحی می‌دانیمش. تازه امروز داریم به پرسش‌هایی که این متون فرارویمان می‌نهند می‌اندیشیم.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

یادداشت‌ها

در این یادداشت‌ها کوته‌نوشت‌های زیر به کار رفته است:

AH = Irenaeus*, Libros Quinque Adversus Haereses*

CHRISTIAN MARTYRS = *The Acts of the Christian Martyrs*, ed. H. Mursurillo (Oxford, 1972)

COMM. JO. = Origen, *Commentarium in Johannes*

DE PRAESCR = Tertullian, *De Praescriptione Haereticorum*

EXCERPTA = Clemens Alexandrinus, *Excerpta ex Theodoto*

NT APOCRYPHA = E. Hennecke, W. Schneemelcher, *New Testament Apocrypha* (Philadelphia, 1963)

REF = Hippolytus, *Refutationis Omnium Haeresium*

مقدمه

1. J. M. Robinson, Introduction, in *The Nag Hammadi Library* (New York, 1977), 21-22. Hereafter cited as NHL.
2. ibid., 22.
3. *Gospel of Thomas* 32.10-11, in NHL 118.
4. ibid., 45. 29-33, in NHL 126.
5. *Gospel of Philip* 63.32-64.5, in NHL 138.
6. *Apocryphon of John* 1.2-3, in NHL 99.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

7. *Gospel of the Egyptians* 40.12-13, in NHL 195.
8. See discussion by W. Schneemelcher in E. Hennecke, W. Schneemelcher, *New Testament Apocrypha* (transl. from *Neutestamentliche Apocryphen*, Philadelphia, 1963), I, 97-113. Hereafter cited as NT APOCRYPHA. J. A. Fitzmyer, "The Oxyrhynchus Logoi of Jesus and the Coptic Gospel According to Thomas," in *Essays on the Semitic Background of the New Testament* (Missoula, 1974), 355-433.
9. Robinson, Introduction, in NHL 13-18.
10. Irenaeus, *Libros Quinque Adversus Haereses* 3.11.9. Hereafter cited as AH.
11. M. Malanine, H.-Ch. Puech, G. Quispel, W. Till, R. McL. Wilson, *Evangelium Veritatis* (Zürich and Stuttgart, 1961), Introduction.
12. H. Koester, Introduction to the *Gospel of Thomas*, NHL 117.
13. *Testimony of Truth* 45:23-48:18, in NHL 411-412.
14. *Thunder, Perfect Mind* 13:16-14:15, in NHL 271-272.
15. Irenaeus, AH *Praefatio.*
16. Irenaeus, AH 3.11.9.
17. H. M. Schenke, *Die Herkunft des sogennanten Evangelium Veritatis* (Berlin, 1958; Göttingen, 1959).
18. Hippolytus, *Refutationis Omnium Haeresium* 1. Hereafter cited as REF.
19. See F. Wisse, "Gnosticism and Early Monasticism in Egypt," in *Gnosis: Festschrift für Hans Jonas* (Göttingen, 1978), 431-440.
20. Theodotus, cited in Clemens Alexandrinus, *Excerpta ex Theodoto* 78.2. Hereafter cited as EXCERPTA.
21. Hippolytus, REF 8.15.1-2. Emphasis added.
22. *Gospel of Thomas* 35.4-7 and 50.28-30, conflated, in NHL 119 and 129.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

23. E. Conze, "Buddhism and Gnosis," in *Le Origini dello Gnosticismo: Colloquio di Messina 13-18 Aprile 1966* (Leiden, 1967), 665.
24. Hippolytus, REF 1.24.
25. Conze, "Buddhism and Gnosis," 665-666.

۲۶. یکی از پژوهشگرانی که، حتی پیش از کشفیات نجع حمادی، به چنین تنوعی پی برد باوئر است که کتاب او *راست‌کیشی و بدعت در صدر مسیحیت* (*Rechtgläubigkeit und Ketzerei im ältesten Christentum*) نخستین بار در سال ۱۹۳۴ به چاپ رسید. این کتاب با عنوان *راست‌کیشی و بدعت در مسیحیت نخستین* (*Orthodoxy and Heresy in Earliest Christianity*) به انگلیسی ترجمه شد (فیلادلفیا، ۱۹۷۱).

27. See, for example, Bauer, *Orthodoxy and Heresy*, 111-240.
28. See discussion by H.-Ch. Puech, in NT APOCRYPHA 259 f.
29. ibid., 250 f.
30. ibid., 244.
31. H. Jonas, *Journal of Religion* (1961) 262, cited in J. M. Robinson, "The Jung Codex: The Rise and Fall of a Monopoly," in *Religious Studies Review* 3.1 (January 1977), 29.

۳۲. برای گزارش کامل‌تری از رویدادهایی که در این‌جا به اختصار بیان شده است ← Robinson, "The Jung Codex", 17-30.

33. *La bourse égyptienne* (10 June, 1949), cited in Robinson, "The Jung Codex," 20.
34. G. Quispel, *Jung—een mens voor deze tijd* (Rotterdam, 1975), 85.
35. Robinson, "The Jung Codex," 24 f.
36. E. Pagels, *The Johannine Gospel in Gnostic Exegesis* (Nashville, 1973); *The Gnostic Paul: Gnostic Exegesis of the Pauline Letters* (Philadelphia, 1975).
37. E. Pagels, with H. Koester, "Report on the Dialogue of the Savior" (CG III.5), in R. McL. Wilson, *Nag Hammadi and Gnosis* (Leiden, 1978), 66-74.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

38. G. Garitte, *Le Muséon* (1960), 214, cited in Robinson, "The Jung Codex," 29.
39. Tertullian, *Adversus Valentinianos* 7.
40. A. von Harnack, *History of Dogma*, trans. from 3rd German ed. (New York, 1961), I.4, 228.
41. ibid., 229.
42. A. D. Nock, *Early Gentile Christianity and Its Hellenistic Background*, 2nd ed. (New York, 1964), xvi.
43. W. Bousset, *Kyrios Christos* (1st ed., Göttingen, 1913; 2nd ed., 1921; English trans., 1970), 245.
44. R. Reitzenstein, Poimandres: *Studien zur griechisch-ägyptischen und frühchristlichen Literatur* (Leipzig, 1904; repr. Darmstadt, 1966), 81. See also *Das iranische Erlösungmysterium* (Leipzig, 1921).
45. M. Friedländer, *Der vorchristliche jüdische Gnosticismus* (Göttingen, 1898; 2nd ed., 1972).
46. H. Jonas, *Gnosis und spätantiker Geist, I: Die mythologische Gnosis* (Göttingen, 1st ed., 1934; 2nd ed., 1964).
47. H. Jonas, *The Gnostic Religion* (Boston, 1st ed., 1958; 2nd ed., 1963).
48. ibid., 320-340.
49. W. Bauer, *Orthodoxy and Heresy in Earliest Christianity* (trans. from 2nd ed., Philadelphia, 1971), xxii.
50. H. E. W. Turner, *The Pattern of Christian Truth: A Study in the Relations Between Orthodoxy and Heresy in the Early Church* (London, 1954).
51. C. H. Roberts, *Manuscript, Society, and Belief in Early Christian Egypt* (London, 1979).
52. A. Guillaumont, H.-Ch. Puech, G. Quispel, W. Till, Y. 'Abd al Masih, *The Gospel According to Thomas: Coptic Text Established and Translated* (Leiden/New York, 1959).

https://t.me/ketabhayemontakhabe

53. *The Facsimile Edition of the Nag Hammadi Codices*, Codices I-XIII (Leiden, 1972). For discussion, see J. M. Robinson, "The Facsimile Edition of the Nag Hammadi Codices," in *Occasional Papers of the Institute for Antiquity and Christianity*, 4 (Claremont, 1972).
54. C. Colpe, *Die religionsgeschichtliche Schule: Darstellung und Kritik ihres Bildes von gnostischen Erlösermythus* (Göttingen, 1961).
55. R. M. Grant, *Gnosticism and Early Christianity*, 2nd ed. (New York, 1966), 27 ff.
56. G. Quispel, *Gnosis als Weltreligion* (Leiden, 1951).
57. H. Jonas, "Delimitation of the gnostic phenomenon—typological and historical," in *Le Origini dello Gnosticismo* (Leiden, 1967), 90-108.
58. E. R. Dodds, *Pagan and Christian in an Age of Anxiety* (Cambridge, 1965), 69-101.
59. G. G. Scholem, *Jewish Gnosticism, Merkabah Mysticism, and Talmudic Tradition* (New York, 1st ed., 1960; 2nd ed., 1965).
60. A. D. Nock, *Essays on Religion and the Ancient World*, ed. Z. Stewart (Cambridge, 1972), II, "Gnosticism," 940 ff.
61. Cf. A. H. Armstrong, "Gnosis and Greek Philosophy," in *Gnosis: Festschrift für Hans Jonas* (Göttingen, 1978), 87-124.
62. B. Layton, *Treatise on Resurrection: Editing, Translation, Commentary* (Missoula, 1979); "Vision and Revision: A Gnostic View of Resurrection," in *Proceedings: Quebec Colloquium on the Texts of Nag Hammadi* (Quebec, 1979).
63. See, for example, H. Attridge, "Exegetical Problems in the Tripartite Tractate," prepared for the SBL meetings in New Orleans, 1978, and his edition of Codex I from Nag Hammadi, to be published in *Nag Hammadi Studies* (Leiden, 1980).

https://t.me/ketabhayemontakhabe

64. M. Smith, *Clement of Alexandria and a Secret Gospel of Mark* (Cambridge, 1973); *Jesus the Magician* (San Francisco, 1978).
65. J. M. Robinson, H. Koester, *Trajectories Through Early Christianity* (Philadelphia, 1971): see especially Robinson, "*Logoi Sophon:* On the Gattung of Q," 71-113; Koester, "One Jesus and Four Primitive Gospels," 158-204.
66. M. Tardieu, *Trois mythes gnostiques: Adam, Eros et les animaux dans un ecrit de Nag Hammadi* (Paris, 1974).
67. L. Schottroff, *Der Glaubende und die feindliche Welt* (Neukirchener, 1970).
68. P. Perkins, *The Gnostic Dialogue* (New York, 1979).
69. P. Perkins, "Deceiving the Deity: Self-Transcendence and the Numinous in Gnosticism," in *Proceedings of the Tenth Annual Institute for Philosophy and Religion* (Boston, 1981).
70. G. MacRae, "Sleep and Awakening in Gnostic Texts," in *Le Origini dello Gnosticismo*, 496-510.
71. G. MacRae, "The Jewish Background of the Gnostic Sophia Myth," *Novum Testamentum* 12 (1970), 97 ff.
72. For a recent example, see G. MacRae, "Nag Hammadi and the New Testament," in *Gnosis: Festschrift für Hans Jonas*, 144-157.
73. See, for example, B. A. Pearson, "Jewish Haggadic Traditions in the *Testimony of Truth* from Nag Hammadi (CGIX, 3)," in *Ex Orbe Religionum: Studia Geo Widengren* (Leiden, 1972), 457-470; "Biblical Exegesis in Gnostic Literature," in *Armenian and Biblical Studies*, ed. M. E. Stone (Jerusalem, 1975), 70-80; "The Figure of Melchizedek," in *Proceedings of the XIIth International Congress of the International Association for the History of Religions* (Leiden, 1975), 200-208.
74. D. M. Scholer, *Nag Hammadi Bibliography* (Leiden, 1971).

https://t.me/ketabhayemontakhabe

75. *Apocalypse of Peter* 76.27-30, in NHL 342. In quotations from this text, I am following the translations of J. Brashler, *The Coptic Apocalypse of Peter: A Genre Analysis and Interpretation* (Claremont, 1977).

فصل اول

به پژوهشگران توصیه می‌شود برای بحث فنی‌تر دربارهٔ این موضوع مراجعه کنند به:

E. Pagels, "Visions, Appearances, and Apostolic Authority: Gnostic and Orthodox Traditions," in *Gnosis: Festschrift für Hans Jonas*, ed. B. Aland (Göttingen, 1978), 415-430.

1. K. Stendahl, *Immortality and Resurrection* (New York, 1968).
2. Luke 24:36-43.
3. Acts 2:22-36.
4. ibid., 10:40-41.
5. Tertullian, *De Resurrectione Carnis* 2.
6. Tertullian, *De Came Christi* 5.
7. ibid.
8. John 20:27.
9. Mark 16:12; Luke 24:13-32.
10. Luke 24:31.
11. John 20:11-17.
12. Acts 9:3-4.
13. ibid., 9:7.
14. ibid., 22:9.
15. I. Corinthians 15:50.
16. ibid., 15:51-53.
17. Mark 10:42-44.
18. Luke 24:34.
19. Matthew 16:13-19.
20. John 21:15-19.
21. H. von Campenhausen, *Ecclesiastical Authority and*

https://t.me/ketabhayemontakhabe

Spiritual Power (London, 1969), trans. by J. A. Baker (original title: *Kirchliches Amt und geistliche Vollmacht*, Tübingen, 1953), 17 (see discussion in Ch. 1).

22. Mark 16:9; John 20:11-17.
23. Matthew 28:16-20; Luke 24:36-49; John 20:19-23.
24. Matthew 28:18.
25. Acts 1:15-20.
26. ibid., 1:22. Emphasis added.
27. ibid., 1:26.
28. ibid., 1:6-11.
29. ibid., 7:56.
30. Acts 9:1-6.
31. ibid., 22:17-18; cf. also Acts 18:9-10.
32. See J. Lindblom, *Gesichte und Offenbarungen: Vorstellungen von göttlichen Weisungen und übernatürlichen Erscheinungen im ältesten Christentum* (Lund, 1968), 32-113.
33. See K. Holl, *Der Kirchenbegriff des Paulus in seinem Verhältnis zu dem der Urgemeinde*, in *Gesammelte Aufsätze zur Kirchengeschichte* (Tübingen, 1921), II, 50-51.
34. G. Blum, *Tradition und Sukzession: Studium zum Normbegriff des Apostolischen von Paulus bis Irenaeus* (Berlin, 1963), 48.
35. Campenhausen, *Ecclesiastical Authority and Spiritual Power*, 14-24. For discussion, see E. Pagels, "Visions, Appearances, and Apostolic Authority," 415-430.
36. Origen, *Commentarium in I Corinthians*, in *Journal of Theological Studies* 10 (1909), 46-47.
37. Tertullian, *De Resurrectione Carnis*, 19-27.
38. Irenaeus, AH 1.30.13.
39. I Corinthians 15:8.
40. Mark 16:9.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

41. John 20:11-19.
42. *Gospel of Mary* 10.17-21, in NHL 472.
43. *Apocalypse of Peter* 83.8-10, in NHL 344. For discussion of Peter in gnostic traditions, see P. Perkins, "Peter in Gnostic Revelations," in *Proceedings of SBL: 1974 Seminar Papers II* (Washington, 1974), 1-13.
44. *Treatise on Resurrection* 48.10-16, in NHL 52-53. See M. L. Peel, *The Epistle to Rheginos; A Valentinian Letter on the Resurrection: Introduction, Translation, Analysis, and Exposition* (London/Philadelphia, 1969); B. Layton, *The Gnostic Treatise on Resurrection from Nag Hammadi. Edited, with Translation and Commentary* (Missoula, 1979). The translation I cite follows that of Layton, as noted in the Acknowledgements.
45. *Treatise on Resurrection* 48.34-38, in NHL 53.
46. ibid., 47.18-49.24, in NHL 53.
47. *Gospel of Philip* 73.1-3, in NHL 144.
48. ibid., 57.19-20, in NHL 135.
49. Cf. H. Koester, "One Jesus and Four Primitive Gospels," in J. M. Robinson and H. Koester, *Trajectories through Early Christianity* (Philadelphia, 1971), 158-204, and Robinson, "The Johannine Trajectory," ibid., 232-268.
50. Mark 16:9-20.
51. *Gospel of Mary* 9.14-18, in NHL 472.
52. ibid., 10.4-5, in NHL 472.
53. ibid., 17.8-15, in NHL 473.
54. ibid., 18.1-12, in NHL 473.

۵۵. ممکن است مؤلف *انجیل مریم* یادآور شده باشد که نه مَرقُس و نه یوحنا تصریح نکرده باشند که عیسای از گور برخاسته به صورت جسمانی بر مریم ظاهر شد. گزارش مَرقُس را که اضافه می‌کند عیسی بعداً «به شکل دیگری» ظاهر شد می‌توان بدین مضمون گرفت که او حضور نامتجسدی بود و برای آن‌که به چشم بیاید شکل‌های مختلفی

https://t.me/ketabhayemontakhabe

به خود می‌گرفت. گزارش یوحنا حاکی از آن است که عیسی به مریم هشدار داد که مرا لمس نکن ــ برخلاف روایاتی که می‌گوید او بر تماس حواریون با خود تأکید می‌کند تا ثابت کند «روح نیست».

56. Irenaeus, AH 3.2.1-3.3.1. See also M. Smith, *Clement of Alexandria and a Secret Gospel of Mark* (Cambridge, 1973), 197-278.
57. ibid., 3.4.1-2.
58. Mark 4:11.
59. Matthew 13:11.
60. II Corinthians 12:2-4.
61. I Corinthians 2:6.
62. R. Bultmann, *Theology of the New Testament*, trans. by K. Grobel (London, 1965), I, 327; U. Wilckens, *Weisheit und Torheit* (Tübingen, 1959), 44 f., 214-224.
63. R. Scroggs, "Paul: οπςάν and νρ," *New Testament Studies* 14, 33-55. See also E. Pagels, *The Gnostic Paul* (Philadelphia, 1975), 1-10; 55-58; 157-164.
64. *Apocryphon of John* 1.30-2.7, in NHL 99.
65. ibid., 2.9-18, in NHL 99.
66. *Letter of Peter to Philip* 134.10-18, in NHL 395. For analysis, see M. Meyer, *The Letter of Peter to Philip NHL VIII, 2: Text, Translation, and Commentary* (Claremont, 1979).
67. *Sophia Jesu Christi* 91.8-13, in NHL 207-208.
68. For discussion, see H.-C. Puech, "Gnostic Gospels and Related Documents," in NT APOCRYPHA I. 231-362.
69. *Gospel of Philip* 57.28-35, in NHL 135.
70. Clemens Alexandrinus, EXCERPTA 23.4.
71. Irenaeus, AH 3.11.9.
72. *Book of Thomas the Contender* 138.7-18, in NHL 189.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

73. Irenaeus, AH 1.18.1.
74. *Acts of John* 94-96, in *New Testament Apocrypha* II. 227-232. For brief discussion, see E. Pagels, "To the Universe Belongs the Dancer," in *Parabola* IV.2 (1979), 7-9.
75. Irenaeus, AH 2.15.3.
76. ibid., 2.13.3-10. Emphasis added.
77. Heracleon, Frag. 39, in Origen, *Commentarium in Johannes*. Hereafter cited as COMM. JO.
78. Hippolytus, REF 6.42.
79. Irenaeus, AH 1.14.1.
80. ibid., 1.14.3.
81. ibid., 1.13.3-4.
82. ibid., 3.4.1.
83. ibid., 1.13.6.
84. ibid., 3.2.2.
85. Ptolemy, *Epistula ad Floram* 7.9; for discussion, see Campenhausen, *Ecclesiastical Authority and Spiritual Power*, 158-161.
86. Irenaeus, AH 1.30.13.
87. *Dialogue of the Savior* 139.12-13, in NHL 235.
88. *Apocalypse of Peter* 72.10-28, in NHL 340-341.
89. *Apocryphon of James* 2.8-15, in NHL 30.
90. Tertullian, *De Praescriptione Haereticorum* 42. Hereafter cited as DE PRAESCR.
91. ibid., 37.
92. Irenaeus, AH 1.10.2.
93. ibid., 3.4.1.
94. ibid., 3.3.2.
95. *Apocalypse of Peter* 74.16-21, in NHL 341. Cf. Brashler, *The Coptic Apocalypse of Peter*; Perkins, "Peter in Gnostic Revelations."
96. *Apocalypse of Peter* 79.24-30, in NHL 343.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

97. ibid., 76.27-34, in NHL 342.
98. ibid., 78.31-79.10, in NHL 343.
99. For discussion, see E. Pagels, "The Demiurge and his Archons: A Gnostic View of the Bishop and Presbyters?", in *Harvard Theological Review* 69.3-4 (1976), 301-324.
100. Tertullian, *De Carne Christi* 5.
101. *Gospel of Thomas*, 38.33-39.2, in NHL 121.
102. Cf. E. Leach, *Melchisedek and the Emperor: Icons of Subversion and Orthodoxy*, in *Proceedings of the Royal Anthropological Institute of Great Britain and Ireland for 1972* (London, 1973), 1 ff.

فصل دوم

برای بحث فنی‌تر بنگرید به

E. Pagels, "The Demiurge and his Archons: A Gnostic View of the Bishop and Presbyters?", in *Harvard Theological Review* 69.3-4 (1976), 301-324.

1. Cf. N. A. Dahl, "The Gnostic Response: The Ignorant Creator," documentation prepared for the Nag Hammadi Section of the Society of Biblical Literature Annual Meeting, 1976.
2. *Hypostasis of the Archons* 86.27-94.26, in NHL 153-158. Note that the citation is conflated from two separate variants of the story in 86.27-87.4 and 94.19-26; a third occurs in the same text at 94.34-95.13. Cf. B. Layton, "The Hypostasis of the Archons," in *Harvard Theological Review* 67 (1974), 351 ff.
3. *On the Origin of the World* 103.9-20, in NHL 165. For analysis of the texts, see F. L. Fallon, *The Sabaoth Accounts in "The Nature of the Archons" (CG 11,4) and "On the Origin of the World" (CG 11,5): An Analysis* (Cambridge, 1974).

https://t.me/ketabhayemontakhabe

4. *Apocryphon of John* 11.18-13.13, in NHL 105-106.
5. *Testimony of Truth* 45.24-46.11, in NHL 411.
6. ibid., 47.7-30, in NHL 412.
7. See excellent discussion by B. A. Pearson, "Jewish Haggadic Traditions in the Testimony of Truth from Nag Hammadi, CG IX, 3," in *Ex Orbe Religionum: Studia Geo Widengren oblata* (Leiden, 1972), 458-470.
8. *On the Origin of the World* 115.31-116.8, in NHL 172.
9. *Hypostasis of the Archons* 89.11-91.1, in NHL 154-155.
10. *Tripartite Tractate* 51.24-52.6, in NHL 55.
11. *A Valentinian Exposition* 22.19-23, in NHL 436.
12. *Interpretation of Knowledge* 9.29, in NHL 430.
13. Irenaeus, AH 4.33.3.
14. ibid., 3.16.6.
15. ibid., 3.16.8.
16. ibid., *Praefatio* 2.
17. ibid., 4.33.3; 3.16.8.
18. For discussion and references, see Pagels, "The Demiurge and his Archons".
19. Irenaeus, AH 1.11.1.
20. ibid., 1.1.1; cf. *Tripartite Tractate* 51.1 ff., in NHL 55 ff.
21. Heracleon, Frag. 22, in Origen, COMM. JO. 13.19.
22. ibid., Frag. 24, in Origen, COMM. JO. 13.25.
23. *Gospel of Philip* 53.24-34, in NHL 132-133.
24. Irenaeus, AH 3.15.2. Emphasis added.
25. Clemens Romanus, *I Clement* 3.3.
26. ibid., 1.1.
27. ibid., 14.19-20; 60.
28. ibid., 60.4-61.2; 63.1-2.
29. ibid., 63.1.
30. ibid., 41.3.
31. ibid., 41.1.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

32. See, for example, Campenhausen, *Ecclesiastical Authority and Spiritual Power*, 86-87: "Dogmatic issues are nowhere mentioned. We can no longer discern the background and the real point of the quarrel."
33. So says H. Beyschlag, *Clemens Romanus und der Frühkatholizismus* (Tübingen, 1966), 339-353.
34. Ignatius, *Magnesians* 6.1; *Trallians* 3.1; *Ephesians* 5.3.
35. *Magnesians* 6.1-7.2; *Trallians* 3.1; *Smyrneans* 8.1-2. For citations and discussion, see Pagels, "The Demiurge and his Archons," 306-307.
36. *Trallians* 3.1; *Smyrneans* 8.2.
37. See, for example, Campenhausen, *Ecclesiastical Authority and Spiritual Power*, 84-106.
38. Tertullian, *Adversus Valentinianos* 4.
39. Clemens Alexandrinus, *Stromata* 7.7.
40. Irenaeus, AH 3.2.1-3.1.
41. ibid., *Praefatio* 2; 3.15.1-2.
42. Clemens Alexandrinus, *Stromata* 4.89.6-90.1.
43. Cf. Plato, *Timaeus* 41. For discussion, see G. Quispel, "The Origins of the Gnostic Demiurge," in *Kyriakon: Festschrift Johannes Quasten* (Münster, 1970), 252-271.
44. Heracleon, Frag. 40, in Origen, COMM. JO. 13.60.
45. *Lord*: Irenaeus, AH 4.1-5.
46. *commander*: ibid., 1.7.4.
47. *judge*: Heracleon, Frag. 48, in Origen, COMM. JO. 20.38.
48. Irenaeus, AH 3.12.6-12.
49. ibid., 1.21.1-4.
50. ibid., 1.13.6.
51. ibid., 1.21.5.
52. ibid., 3.15.2.
53. ibid., 1.7.4.
54. ibid., 1.13.6.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

55. ibid., 3.15.2.
56. Tertullian, *Adversus Valentinianos* 4.
57. Irenaeus, AH 3.15.2.
58. ibid., 3.3.2.
59. ibid., 3.15.2.
60. ibid., 1.21.1-2.

۶۱. برای بحث تفصیلی دربارهٔ این فرایند ←
Campenhausen, *Ecclesiastical Authority and Spiritual Power*, 76 ff.

62. *Apocalypse of Peter* 79.22-30, in NHL 343.
63. *Tripartite Tractate* 69.7-10, in NHL 64; 70.21-29, in NHL 65; 72.16-19, in NHL 66.
64. ibid., 79.20-32, in NHL 69.
65. Irenaeus, AH 1.13.1-6.
66. ibid., 1.13.3
67. ibid., 1.13.4;

برای بررسی دقیق‌تر (kleros) ←
Pagels, "The Demiurge and his Archons," 316-318.

ایرنایوس سعی می‌کند این مطلب را رد کند: AH 1.13.4.

این سبک قرعه‌زنی در اسرائیل باستان سابقه داشت و معتقد بودند خداوند رأی خود را با قرعه بیان می‌کند؛ حواریون نیز برای انتخاب نفر دوازدهم قرعه کشیدند تا جایگزین یهودای اِسخَریوطی پیدا شود (Acts 1:17-20). ظاهراً پیروان والنتینوس می‌خواستند به ایشان اقتدا کنند.

68. Tertullian, DE PRAESCR. 41. Emphasis added.
69. ibid., 41.
70. ibid., 41.
71. Irenaeus, AH 1.13.1.
72. ibid., 1.6.2-3.
73. ibid., Quotation conflated from 3.15.2 and 2.16.4.
74. ibid., 3.15.2.
75. ibid., 3.25.1.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

76. ibid., 5.26.1.
77. Irenaeus, *Ad Florinum*, in Eusebius, *Historia ecclesiae* 5.20.4-8.
78. Irenaeus, AH 4.26.3. Emphasis added.
79. ibid., 4.26.2.
80. ibid., 4.26.2.
81. ibid., 1.27.4.
82. ibid., 5.31.1.
83. ibid., 5.35.2.

فصل سوم

۱. در آن‌جا که از خدای اسرائیل در عهد عتیق با وصف شوهر و عاشق یاد می‌شود، همسرش جامعهٔ اسرائیل (مثلاً اِشَعْیا ۱:۵۰، ۵۴: ۱-۸؛ اِرمیا ۲:۲-۳؛ ۲۰-۲۵؛ ۱:۳-۲۰؛ هوشع ۱-۴، ۱۴) یا سرزمین اسرائیل (اِشَعْیا ۶۲: ۱-۵) است.

۲. می‌توان چند استثنا برای این قاعده ذکر کرد: تثنیه ۳۲:۱۱، هوشع ۱:۲، اِشَعْیا ۶۶:۱۲ و آیه‌های بعد؛ اعداد ۱۱:۱۲.

۳. چنان‌که پروفسور مورتون اسمیت به من یادآور می‌شود، سابقاً اغلب الهی‌دانان از وصف مذکر بودن خدا استفاده می‌کردند تا به قیاس آن، نقش مردان را به‌عنوان حاکم جامعه و رئیس خانواده توجیه کنند (به‌عنوان مثال از کتاب بهشت گم‌شده‌ی میلتون، بخش چهارم، ص ۲۹۶ به بعد و ص ۶۳۵ به بعد نقل قول می‌کند.)

4. *Gospel of Thomas* 51.19-26, in NHL 130.
5. Hippolytus, REF 5.6.
6. Irenaeus, AH 1.11.1.
7. ibid., 1.13.6.
8. ibid., 1.13.2.
9. ibid., 1.13.2.
10. ibid., 1.14.1.
11. Hippolytus, REF 6.18.
12. ibid., 6.17.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

13. Irenaeus, AH 1.11.5; Hippolytus, REF 6.29.
14. *Apocryphon of John* 1.31-2.9, in NHL 99.
15. ibid., 2.9-14, in NHL 99.
16. ibid., 4.34-5.7, in NHL 101.
17. *Gospel to the Hebrews*, cited in Origen, COMM. JO. 2.12.
18. *Gospel of Thomas* 49.32-50.1, in NHL 128-129.
19. *Gospel of Philip* 52.24, in NHL 132.
20. ibid., 59.35-60.1, in NHL 136.
21. Hippolytus, REF 6.14.
22. ibid., 5.19.
23. Irenaeus, AH 1.14.7-8.
24. *Gospel of Philip* 71.3-5, in NHL 143.
25. ibid., 71.16-19, in NHL 143.
26. ibid., 55.25-26, in NHL 134.
27. Hippolytus, REF 6.38.
28. *Apocalypse of Adam* 81.2-9, in NHL 262. See note 42 for references.
29. Irenaeus, AH 1.2.2-3.
30. ibid., 1.4.1.-1.5.4.
31. ibid., 1.5.1-3. For discussion of the figure of Sophia, see the excellent articles of G. C. Stead, "The Valentinian Myth of Sophia," in *Journal of Theological Studies* 20 (1969), 75-104; and G. W. MacRae, "The Jewish Background of the Gnostic Sophia Myth," in *Novum Testamentum* 12.
32. Clemens Alexandrinus, EXCERPTA 47.1.
33. Irenaeus, AH 1.13.1-6.
34. ibid., 1.30.9.
35. ibid., 1.30.10.
36. *Trimorphic Protennoia* 35.1-24, in NHL 461-462.
37. ibid., 36.12-16, in NHL 462.
38. ibid., 42.4-26, in NHL 465-466.
39. ibid., 45.2-10, in NHL 467.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

40. *Thunder, Perfect Mind* 13.16-16.25, in NHL 271-274.
41. Hippolytus, REF 6.18.
42. *Genesis Rabba* 8.1, cited in an excellent discussion of androgyny by W. A. Meeks, "The Image of the Androgyne: Some Uses of a Symbol in Earliest Christianity," in *History of Religions* 13.3 (February 1974), 165-208. For a discussion of androgyny in gnostic sources, see Pagels, "The Gnostic Vision," in *Parabola* 3.4 (November 1978), 6-9.
43. Irenaeus, AH 1.18.2.
44. Clemens Alexandrinus, EXCERPTA 21.1.
45. Hippolytus, REF 6.33.
46. Irenaeus, AH 1.5.4; Hippolytus, REF 6.33.
47. ibid., 1.29.4.
48. *Apocryphon of John* 13.8-14, in NHL 106.
49. Irenaeus, AH 1.30.6.
Note the collection of passages cited by N. A. Dahl in "The Gnostic Response: The Ignorant Creator," prepared for the Nag Hammadi Section of the Society of Biblical Literature Annual Meeting, 1976.
50. *Hypostasis of the Archons* 94.21-95.7, in NHL 158.
51. Hippolytus, REF 6.32.
52. Irenaeus, AH 1.13.5.
53. ibid., 1.13.3.
54. ibid., 1.13.4.
55. ibid., 1.13.3.
56. Hippolytus, REF 6.35; Irenaeus, AH 1.13.1-2.
57. Tertullian, DE PRAESCR. 41.
58. Tertullian, *De Baptismo* 1.
59. Tertullian, *De Virginibus Velandis* 9. Emphasis added.
60. Irenaeus, AH 1.25.6.

۶۱. اما این ملاحظهٔ اجمالی کاربرد جهان‌شمول ندارد. دست‌کم دو مجلسی که در آن‌ها زنان در سطحی برابر با مردان عمل می‌کردند ـــ

https://t.me/ketabhayemontakhabe

مَرقیونیان و مونتانیستان ــ آموزه‌ای سنتی دربارهٔ خدا را حفظ کردند. من هیچ شاهد و مدرکی دال بر این امر سراغ ندارم که آن‌ها تصویری زنانه در صورت‌بندی‌های الهیاتی خود گنجانده باشند. برای بحث و ارجاعات بیشتر ←

J. Leipoldt, *Die Frau in der antiken Welt und im Urchristentum* (Leipzig, 1955), 187 ff.; E. S. Fiorenza, "Word, Spirit, and Power: Women in Early Christian Communities", in *Women of Spirit*, ed. R. Reuther and E. McLaughlin (New York, 1979), 39 ff.

62. Luke 10:38-42.

cf. Romans 16:1-2; Colossians 4:15; Acts 2:25; 21:9; Romans 16:6; 16:12; Philippians 4:2-3.

63. see. W. Meeks, "The Image of the Androgyne," 180 f.

بیشتر پژوهشگران با میکس همداستانند که پولس در غلاطیان (باب ۳، آیهٔ ۲۸) سخنی را نقل می‌کند که به سنتی پیش از پولس برمی‌گردد.

64. Romans 16:7.

این مطلب را نخستین بار سیریل ریچاردسون به من گوشزد کرد و پژوهش تازهٔ بی. بروتن (B. Brooten) آن را تأیید کرد:

"Junia... Outstanding Among The Apostles," in *Women Priests*, ed. L. and A. Swidler (New York, 1977), 141-144.

۶۵. اول قرنتیان ۹-۱۱:۷ برای بحث دربارهٔ اول قرنتیان ۹-۱۱:۷ ←

R. Scroggs, "Paul and the Eschatological Woman," in *Journal of the American Academy of Religion* 40 (1972), 283-303, and the critique by Pagels, "Paul and Women: A Response to Recent Discussion," in *Journal of the American Academy of Religion* 42 (1974), 538-549. Also see references in Fiorenza, "Word, Spirit, and Power," 62, nn. 24 and 25.

66. See Leipoldt, *Die Frau*; also C. Schneider, *Kulturgeschichte des Hellenismus* (Munich, 1967), I, 78 ff.; S. A. Pomeroy, *Goddesses, Whores, Wives, and Slaves* (New York, 1975).

https://t.me/ketabhayemontakhabe

67. Cf. C. Vatin, *Recherches sur le mariage et la condition de la femme mariée à l'époque hellénistique* (Paris, 1970).
68. J. Carcopino, *Daily Life in Ancient Rome*, trans. by E. O. Lorimer (New Haven, 1951), 95-100.
69. ibid., 90-95.
70. L. Swidler, "Greco-Roman Feminism and the Reception of the Gospel," in *Traditio—Krisis—Renovatio*, ed. B. Jaspert (Marburg, 1976), 41-55; see also J. Balsdon, *Roman Women, Their History and Habits* (London, 1962); L. Friedländer, *Roman Life and Manners Under the Early Empire* (Oxford, 1928); B. Förtsch, *Die politische Rolle der Frau in der römischen Republik* (Stuttgart, 1935). On women in Christian communities, see Fiorenza, "Word, Spirit, and Power"; R. Gryson, *The Ministry of Women in the Early Church* (Minnesota, 1976); K. Thraede, "Frau," *Reallexikon für Antike und Christentum* VIII (Stuttgart, 1973), 197-269.
71. Leipoldt, *Die Frau*, 72 ff.; R. H. Kennet, *Ancient Hebrew Social Life and Custom* (London, 1933); G. F. Moore, *Judaism in the First Centuries of the Christian Era* (Cambridge, 1932).
72. I Timothy 2:11-12.
73. Ephesians 5:24; Colossians 3:18.
74. *I Clement* 1.3.
75. Leipoldt, *Die Frau*, 192; *Hippolytus of Rome*, 43.1, ed. Paul de Lagarder (*Aegyptiaca*, 1883), 253.
76. Leipoldt, *Die Frau*, 193. Emphasis added.
77. *Gospel of Philip* 63.32-64.5, in NHL 138.
78. *Dialogue of the Savior* 139.12-13, in NHL 235.
79. *Gospel of Mary* 17.18-18.15, in NHL 473.
80. *Pistis Sophia* 36.71.
81. I Timothy 3:1-7; Titus 1:5-9.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

82. *Apostolic Tradition* 18.3.
83. *Book of Thomas the Contender* 144.8-10, in NHL 193.
84. *Paraphrase of Shem* 27.2-6; in NHL 320.
85. *Dialogue of the Savior* 144.16-20, in NHL 237.
86. ibid., 139.12-13, in NHL 235.
87. *Gospel of Thomas* 51.23-26, in NHL 130.
88. ibid., 37.20-35, in NHL 121; 43.25-35, in NHL 124-125.
89. *Gospel of Mary* 9.20, in NHL 472. Emphasis added.
90. Clemens Alexandrinus, *Paidagogos* 1.6.
91. ibid., 1.4.
92. ibid., 1.19.
93. Tertullian, DE VIRG. VEL. 9.

فصل چهارم

برای بحث فنی‌تر دربارهٔ این موضوع بنگرید به:

E. Pagels, "Gnostic and Orthodox Views of Christ's Passion: Paradigms for the Christian's Response to Persecution?", in *The Rediscovery of Gnosticism*, ed. B. Layton (Leiden, 1979), I.

1. Tacitus, *Annals* 15.44.2-8. Emphasis added.
2. Josephus, *Antiquities of the Jews* 18.63.
3. Mark 14:43-50.
4. ibid., 15:1-15.
5. ibid., 15:37.
6. Luke 23:34-46; John 19:17-30.
7. Mark 15:10.
8. John 11:45-53.
9. Josephus, *The Jewish War* 2.223-233.
10. John 11:47-48.
11. ibid., 11:49-50.
12. *Apocalypse of Peter* 81.4-24, in NHL 344. Note, again, use of translation by J. Brashler, *The Coptic Apocalypse of Peter*.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

13. *Second Treatise of the Great Seth* 56.6-19 in NHL 332.
14. *Acts of John* 88, in NT APOCRYPHA II, 225.
15. ibid., 89, in NT APOCRYPHA II, 225.
16. ibid., 93, in NT APOCRYPHA II, 227.
17. ibid., 94, in NT APOCRYPHA II, 227.
18. ibid., 95.16-96.42, in NT APOCRYPHA II, 229-231. For discussion, see E. Pagels, "To the Universe Belongs the Dancer," in *Parabola* IV.2 (1979), 7-9.
19. ibid., 97, in NT APOCRYPHA II, 232.
20. ibid., 97, in NT APOCRYPHA II, 232.
21. ibid., 101, in NT APOCRYPHA II, 234.
22. *Treatise on Resurrection* 44.13-45.29, in NHL 51; for discussion, see Pagels, "Gnostic and Orthodox Views of Christ's Passion," also K. F. Tröger, *Die Passion Jesu Christi in der Gnosis nach den Schriften von Nag Hammadi* (Berlin, 1978).
23. Suetonius, *Life of Nero* 6.16.
24. Tacitus, *Annals* 15.44-2-8.
25. See the discussion by R. MacMullen, *Enemies of the Roman Order: Treason, Unrest, and Alienation in the Empire* (Cambridge, 1966).
26. M. Smith, *Jesus the Magician* (San Francisco, 1978).
27. ibid.; especially 81-139.
28. For a fuller discussion, see W. H. C. Frend, *Martyrdom and Persecution in the Early Church* (Oxford, 1965; New York, 1967); Frend, "The Gnostic Sects and the Roman Empire," in *Journal of Ecclesiastical History*, V (1954), 25-37.
29. Pliny, *Epistles* 10.96. Emphasis added.
30. ibid., 10.97. Emphasis added.
31. Justin Martyr, I *Apology* 1.
32. Justin, II *Apology* 2.
33. ibid., *Apology* 3.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

34. "The Martyrdom of Saints Justin, Chariton, Charito, Euelpistis, Hierax, Paeon, Liberian, and Their Community," Recension A, 3, in *The Acts of the Christian Martyrs*, ed. H. Mursurillo (Oxford, 1972), 47-53. Hereafter cited as CHRISTIAN MARTYRS.
35. ibid., Recension B, 5, in CHRISTIAN MARTYRS, 53.
36. loc. cit.
37. "Martyrdom of Saint Polycarp" 9-10, in CHRISTIAN MARTYRS, 9-11. Emphasis added.
38. "Acts of the Scillitan Martyrs" 1-3, in CHRISTIAN MARTYRS, 86-87.
39. ibid., 14, in CHRISTIAN MARTYRS, 88-89.
40. Tertullian contemptuously cites their arguments in *Scorpiace* 1.
41. Ignatius, *Romans* 6.3.
42. ibid., 4.1-5.3.
43. Ignatius, *Trallians* 9.1.
44. ibid., 10.1. Emphasis added.
45. Ignatius, *Smyrneans* 5.1-2.
46. Justin, II *Apology* 12.
47. Justin, *Dialogue with Trypho* 110.4.
48. Justin, I *Apology* 13.
49. Justin, II *Apology* 15.
50. Frend, *Martyrdom and Persecution in the Early Church*, 5-6.
51. "Martyrs of Lyons" 9, in CHRISTIAN MARTYRS, 64-65.
52. ibid., 15, in CHRISTIAN MARTYRS, 66-67.
53. ibid., 18-56, in CHRISTIAN MARTYRS, 67-81.
54. Irenaeus, AH 3.18.5.
55. ibid., 3.16.9-3.18.4. Emphasis added.
56. ibid., 3.18.5. Emphasis added.
57. Tertullian, *Apology* 15.
58. Tertullian, *De Anima* 55.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

59. Tertullian, *Scorpiace* 1. Emphasis added.
60. ibid., 1, 5, 7. Emphasis added.
61. Hippolytus, REF 10.33. Emphasis added.
62. Irenaeus, AH 4.33.9. Emphasis added.
63. *Apocryphon of James* 4.37-6.18, in NHL 31-32. Emphasis added. On the figure of James, see S. K. Brown, *James: A Religio-Historical Study of the Relations between Jewish, Gnostic, and Catholic Christianity in the Early Period through an Investigation of the Traditions about James the Lord's Brother* (Providence, 1972).
64. *Apocryphon of James*, 6.19-20, in NHL 32.
65. 2 *Apocalypse of James* 47.24-25, in NHL 250.
66. ibid., 48.8-9, in NHL 250.
67. ibid., 61.9-62.12, in NHL 254-255.
68. *Testimony of Truth* 31.22-32.8, in NHL 407.
69. ibid., 33.25-34.26, in NHL 408.
70. "Martyrdom of Polycarp" 2, in CHRISTIAN MARTYRS, 4-5.
71. Tertullian, *Apology* 50.
72. "Martyrdom of Saint Justin," Recension C, 4, in CHRISTIAN MARTYRS, 58-59.
73. *Testimony of Truth* 30.18-20; 32.22-33.11, in NHL 408.
74. *Apocalypse of Peter* 72.5-9, in NHL 340.
75. ibid., 73.23-24, in NHL 341.
76. ibid., 74.1-3, in NHL 341.
77. ibid., 74.5-15, in NHL 341.
78. ibid., 79.11-21, in NHL 343.
79. ibid., 78.1-2, in NHL 342.
80. ibid., 80.5-6, in NHL 343.
81. ibid., 78.31-79.2, in NHL 343.
82. ibid., 81.15-24, in NHL 344.
83. ibid., 83.12-15, in NHL 344.
84. *Gospel of Truth* 18.24-20.6, in NHL 38-39.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

85. ibid., 18.24-31, in NHL 38.
86. ibid., 20.10-32, in NHL 39.
87. *Tripartite Tractate* 113.32-34, in NHL 86-87.
88. ibid., 114.33-115.11, in NHL 87.
89. ibid., 113.35-38, in NHL 87.
90. *Gospel of Truth* 23.33-24.9, in NHL 41.
91. *Interpretation of the Knowledge* 10.27-30, in NHL 430.
92. Irenaeus, AH 3.18.5.
93. Luke 12:8-12.
94. Clemens Alexandrinus, *Stromata* 4.71 ff.
95. ibid., 4.33.7.
96. loc. cit.
97. Tacitus, *Annals* 15.44.2-8.
98. "Martyrs of Lyons" 57-60, in CHRISTIAN MARTYRS, 80-81.
99. Justin, *Dialogue with Trypho* 110.
100. Tertullian, *Ad Scapulam* 5.
101. Tertullian, *Apology* 50.

فصل پنجم

۱. برای مشاهدهٔ بحث‌های گنوسیان علیه مسیحیت راست‌کیش ←
K. Koschorke, *Die Polemik der Gnostiker gegen das kirchliche Christentum* (Leiden, 1978); P. Perkins, "The Gnostic Revelation: Dialogue as Religious Polemic," in W. Haase, *Aufstieg und Niedergang der römischer Welt* II.22 (Berlin/New York, 1980); also P. Perkins, *The Gnostic Dialogue* (New York, 1980).

2. *Second Treatise of the Great Seth* 59.22-29, in NHL 333-334. For analysis, see J. A. Gibbons, *A Commentary on "The Second Logos of the Great Seth"* (New Haven, 1972).
3. ibid., 60.21-25, in NHL 334.
4. ibid., 53.27-33, in NHL 331.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

5. ibid., 61.20, in NHL 334.
6. *Apocalypse of Peter* 74.16-22, in NHL 341.
7. ibid., 74.24-77.28, in NHL 341-342.
8. ibid., 76.27-34, in NHL 342.
9. ibid., 79.28-29, in NHL 343.
10. *Testimony of Truth* 31.24-32.2, in NHL 407.
11. *Authoritative Teaching* 26.20-21, in NHL 280.
12. ibid., 32.18-19, in NHL 282.
13. *Gospel of Philip* 64.23-24, in NHL 139.
14. Ignatius, *Smyrneans* 8.1-2.
15. ibid., 8.2.
16. *Trallians* 3.1.
17. Irenaeus, AH 4.33.8.
18. loc. cit.
19. ibid., 3.4.1.
20. ibid., 3.15.2.
21. ibid., 5, *Praefatio*.
22. *Apocalypse of Peter* 70.24-71.4, in NHL 340.
23. ibid., 71.20-21, in NHL 340.
24. ibid., 79.1-4, in NHL 343.
25. *Second Treatise of the Great Seth* 67.32-68.9, in NHL 337.
26. ibid., 67.2-5, in NHL 336.
27. ibid., 70.9, in NHL 338.
28. C. Andresen, *Die Kirche der alten Christenheit* (Stuttgart, 1971), 100 ff.; see also Jonas, *Gnosis und spätantiker Geist* (Göttingen, 1964), "Solipcismus und Brüderethik," I.171-172.
29. Hippolytus, REF 9.7.
30. ibid., 9.12.
31. Tertullian, *Adversus Valentinianos* 4.
32. Tertullian, DE PRAESCR. 13.
33. ibid., 38.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

34. ibid., 44.
35. Tertullian, *De Pudicitia* 21.
36. *Testimony of Truth* 73.18-22, in NHL 415.
37. ibid., 69.9-10, in NHL 414.
38. ibid., 69.18, in NHL 414.
39. ibid., 44.30-45.4, in NHL 411. Emphasis added.
40. ibid., 69.22-24, in NHL 414.
41. ibid., 68.8-12, in NHL 414.
42. *Authoritative Teaching* 22.19 (passim), in NHL 278 ff.
43. ibid., 23.13-14, in NHL 279.
44. ibid., 34.19, in NHL 283.
45. ibid., 34.4, in NHL 282.
46. ibid., 34.12-13, in NHL 282.
47. ibid., 33.4-5, in NHL 282.
48. ibid., 34.20-23, in NHL 283.
49. ibid., 22.28-34, in NHL 278.
50. ibid., 34.32-35.16, in NHL 283.
51. ibid., 33.4-34.9, in NHL 282.
52. ibid., 33.16-17, in NHL 282.
53. ibid., 32.30-33.3, in NHL 282.
54. ibid., 32.30-32, in NHL 282.
55. ibid., 27.6-15, in NHL 280.
56. Tertullian, DE PRAESCR. 7.
57. ibid., 41.
58. ibid., 8-11.
59. ibid., 11.
60. Irenaeus, AH 2.27.2.
61. Clemens Alexandrinus, EXCERPTA 4.1.
62. ibid., 41.2.
63. ibid., 24.1-2
64. Heracleon, Frag. 37-38, in Origen, COMM. JO. 13.51-13.53.
65. Irenaeus, AH 1.8.3-4.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

66. Heracleon, Frag. 13, in Origen, COMM. JO. 10.33. For discussion, see E. Pagels, *The Johannine Gospel in Gnostic Exegesis* (Nashville, 1973), 66-74.
67. *Interpretation of the Knowledge* 5.33, in NHL 429.
68. ibid., 6.33-38, in NHL 429.
69. For discussion, see Koschorke, op. cit., 69-71; Koschorke, "Eine neugefundene gnostische Gemeindeordnung," in *Zeitschrift für Theologie und Kirche* 76.1 (February 1979), 30-60; J. Turner and E. Pagels, introduction to *Interpretation of the Knowledge* (CG XI, 1) in *Nag Hammadi Studies* (Leiden, 1980).
70. I Corinthians 12:14-21.
71. *Interpretation of the Knowledge* 18.28-34, in NHL 433.
72. ibid., 15.35-17.27, in NHL 432-433.
73. ibid., 18.24-25, in NHL 433.

فصل ششم

1. John 14:5-6.
2. Irenaeus, AH 3.11.7. For discussion, see E. Pagels, *The Johannine Gospel in Gnostic Exegesis* (Nashville, 1973).
3. *Dialogue of the Savior* 142.16-19, in NHL 237.
4. *Gospel of Thomas* 38.4-10, in NHL 121.
5. F. Wisse, "Gnosticism and Early Monasticism in Egypt," in *Gnosis: Festschrift für Hans Jonas* (Göttingen, 1978), 431-440.
6. B. Layton, ed., *The Rediscovery of Gnosticism* (forthcoming).
7. Irenaeus, AH 4.11.2.
8. ibid., 4.11.2.
9. Justin Martyr, *Dialogue with Trypho* 4.
10. *Gospel of Philip* 71.35-72.4, in NHL 143.
11. Irenaeus, AH 1.11.1.
12. ibid., 1.12.3.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

13. ibid., 1.12.3.
14. ibid., 1.12.4.
15. ibid., 1.30.6.
16. Romans 3:23.
17. Mark 1:15.
18. John 3:17-19.
19. Irenaeus, AH 1.5.4.
20. *Gospel of Truth* 17.10-16, in NHL 38.
21. ibid., 28.16-17, in NHL 42.
22. ibid., 29.2-6, in NHL 43.
23. ibid., 29.8-30.12, in NHL 43.
24. ibid., 21.35-36, in NHL 40.
25. ibid., 24.32-25.3, in NHL 41.
26. *Dialogue of the Savior* 134.1-22, in NHL 234.
27. *Gospel of Thomas* 45.30-33, in NHL 126.
28. ibid., 33.11-13, in NHL 118.
29. *Book of Thomas the Contender* 138.13, in NHL 189.
30. *Gospel of Thomas* 38.23-29, in NHL 121. For a discussion of these metaphors, see H. Jonas, *The Gnostic Religion* (Boston, 1963), 48-96, and G. MacRae, "Sleep and Awakening in Gnostic Texts," in *Le Origini dello Gnosticismo*, 496-507.

۳۱. پروفسور ام. ال. پیل (M. L. Peel) و جی. زاندی (J. Zandee) معتقدند *تعالیم سیلوانوس* آشکارا «غیرگنوسی» است (NHL 346). با این حال آن‌چه پیل و زندی به‌عنوان ویژگی تعالیم گنوسی توصیف می‌کنند (الهیات دوگانه‌پرستانه که می‌گوید تنها برخی اشخاص «به نحو فطری» نجات می‌یابند) آن‌گونه که در زمرهٔ تعالیم والنتینوس می‌پندارند (که بی‌گمان گنوسی است) نیست. *تعالیم سیلوانوس* قطعاً در میان کشفیات نجع حمادی بی‌نظیر است، بدین معنا که بیشتر عناصر آن با آموزه‌های راست‌کیش تناقض ندارد. در این مورد که آیا سند این کتاب گنوسی است یا نه نظر من این است که چیزی که آن

https://t.me/ketabhayemontakhabe

را به صورت قطعی در زمرهٔ مکتوبات گنوسی قرار می‌دهد این مقدمه است که عقل الهی (و ظاهراً ذات الهی) در درون خودش کشف می‌شود.

32. *Teachings of Silvanus* 88.24-92.12, in NHL 349-350.
33. *Gospel of Thomas* 32.14-19, in NHL 118.
34. *Dialogue of the Savior* 125.18-19, in NHL 231.
35. *Teachings of Silvanus* 85.24-106.14, in NHL 347-356.
36. ibid., 106.30-117.20, in NHL 356-361.
37. *Gospel of Truth* 21.11-22.15, in NHL 40.
38. ibid., 32.38-39, in NHL 44.
39. ibid., 32.31-33.14, in NHL 44.
40. *Gospel of Thomas* 32.19-33.5, in NHL 118. Emphasis added.
41. ibid., 42.7-51.18, in NHL 123-130.
42. ibid., 37.20-35, in NHL 121.
43. Mark 9:1; cf. Mark 14:62.
44. ibid., 13:5-7.
45. Luke 17:21.
46. Mark 8:27-29.
47. Matthew 16:17-18.
48. *Gospel of Thomas* 34.30-35.7, in NHL 119.
49. ibid., 50.28-30, in NHL 129.
50. *Book of Thomas the Contender* 138.13, in NHL 189.
51. *Gospel of Thomas* 48.20-25, in NHL 128.
52. ibid., 40.20-23, in NHL 122.
53. *Dialogue of the Savior* 132.15-16, in NHL 233.
54. ibid., 126.5-8, in NHL 231.
55. ibid., 140.3-4, in NHL 236.
56. *Testimony of Truth* 44.2, in NHL 410-411.
57. ibid., 43.26, in NHL 410.
58. ibid., 44.13-16, in NHL 411.
59. *Teachings of Silvanus* 97.18-98.10, in NHL 352.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

60. Matthew 2:15, passim.
61. Justin, I *Apology* 31.
62. *Gospel of Thomas* 42.13-18, in NHL 124.
63. Irenaeus, AH 1.11.1.
64. ibid., 1.2.2.
65. *Gospel of Philip* 54.13-15, in NHL 133.
66. ibid., 67.9-12, in NHL 140.
67. ibid., 61.24-26, in NHL 137.
68. ibid., 61.29-35, in NHL 137.
69. ibid., 67.26-27, in NHL 140.
70. *Book of Thomas the Contender* 138.16-18, in NHL 189.
71. Hippolytus, REF 6.9.
72. ibid., 6.17.
73. *Gospel of Thomas* 33.14-19, in NHL 118.
74. Plotinus, "Against the Gnostics," *Enneads* 2.9.
75. *Zostrianos* 1.12, in NHL 369.
76. ibid., 2.8-9, in NHL 369.
77. ibid., 3.14-21, in NHL 370.
78. ibid., 3.29-30, in NHL 370.
79. ibid., 131.16-132.5, in NHL 393.
80. *Discourse on the Eighth and the Ninth* 52.1-7, in NHL 292.
81. ibid., 53.7-10, in NHL 293.
82. ibid., 52.15-18, in NHL 293.
83. ibid., 54.23-25, in NHL 293.
84. ibid., 56.10-12, in NHL 294.
85. ibid., 56.17-22, in NHL 294.
86. ibid., 57.3-11, in NHL 294.
87. ibid., 57.31-58.22, in NHL 295.
88. ibid., 58.31-61.2, in NHL 295-296.
89. ibid., 63.9-14, in NHL 297.
90. *Allogenes* 52.8-12, in NHL 446.
91. ibid., 50.19, in NHL 445.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

92. ibid., 52.15-21, in NHL 446.
93. ibid., 53.36-37, in NHL 447.
94. ibid., 55.31-57.34, in NHL 447-448.
95. ibid., 59.9-37, in NHL 449.
96. ibid., 60.13-18, in NHL 449.
97. ibid., 60.37-61.8, in NHL 449.
98. ibid., 61.14-16, in NHL 449-450.
99. ibid., 61.29-31, in NHL 450.
100. ibid., 64.16-23, in NHL 451.
101. ibid., 67.23-35, in NHL 451-452.
102. ibid., 68.18-19.
103. Tertullian, *Adversus Valentinianos* 1.

نتیجه

1. Tertullian, DE PRAESCR. 13.
2. *Gospel of Truth* 17.10-11, in NHL 38.
3. Irenaeus, AH 1.5.4.
4. *Gospel of Truth* 16.1-18.34, in NHL 37-38.
5. Plotinus, "Against the Gnostics," *Enneads* 2.9.
6. A. D. Nock, "Gnosticism," in *Arthur Darby Nock: Essays on Religion and the Ancient World*, ed. Z. Stewart (Cambridge, 1972), Vol. 2, 943.
7. Nock, "Gnosticism," 942.
8. *Gospel of Thomas* 41.27-30, in NHL 123.
9. Heracleon, Frag. 39, in Origen, COMM. JO. 13.53.
10. *Gospel of Thomas* 42.16-18, in NHL 124.
11. *Testimony of Truth* 68.8-12, in NHL 414.
12. Irenaeus, AH 2.22.4.
13. ibid., 2.22.5-6.
14. *Gospel of Thomas* 38.1-3, in NHL 121.
15. H. Koester, "The Structure of Early Christian Beliefs," in

https://t.me/ketabhayemontakhabe

Trajectories Through Early Christianity (Philadelphia, 1971), 231.

16. Irenaeus, AH 1.10.2.
17. Luke 14:26.
18. Mark 4:10-12, par.
19. Matthew 19:4-6, par.
20. ibid., 19:13-15, par.
21. Mark 1:41, 3:3-5, par.
22. Luke 19:41-44.
23. W. Blake, "The Everlasting Gospel," 2a and g.
24. F. Nietzsche, *The Antichrist*.
25. F. Dostoevsky, "The Grand Inquisitor," in *The Brothers Karamazov*.
26. *Second Treatise of the Great Seth* 61.20, in NHL 334.
27. A. D. Nock, "The Study of the History of Religion," in *Arthur Darby Nock*, Vol. 1, 339.

https://t.me/ketabhayemontakhabe

فهرست اعلام

https://t.me/ketabhayemontakhabe

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ب

https://t.me/ketabhayemontakhabe

https://t.me/ketabhayemontakhabe

https://t.me/ketabhayemontakhabe

https://t.me/ketabhayemontakhabe

https://t.me/ketabhayemontakhabe

https://t.me/ketabhayemontakhabe

https://t.me/ketabhayemontakhabe

ن

https://t.me/ketabhayemontakhabe

https://t.me/ketabhayemontakhabe